T u % f a t a l - H i n d

Vollständiger Titel:	T u % f a t a l - H i n d
PPN:	PPN687825792
PURL:	http://resolver.staatsbibliothek-berlin.de/SBB0000793F00000000
Signatur:	Sprenger 1655
Kategorie(n):	Orientalische Handschriften
Projekt:	Orientalische Handschriften digital
Strukturtyp:	Handschrift
Seiten (gesamt):	477
Seiten (ausgewählt):	1-477




BIBLIOTHECA REGIA BEROLINENSIS.
DONO
FRIDERICI WILHELMI IV.
REGIS AVGVSTISSIMI
D. XXXI. IVLII MDCCCLVII.
EX BIBLIOTHECA ORIENTALI
V. CL. ALOISII
SPRENGER.

1

تحفه هند

Tohfat al Hind or the elegant sciences of the Hindus translated into from Sanscrit into Persian



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله وآله واصحابه اجمعین اما بعد چنین گوید بیدست و پا تهیدستان بیچیز میرزا محمد ابن
فخر الدین محمد که در عهد همیت مهد خدیو کشورستان خدایگان قضا فرمان نیر اوج صاحبقرانی اختر برج گورکانی شاهنشاه
خورشید کلاه گردون سریر ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب پادشاه عالمگیر خلد الله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی
العالمین بره واحسانه حسب الاشارت بانشارت وزارت وامارت مرتبت ابهت وایالت منزلت
رفیع شاه جمقدر سکندر مکان کوکلتاش خان برای مطالعه همایون شهزادگان شهریار والا مقدار مرکز محیط
سلطنت کبرا محیط مرکز دولت عظمی برازنده دیهیم خاقانی قرارنده سریر سلطانی که توسن فلک نیلگون در زیر
ران دست سلیمان مکانی که اسم اعظم نقش نگین دست فلک در جبینش سر علامیت از آفتاب حلقه
زرین در گوش و ماه در رکابش پیک تیز خرامیست غاشیه بهمن بر دوشش جمشید یکی از کاسه لیسان

ام

ایشان بزم جاه و جلال او دست فغفور و تمثال رخوان احسان دولت و اقبال او دو مخالف
بر شاخسار تمنا و حسرت پا بند گلهای عمر دو روزه در خون دل نشسته و هوا خواهانش بر جویبار عشرت
و عشرت چون سرو با سر فرازی فیروزی اعظم وانده و وارسته از رحم شمشیر بندی نژاد
سیارش آتش زبان جگرگون حایل خصم کافر خصال علم دم سر الماس نهاد و جولفشانش برجبین اعدا ازلی و دین برهمن
این شبهای ال برفلک دوار دیده نه ماه نانالیست ملک از خیال گرز گران دلاورش مغز بر آسمان
در دنبالش افتاده بر سپهر کجرفتار نه کوکب و جانیست ملک از حد نکهت تیر ثلاثش در سینه این غربال وار جنها گشاده
بد خواهش بر غارت همه سند از آنکه در باغ وار عامل از حکم شاهی اهل چند دمی بفراغ خاطر صفیر سر بند اما دم احمر
در مطبخ دو دستش برمان سند نعمت و مجالسش در مرغزار روزگار بلوهٔ بهشت نامه عدا کو سفند وار اگر چه دو روزی بکام دل
سبز داماد در روز عیدش بسلطنتش او امر و فرمان شهنشهی است   کنش سبز و رخ او کاه بهشت سبز
تابش تاج و فر همیونش اسماعیل   سپرهای که گردن شاهان بکشش در ره بار خراج او تاج داری
که یاقوت افشان اوی گوهری بر گوشه تاج او جست چون کف سخاش از شرق آستین طلوع نماید در جیب
روزگار گنج شایگان ریزد و چون دریای عطایش بجوش آید جیب آستین موج در شاهوار بر اوج فلک
گردان اگر دشمن بکف خود در رشک اعیان انشت دست بر زمین وار خرمن عطای گوهرش بحر و کان
خرمنه چین در صحرای عدا آتش گرگ از بر غاله زنهار خواه ذ نسبت گرمی حمایتش جسم غزال بچون شیر زبان ماه
شاه ملک جاه فلک بارگاه خورشید کلاه بادشاه زاده محمد معز الدین جهاندار شاه مدالله تعالی ظل دولته
فی الارض والقاه وارفع علم سلطنه علی السماء و اعلاه در علوم مبدا وله شده هر دو جلد به برج جسم داده را
به تحفة الهند موسوم و مشهور ساختم وان مشتمل است بر مقدمه هفت باب و خاتمه   در بیان مصطلحات
حروف تهجی سنسکرت و علم خط و ذکر اشکال حروف مذکوره از مفردات و مرکبات بعضی قواعد کلیه

در علم پنگل یعنی علم عروض اهل هند   در علم تک یعنی علم قوافی اهل هند   در علم النکار یعنی علم بیان

و بدیع اهل هند   در علم سنگار رس یعنی علم عاشقی و معشوقی و بیان احوال عاشق و معشوق

در علم سنگیت یعنی علم موسیقی اهل هند و غیره   در علم کوک یعنی اقسام زن و مرد و صحبت و جنس

و معاشرت و مباشرت با زنان   در علم سامدرک یعنی علم قیافه که علامات خیر و شر در انسان

ازان معلوم   در ذکر لغات و مصطلحات و کنایات اهل هند من الله التوفیق و الرشاد و منه المبدا و

الیه المعاد   مشتمل است بر چهار فصل   در ذکر مصطلحات حروف هجیه هندیه و حرکات آن

بعبارات فارسیه و رسم الخط حروف مخصوصه هندیه بکتابت فارسیه و آن مبسوط است و سعه

در ذکر مصطلحات حروفی که در محاوره عربی و فارسی و هندی مشترک اند و الحاصله هژده حروف اند مانند ا

الفی که نشینی از سر کلمه یعنی با ضمه یا کسره متحرک باشد ازرا همزه نوشتم و همزه مکسوره که بعد از الف واقع شود ازرا همزه

مکسوره رقم نمودم و بارای موحده خفیفه نگاشتم و بای که در لفظ پسر واقع شده بای عجمی خفیفه مرقوم ساختم

و تا را تای فوقانی خفیفه ضبط کردم و جیم را جیم تازی خفیفه اراده نمودم و چی را که در چمن و چرخ واقع شده

جیم عجمی خفیفه نوشتم و دال را دال خفیفه نگاشتم و سین را سین مهمله رقم نمودم و شین منقوطه را شین معجمه مرقوم ساختم

کاف را کاف تازی خفیفه ضبط کردم کافی را در لفظ گذر و گوهر واقع شده کاف عجمی خفیفه اراده نمودم

و تا را تای حطی نوشتم و حرف را و لام و میم و نون و واو را بجهت عدم التباس مطلق گذاشتم مگر

در بعضی جا لام و میم و نون را بقید قید کردم زیرا که حروف مذکوره در محاوره اهل هند بسیار

قلیل الاستعمال بودند لهذا هر یکی را در مقابل لفظ خفیفه قید نکردم و مطلق گذاشتم مگر در ضبط اشکال حروف

هجیه هندیه حرف نون را باز هر ده اختلاف شکل نون خفیفه و ثقیله مقید نمودم و واوی که در لفظ

نور و حور و امثال آن واقع شده ازرا واو معروف ثبت کردم و واوی که در لفظ شور و روا

و امثال آن

امثال این واقع شده اند واو مجهول ضبط نمودم و یائی که در لفظ سر دسر و امثال آن واقع شده
اند یای معروف نوشتم یائی که در لفظ دیر و زیر و بادبان واقع شده اند یای مجهول نگاشتم هر حرفی
که بعد وی الف لاحق باشد مثل با و لا الحروف را ممدوده ضبط کردم و لیکن که بحکم کتابت فارسیه بعد از الف
یا واو معروف یا واو مجهول یا واو ساکن ماقبل مفتوح یا یای معروف یا یای مجهول یا یای تحتانی ساکن ماقبل
مفتوح واقع باشد بغنه خوانده شود یعنی بلا مخرج مد کفته شود مثل چاند بمعنی ماه و لوند بمعنی قطره و کوند بمعنی صمغ
و بهونرا بمعنی زنبور سیاه و سند بمعنی خواب و کند بمعنی گوی و پینڈا بمعنی راه و امثال این اعراب نون مغنونه
نوشتم حرفی که بیک حرکت از حرکات ثلثه و غنه خوانده شود مثل کول بمعنی گل نیلوفر کر کاف تازی حفیده را
بحرکت فتحه و غنه خوانند الحروف را با شمه و اعراب نون مغنونه نگاشتم و لیکن که بعد از حرف دیگر غیر از الف
و واوات و یاآت که سابق مذکور شدند واقع باشد و حرف مذکور بنون و غنه خوانده شود یعنی
حرف ماقبل نون ساکن بنون بود اما نون بعین در تلفظ بالمخرج ظاهر نگردد بلکه بغنه خوانده شود یعنی بلا
مخرج مد کفته شود مثل کنک بمعنی رود مشهور و امثال این اعراب نون بشیوه رقم نمودم باید دانست
در لغت عربی فتح زبر کویند و ضم را پیش نامند و کسر را زیر خوانند و سکون جزم را کویند حرفی که بر بود
حرکت فتحه داشته باشد اعراب مفتوح نوشته [illegible] و اگر حرکت ضمه داشته باشد اعراب مضموم نهند و اگر حرکت
کسره داشته باشد مکسور خوانند و اگر بر او سکون داشته باشد اعراب ساکن کویند و اگر دو حرف ساکن متصل هم
آمده باشند مثل بست و دست و امثال آن حرف ساکن اعراب موقوف نامند حرفی که بر او تشدید داشته باشد
اعراب مشدد خوانند و حرکت حرف آخر کلمه را متعرض نشدم زیرا که اکثر کلمات اهل هند موقوفه الآخر اند مگر
بعضی کلمات که متحرک الآخر اند بحرکت آخر آنها متعرض گشتم — در بیان مصطلحات و رسم الخط
حروفی که مخصوص اهل هند اند آن بر عین(?) نوع — در بیان مصطلحات حروف مخصوصه

محاوره هندیه بعبارت فارسیه وانجمله هفده حرف هست مانده هشت حرف ڀ که در لفظ بهار بمعنی بهار
واقع شده ابرا بای موحده بنقطه نوشتم وحرف ڀ که در لفظ پهل بمعنی ثمر واقع شده ابرا
پای عجمی بنقطه نگاشتم حرف ڀ که در لفظ پهال بمعنی ظهر واقع شده ابرا تای فوقانی بنقطه نوشت
کردم وحرف ٹ که در لفظ ٹوپ بمعنی کلاه واقع شده ابرا تای فوقانی منقله ضبط دوم وحرف
ٿ که در لفظ ٹهگ بمعنی عیار و فریبنده واقع شده ابرا تای فوقانی ثقل مرقوم ساختم وحرف جه
که در لفظ جهک بمعنی ماهی واقع شد ابرا جیم تازی بنقطه ابرا کردم وحرف چه که در لفظ چهال بمعنی پوست
واقع شد ابرا جیم عجمی بنقطه رقم نمودم حرف چه که در لفظ چهتره بمعنی پای کلان واقع شده ابرا جیم عجمی
ثقل نوشتم حرف ڈ که در لفظ ڈهن بمعنی مال و متاع واقع شده ابرا دال بنقطه نگاشتم وحرف ڈ که در لفظ
ڈهول بمعنی دهل واقع شده ابرا دال ثقل ضبط نمودم و برای متحرک متصل التلفظ که در لفظ مرک
بمعنی آهو و در بت بمعنی محبت و تبر بمعنی تیر واقع شده و بعد این ذکران در محل خود باید ابرای
متصل مرقوم ساختم حرف که که در لفظ کهار بمعنی سهو واقع شده ابرا کاف تازی بنقطه ابراد کردم
حرف گه که در لفظ گهن بمعنی دهان واقع شده ابرا کاف تازی ثقل رقم نمودم وحرف گه که در
لفظ گوهر بمعنی خانه واقع شده ابرا کاف عجمی بنقطه نوشتم وحرف نون که در لفظ [illegible] و کانه
بمعنی دو تاهای [illegible] واقع شده این هر دو قسم نون را تقیله نگاشتم جه در تلفظ هر دو
قسم نون ثقل ظاهر شود اما در نون گنش [illegible] و نمی کند گی زبان در نون کانه ثقل
گرانی زبان و برای نون گنش و امثال آن شکل علیحده وضع شده برای نون کانه
امثال آن که چون در تلفظ این نون ظاهر گردد لهذا برای آن در [illegible]
شکل نون حرف [illegible] متصل نویسند همچنین لام و میم سر بنقطه ادلام ثقل [illegible]

در لفظ

کاهه بمعنی دیروز و میم ثقیله در لفظ برهما بمعنی دیوتا های مشهور و امثال آن آمده
برای این دو حرف بشکل علیحده نقش نه نوشتند و چون در تلفظ آن هر دو نیز
نونها ظاهر گردد لهذا برای اظهار در های حرف لام و میم بشکل حرف ها متصل نوشتند
چنانکه دیگرها بعد ازین در مرکبات بیاید ان شاء الله تعالی و چون نون بعد کاهه
و لام ثقیله کاهه و میم ثقیله برهما امثال آن اسما قلیل الاستعمال است و برای اینها
بشکلی علیحده سر وضع شده لهذا این ضعیف هم اصطلاح اینها هرجا متعرض مگر ضمنا چون
ماقبل های تحتانی ساکن حرکت ضمه بود البته در تلفظ آن مابعد حرف مضموم ماقبل
الف یا های تحتانی ساکن شمه از حرف واو ظاهر گردد چنانکه در لفظ دوار
بمعنی دروازه و در لفظ سوید بمعنی عرق و امثال آن واو را واو شمه نویسم
چون ماقبل الف یا ماقبل واو ساکن حرکت کسره باشد البته در تلفظ آن
مابعد حرف مکسور و ماقبل الف یا واو ساکن لوی از حرف های تحتانی ظاهر
گردد مثل سیام بمعنی سیاه و دیوس بمعنی روز آن یا را یای شمه نگاشتیم
چه در محاوره اهل هند خلاف محاوره عربی و فارسی ماقبل الف ضمه و کسره و ماقبل
تحتانی ساکن ضمه و ماقبل واو ساکن کسره استعمال نمایند در بیان رسم
الخط حروف مخصوصه هندیه بحسب کتابت عربیه باید دانست که برای های موحده
متصل در آخر های موحده حقیقه ها نوشتیم برین مثال به و برای های عجمی متصل در آخر های
حقیقه ها نگاشتیم برین مثال په و برای های فوقانی متصل در آخر های فوقانی حقیقه ها رقم نمودیم
برین مثال ته و برای های فوقانی مصله بالای های فوقانی حقیقه چهار نقطه گذاشتیم برین مثال ټ

و برای تای فوقانی اثقل در اخر تای فوقانی مثقله ها نوشتیم برین مثال تّه و برای جیم تازی ثقیله در اخر جیم تازی
خفیفه ها رقم ننمودیم برین مثال جه و برای جیم عجمی ثقیله در اخر جیم عجمی خفیفه ها ثبت کردیم برین مثال چه و
برای جیم اثقل در اخر جیم عجمی ثقیله های دیگر نوشتیم یعنی جیم عجمی خفیفه را یاد دها نوشتیم برین مثال چهه و
در اخر دال خفیفه ها نگاشتیم برین مثال ده و برای دال مثقله بالای دال خفیفه دو نقطه گذاشتیم برین
مثال ڎه و برای دال اثقل در اخر دال مثقله ها نوشتیم برین مثال ڎه و مرکز کاف تازی خفیفه را شکل
خط ثلث طره وار نوشتیم برین مثال ک و برای کاف تازی ثقیله در اخر کاف تازی خفیفه ها رقم ننمودیم
برین مثال که و برای کاف تازی اثقل در اخر کاف تازی ثقیله های دیگر مرقوم ساختیم یعنی کاف
تازی خفیفه را یاد دها نوشتیم برین مثال کهه و برای کاف عجمی ثقیله در اخر کاف عجمی خفیفه ها ثبت کردیم
برین مثال گه و برای نون ثقیله که در تلفظ گنگنی است در دایره نون دو نقطه زیر بالا گذاشتیم برین
مثال ن و برای لام ثقیله و میم ثقیله و نون ثقیله در اخر هر یکی از حروف مذکوره ها نگاشتیم برین
مثال له مه نه و بجای غنه نون نوشتیم مثال چاند بمعنی ماه و بوند بمعنی قطره و نیند بمعنی خواب
و گوند بمعنی صمغ و گیند بمعنی گوی و پنتهـ بمعنی راه و بهونرا بمعنی زنبور سیاه و رنگ بمعنی زرد و تهور و
امثال آن و حرفی که یکی از حرکات ثلثه بلا تنوین متحرک باشد بغنه خوانده شود مثل کاف در لفظ کول
بمعنی نیلوفر و برای آن نون خرد بر سر حروف مذکور تنوین یعنی دو فتحه یا دو ضمه یا دو کسره یا نون خرد نوشتیم
برین مثال کٌ و چنین حرف کم شود در ضبط لغات هیچ جا حاجت نیفتد مگر یکجا در ضبط ... یعنی
اعراب شانزده گانه بدان حاجت افتد فقط چنانکه در محل خود بیاید   در تعداد و ترتیب
حروف تهجیه هندیه و ابجد ایشان و تفریق و تمیز آن از حروف سی و دو گانه عربیه و فارسیه و ذکر   تتمیم
اشکال حروف مفرده و مرکبه هندیه و آن مشتمل است بر دو شعبه   در تعداد و ترتیب   شعبهٔ اول

حروف تهجیه هندیه و ابجد ایشان در تفریق و تمیز ان از حروف سی و دو گانه عربیه و فارسیه و ان منوع است بدو

نوع در تعداد و ترتیب حروف تهجیه هندیه و ابجد ایشان و ان منقسم است بدو قسم در تعداد

و ترتیب حروف تهجیه هندیه میباید دانست که حروف تهجیه بوضع علمای هند بحسب مخارج جمله سی و پنج است ۳۵

بدین ترتیب ک که گ گه ڭ چ چه ج جه ی ٹ ٹه ڈ ڈه ن ت ته د ده ن

پ په ب به م ی ر ل و ش س که س ه ل جهه و حرف سی و پنجم همزه است که ازاد در

اصطلاح ایشان اکار گویند بهمزه مفتوحه و کاف تازی ممدوده و رای و ان داخل حروف تهجیه مذکوره نیست

و علمای هند اعتقاد ان دارند که اکار یعنی همزه در ذات جمیع مفردات حروف تهجیه مضمر است و ایشان همزه را

هم داخل حروف داشته اند و هم اعراب اعتبار کرده و انرا بدوازده قسم منقسم ساخته چنانکه ذکر ان بیاید

ان شاء الله تعالی و ضابطه خواندن حروف مذکوره انست که ابجمله حروف را بحرکت فتحه خوانند بعد از ان هیچ حرف

وقف کنند چنانکه بست و پنج حرف را به پنج دفعه خوانند و نه ۹ حرف باقی را بو دفعه ششم تمام کنند در

بیان ترتیب ابجد اهل هند حروف ابجد مذکوره را نیز در تلفظ بحرکت فتحه خوانند بعد از ان هیچ حرف وقف نکنند

چنانکه سی حرف را بشش دفعه خوانند و چهار حرف باقی را بو دفعه هفتم تمام کنند بدین ترتیب م ی و ر ل ی

ڭ ن ک م جه ده ڈه که ته ح د ک ب که به جه ته ج ت ٹ ک ب ش که س

جهه گویند حروف ابجد مذکوره را بدین ترتیب از صدای ڈورو چهاد یو برامده والله اعلم در

تفریق و تمیز حروف تهجیه هندیه از حروف سی و دو گانه عربیه و فارسیه میباید دانست که ابجه از جمله سی و دو

حروف عربی و فارسی در تلفظ و استعمال اهل هند آمده هژده ۱۸ حروف است و ان اینست اول همزه

دوم بای موحده خفیفه سیوم بای عجمی چهارم تای فوقانی خفیفه پنجم جیم تازی خفیفه ششم جیم عجمی خفیفه

هفتم دال خفیفه هشتم راء نهم سین مهمله دهم شین معجمه یازدهم کاف تازی خفیفه دوازدهم کاف عجمی خفیفه

سیزدهم لام چهاردهم میم پانزدهم نون شانزدهم واو هفدهم ها هیژدهم یای تحتانی از جمله
حروف سی و دو گانه مذکوره در تلفظ آید. اللسان ساده چارده حرفست مدون بفصل اول
ثای مثلثه دوم حای مهمله سوم خای معجمه چهارم ذال معجمه پنجم زای معجمه ششم ژای عجمی هفتم صاد مهمله
هشتم ضاد معجمه نهم طای مهمله دهم ظای معجمه یازدهم عین مهمله دوازدهم غین معجمه سیزدهم فا چهاردهم
قاف حروفی که موضوع ومخصوص محاوره اهل هند است در محاوره عربی و فارسی نیست مفقوده هفده است
مدون بفصل اول کاف تازی ثقیله دوم کاف عجمی ثقیله سوم کاف عجمی مغنونه چهارم جیم عجمی ثقیله
پنجم های ثقیله ششم یای تحتانی مغنونه هفتم تای فوقانی ثقیله هشتم دال ثقیله نهم تای فوقانی
منفصله دهم تای فوقانی اثقل یازدهم دال منفصله دوازدهم دال اثقل سیزدهم نون ثقیله
چهاردهم یای عجمی ثقیله پانزدهم یای موحده ثقیله شانزدهم کاف تازی اثقل هفدهم جیم عجمی
اثقل

در بیان اشکال حروف مفرده و مرکبه هندیه و آن مشتمل

بر دو نوع

در بیان اشکال حروف مفرده سی و سه گانه هندیه بباید دانست

که اهل هند رسم و طریقه کتابت را بر عکس کتابت ما اعتبار کرده اند یعنی کاتبان ایشان حروف
از جانب چپ خود مینویسند و بر سر هر حرف خطی بعرض کشند و آن را در اصطلاح آن لسان
... اند گویند بدانکه شکل الف مثل دال اول ممدوده و نون مغنونه جانب شکل کاف تازی خفیف
که حرف اول از حروف ابجد هندیه است چنان بود که اول رقمی شکل دال معکوس خط
طولانی باشد بنویسند و بهر دو طرف دال معکوس مذکور الفی بحسب وضع کاتبان
با استقامت وصل کنند و از مقابل زیر آن دال متصل بدان خطی بمقدار دو نقطه
از جانب بعرض اخراج کنند و طرف آخر آن خط را بمقدار دو نقطه باشند دایره تر بر مایل

گرداند

کرده باشند بعد از آن در سر حرف مذکور متصل بسر الف دایره نویسند بدین شکل

و شکل کاف تازی ثقیله که حرف دوم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل هندسه شش

که موضوع مهندسان است نویسند در جوف سر هندسه مذکوره که بشکل نعل است

خطی منحرف از جانب راست با سر او بر کشند چنانکه طرف بالای آن خط بطرف مقدم سر هندسه

مذکوره متصل باشد و طرف زیرین خط مذکور به نقطه فرود تر از طرف مؤخر هندسه

منتهی گردد و میان سر هندسه و دو چشمه منحرف حادث شود پس بر سر حرف متصل بهر دو

طرف سر هندسه مذکوره دایره نویسند بدین شکل و شکل کاف عجمی خفیفه که

حرف سوم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که دو خط بشکل الف بحسب وضع

کاتبان مانند که فاصله میان دو [illegible] الف بر استقامت نویسند و دامن الف مقدم را

نقطه واری بطرف چپ خم کنند بعد از آن بسر هر دو الف مذکوره دایره نویسند

بدین شکل و شکل کاف عجمی ثقیله که حرف چهارم از حروف تهجیه مذکوره است

چنان بود که رقمی بشکل عین بحسب وضع کاتبان مانند [illegible] نویسند و متصل بمبدأ

آن خطی بشکل الف بر استقامت کشند چنانکه طرف اعلای آن الف با مبدأ عین مذکور

باندک فاصله جدا باشد و طرف زیرین الف نقطه داری از دامنه عین بگذرد بعد از آن

متصل بسر عین و الف مذکورین داده کشند بدین شکل و شکل کاف

عجمی معنویه که حرف پنجم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل یای تحتانی

بحسب وضع کاتبان ما نویسند و در پهلوی سر آن رستای های مسطورین دو صفر نو

و بالا هم رقم نمایند پس زیر بای مذکور نقطه داری نوشته بلند کشند

و متصل بدان داده کشند بدین شکل و شکل جیم عجمی مهمله که حرف

ششم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که خطی مقوس بوضع رسم کنند و بالای

آن خطی دیگر مانند حیله کمان کشند چنانچه طرف چپ ای هر دو خط با هم پیوسته باشند

و طرف راستای خطین مذکورین از هم بفاصله نقطه بود و متصل بطرف مذکور آن

هر دو خط الفی بر استقامت رسم کنند و متصل بر سر آن داده کشند بدین شکل

و شکل جیم عجمی ثقیله که حرف هفتم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل

عین بحسب وضع کاتبان با دامنه خرد مجرد از سر عین یار یا داده از آن نویسند

و طرف آخر دامنه مذکور را بالا برند چنانکه در بلندی برابر بسر عین رسد بعد از آن

بعد از آن طرف دامنه مسطور را در دایره دامنه بشکل الف بزیر کشند و تا
خط دامنه رسانند چنانکه اگر کشیدن الف در حرف مذکور چشمه پیدا شود
دو چشمه طرف چپ و یک چشمه طرف راست باشد پس بر سر حرف متصل بدان دایره
نویسند بدین شکل   و شکل جیم تازی حقیقه که حرف ششم از حروف تهجیه
مذکوره است چنان بود که اول رقمی بشکل دال خط ثلث نویسند پس متصل
بطرف اعلای دال مذکور از جانب راست با مقدار دو نقطه خطی بعرض کشند
متصل بطرف اخر آن خط الفی راست قامت رسم کنند و متصل بسر الف دایره کشند
بدین شکل   و شکل جیم تازی ثقیله که حرف پنجم از حروف تهجیه مذکوره است
چنان بود که رقمی بشکل حرف عین بحسب وضع کاتبان با دامنه خرد نویسند و بطرف
پس حرف مذکور از وصل گاه سر عین و دامنه آن بطرف و بالا خطی دراز بحرف
سر از بر کشند بحیثیتی که طرف اخر آن خط نقطه دار اگر مایل بر زبر باشد پس متصل
بسر عین دایره کشند بدین شکل   و دایره بشکل لام الف خط ثلث دو شاخه
نیز نویسند بحیثیتی که شاخ اخر آن که طرف راست است آن نقطه دار مایل بزبر باشد

دارند اند جدا بود و زاویه لام الف مذکور که بشکل لای خط ثلث است

خشته نداشته باشند پس بر سر حرف متصل بشاخ مقدم آن که طرف چپ ای

کاتب است واند کشند بدین شکل   و شکل تای تحتانی مثناه معقوفه که

حرف دهم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل

دال خط ثلث نویسند واز وسط بنیت دال مذکور خطی بمقدار دو

نقطه از چپ براست بعرض کشند و متصل بطرف اخیر آن خطی بشکل الف

براستقامت نویسند پس متصل بسر الف مذکور ذال کشند بدین

شکل   و شکل تای فوقانی خفیفه که حرف یازدهم از حروف

تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل سر جیم بحسب وضع کاتبان ما

نویسند و متصل بطرف اخیر آن خطی بشکل الف براستقامت

کشند پس بر سر حرف متصل بسر الف مذکور ذال نویسند بدین شکل

وشکل تای فوقانی ثقیله که حرف دوازدهم از حروف هجیه مذکوره است
چنان باشد که رقمی بشکل واو چپ از خط ثلث نویسند و از انتهای دامنه واو
مذکور خطی مقوس که جدبه آن طرف اسفل بود از چپ بار است بر آیند و متصل بسر واو
والف مذکورین وا نگذارند بدین شکل   وشکل دال خفیفه که حرف سیزدهم
از حروف هجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل دال خط ثلث معکوس
نویسند و بر سر طرف زیرین دال مذکور نقطه دنباله دار گذارند چنانچه دنباله نقطه
مذکوره از چپ بار است سراسر کشیده شود پس بر سر طرف اعلای دال مذکور
نقطه دارسی نوشته بلند کنند و متصل بران وا نگذارند بدین شکل   وشکل
دال ثقیله که حرف چهاردهم از حروف هجیه مذکوره است بعینه مثل کاف عجمی
ثقیله است مگر آنکه سر الحرف متصل بدان نداشته است بدین شکل   و
شکل نون خفیفه که حرف پانزدهم از حروف هجیه مذکوره است چنان بود که

رقمی بشکل صفر هندسی نویسند و متصل بطرف اعلای ان خطی بمقدار دو سه

نقطه از جانب راست بعرض بر بند و بطرف اخیر خط مذکور خطی بشکل الف بر استقامت وصل

کنند و متصل بسر الف مذکوره ذا اند کشند بدین شکل   و بشکل تای فوقانی مثقله

که حرف شانزدهم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل دال خط

مثلث معکوس نویسند و بر سر اعلای دال معکوس مذکور نقطه واری نوشته بلند کنند

و متصل بدان ذا اند کشند بدین شکل   و بشکل تای فوقانی اثقل که حرف هفدهم از

حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل دایره رکابی شکل نویسند نیمی بر سر ان

نقطه واری نوشته بلند کنند و متصل بدان ذا اند کشند بدین شکل   و بشکل ذال

مثقله که حرف هیجدهم از حروف تهجیه مذکوره است بعینه مثل شکل کاف عجمی مقلوبست

مگر اینکه این حرف صفر در پهلوی راست ندارد و بی صفر است بدین شکل

و بشکل ذال اثقل که حرف نوزدهم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل دایره

نا تمام رکابی شکل نویسند و بر سر طرف زیرین آن صنوبری رسم کنند و بر سر طرف
اعلای آن نقطه وار نیشتر بلند کنند و متصل بدان خوانند کشند بدین شکل
و شکل نون نقطه دار حرف بیستم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود
رشته خط بشکل الف بحسب وضع کاتبان با استقامت پهلوی هم نویسند و در پای
الف مقدم خطی محرف از جانب راست تا سر آن بر کشند پس متصل بسر رشته الف مذکور
خوانند نویسند بدین شکل و شکل یای عجمی خفیفه که حرف بیست و یکم از حروف
تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل هندسهٔ شش بحسب وضع مهندسان با
نویسند فقط و متصل بسر هندسهٔ مذکور خوانند کشند بدین شکل و شکل یای عجمی ثقیله
که حرف بیست و دوم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که متصل به پهلوی
راستای یای عجمی خفیفه که بالاتر ازین بشکل هندسهٔ شش مذکور شد رقمی بشکل رقم پهلوی
کاف تازی خفیفه که در اصول اعداد یافته نویسند و بدستور متصل بسر حرف خوانند
کشند بدین شکل و رقمی بدین شکل نیز نویسند و شکل بای موحده
خفیفه که حرف بیست و سوم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل
دال خط ثلث معکوس مایل بنحو وطی شکل نویسند و متصل بهر دو طرف دال مذکور
خطی بشکل الف با استقامت رسم کنند و دایره دال مرقوم را بخط طولانی دو پاره
سازند چنانکه در آن دو چشمه حادث گردد یک طرف راست و دیگر طرف چپ آنگاه
متصل بسر الف مذکور خوانند کشند بدین شکل و شکل بای موحده ثقیله
که حرف بیست و چهارم از حروف تهجیهٔ مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل لام الف
خط ثلث دو شاخه نویسند چنانکه زاویهٔ آن چشمه نما شده باشد و بدان ماند که
مثلثی است بی قاعده و در زاویهٔ آن نقطه ایست پس متصل بشاخ موخر آن

که طرف راستای کاتبست خطی بشکل الف بر استقامت رسم کنند
بحیثیتی که سر شاخ مذکور در وسط الف مسطور منتهی باشد بعد ازان متصل بسر الف
واندکشند چنانکه شاخ مقدم للام الف مرقوم که طرف چپای کاتبست از واند
جدا باشد بدین شکل و شکل میم که حرف بیست و پنجم از حروف تهجیه
مذکوره است یعنی مثل شکل بای موحده ثقیله مذکوره است مگر آنکه شاخ مقدم این حرف
که طرف چپای کاتبست نیز تا واندر متصل بود بدین شکل و شکل یای
تحتانی غیر معروفه که حرف بیست و ششم از حروف تهجیه مذکوره است یعنی مثل
شکل یای عجمی خفیفه باشد مگر آنکه طرف مقدم سر این حرف را مثل حرف دال که
موضوع کاتبان پارسی اند یک خم دهند و مثل دال کم خم نویسند و با تمام رسانند و
بعضی در زیر آن یک نقطه نیز گذارند و اگر چنین کنیم نیز شاید که شکل این حرف یعنی
مثل شکل تای فوقانی ثقیله است مگر آنکه طرف مقدم سر این حرف مثل واو جسیمه دار نیست
بلکه مثل دال کم خم است بدین شکل و شکل را که حرف بیست و هفتم از حروف
تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل حرف را بجب وضع کاتبان مانند یک
دامنهٔ دراز و کم خم نویسند و بر منتهای دامنهٔ آن نقطهٔ دنباله دار گذارند چنانکه دنباله
مذکور از چپا براستا منحرف سر از بر کشیده نویسند متصل بسر رای مرقوم واند
کشند بدین شکل و شکل لام که حرف بیست و هشتم از حروف
تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل حرف لام خرد بحسب وضع کاتبان پارسی
معکوس نویسند چنانکه نوشتهٔ لام مذکور در زیر بود و دامنه‌اش بالا ماند بطرف
راستای نویسنده و از منتهای دامنه مسطور خطی بمقدار دو سه نقطه تحتانی راستا
بعرض بر برند و متصل بطرف آخر آن خطی بشکل الف بر استقامت
رسم کنند

رسم کنند چنانکه طرف آخر مذکور در وسط الف مسطور منتهی بود پس متصل بسر الف
رقم کنند بدین شکل   و شکل واو که حرف بیست و ششم از حروف تهجیه
مذکوره است بعینه مثل شکل بای موحده خفیفه است مگر آنکه درین حرف دوره
دال معکوس را بخط طولی دوباره نکشند و بحال خود سالم گذارند و بعضی یک نقطه در زیر
آن نیز گذارند بدین شکل   و شکل شین معجمه که حرف سیزدهم از حروف
تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل دال خرد خط ثلث نویسند و از طرف
منتهای زیرین دال مذکور خطی خرد منحرف از چپ براست تا سر از زیر بر آرند بعد از آن بفاصله
یک دو نقطه دورتر از رقم مذکور خطی بشکل الف بر استقامت رسم کنند پس بر سر دال مسطور
نقطه وار بیرون نوشته بلند کنند و متصل بدال و سر الف مرقوم رقم کنند بدین شکل
و شکل کاف تازی ثقیل که حرف بیست و یکم از حروف تهجیه مذکوره
است مرکب است از شکل را و واو حروف تهجیه مذکوره که سابق مرقوم گشته و چنان
بود که اول رقمی بشکل حرف رای حروف تهجیه مذکوره بفاصله یک دو نقطه دورتر
از آن رقم کنند پس متصل بسر بر او رقم مذکور رقم کنند بدین شکل   و
شکل سین مهمله که حرف بیست و دوم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که اول
رقمی بشکل حرف رای حروف تهجیه مذکوره نویسند لیکن زاویه و انحنای رای مسطور
و فیما بین آن خطی بمقدار دو سه نقطه از چپ براست بعرض برند و از طرف آخر آن خطی
بشکل الف بر استقامت وصل کنند چنانکه طرف آخر خط عرضی مذکور در
وسط الف مسطور منتهی شد بعد از آن متصل بسر حرف را و الف مذکور رقم
کنند بدین شکل   و شکل ها که حرف بیست و سوم از حروف تهجیه مذکوره است

چنان بود که رقمی بشکل دال خط ثلث معکوس نویسند و طرف زیرین دال مذکور را
نقطه وار برتر مایل گردانند و از میان نشیب آن دال خطی معکوس بمقدار سه چهار
نقطه سر از بر کشند و بر طرف اعلای دال مرقوم نقطه وار شوشه بلند کنند و
متصل بدان دایره کشند بدین شکل و شکل جیم عجمی الثقل که حرف سیوم و چهارم
از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود رقمی بشکل دال خط ثلث معکوس
نویسند و منتهای طرف زیرین آنرا بمقدار دو سه نقطه الف وار برتر کشند
و محاذی آن خط الفی بر منتهای طرف اعلای دال مذکور بهمان مقدار شوشه بلند
کنند بعد از آن بر بالای دال مسطور بفاصله یک دو نقطه خطی از چپ براست بعرض بزنند
چنانکه این خط با آن شوشه در منتصف هم بر زوایای قایمه متقاطع گردد و از
محاذ تقاطع بمقدار دو سه نقطه براست و چپای شوشه گذشته باشند و طرف
آخر خط مذکور را که براستای شوشه است بمقدار سه چهار نقطه الف وار
برتر کشند بعد از آن متصل بسر شوشه مسطور دایره کشند بدین شکل
و همزه که باصطلاح اهل هند آنرا اکار گویند و بحسب مخرج حرف سیوم و پنجم
است اما علمای هند آنرا از حروف نشمرده بلکه از جمله اعراب
اعتبار کرده بحرکات مختلفه بهفت شکل متشکل میگردد و اشکال آن در ذیل
اشکال اعراب یعنی زبرات و غیره نوشته شود اما علمای ایشان از نون
ثقله و میم ثقله و لام ثقله که نه و مه و له باشد مسامحه کرده اند و بجهة قلت
استعمال بر قیاس چه و ته و امثال آن برای آنها شکل علیحده وضع نکرده
و حروف مذکوره را مرکب از آنها داشته و اشکال آنها در ذیل مرکبات
حروف ثبت کرده شود ان شاء الله تعالی و پوشیده نماند که از جمله حروف

سی و یکگانه

سی و پنجگانهٔ مذکوره پنج حرف در بهاکها در زبان اهل برج وغیره باشد مستعمل
نیست و مخصوص سنسکرت در سنسکرت است و آن یکی کاف عجمی مغنونه است
دوم نون ثقیله در لفظ کنش است سیوم شین معجمه چهارم کاف تازی ثقیل پنجم
جیم عجمی ثقیل در ذکر مجملی از مرکبات حروف مذکوره بباید دانست که حرفی
که یکی از حرکات ثلثه یعنی ضمه یا فتحه یا کسره متحرک باشد و در چند کلمه بود یا ماقبل آن نیز
حرفی متحرک یا الف یا واو ساکن یا یای تحتانی ساکن بود آن حرف با هیچ حرفی
مرکب نگردد و آنرا جداگانه نویسند مثل کر بفتح کاف تازی خفیفه و را که هر دو
حرف را جداگانه نویسند بدین شکل कर و هر جا دو حرف ساکن
باهم آیند و ساکن اول الف و واو و یای تحتانی نباشد زیرا که حروف ثلثه ساکنه
مذکوره بطور اهل هند از جمله حروفات نه حروف چنانکه ذکر آن بباید آن دو ساکن را
یکجا نویسند مثل هست بفتح ها و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه موقوف و امثال
آن که سین مهمله و تای فوقانی خفیفه را یکجا نویسند بدین شکل स्त و هر جا ماقبل الف
یا ماقبل یای تحتانی ساکن حرکت ضمه بود البته در تلفظ آن ما بعد حرف مضموم و ما قبل الف
یا یای تحتانی ساکن شمهٔ از واو که موسوم بواو مشمومه است ظاهر شود پس آن واو
مشمومه را با حرف ما قبلش یکجا نویسند مثل دوار بالضم دال خفیفه ممدوده یا واو مشمومه
و را بمعنی دروازه و امثال آن که واو مشمومه با دال خفیفه یکجا نویسند بدین شکل द्व
و مانند سوید بالضم سین مهمله و سکون یای تحتانی با واو مشمومه و دال خفیفه بمعنی عرق و امثال آن
که واو مشمومه را با سین مهمله یکجا نویسند بدین شکل स्व و هر جا ماقبل الف
یا ماقبل واو ساکن کسره بود البته در تلفظ آن ما بعد حرف مکسور و ما قبل الف یا واو ساکن
شمهٔ از یای تحتانی که بیای مشمومه موسوم است ظاهر شود پس آن یای مشمومه را با حرف
قبلش یکجا نویسند مثل سیام بکسر سین مهمله ممدوده با یای مشمومه و میم بمعنی سیاه

و امثال آن که یای منقوطه را با سین مهمله یکجا نویسند بدین شکل و مانند دیوس
بکسر دال خفیفه و سکون واو و یای منقوطه و سین مهمله بمعنی روز و امثال آن که یای منقوطه را
با دال خفیفه یکجا نویسند بدین شکل و برای نون ثقیله که در لفظ کانه بکاف
تازی خفیفه ممدوده و نون ثقیله بمعنی دیونهای مشهور واقع شده در پای شکل نون خفیفه
متصل شکل ها نویسند بدین شکل و برای میم ثقیله که در لفظ برهما بفتح بای موحده
خفیفه و رای متصله و میم ثقیله ممدوده بمعنی دیوتای مشهور واقع شده در پای شکل میم متصله نیز
شکل ها نویسند بدین شکل و برای لام ثقیله که در لفظ کاله بکاف تازی خفیفه
ممدوده و لام ثقیله بمعنی دیروز واقع شده در پای شکل لام متصله نیز شکل ها نویسند
بدین شکل و هر جا دو حرف مشدد بود آن حرف مشدد را دو حرف
از یک جنس اعتبار کنند و هر دو حرف مذکور را یکجا نویسند و آن را در اصطلاح ایشان
دت اچهر گویند لا بلکه هر جا دو حرف از یک جنس خواه غیر جنس یکجا بهم آیند
دت اچهر باشند بدلیل و تای فوقانیه خفیفتین بضم اول و سکون ثانی و فتح ثمره و جیم
عجمی ثقیله ممدوده در اینجا حرف مرکب چه دت بمعنی دو باشد و اچهر بمعنی حرف بود
پس بر این قیاس اکثر حروف تهجیه ایشان با هم مرکب شوند بدین تفصیل ترکیب دو کاف تازی
خفیفه چنان بود که دو دال خط ثلث معکوس زیر و بالا متصل هم نویسند چنانکه از بر دال مذکور
دو چشمه زیر و بالا حادث گردد و باقی شکل حرف همان بود که سابق در مفردات ایراد
پذیرفته بی زیادت و نقصان بدین شکل و ترکیب دو کاف تازی ثقیله چنان بود
که سرهندسه ششش را که بشکل نعلست متصل هم نویسند بی واسطه الف و در حروف
سرهندسه مقدم چنانکه در مفردات ایراد پذیرفته خطی منحرف کشند بدین شکل
و اگر در هر دو سرهندسه مذکوره خط منحرف کشند چنانکه در هر سرهندسه دو چشمه منحرف حادث گردد

خفیفتین

و هجو

و مجموع چهار چشمه باشد نیز شاید بدین شکل و ترکیب دو کاف عجمی خفیفه خانی بود الف
مقدم شکل حرف را در دائره اش خم دال و مکرر نویسند بدین شکل و ترکیب
دو کاف عجمی ثقیله خانی بود حرف مذکور را پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه میان حرف
مسطور الفی واسطه باشد بدین شکل و ترکیب دو جیم عجمی خفیفه خانی بود حرف
مذکور را بابک الف آخر زیر و بالا مکرر نویسند چنانکه دو چشمه طولانی زیر و بالا حادث گردد
بدین شکل و ترکیب دو جیم عجمی ثقیله خانی بود حرف جای حرف مسطور خطی شکل
گره متصل به پهلوی حرف نویسند بدین شکل و ترکیب دو جیم تازی خفیفه
خانی بود حرف مذکور را بابک الف او پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه میان حرف
الفی واسطه باشد بدین شکل و ترکیب دو جیم تازی ثقیله خانی بود حرف
مذکور را پهلوی هم مکرر نویسند بدون دنباله حرف مؤخر بدین شکل و ترکیب دو یای
فوقانی خفیفه خانی بود حرف مذکور را بابک الف آخر زیر و بالا مکرر نویسند بدین شکل
و ترکیب دو یای فوقانی ثقیله خانی بود حرف مذکور را بابک الف آخر پهلوی
هم مکرر نویسند بدین شکل و ترکیب دو دال خفیفه خانی بود حرف مذکور را زیر و بالا
مکرر نویسند بدین شکل و ترکیب دو دال ثقیله خانی بود حرف مذکور را بابک الف آخر
پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه الفی میان برود واسطه باشد بدین شکل و ترکیب دو نون
خفیفه خانی بود حرف مذکور را بابک الف آخر زیر و بالای هم مکرر نویسند بدین شکل
و اگر دو حرف را پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه میان دو الفی واسطه باشد
نیز شاید بدین شکل و ترکیب دو یای فوقانی متصله خانی بود حرف مذکور را
زیر و بالا نویسند بدین شکل و ترکیب دو یای فوقانی ثقیل خانی بود حرف مذکور را
زیر و بالا مکرر نویسند بدین شکل و ترکیب دو دال متصله خانی بود حرف مذکور را

زیر بالا مکرر نویسند بدین شکل و ترکیب دو دال ثقیل چنان بود حرف مذکور را زیر و بالا
مکرر نویسند بدین شکل و ترکیب دو نون ثقیله چنان بود که بر الف حرف مذکور را
بخط عرضی دو حصه کنند بدین شکل و ترکیب دو یای عجمی خفیفه چنان بود حرف
مذکور را با یک الف آخر پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه به الف میان هر دو واسطه باشد
بدین شکل و ترکیب دو یای عجمی ثقیله چنان بود که بدندانه شش را مکرر نویسند و
باقی شکل حرف همان بود در مفردات ایراد پذیرفته بدین شکل و ترکیب
دو بای موحده خفیفه چنان بود حرف مذکور را با یک الف آخر زیر و بالا مکرر نویسند
و دایرهٔ بالا را جایکه در مفردات ایراد پذیرفته بخط طولی دو پاره کنند بدین شکل
و ترکیب دو بای موحدهٔ ثقیله چنان بود حرف مذکور را پهلوی هم مکرر نویسند بتوسط
الف بدین شکل و ترکیب دو میم چنان بود که حرف مذکور را به پهلوی هم بتوسط
الف مکرر نویسند بدین شکل و ترکیب دو را چنان بود حرف مذکور را
پهلوی هم مکرر نویسند بدین شکل و اگر بر سر حرف مذکور ارک نویسند نیز شاید
بدین شکل و ترکیب دو لام چنان بود که حرف مذکور را زیر و بالا مکرر نویسند
بدین شکل و ترکیب دو شین معجمه چنان بود که جزو مقدمش را به پهلوی
هم مکرر نویسند بدین شکل و ترکیب دو سین مهمله چنان بود که حرف مذکور را
بواسطهٔ الف مکرر نویسند بدین شکل و ترکیب دو ها چنان بود که حرف مذکور را
زیر و بالا با یک خط متوسل پس پشت حرف زیرین مکرر نویسند بدین شکل

فصل سیوم در بیان مات یعنی اعراب از قواعد سیاق است و بیا کردن بکسر بای
موحدهٔ خفیفه ممدوده با یای مشموم و فتح کاف تازی خفیفه و سکون رای ... در
لغت ... علم نحو و صرف را گویند بباید دانست که مات بمیم ممدوده

و تای فوقانی

و تای فوقانی خفیفه در اصطلاح اهل هند اعراب را ماترا نامند و نزدیک ایشان اصول ماترا
پنج است اول همزهٔ مفتوحه چون اَ دوم همزهٔ مکسوره چون اِ سوم همزهٔ مضمومه چون اُ
چهارم رای مکسوره چون رِ پنجم لام و رای مکسورتین متصله بالتلفظ چون لِرِ و این ماترای یکگانه
اصلیه را سماں خوانند بسین مهمله مفتوح و میم ممدوده و نون و از یک ماترا اعتبار کنند
یعنی ماده و مقدار تلفظ از یکدیگر جدا دانند چه ماترا بمیم ممدوده و تای فوقانی خفیفه موقوف
و رای ممدوده بمعنی ماده و مقدار باشد و فروع آن یازده است که از ترکیب اصول یکگانه
مذکوره و غیر آن صورت بندد و ترکیب بر دو قسم است قسم اول آنکه هر دو ماترای
مرکبه از یک جنس باشند و آن بر پنج وجه است اول ترکیب دو فتحه و از ترکیب مذکور
آ شود بالف ممدوده دوم ترکیب دو کسره و از ترکیب مذکور ای شود بهمزهٔ مکسوره و یای
معروف سوم ترکیب دو ضمه و از ترکیب مذکور او شود بهمزهٔ مضمومه و واو معروف
چهارم از ترکیب و امتداد رِ یعنی رای مکسوره ری شود برای مکسور و یای معروف قسم دوم
آنکه هر دو ماترای مرکبه از یک جنس نباشند و آن بر چهار وجه است اول ترکیب اَاِ یعنی
ترکیب فتحه و کسره و از ترکیب مذکور ای شود بهمزهٔ مکسوره و یای مجهول دوم ترکیب
اَاُ یعنی ترکیب فتحه و ضمه و از ترکیب مذکور او شود بهمزهٔ مضمومه و واو مجهول سوم
ترکیب آ اِ یعنی فتحه و ای یعنی همزهٔ مکسوره و یای مجهول و از ترکیب مذکور ای شود بفتح
همزه و سکون یای تحتانی چهارم ترکیب آ اُ یعنی فتحه و او یعنی همزهٔ مضمومه و واو
مجهول و از ترکیب مذکور او شود بفتح همزه و سکون واو و این ماتراهای چهارگانه را
سندهیچهر گویند بفتح سین مهمله و نون منونه و دال و جیم عجمی ثقیلتین یای اول مفتوح و تای
مشدد مفتوح و را و از این ماتراهای چهارگانه و ماتراهای یکگانهٔ اصلیه سابقه را که سماں باشد
سر گویند بضم سین مهمله و را و از این ماتراهای چهارده گانهٔ مذکوره آنچه تنوین و غنه حواله
یعنی نون تنوین و نون غنه کند چنانکه بجای نون در تلفظ یعنی کاف عجمی ظاهر گردد

سماں

خواه مفتوح باشد خواه مضموم خواه مکسور مثل لَنْ و لُهْ و لِیْ و امثال آن و آنچه بران
وقف کرده شود خواه مفتوح باشد خواه مضموم خواه مکسور مثل اَه و اُه و اِه و امثال آن نیز
از فروع و لواحق آنست و اهل هند در حالت وقف در آخر کلمه ها لاحق کنند و آنرا
برکنا مند بکسر بای موحده خفیفه و فتح سین مهمله و سکون را و کاف عجمی خفیفه پس
مجموع ماترا یعنی حرکات اعراب بوضع اهل هند شانزده بود و آنجمله برچه گونه است
لکهه و دیرکه لکه بلام مفتوح و کاف عجمی ثقیله با تهای تحتانیه لحلیه یعنی سماتی باشد و آنرا
و آنرا یک ماترا اعتبار کنند چه لکه در لغت بمعنی خرد باشد و ماترا بمیم محدوده و
تای فوقانیه خفیفه موقوف و رای محدوده بمعنی مقدار بود یعنی مقدار تلفظ آن خرد
و دیگر دیرکه است و آن بحسب کتابت فارسیه حرفی بود متحرک که بیک حرکت خوانده شود
خواه فتحه خواه ضمه خواه کسره و الف و واو و یای تحتانیه و یا با خود لاحق نداشته باشد
مثل ماتهای تحکانه اصلیه مذکوره و امثال آن و دیرکه ماتهای تارده کانه باقی بود و
آنرا دو ماترا اعتبار کنند و آن بحسب کتابت فارسیه حرفی بود که الف یا واو یا
یای تحتانیه یا ها در آخر خود لاحق داشته باشد یا تنوین و غنه خوانده شود چه
دیرکه بدال خفیفه مکسور و یای معروف و رای مفتوح و کاف عجمی ثقیله در لغت بمعنی
کلان باشد یعنی مقدار تلفظ آن کلان و بدو درجه است و حرف دیگری که بمد
صوت تلفظ کرده شود مثل آنکه کسی را ندا کنند و غیر آن آنرا پلت نامند بضم بای
عجمی خفیفه و کسر لام و تای فوقانیه خفیفه و آنرا سه ماترا اعتبار کنند و اعتبار ماتراهای
حروف مذکوره در اوزان بحور پنگل یعنی علم عروض اهل هند و تال یعنی اصول موسیقی
البته بکار آید اما پلت که سه ماترا دارد مخصوص تال است چنانکه ذکر آن بیاید
ان شاء الله تعالی خاتمه کلام درین تحریر که از ترکیب دو فتحه آ شود با الف محدوده
و غیره آنست که هرجا بعد از حرف مفتوح همزه مفتوحه واقع شود آن حرف

مفتوح را

مفتوح را ممدوده گردانند یعنی بحسب کتابت فارسیه و تلفظ الفی در آخر آن لاحق کنند
و همزهٔ مفتوحه را حذف نمایند چه بودن همزه مفتوحه بعد از حرف مفتوح گویا اجتماع
دو همزه مفتوحه است زیرا که باعتقاد اهل هند در ذوات هر حرفی از حروف بهجه همزه
مضمر است پس هرگاه دو همزه مفتوحه باهم یکجا آید هرآینه آن شود با الف ممدوده
مثل روماولی که در اصل ر؟م اولی بوده برای مضمومه و واو مجهول و میم مفتوح و همزه و واو
مفتوحتین و لام مکسور و یای معروف و امثال آن و آن خط موئی بود از زیر سینه تا
سر ناف و علی هذا القیاس و اگر بعد از حرف مکسور همزه مکسوره بود در آخر حرف
مذکور یای معروف لاحق کنند و همزهٔ مذکوره را حذف نمایند و اگر بعد از حرف مضموم
همزهٔ مضمومه بود در آخر حرف مذکور واو معروف لاحق کنند و همزهٔ مذکوره را حذف
نمایند و اگر بعد از حرف مفتوح همزه مکسوره بود در آخر حرف مذکور یای مجهول لاحق کنند
و همزه مذکوره را حذف نمایند و اگر همزه مضمومه بود در آخر حرف مذکور واو مجهول لاحق کنند
و همزه مذکوره را حذف نمایند و اگر ای بود بهمزه مکسوره و یای مجهول در آخر حرف مذکور
یای تحتانی ما قبل مفتوح لاحق کنند و ای را حذف نمایند و اگر او بود بهمزهٔ مضمومه
و واو مجهول در آخر حرف مذکور واو ما قبل مفتوح لاحق کنند و او را حذف نمایند
بخن پوشیده نماند که اهل هند حرف موقوف را بخن گویند بکسر بای موحده خفیفه و نون
منونه و جیم تازی خفیفه مفتوح و نون و غنه را یعنی آنچه بدماغ گفته شود انناسک نامند
بهمزهٔ مفتوحه و تنوین نون اول مضموم و نون ثانی ممدوده و سین مهمله مکسور و کاف تازی خفیفه
و ما ورای آن هیچ اعتبار نکنند الا غنه را با تنوین که آنرا از جمله حرکه شمرند و دو ماترا
اعتبار کنند چنانکه گذشت و آنچه از روی استقرا معلوم شد آنست که اهل هند
سوای حرکت فتحه و کسره و ضمه و رای مکسوره و لام و رای مکسور بتی و غنه با تنوین و لرک

یعنی وقف نبای اعراب را بر الف و واو و یای تحتانی ساکنین گذاشته اند
یعنی بجای اعراب در آخر حرفی یکی از حروف مذکوره که الف و واو و یای تحتانی
باشد تلفظ کنند و مجموع حرکات ماترا یعنی اعراب شانزده است بدین تفصیل
اَ آ اِ اِی اُ اُو رِ رِی لِ لِی اے اَے او اَو اَں اَه اول همزهٔ مفتوحه
دوم همزهٔ ممدوده سیوم همزهٔ مضمومه و واو معروف هفتم رای مکسوره هشتم رای
مکسوره و یای معروف نهم لام و رای مکسورتین متصلة التلفظین دهم لام و رای
مذکورتین و یای معروف یازدهم همزهٔ مکسوره و یای مجهول دوازدهم همزهٔ مفتوحه و سکون
یای تحتانی سیزدهم همزهٔ مضمومه و واو مجهول چهاردهم همزهٔ مفتوحه و سکون واو
پانزدهم همزهٔ مفتوحه با نون مثنوته شانزدهم همزهٔ مفتوحه و سکون ها و این اعراب
شانزده گانه بر هر حرفی از حروف تهجیه که سابق ایراد یافته جاری میشوند مثلا
کاف تازی خفیفه که حرف اول از حروف تهجیهٔ مذکوره است بحرکات مسطوره
متحرک شود بدین مثال کَ کا کِ کی کُ کو کرِ کری کلِ کلی کے کَے کو کَو کَں
کَه و علی هذا القیاس سایر حروف و دو حرکت باقی که لر و لری باشند مخصوص زبان
سنهسکرت است و در بهاکها مستعمل نیست اما اجرای اعراب شانزده گانه مذکوره
مخصوصه بر همزه بجهت آن است که چون باعتبار علمای هند در ذات هر حرفی از حروف
تهجیه همزه مضمر است و مشترک است میان جمیع حروف تهجیه پس در این صورت
جاری شدن اعراب مذکوره بر همزه گویا جاری شدن اوست بر جمیع حروف تهجیه
و نیز از همین جهت است که همزه داخل حروف تهجیه آن زبان نیست اما چون همزه
برای حرفیست ذو مخرج و اکثر جزو کلمه واقع میشود لهذا برای اعرابات مختلفة الحرکات
چند شکل علحده وضع کرده اند چنانکه از جمله اعراب شانزده گانه که از ماده

همزه و هره شد

همزه وغیره باشد برای یازده حرکت یازده شکل وضع کرده اند و این اشکال را بجای
الفاظ ثمرات وغیره نویسند و بجای پنج حرکت ممزوجه باقیه با شکل همزه مفتوحه
علامات حرکات مختلفه نویسند چنانکه اشکال یازده گانه مذکوره و علامات بایات
یعنی اعراب بعد ازین ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی **فصل سابع** در بیان علامات
بایات یعنی اعراب که با حروف تهجیه نویسند و اسامی آنها و ذکر اشکال موضوعه
بایات را از ماده همزه وغیره باشد و قواعد کلیه آنها و آن منشعب است بدو شعبه
شعبه اول در بیان علامات بایات یعنی اعراب که با حروف تهجیه نویسند و اسامی
آن و ذکر اشکال موضوعه بایات از ماده همزه وغیره و آن متنوع است بدو نوع **نوع اول**
در بیان علامات بایات یعنی اعراب که با حروف تهجیه نویسند و اسامی آن
بدانکه والنت را در اصطلاح اهل هند خطی که بر سر حرف تعرض کشند آنرا واند
گویند بدال مثقله ممدوده و نون مغنونه و الف بدال مثقله قاذکر باه و حرف مفتوح که
بحسب کتابت عربیه هیچ یکی از الف و واو و یای تحتانی و های ساکنه بدان لاحق نبود
و در آخر آن نون منونه نیز نباشد و خود مغنونه نیز مغنونه نبود مثل کَ و امثال آن
آنرا کیول یا مشد بکاف تازی خفیفه مکسوره و یای تحتانی مجهول و واو مفتوح و لام و آنرا بهمانی
شکل موضوعش نویسند فقط بدین شکل [illegible] و اگر حرف مذکور مغنونه نبود یعنی مغنونه
خوانده شود مثل کَں و امثال آن برای آن بالای واند رقمی بشکل نون خرد با نقطه
نویسند و آن رقم را ارده چند گویند بفتح همزه و سکون را و دال ثقیله موقوف و فتح
جیم تحتی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه بدین شکل [illegible] و اگر در آخر حرف مذکور نون
منونه بود یعنی آن حرف در تلفظ بتنوین خوانده شود بحیثیتی که نون منونه تنوینی در
تلفظ ظاهر نگردد بلکه تنوین مغنونه خوانده شود مثل کِن و امثال آن برای آن بالای
واند رقمی بشکل صفر نویسند و آن رقم را بندی گویند بکسر بای موحده خفیفه

ونون منونه و دال خفیفه مکسور و یای معروف بدین شکل कें واگر در آخر حرف مذکور
هاء ساکن لاحق بود مثل کَه و امثال آن برای آن در پهلوی راستای حرف دو بندے
یعنی دو صفر زیر و بالا نویسند و انرا لبرگ نامند و لبرگ بکسر بای موحده خفیفه و
فتح سین مهمله و سکون را و کاف عجمی خفیفه در لغت اهل هند وقف را نامند
والف در حالت وقف در آخر کلمه حرف ها لاحق گردانند بدین شکل काः واگر
حرف مذکور هم مغنونه بود و هم در آخر آن هاء ساکن لاحق بود یعنی لبرگ باشد مثل
کَهٔ و امثال آن برای آن با وجود ارده چند در پهلوے راستای آن دو بندی زیر و بالا
رقم کنند بدین شکل काँः و حرفی مفتوح که ممدوده بود یعنی در آخر آن بحسب کتابت
عربیه حرف الف لاحق باشد مثل کا و امثال آن برای آن در آخر حرف یعنی
جانب راستای حرف جدا از وی متصل تواند رقمی بشکل الف ما بر استقامت
نویسند و آن رقم را کنان گویند بفتح کاف تازی خفیفه و نوشتن نون اول ممدوده و مشدده
و نا یِ مغنونه بدین شکل का واگر با وجود کنانی در آخر آن نون مغنونه بود مثل کان و امثال
برای آن با وجود کنان بالای او ارده چند نیز نویسند بدین شکل काँ واگر لبرگ بود
یعنی در آخر الف هاء موقوف باشد مثل کاه و امثال آن برای آن با وجود کنانی در پهلوی
راستای او دو بندے زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل काः واگر با وجود کنان هم نون
مغنونه بود و هم لبرگ باشد مثل کانه و امثال آن برای آن با وجود کنان هم ارده چند بالای
او اند نویسند و هم دو بندے در پهلوے راستایِ کنان زیر و بالا رقم کنند بدین شکل
काँः و حرف مکسور که در آخر آن هیچ یا از الف و واو ساکن و یای معروف یا مجهول
و ها لاحق نبود و نون منونه نیز در آخر آن نباشد و خود بنفسه نیز مغنونه نبود مثل کِ
و امثال آن برای آن ما قبل حرف مذکور یعنی طرف چپای آن رقمی بشکل الف
بمقدار یک نقطه دور تر از آن بر استقامت نویسند و بر سر الف مرقوم خطی بود

منحنی بحیثیتی

منحنی بحیثیتی که طرف اعلای خط خط مذکور متصل بُرکند باشد و طرف اخیر آن
واصل بسر الف مسطور بود و آن را کهنڈی نامند لضم کاف عجمی نقطه و نون منونه و دال
ثقیله مکسور و یای معروف بدین شکل واگر حرف مذکور با وجود کهنڈی مغنونه بود
مثل کِن وامثال آن برای آن با وجود کهنڈی بالای ڈ اندازده چند نیز نولسید بدین شکل
واگر در آخر آن نون منونه بود مثل کِن وامثال آن برای آن با وجود کهنڈی
بالای و اندیک بندی نیز نولسید بدین شکل واگر برک باشد یعنی در آخر حرف مذکور
های ساکن لاحق بود مثل کِه وامثال آن برای آن با وجود کهنڈی در پهلوی راستای حرف
دو بندی زیر و بالا نیز نولسید بدین شکل واگر حرف مذکور با وجود برک مغنونه بود
مثل کِه وامثال آن برای آن با وجود کهنڈی و دو بندی پهلوی راستا بالای واندازده چند
نیز نولسند بدین شکل و حرفی که در آخر آن یای معروف بود مثل کِی وامثال آن
برای آن خطیکه برای حرف مکسور که سابق ذکر آن گذشت در ما قبل آن کهنڈی می نولسند
بهمان صفت در ما بعد آن نولسید بدین شکل واگر با وجود کهنڈی در آخر حرف مذکور
نون مغنونه بود مثل کین وامثال آن برای آن با وجود کهنڈی بالای واندازده چند نیز نولسند
بدین شکل واگر برک باشد مثل کیه وامثال آن برای آن با وجود کهنڈی در پهلوی
راستای آن دو بندی زیر و بالا نیز نولسید بدین شکل واگر هم نون مغنونه بود
و هم برک باشد مثل کینه وامثال آن برای آن با وجود کهنڈی واردہ چند در پهلوی راستای آن
دو بندی زیر و بالا نیز نولسید بدین شکل و حرف مضموم که در آخر آن هیچ یک
از الف و یای ساکن و واو معروف یا مجهول و ها لاحق نبود و نون منونه نیز در آخر
آن نباشد و خود بنفسه نیز مغنونه نبود مثل کُ وامثال آن برای آن رقمی بشکل ضمه برابر آن

خم دار متصل بپای رقمی که بشکل الف در اصل وضع حرفست و اگر در اصل وضع
الف مذکور نباشد در زیر حرف متصل بدان نویسند و آنرا که کنگر گویند بلام
مفتوحه و های مضمومه و فتح نمره و نون منونه و کاف تازی خفیفه مضموم و را بدین شکل
و اگر حرف مذکور مغنونه بود مثل کُنْ و امثال آن برای آن با وجود انکر بالای
واند اروه چند نویسند بدین شکل و اگر در آخر آن نون منونه بود مثل کُنْ و امثال
آن برای آن با وجود انکره بالای واند یک بندی نیز نویسند بدین شکل
و اگر در آخر آن لبرک بود مثل که و امثال آن برای آن با وجود انکر در پهلوی راستای حرف
دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل و اگر حرف مذکور هم مغنونه بود و هم
لبرک نباشد مثل که و امثال آن برای آن با وجود انکر و اروه چند در پهلوی راستای
آن دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل و حرفی که در آخر آن واو معروف بود
مثل کو و امثال آن برای آن رقمی که سرش مثل ضمه بود و دامنه اش دراز که از جدا سرا
محرف سر از سر آید متصل بپای رقمی که بشکل الف در اصل وضع حرفست و اگر
در اصل وضع الف مذکور نباشد در زیر حرف متصل بدان نویسند و آنرا
بَدْ انکره گویند بفتح بای موحده خفیفه و سکون دال منقله و فتح نمره و نون منونه و کاف
تازی خفیفه مضموم و را بدین شکل و اگر در آخر حرف مذکور نون مغنونه بود
مثل کون و امثال آن برای آن با وجود بد انکره بالای واند اروه چند نیز نویسند
بدین شکل و اگر لبرک باشد مثل کوه و امثال آن برای آن با وجود بد انکره و
اروه چند در پهلوی راستای حرف دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل
و حرفی که در آخر آن یای مجهول بود مثل کی و امثال آن برای آن رقمی بشکل
فتحه معکوس یعنی خط محرف دراز جدا سرا بتا سر از سر آید بالای واند متصل

برای نویسند و آنرا مات گویند بهمه ممدوده و تای فوقانی خفیفه بدین شکل واگر
در آخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کهن و امثال آن برای آن با وجود مات بالای قرار اند
اروه چند نیز نویسند بدین شکل واگر لبرک باشد مثل کیه و امثال آن برای آن با وجود مات
در پهلوی راستای حرف دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل واگر هم مغنونه
بود و هم لبرک باشد مثل کینه و امثال آن برای آن با وجود مات وارده چند در پهلوی
راستای حرف دو بندی نیز نویسند بدین شکل و حرف مفتوح که در آخر آن یای تحتانی
ساکن بود مثل کی و امثال آن برای آن همان طریق رسائی در یک مات مذکور شد بالای
قرار اند ده مات پهلوی هم نویسند بدین شکل واگر در آخر حرف مذکور نون مغنونه
بود مثل کین و امثال آن برای آن با وجود دو مات بالای قرار اند اروه چند نیز نویسند بدین شکل
واگر لبرک باشد مثل کینه و امثال آن برای آن با وجود دو مات در پهلوی راستای
حرف دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل واگر هم نون مغنونه بود و هم لبرک باشد
مثل کینه و امثال آن برای آن با وجود ده مات وارده چند در پهلوی راستای حرف ده بندی
زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل و حرفی که در آخر آن واو مجهول لاحق بود مثل کو
و امثال آن برای آن کنان در آخر حرف و یک مات بالای قرار اند بطریقی که سابق مذکور شد
نویسند بدین شکل واگر در آخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کون و امثال آن
برای آن با وجود کنان و یک مات بالای قرار اند اروه چند نیز نویسند بدین شکل واگر
لبرک باشد مثل کوه و امثال آن برای آن با وجود کنان و یک مات در پهلوی راستای حرف
ده بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل واگر هم نون مغنونه بود و هم لبرک باشد
مثل کونه و امثال آن برای آن با وجود کنان و یک مات وارده چند در پهلوی راستای حرف
دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل و حرف مفتوح که در آخر آن واو

ساکن لاحق بود مثل کوه و امثال آن برای آن در آخر حرف کنان و بالای ے قاتند دومات
نویسند بدین شکل و اگر در آخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کون و امثال آن برای آن
با وجود کنان و دومات بالای ے قاتند اروه چند نیز نویسند بدین شکل و اگر کسرک باشد
مثل کوه و امثال آن برای ے ان با وجود کنان و دومات در پهلوی راستش حرف دوه بند ے
زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل و اگر هم نون مغنونه بود و هم کسرک باشد مثل کونه و امثال
آن برای آن با وجود کنان و دومات و اروه چند در پهلوی راستش حرف دوه بند ے
زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل و هر حرف متحرک بحرکات و اعراب مذکوره یا ساکنی
که بعد از وی رای متحرک یا موقوف متصل التلفظ بود و از رای متصل التلفظ مراد آنست
که رای مذکور با حرف ماقبل خود متصل تلفظ کرده شود بحیثیتی که از شدت اتصال تلفظ
مجموع هر دو حرف یکحرف ملفوظ و ملحوظ گردد و چنان مسموع و معلوم شود که گویا یک حرفی است
متحرک یا ساکنی که ابتدایش بمخرج دیگرست و انتهایش بمخرج را و تفهیم آن باستماع
نیز تعلق دارد و مثل مرگ بمیم مکسور بمعنی آهو و بریت بکسر بای عجمی بمعنی مهر و محبت
و تیر بتای عجمی و تای فوقانی خفیفتین بضم اول و سکون ثانی بمعنی تیر و امثال آن و حرف
ماقبل اینقسم رائی را که در آخر کلمه واقع شود اکثر مشدد استعمال کنند پس برای آن حرف
رقمی بشکل کسره جانب چپای حرف متصل بپای الفی که در اصل وضع است نویسند
مثلا حرف میم در کلمه مرگ بدین شکل و حرف بای عجمی خفیفه در کلمه بریت
بدین شکل و حرف تای فوقانی خفیفه در کلمه تیر بدین شکل و رای مذکور را
در اصطلاح لسان ریخته گویند رای مکسوره یای مجهول و یای عجمی ثقله و رای ساکنه یا موقوفه
که بحسب کتابت ما بعد از الف یا واو یا یای تحتانی ساکن واقع شود و بعد از وی
یکحرف یا زیاده بود مثل سرک بفتح سین مهمله بمعنی اتصال و کارج بکاف تازی
خفیفه ممدوده بمعنی کار و سوراج بسین مهمله مضموم و واو معروف بمعنی آفتاب

و برج بتای موحده

وبسرح بیای موحده خفیفه مکسور و یای معروف بمعنی تخم و امثال آن برای ان بر سر حرف
مابعد رای مذکور بالای خوانند رقمی بشکل ضمهٔ معکوس که خم سرش طرف راست باشد و دامنش
مایل تر بر طرف چپ باشد نویسند مثلا بر سر کاف عجمی خفیفه در کلمه برگ بدین شکل
و بر سر جیم تازی خفیفه در کلمه کارج بدین شکل و علی هذا القیاس در کلمه سورج و نبرج
و امثال آن و حرف مابعد رای مذکوره را در محاوره سهل کثرت خصوصا برای کثرت اکثر
مشدد استعمال کنند و در بعضی جاها مخفف و رای مذکوره را در اصطلاح للشان ارگ نامند
بفتح همزه و سکون را و کاف تازی خفیفه و برای حرف موقوف رقمی بشکل کرهٔ معکوس
طرف راست حرف متصل بپای الفی که در اصل وضع است نویسند بدین شکل
و آنرا در اصطلاح للسان بنجن گویند بکسر بای موحده خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفه
مفتوح و نون   در بیان اشکال موضوعهٔ بعلامات و غیره یعنی حرکات شانزده گانه
بباید دانست که اهل هند از جمله حرکات شانزده گانه همزه را بدوازده حرکات مختلفه
خوانند و از جمله دوازده حرکات مذکوره برای هفت حرکت هفت شکل وضع کرده اند
و برای پنج حرکت باقیه با شکل همزهٔ مفتوحه علامات حرکات بحکایه نویسند و برای
چهار حرکات دیگر از جمله حرکات شانزده گانه که ریری و لیرلری باشند چهار شکل وضع نموده
چنانکه از جمله شانزده حرکات مذکوره برای یازده حرکت یازده شکل تعیین پذیرفته و پنج حرکت
باقیه تابع علامات حرکات گردیده و اشکال هفت حرکت مذکوره اینست اول شکل
همزهٔ مفتوحه و آن چنان بود که رقمی بشکل دال خط ثلث نویسند و در زیر دامن دال مذکور خطی بشکل
کسره رسم کنند و در محاذی طرف اعلی دال بر خطی منحرف نویسند چنانکه میان سر هر دو خط
مذکور طرف پشت دال بمقدار یک دو نقطه فاصله بود و متصل بسر آن هر دو خط الفی برا استقامت
رسم کنند و بر سر طرف اعلی دال نقطه واری شوشه بلند کنند بعد از آن متصل بدان
والف مذکور خوانند نویسند بدین شکل دوم شکل همزهٔ مکسوره و آن چنان بود

که رقمی بشکل همزه بحسب وضع کاتبان ما نویسند و بر طرف دامنهٔ همزهٔ مذکوره نقطهٔ دنباله دار
گذارند بحیثیتی که دنبالهٔ آن نقطه از راست بجانب حرف و سر از زیر آید پس بر سر حرف مذکور
دوانند نویسند بدین شکل سیوم شکل همزهٔ مکسوره که در آخر آن یای معروف لاحق بود
و آن بعینه مانند شکل همزهٔ مکسورهٔ مذکوره است مگر آنکه بر سر این حرف بالای دوانند رقمی بشکل
ضمهٔ معکوسه مثل ارک که سابق ذکر آن رفت نویسند بدین شکل چهارم شکل همزه
مضمومه و آن چنان بود که رقمی بشکل دال بحسب وضع کاتبان ما نویسند چنانکه دامنهٔ آن نقطه دار
از محاذی سر آن بگذرد پس بر سر دال مذکور نوشته گشته و بالای آن دوانند نویسند بدین شکل
پنجم شکل همزهٔ مضمومه که در آخر آن واو معروف لاحق بود و آن بعینه مانند شکل همزهٔ مضمومهٔ
مذکوره است مگر آنکه برای این حرف دال مذکور را دو دامنه نویسند بدین شکل ششم
همزهٔ مکسوره که در آخر آن یای مجهول لاحق بود و آن چنان بود که رقمی بشکل هندسهٔ هفت بحسب
وضع مهندسان ما نویسند و از سر زاویهٔ هندسهٔ مذکوره طرف بیرون خطی منحرف از جانب راست
سر از بر کشند پس بر سر حرف مذکور دوانند نویسند بدین شکل هفتم شکل همزه
مفتوحه که در آخر آن یای تحتانی ساکن لاحق بود و آن بعینه مانند شکل همزهٔ سابقهٔ
مذکوره است مگر آنکه بر سر این حرف رقمی بشکل ضمهٔ معکوسه مثل ارک که ذکر آن سابق
گذشت نویسند بدین شکل و برای پنج حرکت مذکورهٔ باقیه با شکل همزهٔ مفتوحه
که سابق شکل آن مرقوم شده علامات اعراب مختلفه نویسند چنانکه برای شکل آ
بالف ممدوده با شکل همزهٔ مفتوحهٔ مذکوره کتان و یک مات نویسند بدین شکل
و برای همزهٔ مفتوحهٔ مذکوره کتان نویسند بدین شکل و برای همزهٔ مضمومه که
در آخر آن واو مجهول لاحق بود با شکل همزهٔ مفتوحه که در آخر آن واو ساکن لاحق بود با شکل
همزهٔ مفتوحهٔ مذکوره کتان و حرمات نویسند بدین شکل و از این همزات مذکوره

هر همزه که بعد از وی لبرک باشد یعنی های ساکنه در آخر آن لاحق بود در پهلوی راستای آن
دو شبدی زیر و بالا نویسند مثلا همزهٔ مفتوحه و غیر آن بدین شکل ... و اشکال چهار اعراب
دیگر که زیری و پیر لبری باشد چنان بود که برای رای مکسور رقمی بشکل دال خط ثلث نویسند
و متصل به پشت دال مذکور رقمی بشکل الف رسم کنند و از وسط آن الف
خطی بمقدار دو نقطه از راست بچپا بعرض کشند و متصل بطرف اخیر آن خط الفی
بر استقامت نویسند چنانکه طرف خط عرض مذکور در وسط الف منتهی بود و بعد از آن
متصل بسر برابر الف زاید نویسند بدین شکل ... و شکل رای مکسور که در آخر آن
یای معروف لاحق بود یعنه باشد شکل رای مکسور مذکور باشد مگر آنکه برای انحراف
در پای الف مقدم شکل مذکور رقمی بشکل دال خط ثلث معکوس نویسند بدین شکل
... و برای شکل لام و رای مکسور یعنی در پای الف شکل لام که سابق ایراد پذیرفته
رقمی بشکل دال خط ثلث معکوس نویسند بدین شکل ... و شکل لام و رای مکسور یعنی که
در آخر آن یای معروف لاحق باشد یعنه باشد شکل لام و رای مکسور یعنی مذکور بود مگر آنکه
برای انحراف زیر پای الف شکل لام رقمی بشکل دو دال خط ثلث معکوس متصل
باهم زیر و بالا نویسند یا چنین گوئیم که رقمی بشکل عین بر امثلهٔ خرد نویسند بدین شکل ...
شعبهٔ دویم در قواعد کلیهٔ بیاکما وان منتوعست بده نوع **نوع اول** در بیان چگونگی
زبان بیاید دانست که زبان اهل هند متعدد است اما آنچه بدان کتابها و دیوانها
تصنیف توان کرد و مطبوع طبع سلیم و ذهن مستقیم باشد بر سه گونه است اول
سهنسکرت بسینین مهملتین نسین اول مفتوح و فتح های مخفونه و سکون سین ثانی و
کسر کاف تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفه و کتابها در اقسام علوم و
انواع فنون بیشتر بدین زبان تصنیف کنند و آن باعتقاد ایشان زبان عالم علویست

وآنرا آکاس بانی گویند بالف وکاف تازی خفیفه ممدودتین وسین مهمله موقوف و
بای موحده خفیفه ممدوده ونون مکسوره ویای معروف ودیو بانی نیز مانند بدال
خفیفه مکسوره ویای مجهول وواو موقوف وباقی حروف وحرکات مذکوره یعنی
زبان اهل آسمان ودیوتاها که آسمانیان وعلویانند ودویم پراکرت بفتح بای عجمی خفیفه
ورای ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره ومدح ملوک ووزرا واکابر بیشتر
بدین زبان گویند وآن زبان عالم سفلی است یعنی عالمی که زیر زمین است وآنرا پاتال بانی
گویند ببای عجمی وتای فوقانی خفیفتین ممدودتین ولام موقوف وباقی حروف و
حرکات مذکوره وناگبانی نیز مانند بنون ممدوده وکاف عجمی خفیفه موقوف وباقی
حروف وحرکات مذکوره یعنی زبان اهل اسفل السافلین ومارانکه زمینیان وسفلیانند
وآن مرکبست از سهنسکرت که سابق مذکور شد وبهاکها که بعد ازین مذکور شود سیوم بهاکها
ببای موحده وکاف تازی ثقیلتین ممدودتین واشعار رنگین ووصف عاشق ومعشوق
بیشتر بدین زبان گویند وآن زبان عالمی است که ما دروییم واطلاق آن سوای سهنسکرت
وپراکرت عموماً شامل جمیع زبانهاست وخصوصاً زبان اهل برج بود وبرج
بکسر بای موحده خفیفه وسکون را وجیم تازی خفیفه نام سرزمینی است درشتد ف
اهل آن متهرا بود وچهار کروه نواحی آن حد برج باشد ومتهرا بفتح میم وضم تای
فوقانی ثقیله ورای ممدوده نام موضعی است مشهور ومعروف وزبان اهل برج
افصح زبانهاست وآنچه میان دوآب گنگا وجمنا در دو رود مشهورند واقع شده است
مثل چندوار وغیره بفصاحت منسوبست وچندوار بجیم عجمی ودال خفیفتین باول
مفتوح بنون مغنونه وسکون ثانی وقیل بفتح الاول وسکون الثانی وواو ممدوده ورا نام
موضعی است معروف ومشهور وچون این زبان شامل اشعار رنگین ومعاملات عاشق

ووصف عاشق ومعشوق

و وصف عالی و معشوق است و بر زبان اهل نظم و صاحب طبع بیشتر مستعمل و جاری است
بنا بر این قواعد کلیه آن پرداخته آمد و مخترع آن این محقق است **نوع دویم** در بیان شبد
و آن منقسم است بچهار قسم **قسم اول** در تعریف شبد و تقسیم آن باید دانست
که شبد بفتح شین معجمه و بای موحده و دال خفیفتین بسکون اول در زبان سهنسکرت کلمه را
گویند و اهل هندی آنرا بسین مهمله خوانند و کلمه در اصطلاح نحات آن بود که بارای
معنی از زبان برآورده شود و آن در اصطلاح علمای هند بر ۳ گونه است اول سنبادن
بفتح سین مهمله و نون منونه و بای عجمی و دال خفیفتین با اول ممدوده و ثانی مفتوح و نون دویم
کربت بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانی و بای موحده خفیفتین با اول
مفتوح سیوم کرتا بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفه ممدوده
قسم دویم در بیان سنبادن باید دانست که سنبادن بحروف و حرکات مذکوره
در اصطلاح ایشان کلمه را گویند که هیچ یکی از ازمنه ثلثه که ماضی و حال و استقبال بود
تعلق نداشته باشد و آن بر دو گونه است اول آنکه در دلالت معنی محتاج بلفظ دیگر
نبود مثل رام که نام یکی از دیوتاهای مشهوره ایشان است و جل بمعنی آب و امثال آن
و این نوع کلمات را سنبادن گویند و در اصطلاح عربی اسم نامند دویم آنکه در
دلالت معنی محتاج بلفظ دیگر بود مثل پر بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را بمعنی علی
و بر و امثال آن و این نوع کلمات را برت نامند بکسر بای موحده خفیفه و سکون را
و تای فوقانی خفیفه و در اصطلاح عربی حرف گویند **قسم سیوم** در بیان کربت
و آن منحصر است بشش جزو جزو اول در تعریف کربت و تقسیم آن باید دانست
که کربت بحروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فعل را گویند و فعل
بمعنی چیزی کردن بود و آن کلمه باشد که بیکی از ازمنه ثلثه که ماضی و حال و استقبال بود
تعلق داشته باشد و ازمنه ثلثه مذکوره را در اصطلاح ایشان ترکال نامند بکسر

تای فوقانی خفیفه و سکون را و کاف تازی خفیفه ممدوده و لام و آن بر پنج گونه است
اول بهوت بهای موحدهٔ ثقیله مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه دوم
برتمان بفتح بای موحده خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفه موقوف و میم ممدوده و نون
سیوم بهوکه بفتح بای موحدهٔ ثقیله و کسر واو و تشدید کاف تازی ثقیله چهارم کریا بکسر کاف
تازی خفیفه و سکون را و یای تحتانی ممدوده پنجم کرت بکسر کاف تازی خفیفه و سکون را
و تای فوقانی خفیفه خرد دوم در بیان بهوت باید دانست که بهوت بحروف و حرکات
مذکوره در اصطلاح ایشان فعل ماضی را گویند و فعل ماضی آن بود که بزمان گذشته تعلق
داشته باشد اما فعل ماضی لازمی ایشان بر چهار صیغه آید و فعل لازمی آن بود که فعل
بفاعل تمام شود و بمفعول تجاوز نکند صیغه اول آیو بالف ممدوده و یای تحتانی مضموم
و واو مجهول و آن مشترک است میان واحد مذکر غایب و حاضر و واحد مذکر نفس متکلم
دوم آیی بالف ممدوده و همزهٔ مکسوره و یای مجهول و آن مشترکست میان تثنیه و
جمع مذکر غایب و حاضر و نفس متکلم مع الغیر سیوم آیی بالف ممدوده و همزهٔ مکسوره مع الغیر
و یای معروف و آن مشترکست میان واحد مونث غایب و حاضر و واحد مونث
نفس متکلم چهارم آیین بالف ممدوده و کسر همزه و یای معروف و نون مغنونه و آن
صیغهٔ مونث است و مشترکست میان تثنیه و جمع و غایب و حاضر و نفس متکلم مع الغیر
و فعل ماضی متعدی ایشان نیز همان بر چهار صیغه آید و فعل متعدی آن بود که فعل
بفاعل تمام نشود و بمفعول تجاوز کند اما صیغهای فعل مذکور بحسب اختلاف
مفعول مختلف گردد یعنی اگر مفعول مذکر بود صیغهٔ فعل را مذکر خوانند و اگر مونث بود
مونث خوانند چنانکه اگر مفعول واحد مذکر بود گویند ماریو بمیم ممدوده و رای مکسوره و یای تحتانی
مضمومه و سکون واو و اگر واحد مونث بود گویند ماری بمیم ممدوده و رای مکسوره و یای
معروف و علی هذا القیاس باقی صیغها خرد سیوم در بیان برتمان باید دانست که برتمان

بحروف

بحروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فعل حال را گویند و فعل حال آنی بود
در میان زمانهٔ گذشته و آینده متوسط باشد و فعل حال ایشان بر چهار صیغه آید اول کرتا ہے
بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و تای فوقانی خفیفه و فتح ها و سکون یای تحتانی
و آن مشترک است میان واحد مذکر و مونث غایب و حاضر دویم کرتے ہیں باحروف
مذکوره و فتح ها و سکون یای تحتانی و نون مغنونه و آن مشترک است میان مذکر و مونث و
تثنیه و جمع غایب و نفس متکلم مع الغیر سیوم کرتے ہو باحروف مذکوره و های مضموم
و واو مجهول و آن مشترک است میان تثنیه و جمع مذکر و مونث حاضر چهارم کرتا ہوں
باحروف مذکوره و ضم ها و واو معروف و نون مغنونه و آن صیغه واحد نفس متکلم بود
و در هر چهار صیغهٔ مذکوره در لفظ کرتا اگر تای فوقانی خفیفه را مضموم بخوانند صیغه مذکر
و اگر مکسور بخوانند صیغه مونث بود جزو چهارم در بیان ہوگا بباید دانست که ہوگا بحروف
و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فعل مستقبل را گویند و فعل مستقبل آنست که
در زمان آینده تعلق داشته باشد و فعل مستقبل ایشان بر هشت صیغه آید اول کریگا
بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون یای تحتانی و کاف عجمی خفیفه مضموم
و واو مجهول و آن صیغه واحد مذکر بود و مشترک است میان غایب و حاضر دویم کرینگے
بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون یای تحتانی و نون مغنونه و کاف
عجمی خفیفه مکسور و یای مجهول و آن مشترک است میان تثنیه و جمع مذکر غایب و نفس متکلم
مع الغیر سیوم کروگے بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون واو و باقی حروف
و حرکات مذکوره و آن صیغهٔ مذکر حاضر بود و مشترک است میان تثنیه و جمع چهارم کرونگو
بکاف تازی خفیفه مفتوح و رای مضموم و واو معروف و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه
مضموم و واو مجهول و آن صیغه واحد مذکر نفس متکلم بود پنجم کرونگی بحروف و حرکات
مذکوره و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و آن صیغه واحد مونث نفس متکلم بود

ششم کری که بکاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین وسکون یای تحتانی وکاف عجمی
خفیفه مکسور ویای معروف وآن واحد مونث بود ومشترکست میان غایب وحاضر هفتم
کریں که بکاف تازی خفیفه ورای مفتوحتین وسکون یای تحتانی ونون مغنونه وباقی حروف
واعراب مذکوره وآن صیغه مونث بود ومشترک است میان تثنیه وجمع غایب ونفس
متکلم مع الغیر هشتم کرو که بکاف خفیفه ورای مفتوحتین وسکون واو وباقی حروف
واعراب مذکوره وآن صیغه مونث حاضر بود ومشترکست میان تثنیه وجمع حاضر ونهم در بیان
کریا باید دانست که کریا بحروف وحرکات مذکوره بر چهار گونه است اول سمبها و
بفتح سین مهمله وسکون میم وبای موحده ثقیله ممدوده وواو وآن اثبات فعل ماضی بود
مثل آیو بحروف وحرکات مذکوره واشمال آن دویم اسمبها ونفتح همزه وباقی حروف
وحرکات مذکوره وآن نفی فعل ماضی بود مثل نا آیو بنون مفتوح والف ممدوده وباقی
حروف وحرکات مذکوره واشمال آن سیوم بها وبحروف وحرکات مذکوره
وآن اثبات فعل حال واستقبال بود مثل کرت هی وکری کو بحروف وحرکات مذکوره
واشمال آن چهارم انبها ونفتح همزه وسکون نون وباقی حروف وحرکات مذکوره
وآن نفی فعل حال واستقبال بود والفاظ برای نفی ونهی نون مفتوح با لفظ نا
ونون ممدوده در اول کلمه افزایند خرد ششم در بیان کرت باید دانست که کرت
بحروف وحرکات مذکوره در اصطلاح ایشان مفعول را گویند ومفعول آن بود
که فعل برآن واقع شود والفاظ در آخر مفعول ها لاحق کنند مثل هنو رام راونه یعنی
زد رام راون را وگاه مفعول را مقدم بر فاعل ذکر کنند مثل هنو راونه رام و
گاه های ضمیر مفعول را از آخر کلمه حذف نمایند مثل هنو رام راون ودرین محل تقدم
فاعل بر مفعول لابد بود والا نظر بر قرینه وقیاس تعین کنند قسم چهارم
در بیان کرتا باید دانست که کرتا بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را وتای فوقانی

خفیفه ممدوده

خفیفه ممدوده در اصطلاح ایشان فاعل را گویند و فاعل کننده فعل باشد و آن بر دو گونه
است اول سوا اوهین بضم سین مهمله ممدوده با واو مشمومه و دال ثقیله مکسوره و یای معروف
و نون دویم بیراوهین بیای تحتی خفیفه مفتوح و رای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره
سوا اوهین بحروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فاعل را گویند که خود فعل کند
مثل کاجی بکاف و جیم تازی خفیفتین با اول ممدوده و ثانی مکسور و یای معروف یعنی
کار کننده و بیراوهین بحروف و حرکات مذکوره فاعل را گویند که برای کردن فعل حکم
بدیگری کند خواه بامر خواه بنهی چنانکه صیغه امر و نهی یا واو امر فرمودن بود امر کسی را بکاری و نهی
باز داشتن باشد مر کسی را از کاری و امر حاضر ایشان بر سه ۳ صیغه آید اول کر بفتح کاف
تازی خفیفه و ضم را و آن صیغه امر واحد مذکر حاضر بود دویم کر بفتح اول و کسر ثانی و آن
صیغه امر واحد مونث حاضر بود سیوم کرو بفتح اول و ثانی و ضم ثالث و آن مشترکست میان
مذکر و مونث و تثنیه و جمع حاضر و امر غایب ایشان نیز بر سه ۳ صیغه آید اول کری بفتح
اول و ثانی و سکون یای تحتانی و آن صیغه امر واحد غایب بود و مشترکست میان مذکر و
مونث دویم کرین بفتح اول و ثانی و سکون یای تحتانی و نون مغنونه و آن صیغه امر غایب
بود و مشترکست میان مذکر و مونث و تثنیه و جمع و نفس متکلم مع الغیر سیوم کرون
بفتح اول و ضم ثانی و واو معروف و نون مغنونه و آن صیغه امر غایب و امر نفس متکلم
بود و نهی حاضر و غایب ایشان همان شش صیغه امر حاضر و غایب بود نیز با دو نون
مفتوح یا نون ممدوده در اول صیغه و احتیاج بتفصیل آن نیست **نوع سیوم** در بیان
بیرلنگ باید دانست که بیرلنگ بضم یای عجمی خفیفه و سکون را و کسر لام و نون مغنونه
و کاف عجمی خفیفه در اصطلاح ایشان مذکر را گویند و مذکر بمعنی مرد و نر باشد و آن
بر دو گونه است اول آنکه علم باشد و مقابل او مونث بود مثل رام و کانه



بمعنی دیونانهای مشهوره و علم آن بود که نام شخص معین باشد دویم آنکه در آخر اسم
مذکر غیر علم الف لاحق کنند مثل مرگا که در آخر لفظ مرگ بمعنی آهو الف لاحق کنند
و امثال آن **نوع چهارم** در بیان استری لنگ باید دانست که استری لنگ بفتح همزه
و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه و رای مهمله مکسور و یای معروف و باقی حروف و
حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان مونث را گویند و مونث بمعنی زن و ماده باشد
و آن بر دو گونه است اول آنکه علم بود یعنی نام شخص باشد معین مثل ستیا و رادها که نام
دو زنیست مشهور و امثال آن دویم آنکه علم نباشد و آن نیز بر دو گونه است اول آنکه متقابل
آن مذکر و نر بود مثل ترنگنی بمعنی ماده اسب و دهنتی بمعنی ماده فیل و امثال آن دویم آنکه
مقابل آن مذکر و نر نباشد مثل بیار بمعنی باد و آگنی بمعنی آتش و امثال آن و قسم
اخیر مونث سماعی است استعمال آن تعلق باستماع محاوره دارد و بس چنین خوانند
که پرلنگ را استری لنگ کنند یعنی مذکر غیر علم را مونث کنند لفظی چند در آخر اسم مذکر
لاحق نمایند تا مذکر مونث گردد و آن الفاظ اینست اول آ با الف ممدوده مثل
بردها بکسر بای موحده خفیفه و سکون را و دال ثقیله ممدوده یعنی زن پیر چه برده
بمعنی مرد پیر باشد و امثال آن و پوشیده نماند که الف در آخر کلمه بردها در اصل
آ با الف ممدوده بوده است و الف ممدوده فی الحقیقة دو الف است
چون آنرا با کلمه برده لاحق کردند الف اول در حالت درج محذوف گشت یک الف
باقی ماند بردها شد چه قاعده کلیه است که لفظی که در اول آن همزه بود چون آنرا
با کلمه دیگر لاحق کنند همزه در حالت درج محذوف گردد دویم ای با همزه مکسوره و
یای معروف مثل دیوی بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو مکسور و یای معروف
یعنی زن دیو و امثال آن سیوم آنی با الف ممدوده و نون مکسور و یای معروف

مثل اوراشی

مثل روراني بضم را و تشدید دال خفیفه و رای متصله ممدوده یعنی زن زور و زور محو ما عجب
دیو باشد و خصوصا مها دیو را گویند و امثال آن چهارم نی بنون مکسور و یای معروف
مثل ترنکی بضم تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح یا
موقوف یعنی ماده اسپ و امثال آن و گاه باشد که یای معروف از آخر آن ساقط
گردد و نون باقی ماند مثل ترنکن و امثال آن **نوع پنجم** در بیان ننیسک لنگ باید دانست
که ننیسک لنگ بکسر نون و ضم یای عجمی خفیفه و نون منونه و فتح سین مهمله و سکون کاف تازی
خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان خنثی را گویند یعنی آنکه در حقیقت
نه مرد باشد و نه زن و آن در محاوره ایشان چند اسمی است معدود که ایراد آن موجب
تطویل است لا الجمله یکی کندلیست و کنڈل بضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و دال
مثقله مفتوح و لام بمعنی حلقه بود و استعمال آن مخصوص محاوره هنس کرت است
و در بهاکها مستعمل نیست **نوع ششم** در بیان به بجن باید دانست که به بجن بضم یای موحده
خفیفه و سکون ها و فتح یای موحده و جیم عجمی خفیفتین و نون در اصطلاح ایشان جمع را
گویند و ایشان ما فوق واحد را جمع اعتبار کنند و آنچنان بود که در آخر حرف مفرد
حرف نون لاحق کنند و حرف ما قبل نون را اگر ساکن یا موقوف باشد بحرکت
فتحه متحرک گردانند مثل کرن و باکن یعنی دستها و دستارها که مفرد آن کر و باک است
و امثال آن مگر کلمه که در آخر آن الف باشد که الف هیچ حال متحرک نگردد مثل
کلهان یعنی زبان برکاره که مفرد آن کلها ست بضم کاف تازی خفیفه و کسر لام و تای
فوقانی مثقله ممدوده و امثال آن و کلمه که در آخر آن واو ساکن یا یای تحتانی ساکن
باشد آن واو و یا را گاه بحال خود ساکن گذارند و گاه متحرک گردانند مثل سکهیهن
و بهتون یعنی زنان مصاحبه که مفرد آن سکهی و بهتو ست و امثال آن و گاه با الف و
نون جمع کنند مثل سکهیان یعنی زنان مصاحبه و امثال آن **نوع هفتم** در بیان تسمای

اشارات یعنی اسمی که جانب کسی برای اشارت کنند بباید دانست که در اصطلاح ایشان اسمای اشارات هفت است اول وه بواو محدوده و آن برای اشارت واحد غایب بود و بمعنی آن باشد دویم ته بتای فوقانی خفیفه محدوده و آن نیز برای اشارت واحد غایب بود و بمعنی آن باشد سیوم یه بیای تحتانی محدوده و آن برای اشارت واحد حاضر بود و بمعنی این باشد چهارم جه بجیم تازی خفیفه محدوده و آن برای اشارت واحد غایب بود و بمعنی هر که باشد پنجم ان بضم همزه و نون و آن برای اشارت جمع غایب بود و بمعنی آنها باشد ششم ان بکسره همزه و نون و آن برای اشارت جمع حاضر بود و بمعنی ایشان باشد هفتم جن بکسر جیم تازی خفیفه و سکون نون و آن برای اشارت جمع غایب بود و بمعنی هر کسان باشد و اسمای اشارات هفتگانه مذکوره مستعمل گشت میان مردم زبان **نوع هشتم** در بیان پدرت بباید دانست که پدرت بباء و دال خفیفتین بفتح اول و سکون ثانی و کسر بای موحده خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفه در اصطلاح ایشان کلام را گویند و مرکب از دو کلمه کلام بود مثل رام ایو برای محدوده و میم موقوفه و الف محدوده و یای تحتانی مضموم و واو مجهول و امثال آن **نوع نهم** در بیان سمبنده بباید دانست که سمبنده بفتح سین مهمله و سکون میم و فتح بای موحده خفیفه و نون مغنونه و دال ثقیله در اصطلاح ایشان ترکیب اضافی را گویند و ترکیب اضافی ترکیبی بود که در آن کلمه اول را بکلمه ثانی نسبت کنند و در اصطلاح عرب کلمه اول را مضاف گویند و کلمه ثانی را مضاف الیه و ترکیب اضافی اهل هند مرکب از ۳ کلمه باشد مثل پوت رام کو بپای عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه موقوف و رای محدوده و میم موقوف و کاف تازی خفیفه مضموم و واو مجهول یعنی پسر رام و امثال آن پس کلمه پوت مضاف باشد و لفظ رام مضاف الیه و لفظ کو در آخر آلت نسبت است

بجالام

بجای لام مکسور در عربی مثل غلام لزید و کسره آخر کلمهٔ مضاف در فارسی مثل غلام زید
و هرگاه در هندی مضاف الیه را بر مضاف مقدم گردانند کلمه کو را که آلت نسبت است
در میان آرند و گویند رام کو پوت و امثال آن و درین محل گاه باشد که آلت نسبت را
حذف نمایند و گویند رام پوت و امثال آن **نوع دهم** در بیان حروف و کلماتی
که در اوایل و اواسط و اواخر اسما معانی مختلفه بخشند و آن منقسم است بدو قسم
قسم اول در بیان حروفی که در اوایل و اواسط و اواخر اسما معانی مختلفه بخشند و آن
منحصر است بدو خبر و خبر اول در بیان حروفی که در اوایل و اواسط اسما معانی مختلفه
بخشند حرف همزهٔ مفتوحه در اوایل اسما فایدهٔ معنی نفی و سلبیت دهد و آنرا
در اصطلاح الف نافیه گویند یعنی نفی بدون ممدوده و سین مهمله مثل اجان
بجیم تازی خفیفه ممدوده و نون یعنی نادان و امثال آن چه جان بمعنی دانائی و دانا بود
و الف در اواسط اسما فایدهٔ معنی تواتر و توالی بخشد مثل جلاجل بفتح جیم عجمی
خفیفه و لام ممدوده و ایضا جیم عجمی خفیفه مفتوح و لام ثانی یعنی روز روز و این
الف در فارسی نیز مستعمل است حرف بای موحدهٔ خفیفه مکسوره در اوایل
اسما نیز افادهٔ معنی نفی و سلبیت کند مثل بکل بکاف تازی خفیفه مفتوح و
لام یعنی بیقرار و بی آرام چه کل بمعنی قرار و آرام باشد حرف سین مهمله مفتوح در
اوایل اسما فایده معنی معیت و همراهی دهد مثل سجل بجیم تازی خفیفه مفتوح و لام یعنی
سیراب و شاداب چه جل بمعنی آب باشد و گاه افاده معنی لیاقت و قابلیت
کند مثل سپوت ببای عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه یعنی
پسر قابل و رشید و سپوت مذکور با همین معنی خر این لفظ دیگر بگوش نرسیده و سین مهمله
مضموم در اوایل اسما افاده معنی خوش و خوب کند مثل سباس ببای موحدهٔ خفیفه
ممدوده و سین مهمله یعنی خوشبو و امثال آن حرف کاف تازی خفیفه مفتوحه

در اوایل اسما فایده معنی عدم لیاقت و قابلیت بخشد مثل لکوت بحروف و
حرکات مذکوره یعنی لیز ناقابل و نالایق و کاف مذکور با شمعنی نیز بغیر این لفظ
دیگر بگوش نرسیده و کاف مضمومه در اوایل اسما افاده معنی بد و ناخوش کند
مثل گزنگ بفتح را و نون منونه و کاف عجمی خفیفه یعنی بدرنگ و امثال آن
حرف نون مکسور در اوایل اسما فایده معنی نفی و سلبیه دهد مثل نلج بلام مفتوح
و جیم تازی خفیفه یعنی بی شرم و حیا و امثال آن چه لج و للج بمعنی شرم و حیا بود جزو
دویم در بیان حروفی که در اواخر اسما معانی مختلفه بخشند حرف الف در اواخر اسما
فایده معنی وصفیه و فاعلیه دهد مثل گبتا بکاف تازی و بای موحده خفیفین باول
مفتوح و ثانی مکسور و تای فوقانی خفیفه ممدوده یعنی شاعر و موصوف بصفت
شاعری و امثال آن چه کبت بمعنی شعر باشد و مانند دیوا بدال خفیفه مکسور و یای
مجهول و واو ممدوده یعنی دهنده و موصوف بصفت دهندگی و گاه بخصوصه برای
تانیث آید مثل بردها بکسر بای موحده خفیفه و سکون را و دال ثقیله ممدوده یعنی
زن پیر چه برده مرد پیر را باشد تحا ذکر نا و گاه با وجود آن افاده معنی وصفیه
و فاعلیه کند مانند گربا بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون را و بای موحده خفیفه ممدوده
یعنی زنی موصوف بصفت غرور و غرور کننده و امثال آن چه گرب بمعنی غرور باشد
و گاه افاده معنی تذکر و نری کند مثل مرگا بکسر میم و سکون را و کاف عجمی خفیفه
ممدوده یعنی آهوی نر و امثال آن و در آخر علم فایده معنی ندا بخشد و ندا آن بود
که کسی را فریاد کنند مثل راما یعنی ای رام و امثال آن و این الف ندائیه در
فارسی و عربی نیز مستعملست حرف یای عجمی خفیفه در اول و آخر اسما فایده معنی
صاحبی و خداوندی بخشد مثل بهوپ بهای موحده ثقیله مضموم و واو معروف
یعنی صاحب و خداوند زمین و امثال آن چه بهو بمعنی زمین باشد حرف تای فوقانی

خفیفه در اواخر

خفیفه در اواخر اسما فایده معنی مصدری دهد مثل کنش بکاف عجمی خفیفه و نون مفتوح و شین یعنی
شمردن و شمار کردن و امثال آن حرف تای فوقانی مثقله در اواخر اسما فایده معنی فاعلیت
دهد مثل کیهوت بکاف تازی ثقیله مکسور و یای مجهول و واو مفتوح یعنی راننده کشتی
و در آخر تای مذکور واو معروف نیز لاحق کنند مثل کیهوتو و امثال آن حرف جیم تازی خفیفه
در اواخر اسما فایده معنی زاده شدن و پیدا شدن دهد مثل بارج ببای موحده خفیفه
ممدوده و رای مفتوحه یعنی زاده آب و امثال آن و اینرا ابر کل کونل و ابخار آب پیدا
شود اطلاق کنند چه بار بمعنی آب باشد حرف دال خفیفه مکسوره در اواخر اسما افاده
معنی ظرف مکان کند مثل بارد ببای موحده خفیفه ممدوده و رای مفتوحه بمعنی ابر و امثال
آن چه بار چنانکه مذکور شد بمعنی آب باشد و دال ثقیله نیز افاده همان معنی کند مثل انبده
بفتح همزه و نون مغنونه و ضم بای موحده خفیفه بمعنی دریا و امثال آن چه انب بمعنی آب
باشد و قاعده کلیه است که دال خفیفه مکسوره در آخر اسم آب افاده معنی ابر کند
و دال ثقیله در آخر آن افاده معنی دریا نماید حرف کاف تازی خفیفه در اواخر اسما فایده
معنی فاعلیه کند مثل سیوک بسین مهمله مکسور و یای مجهول و واو مفتوح بمعنی خادم و امثال
آن چه سیو و سیوا بمعنی خدمت باشد و گاه بود که کاف مذکور فایده معنی مصدری هم دهد
مثل بهیدیک بفتح بای موحده خفیفه و سکون یای تحتانی و فتح دال ثقیله بمعنی طبابت و
امثال آن و کاف عجمی خفیفه در اواخر اسما فایده معنی راه و روش و رفتار بخشد مثل ارک
بضم همزه و فتح را یعنی راه رونده بسینه چه ار بمعنی سینه باشد اینرا بمار اطلاق کنند و
امثال آن و حرف نون در اواخر اسما فایده معنی مصدری هم دهد مثل چلن بجیم عجمی خفیفه و لام
مفتوح یعنی بمعنی رفتن و طریقه و رواج و امثال آن چه چل و چال بمعنی رفتار و طریقه باشد و
گاه افاده معنی فاعلیت کند مثل موهن بمیم مضموم و واو مجهول و های مفتوح بمعنی فریبنده
و امثال آن چه موه بمعنی فریفتگی بود و افاده معنی جمع نیز کند مثل کرن بکاف تازی خفیفه

و رای مفتوحتین یعنی دستها و امثال آن چه کر بمعنی دست باشد و فایده معنی تانیث
نیز بخشد مثل ترنکی بضم تای فوقانی خفیفه و فتح را و نون مثوثه و کاف عجمی خفیفه مفتوح
یعنی ماده اسپ و امثال آن چه ترنگ بمعنی اسپ باشد گاهی ذکر یا حرف واو معروف
در اواخر اسما افاده معنی فاعلیت کند مثل پایرو بپای عجمی خفیفه ممدوده و بای موقوف
و رای مضموم یعنی پاسبان و امثال آن چه پاهرا و پهرا بمعنی پاس و نگاهبانی باشد حرف
یای مکسور در اواخر اسما افاده معنی مفعول به کند مثل واله تواو ممدوده یعنی او را
و امثال آن چه واو بمعنی او باشد حرف یای معروف در اواخر اسما فایده معنی
نسبت دهد مثل اجمیری بفتح همزه و سکون جیم تازی خفیفه و میم مکسور و یای مجهول و رای
مکسور یعنی منسوب با جمیر و امثال آن و اجمیر نام شهریست مشهور در هند و این یا در فارسی
نیز مستعملست و گاه فایده معنی صفت و فاعلیت دهد مثل کربیلی بفتح کاف
عجمی خفیفه و سکون را و بای موحده خفیفه مکسور یعنی مردی موصوف بصفت غرور یا
غرور کننده و امثال آن چه کرب بمعنی غرور باشد و گاه این یا افاده معنی تانیث
کند مثل دیوی بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو مکسور یعنی زن دیو گاهی ذکر یا

قسم دویم در بیان کلماتی که در اوایل و اواخر اسما معانی مختلفه بخشند و آن منحصر است بدو جزو
و اول در بیان کلماتی که در اوایل اسما فایده معانی مختلفه بخشند کلماتی که در اوایل اسما
فایده معنی ندا دهند و ندا آن بود که کسی را فریاد کنند گاهی ذکر یا و آن ده کلمه است اول
اهی بهای مکسور و یای مجهول مثل اهی رام و امثال آن دویم اهی بفتح همزه و بقیه حروف
و حرکات مذکوره مثل اهی رام و امثال آن سیوم هو بهای مضموم و واو مجهول مثل هو الله
و امثال آن چهارم آهو بفتح همزه و بقیه حروف و حرکات مذکوره مثل آهو الله
و امثال آن پنجم ای بهمزه مکسوره و یای مجهول مثل ای رام و امثال آن و این در فارسی

نیز مستعملست

نیز مستعملست ششم ای هو مرکب از ای و هو بحروف و حرکات مذکوره مثل ای هو رام و
امثال آن هفتم اری بفتح همزه و رای مکسور و یای مجهول مثل اری رام و این کلمه را در ندای
مونث بیای معروف خوانند مثل اری سکهی و امثال آن و سکهی بسین مهمله مفتوح و کاف
تازی ثقیله مکسور و یای معروف بمعنی زن مصاحبه باشد هشتم ری بدون همزه لعل مثل ری رام
و این کلمه را نیز در ندای مونث بیای معروف خوانند مثل ری سکهی و امثال آن نهم ای ری
مرکب از ای و ری بحروف و حرکات مذکوره مثل ای ری رام و درین نیز برای ندای مونث
کلمه ری را که جزو دویمست بیای معروف خوانند مثل ای ری سکهی و امثال آن دهم
اری ای مرکب از اری و ای بحروف و حرکات مذکوره مثل اری ای رام و درین نیز برای
ندای مونث کلمه اری را که جزو اولست بیای معروف خوانند مثل اری ای سکهی و امثال آن
کلماتی که در اوایل اسما فایده معنی نفی و سلبیت دهند و آن دو کلمه است اول نر بنون مکسور و
را مثل نربهو بفتح بای موحده ثقیله و سکون واو یعنی بیخوف و ترس و امثال آن چه بهو بمعنی
خوف و ترس باشد دویم آن بهمزه مفتوحه و نون مثل انرس برای مفتوحه و سین مهمله بمعنی
بیمزه و بیذوقی و امثال آن چه رس بمعنی ذوق و مزه بود جزو دویم در بیان کلماتی
که در اواخر اسما فایده معانی مختلفه بخشند کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی صاحبی و همراهی
بخشند و آن ده کلمه است اول ونت بواو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانیه خفیفه مثل
روپ ونت برای مضموم و واو معروف و یای عجمی خفیفه موقوف یعنی صاحب حسن و جمال
و امثال آن چه روپ بمعنی حسن و جمال باشد و گاه برای مذکر در آخر کلمه مذکوره الف
لاحق کنند و گویند روپ ونتا و برای مونث یای معروف لاحق نمایند و گویند روپ ونتی
و امثال آن دویم کار بکاف تازی خفیفه ممدوده و را مثل گنکار بضم کاف عجمی خفیفه
و سکون نون یعنی صاحب علم و هنر و امثال آن چه گن بمعنی علم و هنر باشد سیوم بال بیای
عجمی خفیفه ممدوده و لام مثل بهو بال بیای موحده ثقیله مضموم و واو مجهول و قیل معروف

یعنی صاحب و خداوند زمین و ملک و امثال آن و آنرا بر پادشاه و زمین دار و صاحب ملک
اطلاق کنند چه بو بمعنی زمین باشد چهارم بیت بهای عجمی و تای فوقانی خفیفتین با دال
مفتوح مثل مهی بیت بمیم مفتوح و های مکسور و تای معروف یعنی صاحب و خداوند زمین
و صاحب مملکت و امثال آن و آنرا نیز بر پادشاه و زمین دار و صاحب ملک اطلاق کنند
چه مهی و مه بهای مکسوره بوصل یای آخر بمعنی زمین بود و قاعده کلیه است که کلمه بیت
در آخر اسم زمین و ملک و عالم و مرد افادهٔ معنی پادشاه کند مثل مهی بیت چنانکه گذشت
و ولس بیت بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله موقوف و حکت بیت بجیم تازی
و کاف عجمی خفیفتین مفتوحتین و تای فوقانی خفیفه و نربیت بفتح نون و سکون را
بجهتربیت بنون مکسور و فتح جیم عجمی ثقیله و تای فوقانی خفیفه مشدده و امثال آن
و کلمهٔ کنت بفتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه در اواخر اسمای
مذکوره نیز افاده همان معنی کند مثل مهی کنت و غیر آن و در آخر اسم ستاره و شب
افادهٔ معنی ماه کند مثل تارپت بتای فوقانی خفیفه ممدوده و رای موحده و نسیت
بکسر نون و سکون سین مهمله و امثال آن و در آخر اسم رود افادهٔ معنی دریا کند مثل ندی پت
بنون مفتوح و دال خفیفه مکسور و یای معروف و امثال آن پنجم ایس بهمزهٔ مکسوره و یای معروف
و سین مهمله و چون آنرا با کلمهٔ دیگر وصل کنند همزه را در حالت درج حذف نمایند چه
قاعده کلیه است که هر کلمه که در اول آن همزه بود چون آنرا با کلمهٔ دیگر وصل کنند همزه را
در حالت درج حذف نمایند مثل مهیس بمیم مفتوح و های مکسور و یای مجهول یعنی صاحب و خداوند
٤ زمین و امثال آن و آنرا نیز بر پادشاه و زمین دار و صاحب ملک اطلاق کنند چه مهی و مه
چنانکه گذشت بمعنی زمین باشد ششم ایسر بهمزهٔ مکسوره و یای معروف و سین مهمله
مضموم و را و در سنسکرت آنرا بشین معجمه استعمال کنند مثل کابیسر بکاف تازی
و بای موحده خفیفتین با دال ممدوده و تای مکسوره و یای معروف یعنی صاحب و خداوند شعر
و امثال آن

وامثال آن چه کاب بمعنی شعر باشد بتقدیم اند بهمزهٔ مکسوره و نون منونه و دال خفیفه مثل
نرند بنون مفتوح و رای مکسور یعنی صاحب و خداوند فر و دال و امثال آن چه نر بمعنی مرد باشد
هشتم راج برای محدوده و جیم تازی خفیفه مثل کبراج بکاف تازی و بای موحده خفیفتین
بفتح اول و سکون ثانی یعنی ملک الشعرا چه کب بمعنی شعر باشد و امثال آن نهم آیت
بفتح همزه و سکون یای تحتانی و تای فوقانی خفیفه مثل دهلیت بدال الثقل و لام مفتوحتین و
سکون یای تحتانی یعنی صاحب خداوند سیر و امثال آن چه دهال بمعنی سپر باشد دهم آوت
با الف محدوده و واو مفتوحه و تای فوقانی خفیفه و آن مخصوص مونث است مثل لچهماوت
بفتح لام و سکون جیم عجمی ثقیله و میم محدوده یعنی زن صاحب دولت و امثال آن چه لچهمی بیای
معروف بمعنی دولت باشد و در آخر تای فوقانی یای معروف نیز استعمال کنند مثل
لچهماوتی و امثال آن و قاعده کلیه است که کلمهٔ مذکور در آخر اسم کول افاده معنی بدهی
کند مثل بدیاوتی بیای عجمی و دال خفیفتین بفتح اول و سکون ثانی و میم محدوده و واو موقوفه
و امثال آن کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی فاعلیت بخشند و آن پنج کلمه است اول
بفتح همزه یا بتشدید یای تحتانی محدوده مثل کهلیا بکسر کاف تازی ثقیله و فتح لام و تشدید یای
تحتانی محدوده یعنی بازی کننده و امثال آن چه کهیل بمعنی بازی و لهو و لعب باشد دوم
وار بواو محدوده و را مثل کهلوار بکسر کاف تازی ثقیله و سکون لام یعنی بازی کننده و امثال
آن سیوم آر با الف محدوده و را مثل کهلار بکسر کاف تازی ثقیله و لام محدوده یعنی
بازی کننده و در آخر آن یای معروف نیز استعمال کنند مثل کهلاری و امثال آن چهارم
اک با الف محدوده و کاف تازی خفیفه مثل بیراک بفتح یای عجمی خفیفه و سکون یای تحتانی
و رای محدوده یعنی شفا کننده و امثال آن پنجم او بهمزهٔ مضمومه و واو معروف مثل تپاو
بفتح بای موحده خفیفه و تای فوقانی مثقله محدوده یعنی راه رونده و مسافر و امثال آن کلماتی
که در اواخر اسما فایده معنی مصدر دهند و آن هفت کلمه است اول بو ببای موحده
مضموم و واو مجهول مثل بولبو ببای موحده خفیفه مضموم و واو مجهول و لام موقوف یعنی

سخن گفتن و امثال آن دویم آیی با الف ممدوده و همزهٔ ملینه و یای معروف مثل ترنای
بفتح تای فوقانی خفیفه و سکون را و نون ممدوده یعنی جوانی و امثال آن چه ترنی بفتحتین
بمعنی جوان باشد سیوم آیو با الف ممدوده و یای عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول مثل شایو
بمیم مضموم و تای فوقانی مثقله ممدوده یعنی فربهی و در تعارف روزمره در آخر آن بجای واو
مجهول الف استعمال کنند و گویند شایا و امثال آن چهارم پن بپای عجمی خفیفه مفتوح
و نون مثل بالپن بپای موحدهٔ خفیفه ممدوده و لام موقوفه یعنی طفولیت و کودکی و امثال آن
و در آخر لفظ پن واو مجهول و نون مغنونه نیز لاحق کنند و گویند بالپون و در تعارف روزمره
بجای واو مجهول الف استعمال کنند و گویند بالپان پنجم نون نونی مضموم و واو مجهول
و نون مغنونه مثل ادنون با الف ممدوده و واو موقوفه یعنی آمدن و در تعارف روزمره
بجای واو الف استعمال کنند و گویند آونان و امثال آن ششم پت بپای عجمی خفیفه
مفتوح و تای فوقانی مثقله مثل چکنپت بجیم عجمی و کاف تازی خفیفتین بکسر اول و فتح
و سکون نون یعنی رعنایی و زیبایی و خوبرویی و امثال آن هفتم آپ با الف ممدوده
و پای عجمی خفیفه مثل مِلاپ بمیم مکسور و لام ممدوده یعنی برخوردن و ملاقات کردن و امثال آن
هشتم آو با الف ممدوده و واو مثل بناو بفتح بای موحده خفیفه و نون ممدوده یعنی ساختن
و آراستن و امثال آن کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی وصفیت دهند و آن هشت کلمه
است اول تای تپای فوقانی خفیفه ممدوده و همزهٔ ملینه و یای معروف مثل سیاتای
بکسر سین مهمله ممدوده بپای مشمومه و میم موقوفه یعنی صفت سیاهی و امثال آن چه سیام
بمعنی سیاه باشد و آنرا بدون جزو دویم که ای باشد نیز استعمال باشد مثل سیاتا و امثال
آن دویم ات با الف ممدوده و تای فوقانی مثقله مثل چکنات بجیم عجمی و کاف تازی
خفیفتین بکسر اول و سکون ثانی و نون ممدوده یعنی صفت دهنیت و چربی و امثال آن
سیوم آوت با الف ممدوده و واو مفتوحه و تای فوقانی مثقله مثل میهراوت بکسر میم
وسکون ها

وسکون ها ورای ممدوده یعنی صفت انوثیت وزنیا وامثال آن چه مهری بکسر اول و
سکون ها ورای مکسور ویای معروف یعنی زن باشد چهارم آسی بالف ممدوده وسین
مهمله مثل متهاسی بمیم مکسور وتای فوقانیه الثقل ممدوده یعنی صفت حلاوت وشیرینی و
امثال آن پنجم ایل بهمزهٔ مکسوره ویای معروف مثل رکیل ولام وبرای مذکر درآخر لام واو مجهول
لاحق گردانند وگویند زکیلو بفتح رای معجمه وکاف عجمی خفیفه مکسور ویای معروف یعنی
مردی موصوف بصفت زنگینی ودر تعارف روزمره بجای واو الف استعمال کنند
وگویند زکیلا وامثال آن وبرای مؤنث یای معروف لاحق نمایند وگویند زکیلی یعنی زنی
موصوف بصفت زنگینی وامثال آن ششم سار بسین مهمله ممدوده ورا مثل ملنسار بکسر میم
وفتح لام وسکون نون یعنی موصوف بصفت برخورد وملاقات هفتم گار بکاف
تازی خفیفهٔ ممدوده وآن مخصوص مؤنث وزنست مثل ابهارگار بفتح همزه وسکون بای
موحده ثقیله وسین مهمله ممدوده ورای مکسوره یعنی زنی موصوف بصفت فسق وبدکاری
وامثال آن چه ابهار یعنی فسق وبدکاری بود هشتم ایون بالف ممدوده وبای تحتانیه
مضموم وواو مجهول ونون مغنونه مثل دهیایون بکسر دال الثقل وتای فوقانیهٔ منقلهٔ ممدوده
یعنی صفت وقاحت وبی شرمی وامثال آن نهم اول بهمزهٔ مضمومه وواو مجهول ولام
مثل مجهول وبرای مذکر درآخر لام واو مجهول لاحق نمایند وگویند مجهولو بمیم مفتوح مغنونه وجیم تازی
ثقیله مضموم وواو مجهول یعنی مردی موصوف بصفت مبتلی ودر متعارف بجای واو الف
استعمال کنند وگویند مجهولا وامثال آن وبرای مؤنث در آخر لام یای معروف لاحق نمایند
وگویند مجهولی وامثال آن دهم اوهن بهمزهٔ مضمومه وواو مجهول وهای ونون مثل بهلوهن
وبرای مذکر بعد از ها الف استعمال کنند مثل بهلوهان بفتح بای موحده ثقیله وضم کاف

عجمی خفیفه و واو مجهول یعنی مردی موصوف بصفت سرخی نمزنگ چه بهلوا بفتح اول و
سکون ثانی و واو ممدوده سرخ نمزنگ را نامند و برای مونث یای بعد از ها بجای الف معروف
استعمال کنند مثل بهلوهی یعنی زنی موصوف بصفت مذکوره و امثال آن کلماتی که در آخر
اسما فایده معنی تصغیر دهند و تصغیر در اصطلاح عرب مرکبی را خرد و حقیر کردن است و آن
چهار کلمه است اول واو بواو ممدوده مثل لکرو بالفتح للام و نون منونه و کاف عجمی خفیفه
مفتوح و سکون را یعنی شوخک و امثال آن چه لنگر بمعنی شوخ باشد و برای تصغیر مونث
بجای واو یا استعمال کنند بیای تحتانی ممدوده مثل لنگریا بکاف عجمی خفیف مفتوحتین گگریا
و سکون را یعنی شوخچه و امثال آن چه کاکر بمعنی مبهوت باشد و یای مذکور برای مذکر افاده معنی نسبت
کنند مثل کنوجیا بکاف تازی خفیفه و نون مفتوحتین و سکون واو و جیم تازی خفیفه
موقوف یعنی مردی منسوب بکنوج و امثال آن و کنوج نام شهریست مشهور در هند دوم را
برای ممدوده مثل میرا بمیم مکسور و یای مجهول و رای موقوف یعنی یارانک و امثال آن سیوم
اوتا بهمزه مفتوحه و سکون واو و نون ممدوده مثل دهوتا بضم دال ثقیل و فتح تای فوقانی
مثقله و سکون واو یعنی پسر کوچک خورد و امثال آن چه پوت با دال مضموم و واو مجهول
و تای فوقانی مثقله ممدوده بمعنی پسر باشد چهارم اوت بهمزه مضمومه و واو معروف
و تای فوقانی مثقله مثل کلوت و برای مذکر واو مجهول در آخر آن لاحق کنند و گویند کلوتو بفتح
کاف تازی خفیفه و لام مضموم و واو معروف یعنی سیاهک و گاه بجای واو معروف
واو مجهول نیز استعمال کنند مثل بهروتو بفتح بای موحده ثقیله و رای مضموم و واو مجهول یعنی ستاره
کوچک و امثال آن و در هر دو صورت در تعارف روزمره در آخر بجای واو مجهول الف استعمال
کنند مثل کلوتا و بهروتا و امثال آن و برای مونث بجای الف یای معروف لاحق نمایند مثل کلوتی
و بهروتی و امثال آن کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی دارندگی بخشند و آن دو کلمه است
اول وهر بدال ثقیله مفتوح و را مثل کرهر بکسر کاف عجمی خفیفه و سکون را یعنی دارنده کوه و

و امثال آن

ومثال آن دگر دهر نام کانه است چه گویند کانه در وقتی کوه بر سر دست گرفته بود از آن باز
او را گردهر نامیدند و کلمهٔ مذکور در آخر اسم زمین افاده معنی کوه کند مثل دهرادهر بدال ثقیله مفتوح
و رای محدوده و امثال آن یعنی دارنده زمین چه دهرا بمعنی زمین باشد و در آخر اسم
امرت یعنی آبحیات افاده معنی ماه کند مثل سدهادهر بسین مهمله مضموم و دال ثقیله محدوده
وامثال آن و در آخر اسم ماه افادهٔ معنی مهاه و نو کند مثل سسدهر بسینین مهملتین بفتح اول
و سکون ثانی و امثال آن دوم دهاری بدال ثقیلهٔ محدوده و رای مکسور و یای معروف
مثل چهتا دهاری بجیم تازی خفیفه مفتوح و تای فوقانی ثقیله محدوده یعنی دارندهٔ چهتا و امثال
آن و چهتا بمعنی گیسوها بهم پیچیده و یک لخت گشته باشد کلماتی که در اواخر اسما
فایده معنی دهند که بخشند و آن نیز دو کلمه است اول داتی بدال خفیفهٔ محدوده و تیرهٔ
ملینه و یای معروف مثل دکهدائی بضم دال خفیفه و سکون کاف تازی ثقیله یعنی رنج و آزار
دهنده و امثال آن دوم دایک بدال خفیفهٔ محدوده و تیرهٔ ملینه و کاف تازی
خفیفه مثل سکهدایک بضم سین مهمله و سکون کاف تازی ثقیله یعنی آرام دهنده و امثال
آن کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی کنند که دهند و آن نیز دو کلمه است اول کر بکاف تازی
خفیفه مفتوح و را مثل دنکر بکسر دال خفیفه و سکون نون یعنی روز کننده و امثال آن و آنرا بر القاب
اطلاق کنند دوم کرتا بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفهٔ محدوده مثل گن کرتا بفتح
بضم کاف عجمی خفیفه و سکون نون یعنی نفع و فایده کننده و امثال آن کلماتی که در اواخر
اسما فایده معنی غارت و غصب و ربودگی دهند و آن نیز دو کلمه است اول هر بهای مفتوحه
و را مثل منهر بفتح میم و سکون نون یعنی غارت کننده دل و دلربا و امثال آن و در آخر آن
نون نیز لاحق کنند و گویند منهرن و برای مونث در آخر نون یای معروف لاحق کنند و گویند
منهرنی یعنی زنی دلربا دوم هرتا بفتح ها و سکون را و تای فوقانی خفیفهٔ محدوده مثل پاپ هرتا

ببای موحدهٔ خفیفهٔ محدوده وبای تحتانیه موقوف یعنی دورکننده باد وباد بیر وامثال آن
ها بهای محدوده دراکلمه ایست که دراواخر اسما فایده معنی لیاقت وسزاواری دهد
مثل مهتن ها بهای مضموم دواو مجهول ونون موقوف یعنی شدنی ولایق سزاوار شدن
وامثال آن ادرت نیزهٔ بفتح وسکون واو وتای فوقانیه مثقله کلمه ایست که دراواخر
اسما فایده معنی آلیته دهد مثل کستوت بکسر کاف تازی خفیفه وسکون سین مهمله وفتح نون
وسکون واو یعنی چیزی که بدان دهقانان کروه شود وامثال آن چه کسان بکسر کاف تازی خفیفه
وسین مهمله محدوده ونون یعنی دهقانان شد وگاه برای قدر کر در آخر آن الفی لاحق کنند وگویند
کیجتوبا بفتح کاف تازی خفیفه وجیم عجمی ثقیله وسکون واو یعنی چیزی که برای ستر عورت کنند
چه کاچه بکاف تازی خفیفه محدوده وجیم عجمی ثقیله معنی عورت وکشش راتی باشد ودرای
مونث بای معروف لاحق نمایند مثل کسوتی بکاف تازی خفیفه وسین مهمله مفتوح
وسکون واو یعنی چیزی که برای عیار زر ونقره کرند وامثال آن چه کس بالفتح معنی عیار گرفتی
بود وگاه افادهٔ معنی ظرفیت کند مثل کجروتی بکاف وجیم تازیین خفیفتین بفتح اول
وسکون ثانی وفتح را وسکون واو یعنی چیزی که در آن سرمه نگاه دارند وامثال آن بن ببای
موحده خفیفه مکسور ونون کلمه ایست که دراواخر اسما فایده معنی نی وروتی دیگر وجز
دهد مثل للال بن بلامین لام اول محدوده وثانیه موقوف یعنی بی معشوق وامثال آن وللل
بمعنی معشوق باشد ودر آخر بعد الف ونون مغنونه نیز بیفزایند وگویند للال نیان وگاه
دراول اسم آورند وگویند بن للل وبیان للل وامثال آن سالا بسین مهمله ولام محدودتین
کلمه ایست که در اواخر اسما فایده معنی ظرف مکانی دهد مثل دهرم سالا یعنی جای عبادات
وخیرات ودیو حرایی وخدا پرستی وامثال آن وگاه آنرا بدون الف آخر استعمال کنند
مثل تکسال بفتح تای فوقانیه مثقله وسکون کاف تازی خفیفه یعنی جای سکه زدن وعیار گرفتن زر
ونقره وامثال آن آهنشد بالف محدوده وهای مفتوحه ونون مغنونه ودال خفیفه کلمه ایست

که دراواخر

که در اواخر اسما فایده معنی شامه و بوی دهد مثل مجهلاهند بفتح میم و سکون جیم عجمی ثقیله و لام ممدوده
یعنی رایحه که بهه مانند بوی ماهی و امثال آن جیر بجیم عجمی خفیفه مفتوح و را کلمه ایست که در آخر اسم
درخت افاده معنی انبوه و انبوهی کند مثل روکهجر برای مضموم و واو معروف و کاف تازی
ثقیله و در آخر اسم صحرا و بیابان نیز افاده همان معنی و مردم صحرائی و بیابانی کند مثل بنجر بفتح
بای موحده خفیفه و سکون نون و امثال آن و در آخر اسم آب افاده معنی ابر و باران
کند مثل جلج بفتح جیم تازی خفیفه و سکون لام و امثال آن و در آخر اسم تش افاده
معنی حقیقه کند مثل تشیج بکسر نون و سکون شین معجمه و امثال آن میی بمیم مفتوح و همزه مکسوره
و یای معروف کلمه ایست که در اواخر اسما فایده معنی کثرت و انبوهی دهد مثل جل مئی و ها
بجیم تازی خفیفه مفتوح و سکون لام یعنی رود بار و دریا بار و امثال آن چه جل بمعنی آب باشد
انس بهمزه مفتوحه و نون منونه و سین مهمله کلمه ایست که در اواخر اسما فایده معنی حصه و بهره دهد
مثل دسوانس بفتح دال خفیفه و سکون سین مهمله و واو ممدوده و نون مغنونه یعنی دهم حصه و
امثال آن اوتی بفتح همزه و سکون واو و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف کلمه ایست
در اواخر اسما فایده معنی اندازه و مقدار دهد مثل سمجهوتی بفتح سین مهمله و سکون میم و فتح جیم
تازی ثقیله و سکون واو یعنی اندازه و مقدار فهمیدن و امثال آن **باب اول** در علم
پنگل و آن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در ذکر بعض مقدمات که موقوف علیه
این علم اند و آن منشعب است بر چهار شعبه **شعبه اول** در بیان وضع علم پنگل و ذکر الکه و ذکر اسامی
آن و آن متنوع است بسه نوع **نوع اول** در بیان وضع علم پنگل باید دانست که پنگل
بکسر بای عجمی خفیفه و نون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه و لام در لغت اهل هند بید کشت و مار را
گویند و مجازاً مار را نامند و در اصطلاح علم عروض را گویند یعنی علمی که بنای اوزان
شعر معلوم شود و چون باعتقاد ایشان واضع این علم پنگل است یعنی مار لهذا این علم را

بنام واضعش تکلّف خوانند و آن مار را که این علم وضع کرده سیس باشد لسیسش معلّمیتی
لیس اول مکسور و یای مجهول و آن پادشاه ماران است نوع دویم در ذکر الکه و گر و حرکت سابع
آن و آن منقسم است بدو قسم قسم اول در بیان الکه بباید دانست که الکه بفتح لام و
کاف عجمی ثقیل در لغت بمعنی خرد بود و در اصطلاح اهل این فن حرفی را گویند
که در تلفظ خرد باشد و آنرا اینک ماترا اعتبار کنند زیرا که مقدار تلفظ آن بیک درجه است
و علامت آن اینکه حرف الف نویسند بدین شکل ا و آن بر سه گونه است
اول حرف مفتوح که بحسب کتابت فارسیه هیچ حرفی از الف و واو و یای تحتانیه
در آخر آن لاحق باشد مثل اَو امثال آن دویم حرف مکسور که هیچ حرفی از حروف
ثلثه مذکوره بآن لاحق نبود مثل اِو و امثال آن سیوم حرف مضموم که هیچ حرفی از حروف
ثلثه مذکوره بآن لاحق نبود مثل اُو امثال آن و در بعضی محل بنابر ضرورت کم ماترا
یعنی در محلی که قلت ماترا ضرور باشد در آن محل دو حرف دیگر را نیز الکه اعتبار کنند
اول ای همزهٔ مکسوره و یای مجهول و امثال آن دویم او همزهٔ مضمومه و واو مجهول و
امثال آن و بعضی جا بنابر ضرورت وزن شعر حرفی که در اصل گر باشد آنرا
الکه خوانند و یک ماترا گیرند و ماترا بمیم ممدوده و تای فوقانیه خفیفه موقوف و رای
ممدوده در لغت بمعنی مقدار بود و در اصطلاح مقدار تلفظ که در حروف باشد
قسم دوم در بیان گر باید دانست که گر بضم کاف عجمی خفیفه و را در لغت بمعنی
کلان است و در اصطلاح حرفی را گویند که در تلفظ کلان باشد و آنرا دو ماترا
اعتبار کنند زیرا که مقدار تلفظ آن بدو درجه است و علامت آن اینکه همزه نویسند
بدین شکل ء و آن بر ده گونه است اول آ یا الف ممدوده و امثال آن دویم
ای همزهٔ مکسوره و یای معروف و امثال آن سیوم او همزهٔ مضمومه و واو معروف
و امثال آن چهارم ای همزهٔ مکسوره و یای مجهول و امثال و آنرا در محلی که قلت

ماترا ضرور باشد

ماترا ضرور باشد بلکه اعتبار کنند ویک ماترا گیرند کما ذکر با پنجم الف همزهٔ مفتوحه و سکون یای تحتانی
وامثال این ششم الف همزهٔ مضمومه و واو مجهول وامثال آن وآنرا نیز در مجاز فلت ماترا ضرور باشد
بلکه اعتبار کنند ویک ماترا گیرند کما ذکر با هفتم الف بفتح همزه و سکون واو وامثال آن هشتم
حرف منونه مغنونه خواه مفتوح بود خواه مکسور خواه مضموم مثل اَنْ و اِنْ و اُنْ وامثال آن
نهم حرفی که در آخر آن های ساکن لاحق بود وآن حرف خواه مفتوح بود خواه مکسور خواه مضموم
مثل اَهْ واِهْ واُهْ وامثال آن ولیحروف مذکوره بحسب قرارداد ایشان مفرد بند و
بحسب کتابت وقرارداد فارسی مرکبند از دو حرف خاکه پوشیده نیست ونهم حرف
ماقبل حرف مشدد را گرا اعتبار کنند اگرچه الکه باشد چنانکه در لفظ مجه بفتح میم وتشدید جیم عجمی
لثقل حرف میم را گرا اعتبار کنند واهل عروض با حرف مشدد را دو حرف گیرند وبعض جا
بنابر ضرورت وزن شعر حرفی که در اصل الکه باشد آنرا گرا خوانند و دو ماترا گیرند کما باشد
و بنابر ضرورت زیادتی ماترا یعنی در محلی که کثرت ماترا ضرور باشد حرف آخر تک را
اگرچه الکه باشد گرا اعتبار کنند و دو ماترا گیرند چون تک بتای فوقانی وکاف تازی خفیفه
بضم اول مصراع را گویند وقافیه بلکه در آخر مصراع واقع بود نیز خوانند و در بعضی محل بنابر
ضرورت یکی ماترا دو گرا یا سه گرا که یکجا واقع شده باشد آنرا یک گرا گیرند نوع سیوم
در اسامی الکه و گرو آن منقسم است بدو قسم قسم اول در اسامی الکه سر بفتح سین
مهمله و را میر بمیم مکسور و یای مجهول و را رند بفتح دال خفیفه ونون منونه و دال مثقله کا بهل بکاف
تازی خفیفه ممدوده و فتح ها و لام رب بفتح را و بای موحده خفیفه کنده بفتح کاف
عجمی خفیفه ونون منونه و دال ثقیله رس بفتح را و سین مهمله سد بفتح سین مهمله و تشدید
دال خفیفه له بفتح لام و ضم ها سنکه بفتح سین مهمله ونون منونه وکاف تازی ثقیله
کهنک بفتح سین مهمله ونون منونه وکاف تازی ثقیله ونون منونه وکاف عجمی خفیفه

[illegible]

کرائی بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را وفتح همزه ولام روی برای مضموم وواو معروف
وهمزه مفتوحه سهل بضم های عجمی ثقیله وتشدید لام شتینه بکسر سین مهمله ویای معروف
ونون مفتوحه وهای اجلک بفتح همزه وجیم عجمی خفیفه ولام رتیه برای مکسور ویای مجهول
وهای موقوف کل بفتح کاف تازی خفیفه ولام کسم بضم کاف تازی خفیفه
وسین مهمله قسم دوم در آسامی گرهها تیور بتون مکسور ویای مجهول وضم همزه ورل
کیئور بکاف تازی خفیفه مکسور ویای مجهول وضم همزه ورا رستنان بفتح را و
سکون سین مهمله وتونی ثنخون اول ممدوده وثای ثانیه مفتوحه بهرن بفتح بای موحده
ثقیله وسکون را ونون چامر بجیم عجمی خفیفه ممدوده وفتح میم ورا بهن بفتح
بای عجمی ثقیله ونون نبک بفتح بای موحده خفیفه ونون مفتوحه وکاف تازی خفیفه
مانس بمیم ممدوده وضم نون وسین مهمله بار بهای ممدوده ورا تانک بتای فوقانی
خفیفه ممدوده وفتح لام ونون مفتوحه وکاف تازی خفیفه کنتل بضم کاف تازی خفیفه
ونون مفتوحه وفتح دال مشدده ولام بلیا بفتح بای موحده خفیفه ولام مکسور ویای تحتانی
ممدوده رتین بفتح را ویای تحتانی ونون بامر ببای موحده خفیفه ممدوده وفتح میم ورا
تال بتای فوقانی خفیفه ممدوده ولام میتن بفتح میم وسکون یای تحتانی ونون کنکن
بفتح کاف تازی خفیفه ونون مفتوحه وکاف عجمی خفیفه مفتوح ونون دهن بضم
دال ثقیله ونون حتة بکسر جیم تازی خفیفه وتشدید تای فوقانی انقل آنکس بالف
ممدوده ونون مفتوحه وضم کاف تازی خفیفه وسین مهمله شعبهٔ دویم در تعداد وطریق
استخراج کتهای ماترا برستار وآن منقسم است بدو قسم قسم اول در تعداد کتهای ماترا
برستار باید دانست که کن بفتح کاف عجمی خفیفه ونون در اصطلاح اهل این فن کتابعو

بتود باوکب

مفرد یا مرکب از حروف لکه دکر و یا دو لکه و یا دو کر پس بگوییم که کنی بر دو گونه است
یکی ماترا پرستار دوییم برتی پرستار ماترا پرستار بضم میم محدوده و تای فوقانی خفیفه
موقوف و رای محدوده و فتح بای عجمی خفیفه و رای و سکون سین مهمله و تای فوقانی
خفیفهٔ محدوده و را آنرا گویند که در استخراج آن ماترا معتبر باشد چنانکه بعد ازین
معلوم شود و آن جمله سی و یکست و کنی مذکور زیاده از ۳ کر یا شش لکه نباشد و کمتر از
یک کر و دو لکه نشود و مبادی مخارج کنهای ماترا پرستار پنج شکل است و باقی اشکال
کنهای دیگر ازان مبادی خارج شوند مبداء اول دو ماترا که یک حرف کر باشد بدین شکل
ی وازان یک شکل دیگر خارج شود مبداء دوییم ۳ ماترا که اول یک لکه بعد ازان
یک کر باشد بدین شکل ی ا وازان دو شکل دیگر خارج شود مبداء سیوم چهار ماترا که دو کر
باشد بدین شکل ی ی وازان چهار شکل دیگر خارج شود مبداء چهارم پنج ماترا که اول یک لکه
بعد ازان دو کر باشد بدین شکل ی ی ا وازان هشت شکل دیگر خارج شود مبداء پنجم شش
ماترا که ۳ کر باشد بدین شکل ی ی ی وازان دوازده شکل دیگر خارج شود و مبداء دیگر زیاده
از شش ماترا نیز متصور و ممکن است اما آنچه کنهای ماترا پرستار درین علم مستعمل و متوسع است
سی و یک کنی است **قسم دوییم** در طریق استخراج کنهای ماترا پرستار باید دانست
که طریقهٔ استخراج کنهای مذکوره چنانست که اول ماتراهای اصل که مبداست و مخرج
کنهای دیگر چنانکه سابق مذکور شد از چهار پرستار بطریقی که رسم کاتبان است بنویسند
بعد ازان در زیر کر اول از مبداء مسطور در هر مرتبه که یافته شود خواه در مرتبهٔ اول و خواه دوییم
علامت لکه بنویسند پس اگر ما بعد کر مذکور کر دیگر یافته شود مقابل کر کر بنویسند الی آخره بعد ازان
درین شکل ثانی که در زیر اشکال مبداء مرقوم گشته نظر کنند تا چند ماترا نوشته شده آنرا

از ماتراهای شکل مبداء نقصان کنند بعد از نقصان آنچه از ماتراهای مبداء مذکور باقی ماند
آنرا ما قبل علامت الکی که در زیر گر اول از شکل مبداء اولا نوشته شده نویسند خواه
لگه باشد خواه گر و اگر ما بعد گر اول الف مبداء مسطور گرو دیگر یافته شود و آن غیر از مبداء اول
دوم که دو ماترائی و سه ماترائی باشد نخواهند بود پس همان یک ماترا را که در زیر گر
مبداء نوشته شده از ماتراهای مبداء مسطور بهمان طریق مذکور شد نقصان کنند و باقی را
بما قبل آن یک ماترا نویسند اگر مبداء دو ماترائیست علامت لگه نویسند و اگر سه ماترائیست
علامت گر نویسند بعد از آن در زیر گر اول از شکل ثانی در هر مرتبه گر یافته شود نیز همان طریق
علامت لگه نویسند پس اگر ما بعد گر مذکور لگه و گر دیگر یافته شود مقابل لگه لگه و مقابل گر گر نویسند
الی آخره بعد از آن در شکل اخیر نظر کنند تا چند ماترا نوشته شده آنرا بدستور سابق از
ماتراهای مبداء نقصان کنند آنچه باقی ماند آنرا ما قبل علامت الکی که در زیر گر اول از نقصان
شکل سابق نوشته شده بطریق لگه و گر نویسند یعنی اگر یک ماترا باقی ماند همان یک لگه
نویسند و اگر دو ماترا باقی ماند یک گر نویسند و اگر سه ماترا باقی ماند اول یک لگه بعد از آن یک گر
نویسند و اگر چهار ماترا باقی ماند دو گر نویسند و اگر پنج ماترا باقی ماند اول یک لگه بعد از آن دو گر
نویسند و همچنین در زیر هر شکل مستخرج شکل دیگر نویسند تا آنکه همه لگه حاصل شود و آن شکل
آخرین هر مبداء بود و اگر بعد گر اول شکل مذکور لگه و گر دیگر یافته شود همان یک ماترا که در زیر
گر اول نوشته شده آنرا از ماتراهای مبداء مسطور بهمان طریق گفته شد نقصان کنند و باقی را
بما قبل آن یک ماترا بهمان دستور مذکور شد نویسند مثلا دو ماترا که یک گر باشد و مبداء
اولست از مبادی خمسه مذکوره اولا نوشتیم بعد از آن در زیر گر مسطور لگه نوشتیم و این
یک ماترا را از ماتراهای شکل مبداء در دو ست نقصان کردیم یک ماترا باقی ماند
آنرا ما قبل الکی در زیر گر گذاشته ایم نوشتیم شکل دوم که دو لگه باشند حاصل شد

واشکال مبداء

33

و اشکال مبداء اول که دو ما ترا باشد تمام شد چه ور استخراج کنها از هر مبداء که باید چون
در شکلها هر همه لکه حاصل شوند اشکال مبداء بر آن شکل تمام شوند و بهمین طریق سه ما ترا
که اول یک لکه بعد از آن یک کر باشد و مبداء دوم است اولا منویسم و در زیر آن
شکلها استخراج میکنیم تا آنکه شکل سیوم هر سه لکه حاصل شود و در زیر چهار ما ترا که
دو کر باشند و مبداء سیوم است شکلها استخراج میکنیم تا آنکه شکل پنجم هر چهار لکه حاصل
شود و در زیر پنج ما ترا که اول یک لکه بعد از آن دو کر باشند و مبداء چهارم است شکلها
استخراج میکنیم تا آنکه شکل ششم هر پنج لکه حاصل شود و در زیر شش ما ترا که سه کر باشند و مبداء
پنجم است شکلها استخراج میکنیم تا آنکه شکل سیزدهم هر شش لکه حاصل شود و اشکال کنهای
نبشته و یک کانه ما ترا بر ستار انست

١ ی ی ی	١ ا ی ی ا	١ ی ی	١ ی ا	١ ی	١ [illegible] ی ی ی
٢ ی ی اا	٢ ی ا ی	٢ ی اا	٢ ا ی	٢ اا	٢ [illegible] ی ی اا
٣ ی ا ی ا	٣ ی ااا	٣ ا ی ا	٣ ااا		٣ ی ا ی ا
٤ ی اا ی	٤ ا ی ی	٤ اا ی			٤ ی اا ی
٥ ی اا اا	٥ ا ی اا	٥ اااا			٥ ی اا اا
٦ ا ی ی ا	٦ اا ی ا				٦ ا ی ی ا
٧ ا ی ا ی	٧ ا اا ی				٧ ا ی ا ی
٨ ا ی ااا	٨ ا ا ا ی				٨ ا ی ااا
٩ اا ی ی	ااااا				٩ اا ی ی
١٠ اا ی اا					١٠ اا ی اا
١١ ااا ی ا					١١ ااا ی ا
١٢ ااا ا ی					١٢ ااا ا ی
١٣ اااااا					١٣ ااا ااا

نوع دویم در تعداد و طریق استخراج کنهای برن برستار و آن منقسم است بدو قسم
قسم اول در تعداد کنهای برن برستار باید دانست که کنهای برن برستار بفتح بای موحده
خفیفه و سکون را و نون موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره گشت که تجنب
حروف حاجات شوند چه برن بمعنی حرف باشد و بالجمله چارده است و کنی مذکور زیاده از ۱۴ و کمتر
و کمتر از یک لکه نباشد و مبادی مخارج کنهای برن برستار ۳ است مبدا اول یک حرف کر
بود بدین شکل **ی** و ازان یک شکل دیگر خارج شود مبدا دویم دو حرف کر بود بدین شکل
ی ی و ازان ۳ شکل دیگر خارج شود مبدا سوم ۳ حرف کر بود بدین شکل **ی ی ی** و ازان
هفت شکل دیگر خارج شود **قسم دویم** در طریق استخراج کنهای برن برستار باید دانست که
طریق استخراج کنهای مذکور چنانست که اول کر های مبدا را نویسند بعد ازان در زیر کر اول از مبدا
مسطور لکه نویسند پس اگر ما بعد کر مذکور حرف کر دیگر یافته شود مقابل آن نیز نویسند الی آخره
زیرا که در مبادی همه کر است و اگر حرف کر دیگر یافته نشود و آن غیر از مبدا اول نبوده باشد پس
همان یک حرف لکه در زیر کر مبدا اول نوشته شده شکل آخرین آن مبدا بود و در شکلهای
دیگر که از مبادی مستخرج شوند در زیر کر اول لکه نویسند پس اگر ما بعد کر مذکور حرف دیگر یافته شود
مقابل کر کر در مقابل لکه لکه نویسند بعد ازان در شکل مستخرج نظر کنند که حروف شکل مسطور
با حروف شکل سابق برابر است یا کم ازان اگر برابر بود فهو المراد و اگر کمتر باشد اقل از اکثر نقصان
کنند آنچه باقی ماند و آن زیاده بر یک حرف کر نبوده بود آنرا مقابل لکی که در زیر کر اول نوشته لم
نویسند و اگر حرف دیگر یافته نشود که چنان که مذکور شد اقل از اکثر نقصان کرده آنچه باقی ماند بالقدر
حرف کر مقابل لکی که در زیر کر اول نوشته شده رقم کنند و همچنین در زیر هر شکل مستخرج شکل
دیگر نویسند تا آنکه همه لکه حاجات شود و آن شکل آخرین هر مبدا بود و اگر ما بعد کر اول مبدا
مذکور کر دیگر یافته نشود همان یک لکه که در اول نوشته شده شکل دویم آن مبدا بود مثلا یک
کر که مبدا اولست از مبادی ثلثه مذکوره اولا نوشتیم و در زیر کر مسطور لکه نوشتیم

و این شکل دویم

واین شکل دوم مبادی مذکور است و همچنین دو کر که مبادی دوم است نویسیم و در زیر
آن شکلها ثبت کردیم تا آنکه شکل چهارم دو لکه حاصل شد و در زیر سه کر که مبادی
سیوم است شکلها نویسیم تا آنکه شکل هشتم سه لکه حاصل شد و اشکال چارده
گانه برین پرستار اینست

د د د	د د	د
د د ل	د ل	ل
د ل د	ل د	
د ل ل	ل ل	
ل د د		
ل د ل		
د ل د		
ل ل ل		

شعبه سوم در اسامی کنهای ماترا پرستار و آن متنوع است به پنج نوع **نوع اول** در اسامی
دو شکل مبادی اول از مبادی خمسه کنهای ماترا پرستار در دو ماترا باشد و اسامی شکل
اول در یک کر باشد در نوع سیوم از شعبه اول از این فصل مذکور شد اسامی شکل دوم
از مبادی مذکور که دو لکه باشد بیتی بکسر نون خفیفه و فتح یای تحتانی و بای عجمی خفیفه مکسور و
یای تحتانی مفتوح و آنرا بحسب تطابق حرکت در لفظ هر بهر دو حرف لکه است یعنی
ماترا در دو لکه باشد هر بهر گویند بهای مفتوحه و را سیر موسیقی بفتح بای عجمی خفیفه
و سکون را و میم مضموم و واو مجهول و سین مهمله موقوف و بای عجمی خفیفه مکسور و تای
تحتانی مفتوح تسی ماس بکسر تای فوقانی خفیفه و سکون سین مهمله و میم ممدوده و الف تا
سین مهمله **نوع دوم** در اسامی سه شکل مبادی دوم از مبادی خمسه مذکوره که
سه ماترا باشد اسامی شکل اول که یک لکه و یک کر بود دهوجس بضم دال
ثقیله و فتح واو و کسر جیم عجمی خفیفه و تشدید نون توجن بتای فوقانی خفیفه مضموم و واو مجهول

وفتح میم ورا تنبر بضم تای فوقانی خفیفه ونون منونه وفتح بای موحده خفیفه ورا
بیت بیای عجمی وتای فوقانی خفیفتین بفتح اول یعنی بیای عجمی وبای موحده خفیفتین مفتوحتین
ونون رسباس بفتح را وسکون سین مهمله وبای موحده خفیفه ممدوده والف ثانی
مهمله وبعض آنرا بتحت لطایف حرکت را نیز گویند برای مفتوحه ومیم ممدوده اسامی
شکل دویم از مبدا مذکور که اول یک گردد آخر یک لکه باشد سرلی بضم سین مهمله
وسکون را وبای موحده خفیفه مفتوح وسکون یای تحتانی سند منوینن نون اول مفتوح
وثانی منونه ودال خفیفه تال تبای فوقانی خفیفه ممدوده ولام کرتال بفتح کاف تازی
خفیفه وسکون را وتای فوقانی خفیفه ممدوده ولام سمد بفتح سین مهمله وضم میم ونشدید
دال خفیفه تور تبای فوقانی خفیفه مضموم وواو معروف وزا وبعض آنرا بتحت لطایف
حرکت رام نیز نامند برای ممدوده ومیم اسامی شکل سیوم از مبدا مذکور که ۳ لکه باشد
بهابر بسبس بیای موحده ثقیله ممدوده وبای موحده خفیفه موقوف وفتح را وسین مهمله
نارسنون ممدوده وراکنه بضم کاف تازی خفیفه وفتح نون وها نوع سیوم در اسامی
پنج شکل مبدا سیوم از مبادی خمسه مذکوره که چهار ماترا باشد اسامی شکل اول که دو گرو بود
کرن بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را ونون رسیا بفتح را وسکون سین مهمله ویای تحتانی
ممدوده منهرن بفتح میم وسکون نون وفتح ها وسکون را ونون سرال بضم سین مهمله وسکون
وفتح همزه ولام اسامی شکل دویم از مبدا مذکور که اول دو لکه وآخر یک گرو باشد کربان
بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را ویای عجمی خفیفه ممدوده ونون سیهرن بفتح یای عجمی خفیفه
وسکون ها وراء مفتوح ونون کرال بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را وفتح همزه ولام ها
کمل بکاف تازی خفیفه ومیم مفتوحتین ولام هته بفتح ها وتشدید تای فوقانی ثقیله بهو
بضم بای موحده ثقیله وفتح واو باه بیای موحده خفیفه ممدوده وها وند بفتح دال خفیفه ونون منونه
ودال مثقل

مفتوحتین

و دال منقله آستن بالف ممدوده وکسر سین مهمله و نون و لام پراو همزه مفتوحتین و نون
کاهرن بکاف عجمی خفیفه و همزه مفتوحتین و بای موحده ثقیله و رای مفتوحتین و نون و ها
آسامی شکل سیوم از مبادی مذکور که اول و آخر دو الکه و میانه یک گر بود بیوهر بفتح بای عجمی و ها
خفیفه و یای تحتانی مضموم و واو مجهول و فتح ها و را تهن بفتح تای فوقانی ثقیله و نون برح کوبال
بکسر بای موحده خفیفه و سکون را و جیم تازی خفیفه موقوف و کاف عجمی خفیفه مضموم
و واو مجهول و بای عجمی خفیفه ممدوده و لام بسیها بفتح بای موحده خفیفه و ضم سین مهمله
و های ممدوده تاک بنون ممدوده و کسر همزه و کاف تازی خفیفه جلنی بجیم عجمی و
کاف تازی خفیفتین بفتح اول و تشدید ثانی و بای موحده خفیفه مفتوح و سکون
یای تحتانی بهولی بضم بای موحده ثقیله و فتح واو و بای موحده خفیفه و سکون یای تحتانی
ترند بفتح نون و کسر را و نون منونه و دال خفیفه آسامی شکل چهارم از مبادی مذکور که چو
اول یک گر و آخر دو الکه باشد جرن بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون را و نون پای بفتح
بای عجمی خفیفه و همزه رئی بفتح را و کسر همزه کاو بکاف عجمی خفیفه ممدوده و دال منقله
بل بفتح بای موحده خفیفه و لام آسامی شکل پنجم از مبادی مذکور که چهار الکه باشد ب
بیای موحده و بای عجمی خفیفتین بکسر اول و تشدید ثانی سیهر کبس مهمله مکسور و بای مجهول
و های مفتوح و را سریح بفتح سین مهمله و سکون را و فتح بای عجمی خفیفه و نون منونه و ها
نوع چهارم جیم عجمی خفیفه دابر بکسر دال خفیفه و فتح همزه و بای موحده خفیفه مفتوح و را
در آسامی هشت شکل مبادی چهارم از مبادی سی خمسه مذکوره که پنج ماترا باشد آسامی
شکل اول از مبادی مذکوره اول یک الکه و آخر دو گر بود انداشتی بکسر همزه و نون منونه

و دال خفیفه ممدوده و فتح سین مهمله و نون اُه بفتح همزه و کسر ها کنجر بضم کاف تازی خفیفه
و نون منونه و فتح جیم تازی خفیفه و رال دنتی بفتح دال خفیفه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه
مکسور و یای معروف جهنب بفتح جیم تازی ثقیله و نون منونه و بای عجمی خفیفه برک بفتح
بای عجمی خفیفه و کسر را و کاف تازی خفیفه براد بیای موحده خفیفه مکسور و رای ممدوده
و دال ثقیله مانده بمیم و همزه مفتوحتین و نون منونه و دال ثقیله بنیان بیای موحده خفیفه مکسور
و یای معروف و نونین نون اول ممدوده و یای مغنونه جگه بفتح جیم تازی خفیفه و تشدید جگه
کاف تازی ثقیله کرد بفتح کاف عجمی خفیفه و رای مضموم و دال ثقیله اسم شکل دوم
از مبدا مذکور که اول و آخر دو گرد و میانه یک لکه بود سور بسین مهمله مضموم و واو معروف
و را اسم شکل سیوم که اول سه لکه و آخر یک گرد باشد جاو بجیم عجمی ممدوده و واو
اسم شکل چهارم که اول دو گرد و آخر یک لکه بود هیر بهای مکسور و یای معروف و را
اسم شکل پنجم که اول دو لکه و آخر یک گرد و یک لکه بود سیهر بسین مهمله مکسور و یای مجهول و
های مفتوح و را اسم شکل ششم که اول یک لکه و یک گرد و آخر دو لکه بود کسم بضم کاف
تازی خفیفه و فتح سین مهمله و میم اسم شکل هفتم که اول یک گرد و آخر سه لکه بود اه بفتح همزه و
و کسر ها اسم شکل هشتم که پنج لکه بود پاک بپای عجمی خفیفه ممدوده و کسر همزه و کاف
تازی خفیفه **نوع پنجم** در اسامی سیزده شکل مبدا و پنجم از مبادی خمسه مذکوره که شش نام برابر اند
اسم شکل اول از مبدا مذکور که سه گرد بود هر بهای مفتوحه و را اسم شکل دوم که اول دو لکه و
آخر دو گرد بود سس بسین مهملتین اول مفتوح اسم شکل سیوم که یک لکه و یک گرد با یک لکه
و یک گرد بود سور بسین مهمله مضموم و واو معروف و را اسم شکل چهارم که اول یک گرد و
میانه دو لکه و آخر یک گرد بود سک بفتح سین مهمله و تشدید کاف تازی خفیفه اسم شکل پنجم
که اول چهار لکه

در اول چهار لکه و آخر یک کره بود سیس لبستن مطلبین بادل مکسوره و یای مجهول اسم شکل ششم
که اول و آخر دو لکه و میانه دو کره بود لَه بفتح همزه و کسر ها اسم شکل هفتم که یک کره و یک لکه
و یک کره و یک لکه بود کُل بکاف تازی خفیفه و میم مفتوحتین و لام اسم شکل هشتم
در اول سه لکه و آخر یک کره و یک لکه بود بنیه بفتح بای موحده خفیفه و نون مثونه و یای
موحده نقطه اسم شکل نهم که اول دو کره و آخر دو لکه بود کل بفتح کاف تازی خفیفه و
لام اسم شکل دهم که اول و آخر چهار لکه و میانه یک کره بود جنید بفتح جیم عجمی خفیفه و نون
مثونه و دال خفیفه اسم شکل یازدهم که اول یک لکه و یک کره و آخر سه لکه بود دهو
بضم دال نقطه و فتح واو اسم شکل دوازدهم که اول یک کره و آخر چهار لکه بود درم بفتح
دال نقطه و سکون را و میم اسم شکل سیزدهم که شش لکه بود سال ارلبیس مهمله ممدوده
و لام مکسوره و فتح همزه و را **شعبه چهارم** در بیان کن واکن و لواحق آن و آن مشتمل است
بچهار نوع **نوع اول** در بیان کن واکن و آن منقسم است بدو قسم **قسم اول** در بیان کن
بباید دانست که کن در اصطلاح اهل فن عموما شکلها را گویند که از یک حرف یا از ترکیب
حروف حاصل شود کما ذکرنا و خصوصا شکلها را نامند که او در کن آن در ابتدای کلام تمیم
میمنت دانسته باشد و آن از جمله کتابهای رسالی مذکور شد چهار شکل است با اسامی
مختلفه غیر اسامی رسالی در ذیل آنها ایراد پذیرفته بدین تفصیل مکن نکن نهکن یکن
یکن بمیم و کاف عجمی خفیفه مفتوح و نون شکلها بود مرکب از سه حرف که بدین شکل
د د د نکن بفتح نون و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلها بود مرکب از سه حرف لکه
بدین شکل ا ا ا نهکن بفتح بای موحده نقطه و باقی حروف و حرکات مذکوره
شکلها بود مرکب از سه حرف در اول آن یک حرف کره و آخر دو لکه باشد بدین شکل ا ا د
یکن بفتح یای تحتانی و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلها بود مرکب از سه حرف

که اول آن یک حرف بلکه و آخر دو حرف گرباشد بدین شکل ی ی ا و این اشکال چهارگانه را
بحسب تطابق حرکت با اسامی دیگر غیر اسامی مذکوره نیز استعمال کنند یعنی هر شکلی را
مطابق با تراد لکه و گر آن تابع نگذاشته لهذا چنانکه بکش را که ۳ سه گراست اندرانی گویند
بکسر همزه و نون منونه و دال خفیفه و رای متصل ممدوده و نون مکسور و یای معروف
که و از اسم اندرانیه نیز ۳ سه حرف گرست و علی هذا القیاس تکش را که ۳ سه بلکه است
امر نامند بهمزه و میم مفتوحتین و را و بهکش را که یک گرد دو بلکه است نارد گویند
بنون ممدوده و رای مفتوحه و دال خفیفه و بکش را که یک بلکه و دو گراست ترنبکی
نامند بکسر تای فوقانیه خفیفه و رای متصل و فتح بای موحده ثقیله و نون منونه و کاف
عجمی خفیفه مکسور و یای معروف قسم دوم در بیان آنکه باید دانست که اکثر همزه و
کاف عجمی خفیفه مفتوح و نون در اصطلاح ارباب این فن شکلها را گویند که آورده آن
در ابتدای کلام بدین بود و آن نیز از جمله کنهای که سابق مذکور شد چهار شکلست با اسامی
مختلفه غیر اسامی که سابق در ذیل آنها ایراد پذیرفته بدین تفصیل جکین رکین سکین
تکین جکین بجیم تازی و کاف عجمی خفیفتین مفتوحتین و نون شکلی بود مرکب از ۳ سه حرف
که اول و آخر آن دو حرف بلکه و میانه یک حرف گرباشد بدین شکل ا ی ا رکین بفتح را
و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلی بود مرکب از ۳ سه حرف که اول و آخر آن
دو حرف گرد و میانه یک حرف بلکه بود بدین شکل ی ا ی سکین بفتح سین مهمله و باقی
حروف و حرکات مذکوره شکلی بود مرکب از ۳ سه حرف که اول آن دو حرف
بلکه و آخر یک حرف گر بود بدین شکل ی ا ا تکین بفتح تای فوقانیه خفیفه و باقی حروف
و حرکات مذکوره شکلی بود مرکب از ۳ سه حرف که اول آن دو حرف گرد و آخر
یک حرف بلکه باشد

یک حرف لکه باشد بدین شکل ا ی ی و این اشکال چهارگانه را نیز بحسب تطابق حرکت با اسامی
دیگر غیر اسامی مذکوره استعمال کنند یعنی مطابق با ترا و لکه و کر هر شکلی را نامی گذارند
چنانکه چکش را که طرفین لکه و در میان کر است کنش گویند بکاف عجمی خفیفه مفتوح
و نون مکسور و یای مجهول و شین معجمه و در لفظ کنش نیز طرفین لکه و میانه کر است و همچنین
رکش را که طرفین کر و میانه لکه است راویکا نامند برای ممدوده و کسر دال ثقیله و کاف
تازی خفیفه ممدوده و سکش را که دو لکه و یک کر است دهرنی خوانند بفتح دال ثقیله
و سکون را و نون مکسور و یای معروف و تکش را که دو کر و یک لکه است آننه
نامند با الف ممدوده و نونین نون اول مفتوح و ثانی منونه و دال خفیفه **نوع دوم**
در طریق استخراج کش و اکش هشتگانه مذکوره و بیان دلیوتا های هر یکی ازان و آن منقسم است اکش
بدو قسم **قسم اول** در طریق استخراج کش و اکش هشتگانه مذکوره بباید دانست که طریق
استخراج کشهای هشتگانه مذکوره چنان باشد که اول یک کر نویسند و در زیر آن یک لکه نویسند
و همچنین در زیر هم یک کر و یک لکه نویسند تا آنکه در این سطر چهار کر و چهار لکه ممزوج در طول
نوشته شود بعد ازان در مقابل این سطر جانب راست ابتدای کتابت اول دو کر نویسند و در زیر آن
دو لکه نویسند باز دو کر نویسند و در زیر آن دو لکه نویسند تا آنکه در این سطر دوم نیز چهار کر و چهار لکه
نوشته شود باز در مقابل سطر دوم بجانب راست ابتدای آن اول چهار کر نویسند بعد ازان در زیر آن
چهار لکه نویسند و چون بدین ترتیب سه سطر طولانی نوشته شود ازین سه سطر مذکور هشت سطر
سه حرفی در عرض مرتسم شود و هر سطر عرضی ازان سطور یک کش باشد چنانکه سطر اول
مکش بود و آن سه کر است و سطر دوم بکش و آن یک لکه و دو کر است و سطر سوم رکش
و آن طرفین کر و میانه لکه است و سطر چهارم سکش و آن دو لکه و یک کر است و سطر پنجم
تکش و آن دو کر و یک لکه است و سطر ششم چکش و آن طرفین لکه و میانه کر است و سطر هفتم

بهکن و آن یک گر و دو لکه است وسط هشتم تکن و آن ۳ سه لکه است چنانکه
لکه از سر هر کن مذکور حرفی گیرند مجموع آن م ی ر س ت ج به ن شود و کنهای
هشتگانه برین هر سیاره که از مبدای سیوم است بعینه بهمین شکل و ترتیب است چنانکه
سابق ارتسام یافته **قسم دوم** در بیان دیوتاهای هر یک هشتگانه مذکور بباید دانست
که دیوتا بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو موقوف و تای فوقانی خفیفه ممدوده
در بنمحل مراد از موکل و عزنی است پس دیوتای مکن در سه ۳ حرف گر بود زمین است
و دیوتای نکن که سه ۳ حرف لکه بود مریخ است و دیوتای بهکن در یکحرف گر و دو حرف
لکه بود ماه است و دیوتای یکن در یکحرف لکه و دو حرف گر بود آب است و دیوتای
جکن در اول و آخر دو حرف لکه و میانه یکحرف گر بود آفتاب است و دیوتای رکن در
اول و آخر دو حرف گر و میانه یکحرف لکه بود آتش است و دیوتای سکن در اول دو حرف
لکه و آخر یکحرف گر بود باد است و دیوتای تکن در اول دو حرف گر و آخر یکحرف
لکه بود آسمان است **نوع سیوم** در نسبت کنهای هشتگانه مذکوره با یکدیگر بباید دانست
که مکن که سه ۳ گر بود و نکن که سه ۳ لکه باشد پس هر دو را با هم مت گویند بکسر میم و تشدید
تای فوقانی خفیفه یعنی دوست و آن تمام دوستی است و بهکن که اول یک گر و
آخر دو لکه باشد و یکن در اول یک لکه و آخر دو گر بود این هر دو را با هم بهیچ یا مند بکسر
بای موحده تقدیم و تشدید جیم تحتی خفیفه یعنی آشنا و آن نیم دوستی است و سکن
در اول دو لکه و آخر یک گر باشد و تکن که اول دو گر و آخر یک لکه باشد این هر دو را
با هم ار گویند بفتح همزه و را یعنی دشمن و آن تمام دشمنی است و جکن در اول و آخر لکه و
میانه گر بود و رکن در اول و آخر گر و میانه لکه بود این هر دو را با هم اداسن یا مند بضم همزه
و واو ممدوده و سین مهمله یعنی بیگانه و آن نیم دشمنی است **نوع چهارم** در بیان اثر
کنهای هشتگانه

کنجهای هشتگانه مذکوره و سعادت و نحوست آن و ذکر حروف منحوسه در اشعار و آن
منقسم است بدو قسم **قسم اول** در بیان اثر کنجهای هشتگانه مذکوره بباید دانست که
ملکی که سه کر باشد در ابتدای کلام دولت و شادی بود و ملکی که سه لکه باشد تیر عیش و
کامرانی بود و ملکی که یک لکه و دو کر بود دولت و فتح و فیروزی بود و عقاب بمغز آید
و ملکی که یک کر و دو لکه بود شادی کند و ملکی که اول و آخر لکه و میانه کر بود زیج و تمارض
آید و ملکی که اول و آخر کر و میانه لکه بود مرگ آید و ملکی که اول دو لکه و آخر یک کر
بود اولاد کند و برنایی آید و ملکی که اول دو کر و آخر یک لکه بود خالی و بی بهره باشد
و دو ملکی که باهم مت باشند در ابتدای کلام ملکها آید اول عیش و حالتی بود و عقاب بمغز آید
و اگر اول مت و آخر هیچ باشد فتح و دولت بود و اگر اول مت باشد و آخر ادوارس
بود از بلوران و حرستان حوائج بود و اگر اول مت بود و آخر ار باشد بلوران وحول
آزار رسد و اگر هردو هیچ باشند درازی عمر بود و اگر اول هیچ و آخر ادوارس بود نقصان مال شود
و اگر اول هیچ و آخر ار باشد بدو زبون بود و اگر اول ادوارس باشد و آخر مت بود شکستی کار باشد
و اگر اول ادوارس و آخر هیچ بود بهمه جهت خزانه باشد و اگر هردو ادوارس باشد بسیار بد است
و اگر اول ادوارس و آخر ار بود اقربا و خویشان و بندان دشمنی شوند و اگر اول ار و آخر مت بود خانه او بیره
باشد و اگر اول ار و آخر هیچ بود زن خانه بمیرد و اگر اول ار و آخر ادوارس بود نقصان دولت
و مال شود و اگر هردو ار باشند سردار و رئیس قوم بمیرد **قسم دوم** در ذکر سعادت و نحوست
کنجهای هشتگانه مذکوره و حروف منحوسه در اشعار بباید دانست که اثر سعادت و نحوست
کنجهای هشتگانه مذکوره و حروف منحوسه در ابتدای کلام بود باید که در ابتدای کلام کس واقع نشود
چنانکه مذکور شد و از آن احتراز کنند و در کلامی که مدح کسی باشد و در دوها و چیزی که ذکر آنها

بعد از این بباید بیشتر اجتهاد کنند و در دیگر اشعار اگر رعایت بکنند بهتر والله اعلم و از جمله
حروف هجی سه ۳ حرف در ابتدای کلام بدیمن است و آن نون و کاف عجمی خفیفه
و ها بود و سه ۳ حرف در وسط کلام نحس است و آن سین مهمله و جیم تازی خفیفه
و را بود و سه ۳ حرف در آخر کلام بدیمن است و آن جیم تازی ثقیله و تای فوقانی مثقله
و کاف تازی خفیفه بود **فصل دوم** در بیان نشته و اوشته و میر و تیاکا و آن
منشعب است بچهار شعبه **شعبه اول** در ذکر نشته و آن متنوع است بدو نوع ماترانشته و
بزن نشته **نوع اول** در ذکر ماترانشته باید دانست که نشته بفتح نون و سکون
شین معجمه و تای فوقانی ثقیل در لغت انسان بمعنی پوشیده و غایب بود و ماترا
نشته بمیم ممدوده و تای فوقانی خفیفه موقوف و رای ممدوده و باقی حروف و
حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن قاعده بود برای یاد نوشتن هر شکل از اشکال
سی و یک گانه کنهای ماترا پرستار که در فصل سابق از این باب مذکور شد مثلا سایلی
سوال کند که از جمله اشکال سی و یک گانه کنهای ماترا پرستار از فلان مبداء فلان شکل
یعنی شکل اول یا غیر آن بچه صورت و ترکیب است پس از جمله مبادی خمسه ماترا پرستار
مذکوره از هر مبدائی که سوال کنند اول ماتراهای مبداء مسئول عنه را همه لکه نویسند
بعد از آن بر سر لکه اول عدد یکی رقم کنند و بر لکه دوم مضاعف آن عدد دو نویسند
و بر سر لکه سیوم مجموع هر دو عدد ما قبل آن که سه ۳ باشد رقم نمایند و علی هذا القیاس
الی القدر لکه که یافته شود و آن زیاده از شش نتواند بود بر سر هر لکه مجموع دو عدد ما قبل آن
نویسند الی آخره پس برین تقدیر بر سر لکه آخر مبداء اول که دو ماترا باشد عدد دو خواهد بود
و بر سر لکه آخر مبداء دوم که سه ۳ ماترا باشد عدد سه ۳ خواهد بود و بر سر لکه آخر مبداء سیوم
که چهار ماترا باشد عدد پنج خواهد بود و بر سر لکه آخر مبداء چهارم که پنج ماترا باشد

عدد هشت خواهد بود

عدد هشت خواهد بود و بر سر لکه آخر مبداء پنجم که شش ماتر است باشد عدد سیزده خواهد بود و
پس از هر مبدائی که باشد از جمله عددی که بر سر لکه آخر نوشته شده عدد شکل مسئول را نقصان
کنند یعنی اگر سؤال از شکل اول باشد عددی یکی نقصان کنند و اگر از شکل دوم باشد عدد دو نقصان نمایند
و علی هذا القیاس از هر شکل که سؤال بود همان قدر عدد از جمله عددی که بر سر لکه آخرین نوشته شده
نقصان کنند اگر عدد منقوص با عدد منقوص عنه مساوی بود شکل مسئول همان لکه هشت که
نوشته شده و اگر مساوی نبود بعد از نقصان عدد مذکور آنچه از منقوص عنه باقی ماند آنرا در ذهن
نگاه دارند و بر لکهای مسطوره نظر کنند عددی که در ذهن نگاه داشته شده بر سر کدام لکه مرقوم است
البته آن عدد بر سر یک لکه مرقوم خواهد بود یا زیاده بر آن یعنی عدد معین از عدد یک لکه
حاصل خواهد بود یا از مجموع عدد دو لکه و زیاده بر آن پس هر لکه که بر سر آن حصه از حصصهای
عدد ذهنی مذکور یافته شود آن لکه با لکه ما بعد خود گردد یعنی لکه مذکور را با لکه ما بعد آن بخط منحرف
وصل کنند بحیثیتی که یک طرف آن خط بطرف زیرین لکه مذکور متصل باشد و طرف دوم
خط مسطور بطرف اعلای لکه ما بعد لاحق بود مثلا سایل از شکل اول مبداء اول که دو ماتر است
باشد سؤال کرد اول بجای دو ماتر این مبداء مذکور دو لکه نوشتیم بعد از آن بر سر لکه اول عدد یکی رقم
کردیم و بر سر لکه دوم مضاعف آن عدد دو نوشتیم و عدد شکل اول را که یکی باشد از عدد لکه
آخر که دو باشد نقصان کردیم یک باقی ماند آنرا در ذهن نگاه داشتیم پس بر لکهای مسطور نظر کردیم
که عددی که در ذهن نگاه داشته ایم بر سر کدام لکه مرقوم است عدد ذهنی مذکور را که یکی باشد
بر سر لکه اول یافتیم آن لکه را با لکه ما بعد آن چنانکه مذکور شد بخط منحرف وصل کردیم صورت
که هم رسید و شکل مسئول حاصل شد بدین شکل ۱۲ و برای شکل دوم مبداء مذکور عدد شکل
مسئول را که دو باشد از عدد لکه آخرین که هم دو باشد نقصان کردیم منقوص با منقوص عنه مساوی شد

و هیچ باقی نماند شکل مسئول همان دو لکه حاصل شد بدین شکل ۱۱ و برای شکل اول مبداء دوم
در سه ماترا باشد اول بجای سه ماترای مبداء مذکور سه لکه نوشتیم و بر سر لکه اول عدد یکی رقم
کردیم و بر سر لکه دویم مضاعف آن عدد دو نوشتیم و بر سر لکه سیوم مجموع عدد دو لکه
ما قبل آن که سه باشد نوشتیم و چون سوال از شکل اول بود یکی از جمله عدد لکه اخرین که سه باشد
نقصان کردیم دو باقی ماند انرا در ذهن نگاه داشتیم پس بر لکهای مسطوره نظر کردیم که عدد ذهنی
که دو باشد بر سر کدام لکه مرقوم است یافتیم بر سر لکه دویم آنرا با لکه ما بعد آن بطریق مذکور وصل
کردیم گرشد و شکل مسئول بحوصل پیوست بدین شکل ۱۲۱ و برای شکل دویم مبداء مذکور
عدد شکل مسئول را لکه دو باشد از عدد لکه آخرین که سه بود نقصان کردیم یک باقی ماند انرا
در ذهن نگاه داشتیم پس بر لکهای مسطوره نظر کردیم که عدد ذهنی که یکی باشد بر سر کدام لکه
مرقوم است یافتیم بر سر لکه اول آنرا با لکه ما بعد آن وصل کردیم گرهم رسید و شکل مسئول
حاصل شد بدین شکل ۱۳۱ و برای شکل سوم مبداء مذکور عدد شکل مسئول را در سه باشد
از عدد لکه اخرین که سه بود نقصان کردیم هیچ باقی نماند شکل مسئول همان سه لکه حاصل شد
بدین شکل ۱۱۱ و برای اول شکل مبداء سیوم در چهار ماترا باشد اول بجای ماتراهای
مبداء مذکور چهار لکه ثبت کردیم بعد ازان بر سر لکه اول عدد یکی نوشتیم و بر سر لکه دوم مضاعف
آن عدد دو نگاشتیم و بر سر لکه سیوم مجموع عدد دو لکه ما قبل آن که سه باشد رقم کردیم
و بر سر لکه چهارم مجموع عدد دو لکه ما قبل آن که پنج باشد نوشتیم و عدد شکل مسئول را
که یکی باشد از عدد لکه آخر که پنج بود نقصان کردیم چهار باقی ماند انرا در ذهن نگاه داشتیم
پس بر سر لکهای مسطوره نظر کردیم که عدد ذهنی که چهار باشد بر سر کدام لکه مرقوم است یافتیم
بر سر لکه اول و سیوم یعنی مجموع عدد این دو لکه که یک و سه باشد چهار میشود پس هر یکی را
با لکه ما بعد آن وصل کردیم صورت دو گرهم رسید و شکل مسئول حاصل شد

بدین شکل

بدین شکل ١٨ ١٨ و برین قیاس اشکال سایر مبادی از مبادی خمسهٔ مذکوره باید نویسیم
و تفصیل آن موجب تطویلست نوع دوم در ذکر برنی نشته بباید دانست که برنی نشته
بفتح بای موحده خفیفه و سکون را و نون و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح
اهل این فن قاعده بود برای باز نوشتن اشکال چهارده گانه کتهای برن پرستار مذکوره
مثلا سایلی سوال کند که از جمله اشکال چارده گانه کتهای برن پرستار از فلان مبدا از فلان شکل
یعنی شکل اول یا آخر آن بچه صورت و ترکیب است پس از جمله مبادی ثلثه برن پرستار مذکوره
از هر مبدائی که باشد نظر کنند که سایل شکلی که سوال کرده چندم است از آن مبدا یعنی شکل
اولست تا آخر آن پس اگر عدد شکل مسئول زوج بود یعنی جفت بود مثل شکل دوم و چهارم
و ششم و هشتم برای آن اول یک الکه نویسند و اگر فرد بود یعنی طاق بود مثل یکم و سیوم و پنجم و
هفتم برای آن اول یک گر نویسند پس اگر مبدا اول بود شکل مسئول همان یک الکه است
یا یک گر که اول ثبت شده و اگر مبدا دوم بود پس عدد شکل مسئول اگر زوج باشد فبها و الا
بلا تصرف تنصیف کنند و اگر فرد بود یکی بر آن افزوده تنصیف کنند و در هر صورت عدد حاصل
از تنصیف حاصل شده لامحاله زوج خواهد بود یا فرد اگر زوج باشد بعد از رقمی که اول ثبت شده
یک الکه نویسند و گر فرد باشد یک گر نویسند و شکل مسئول همان دو حرفست که ثبت شده
و اگر مبدا سیوم باشد عدد تنصیفی مذکور را باز بهمان دستور مکرر تنصیف کنند یعنی عدد تنصیفی مذکور اگر
زوج باشد فبها و الا بلا تصرف تنصیف کنند و اگر فرد بود یکی بر آن افزوده تنصیف کنند
و بهمان طریقه عدد تنصیفی اگر زوج باشد برای آن یک الکه نویسند و اگر فرد باشد برای آن
یک گر نویسند تا آنکه شکل مسئول سه حرف حاصل شود مثلا سایل از شکل اول مبدا اول
از مبادی ثلثه برن پرستار یکحرف کرده باشد سوال کرد چون عدد شکل مسئول فرد است برای آن

برای آن اول یک گره نوشتیم و چون سوال از مبداء اولست شکل مسئول همان یک گره است
که اول ثبت شد بدین شکل ی و شکل دویم مبداء مذکور چون عدد شکل مسئول زوج است
برای آن اول یک لکه نوشتیم و چون سوال از مبدای اولست شکل مسئول همان یک لکه است
که اول ثبت شد بدین شکل ا و شکل اول مبداء دویم از مبادی ثلثه مذکوره
دو حرف گره باشد چون عدد شکل مسئول فرد است برای آن اول یک گره نوشتیم
باز چون عدد شکل مسئول فرد است یکی بر آن افزودیم دو شد و آنرا تضعیف کردیم
یک شد چون عدد یک فرد است برای آن در آخر گره اول یک گره دیگر نوشتیم و چون
سوال از مبداء دویم است شکل مسئول همان دو حرف گره است که ثبت شد بدین شکل
ی ی و شکل دویم مبداء مذکور چون عدد شکل مسئول زوج است برای آن اول یک لکه
نوشتیم باز چون عدد شکل مسئول زوج است آنرا بلا تصرف تضعیف کردیم یک شد
چون عدد یک فرد است برای آن در آخر لکه اول یک گره نوشتیم و چون سوال از مبداء
دویمست شکل مسئول همان دو حرف یک لکه و یک گره است که ثبت شد بدین شکل
ی ا و علی هذا القیاس شکل سیوم و چهارم مبداء مذکور و شکل اول مبداء سیوم از مبادی
ثلثه مذکوره چون عدد شکل مسئول فرد است برای آن اول یک حرف گره نوشتیم باز چون
عدد شکل مسئول فرد است برای یکی افزودیم دو شد آنرا تضعیف کردیم یک شد
چون عدد یک فرد است برای آن در آخر گره اول یک گره دیگر نوشتیم باز عدد تضعیف را
که یک باشد چون فرد است یکی بر آن افزوده مکرر تضعیف کردیم یک شد چون عدد
یک فرد است برای آن در آخر گره دویم گره دیگر نوشتیم شکل مسئول سه حرف گره حاصل شد
بدین شکل ی ی ی و علی هذا القیاس سایر اشکال مبداء مذکور **شعبه دویم** در ذکر اتراد خشته
و آن نیز متنوع است بر دو نوع اتراد خشته و برای اد خشته **نوع اول** در بیان اتراد خشته
بباید دانست

بباید دانست که اوشته بضم همزه وکسره دال خفیفه وسکون شین معجمه وتای فوقانی
ثقیل در لغت الیان بمعنی ظاهر وآشکارا بود وماترا اوشته بمیم ممدوده وتای فوقانی خفیفه
موقوف ورای ممدوده ویای حروف وحرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن قاعده بود
برای دانستن هر شکلی از اشکال سی ویک کانه کنهای ماترا بر ترتیب مذکوره که نوشته باشند
مثلا سایل از جمله اشکال سی ویک کانه کنهای ماترا بترتیب مذکوره شکلی نویسد وبپرسد که این
شکل از فلان مبدا چندم شکل است پس نظر کنند که شکل مسطور همه لگه است یا همه گر
یا مرکب از لگه وگر اگر همه لگه بود وآن زیاده از پنج شکل نتواند بود باید بر سر لگه اول عدد یکی
نویسند وبر سر لگه دویم مضاعف آن عدد دو رقم نمایند واگر زیاده از دو لگه بود بر سر لگه
سیوم مجموع عدد دو لگه ماقبل آن نویسند وعلی هذا القیاس بر سر هر لگی مجموع عدد دو لگه ماقبل
آن نویسند الی آخره پس اگر بر لگه آخرین عدد دو باشد شکل دویم بود واگر عدد ٣ باشد شکل
سیوم بود وبر این قیاس چنانکه شکل دویم از مبدا اول که دو ماترا است بدین شکل ١٢ اا وشکل سیوم
از مبدا دویم که سه ماترا ست بدین شکل ١٢٣ ااا وشکل پنجم از مبدا سیوم که چهار ماترا ست
بدین شکل ١٢٣٥ اااا وشکل هشتم از مبدا چهارم که پنج ماترا ست بدین شکل ١٢٣٥٨ ااااا
وشکل سیزدهم از مبدا پنجم که شش ماترا ست بدین شکل ١٢٣٥٨١٣ اااااا واگر شکل مسطور همه گر بود
وآن زیاده از ٣ شکل نتواند بود باید اول بر سر گر عدد یکی رقم کنند بعد از آن در زیر گر مذکور
عدد دو نویسند واگر شکل مذکور زیاده از یک گر بود بر سر گر دویم مجموع عدد فوقانی وتحتانی
گر اول که ٣ باشد نویسند باز در زیر همان گر مجموع عدد فوقانی آن گر وعدد تحتانی گر
ماقبل آن که پنج باشد رقم کنند وبر سر گر سیوم مجموع عدد فوقانی وتحتانی گر ماقبل آن
که هشت باشد نویسند باز در زیر آن گر مجموع عدد فوقانی همان گر وعدد تحتانی گر ماقبل آن
که سیزده باشد رقم نمایند پس عددی که بر سر گرها مرقوم باشد مجموع آنرا از جمله عدد تحتانی.

کرآخرین نقصان کنند انچه باقی ماند شکل مسطور در همان مرتبه خواهد بود و درین اشکال مذکوره
زیاده از یکی باقی نتواند بود چنانکه شکل اول از مبداء اول در دو ماتر است بدین شکل
۱۲ و شکل اول از مبداء سیوم که چهار ماتر است بدین شکل ۱۳ ۲۵ و شکل اول
از مبداء پنجم در شش ماتر است بدین شکل ۱۳۸ و اگر شکل مسطور مرکب از لکه وکر
۲۵۱۳
باشد چنانکه در قاعده لکه وکر سابق ذکر یافت بهمان طریق عمل کنند یعنی بدستور سابق
لکهارا اعداد بر سر نویسند چنانکه بر سر لکه اول عدد یکی رقم کنند و بر سر لکه دوم مضاعف آن
عدد دو رقم نمایند و بر سر لکه سیوم مجموع عدد دو لکه ماقبل آن نویسند و علی هذا القیاس
الی آخر لکه ها تا نهایت شود بر سر هر لکی مجموع عدد دو لکه ماقبل آن نویسند و آن در اشکال
مرکبه زیاده از چهار لکه نتواند بود و لکی که ماقبل آن کر بود بر سر آن مجموع عدد فوقانی
و تحتانی آن کر ماقبلش نویسند فقط و لکی که ماقبل آن لکه بود و ماقبل آن لکه ماقبلش
کر بود بر سر آن مجموع عدد لکه ماقبلش و عدد تحتانی کر ماقبل آن لکه نویسند و کرها را
اعداد در فوق و تحت نویسند چنانکه بر سر کر اول عدد یکی نویسند و در زیر آن مضاعف آن
عدد دو رقم نمایند و بر سر کر دوم مجموع عدد فوقانی و تحتانی کر ماقبلش نویسند و در زیر آن
مجموع عدد فوقانی همان کر و عدد تحتانی کر ماقبلش رقم کنند و آن در اشکال مرکبه زیاده از
دو کر نتواند بود و کری که ماقبل آن یک لکه بود فقط بر سر آن مضاعف عدد لکه ماقبلش
را دو باشد نویسند و در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان کر و عدد لکه ماقبلش نویسند و اگر
ماقبل آن لکه مذکور لکه دیگر باشد پس بر سر آن کر مجموع عدد هر دو لکه ماقبلش نویسند و اگر
ماقبل آن لکه ماقبل کر کر بود پس بر سر آن کر مجموع عدد لکه ماقبلش و عدد تحتانی
کر ماقبل آن لکه نویسند و در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان کر و عدد لکه ماقبلش رقم کنند
پس عددی را بر سر کر مرقوم بود خواه یک کر باشد خواه دو کر آنرا از جمله عدد آخرین

خواه آن عدد

خواه آن عدد بر سر لکه مرقوم باشد خواه در زیر که بود نقصان کنند آنچه باقی ماند شکل مسطور
در همان مرتبه خواهد بود و اشکال مرکبه جمله بیست و سه است از آن جمله مثال لکی که ما قبل آن
که بود مثلا شکل دوم از مبداء دویم که سه با تر است باید در اول بر سر که عدد یکی رقم کنند و
در زیر آن مضاعف آن عدد دو بنویسند و بر سر لکه مجموع عدد فوقانی و تحتانی که مذکور که
سه باشد رقم نمایند پس چون عدد یکی را که بر سر که مرقوم است از جمله عدد که آخرش که سه باشد
و بر سر لکه مرقوم است نقصان کردند دو باقی ماند معلوم شد که شکل در مرتبه دویم است
بدین شکل ١٣٣ ا ی مثال لکی که ما قبل آن لکه و کر بود مثلا شکل چهارم از مبداء سیوم که چهار با تر است
باید در اول بر سر که عدد یکی رقم کنند و در زیر آن مضاعف آن عدد دو بنویسند و بر سر لکه ما بعد آن
مجموع عدد فوقانی و تحتانی که مذکور شد که سه باشد رقم نمایند و بر سر لکه ما بعد آن لکه مجموع عدد
لکه ما قبلش و عدد تحتانی که ما قبل آن لکه که پنج باشد بنویسند پس چون عدد یکی را که بر سر که مرقوم
از جمله عدد آخرین که پنج باشد و بر سر لکه مرقوم است نقصان کردند چهار باقی ماند معلوم شد که
شکل مسطور در مرتبه چهارم است بدین شکل اا ی ١٣٥ مثال کری که ما قبل آن یک لکه بود فقط
مثلا شکل سیوم از مبداء مذکور باید در اول بر سر لکه عدد یکی رقم کنند و بر سر که ما بعد آن مضاعف
آن عدد دو بنویسند و در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان کرد عدد لکه ما قبلش که سه باشد رقم نمایند
و بر سر لکه ما بعد آن که مجموع عدد فوقانی و تحتانی که مذکور که پنج باشد بنویسند پس چون عدد دو را
که بر سر که مرقوم است از جمله عدد آخرین که پنج است و بر سر لکه مرقوم است نقصان کردند
سه باقی ماند معلوم شد که شکل در مرتبه سیوم است بدین شکل ا ی ا ١٢٥ مثال کری که
ما قبل آن دو لکه بود مثلا شکل دوم از مبداء مذکور باید در اول بر سر لکه عدد یکی رقم کنند

وبر سر الکه ما بعد آن مضاعف آن دو نویسند و بر سر کر ما بعد آن مجموع عدد بر الکه
ما قبلش که سه ۳ باشد رقم نمایند و در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان کر و عدد الکه
ما قبلش که پنج باشد نویسند پس چون عدد سه ۳ را که بر سر کر مرقوم است از جمله عدد
آخرین که پنج باشد و در زیر کر مرقوم است نقصان کردند دو باقی ماند معلوم شد که
شکاف در مرتبه دویم است بدین شکل ۱۲۳ ۲۱۱ مثال کری که ما قبل آن الکه و کر بود
مثلا شکاف دویم از ابتدا از چهارم که پنج ماترا است باید اول بر سر کر عدد یکی رقم کنند
و در زیر آن مضاعف آن عدد دو نویسند و بر سر الکه ما بعد آن مجموع عدد فوقانی و تحتانی
کر ما قبلش که سه ۳ باشد رقم نمایند و بر سر کر ما بعد آن مجموع عدد الکه ما قبلش و عدد تحتانی
کر ما قبل آن الکه که پنج باشد رقم کنند و در زیر آن مجموع عدد فوقانی همان کر و عدد الکه
ما قبلش که هشت باشد نویسند پس چون عدد شش را که بر سر دو کر مرقوم است از جمله
عدد آخرین که هشت باشد و در زیر کر مرقوم است نقصان کردند دو باقی ماند معلوم شد
که شکاف در مرتبه دویم است بدین شکل ۱۳۵ ۲۸ نوع دویم در ذکر برین او نشته
باید دانست که برین او نشته بفتح بای موحده خفیفه و سکون لام اولین و باقی حروف
و حرکات مذکوره در اصطلاح ارباب این فن قاعده بود برای دانستن شکاف از اشکال
چهارده گانه که نهای برین برستار که نوشته باشند چنانکه در ماترا اذ فسته گذشت پس
نظر کنند که شکاف مطلوب همه الکه است یا همه کر یا مرکب از الکه و کر اگر همه الکه بود باید بر سر الکه اول
عدد یکی رقم کنند و اگر ما بعد آن الکه دیگر بود بر سر آن مضاعف عدد اول را دو یا سه نویسند
و شامل التالی که بر سر هر الکی در یافته شود مضاعف عدد ما قبل آن نویسند الی آخره
پس عدد همه الکها را شمارند و بر مجموع عدد الکها یکی بیفزایند آنچه حاصل آید شکاف

مطلوب در ماتای برین

مسطور در همان مرتبه خواهد بود یعنی اگر دو حاصل شود شکل دوم بود و اگر چهار حاصل شود شکل
چهارم بود و اگر هشت حاصل شود شکل هشتم بود چنانکه شکل دوم از مبدا اول که یک حرف گرفت
بدین شکل بود ا و شکل چهارم از مبدا دوم که دو حرف گرفت بدین شکل اا و شکل هشتم
از مبدا سوم که سه حرف گرفت بدین شکل ااا و اگر شکل مسطور همه گرفته بود بر سر اول
عدد یکی رقم کنند اگر مابعد آن گرفته نبود شکل مسطور در مرتبه همان عدد باشد که اول رقم شد
یعنی شکل در مرتبه اول بود اگر مابعد گرفته اول گرفته دیگر بود بر سر هر گرفته مضاعف عدد ماقبل آن
نویسند پس عدد یک که سابق یا مجموع اعداد گرفتهای سابقه را از عدد گرفته آخرش نقصان
کنند آنچه باقی ماند شکل مسطور در آن مرتبه بود و در این صورت باقی جز یکی نتواند بود پس
شکل مسطور در مرتبه اول بود چنانکه شکل اول مبدا اول بدین شکل بود ی و شکل اول مبدا
دوم بدین شکل یی و شکل اول مبدا سوم بدین شکل ییی و اگر شکل مسطور مرکب از
گرفته و گشاده بود بطریقی که سابق مذکور شد بر سر حرف اول عدد یکی رقم کنند و بر سر حرف دوم
مضاعف عدد اول نویسند و علی هذا القیاس بر سر هر حرف مضاعف عدد ماقبل آن
نویسند الی آخره پس اعدادی که بر سر گشادهای شکل مسطور نوشته باشند و آن زیاده
از دو گشاده نتواند بود همه را جمع کنند و یکی بر آن مجموع بیفزایند آنچه حاصل شود شکل مسطور
در آن مرتبه بود یعنی بعد از افزودن یکی اگر دو حاصل شود شکل دوم بود و اگر سه حاصل شود
شکل سوم باشد و بر این قیاس چنانکه شکل دوم مبدا دوم بدین شکل بود یا
و شکل سوم مبدا مذکور بدین شکل ای و شکل دوم مبدا سوم بدین شکل یای و شکل سوم
مبدا مذکور بدین شکل یاا و شکل چهارم مبدا مذکور بدین شکل ییا و علی هذا القیاس

سایر اشکال **شعبهٔ سیوم** در بیان میر بهم مکسور و یای مجهول و را و آن منقسم است بدو نوع
ماترا میر و زن میر **نوع اول** در ذکر ماترا میر باید دانست که ماترا میر بهم محدوده و تای
فوقانی خفیفه موقوف و رای محدوده و یای حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اصطلاح
اهل این فن مجمع بود برای دانستن اشکال سی و یک کانه کنهای ماترا برستار از مبادی خمسه
قاعده آن خیالست که اول پنج خانه سازند زیر هم در طول و خانه اول را که بالای همه
است خانه دو ماترا که یک گر باشند و مبداء اول است اعتبار کنند و خانه دویم را
که در زیر اوست خانه سه ماترا که یک لگه و یک گر بود و مبداء دویم است اعتبار
نمایند و خانه سیوم را که در زیر خانه دویم است خانه چهار ماترا که دو گر باشد و مبداء
سیوم است اعتبار کنند و خانه چهارم را که در زیر خانه سیوم است خانه پنج ماترا که یک لگه و
دو گر باشد و مبداء چهارم است اعتبار نمایند و خانه پنجم را که زیر همه خانهاست خانه
شش ماترا که سه گر باشد و مبداء پنجم است اعتبار کنند و بر این تقدیر برای هر مبداء از مبادی
خمسه بترتیب مذکور خانه معین شده پس در خانهای معینه ماتراهائی که زوج باشند مثل دو
و چهار و شش رقم یکی ثبت کنند و آن علامت سربه گر بود یعنی همه گر و سربه
بفتح سین مهمله و سکون را و بای موحده ثقیله در لغت ایشان بمعنی همه و تمام بود و در خانهای
ماترا میر خانه اول در جمیع شکلهای ماتراهائی که زوج باشند خانه سربه گر است و عدد یکی در آنجا
اشارت بر آنست که از جمله اشکال آن مبداء یک شکل سربه گر است پس پهلوی
خانه اول که خانه دو ماترا باشد جانب راستای کانت خانه دیگر رسم کنند و در آن نیز
رقم یکی نویسند و آن علامت سربه لگه بود یعنی همه لگه و خانه آخر در جمیع شکلهای هر خانه
سربه لگه است و عدد یکی در آنخانه اشارت بر آنست که از جمله اشکال آن مبداء یک شکل
سربه لگه است پس مبداء اول که دو ماترا باشد دو شکل دارد یکی سربه گر که یک گر باشد

دویم سربه لگه

دویم سربه لکه که دولکه باشد پس آمدیم بر سر مبداء دویم که ۳ ماتر اباشد وقاعده آن
چنانست که در خانه دویم از پنج خانه طولی مذکور مجموع عدد دو خانه مبداء اول که سابق مذکور شد
و آن دو تواند بود ثبت کنند و آن عدد اشارت برآنست ۸ مبداء دویم در دو شکل یک یک
کم دارد و بعد از آن پهلوی خانه مبداء مذکور بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و در آن رقم یکی ثبت
کنند و آن عدد اشارت برآنست که در مبداء مذکور یک شکل سربه لکه است پس بر این تقدیر
مبداء دویم که ۳ ماتر اباشد ۳ شکل دارد از آنجمله در دو شکل یک یک کم دارد و در یک شکل
همه لکه دارد پس پهلوی خانه مبداء سوم ر چهار ماتر اباشد بجانب راست خانه دیگر رسم کنند
و در آن خانه مجموع عدد دو خانه مبداء دویم و آن عدد ۳ تواند بود ثبت کنند و آن عدد اشارت
برآنست ر مبداء سیوم در ۳ شکل یک یک گرو دارد پس پهلوی خانه مذکور بجانب راست خانه دیگر
رسم کنند و در آن خانه عدد یکی رقم نمایند و آن عدد اشارت برآنست ر در مبداء مذکور یک شکل
سربه لکه است پس بر این تقدیر مبداء مذکور پنج شکل دارد و از آنجمله یک شکل سربه گرو بود که دو گرو باشند
و در ۳ شکل یک یک گرو بود و یک شکل سربه لکه است که چهار لکه باشند و پوشیده نماند که در
شکلهای مذکور مطلق از هر مبدائی که باشد عدد خانه مقدم اشارت بر شکلی است که در آن
شکل گرو بیشتر بود نسبت بشکلهای دیگر از آن مبداء و عدد خانه موخر اشارت بر شکلی است
ر در آن شکل گرو کمتر بود نسبت بشکلهای دیگر از آن مبداء چنانکه در خانه اول و دویم از مبداء مذکور
پس در خانه مبداء چهارم ر پنج ماتر اباشد مجموع عدد دو خانه ما فوق آن ر یکی خانه مبداء سیوم
و دیگر خانه مبداء دویم باشد و آن ۳ تواند بود ثبت کنند و آن عدد اشارت برآنست ۸
مبداء چهارم در ۳ شکل دو دو گرو دارد پس پهلوی خانه مبداء مذکور بجانب راست خانه دیگر رسم کنند
و در آن خانه مجموع عدد دو خانه ما فوق آن ر یکی خانه مبداء سیوم و دیگر خانه پهلوی آن باشد

وآن عدد چهار تواند بود ثبت کنند وآن عدد اشارت برآنست که در مبداء مذکور در
چهار شکل یک کرولاو پس پهلوی خانه مذکور جانب راست خانه دیگر رسم کنند ودرآن
خانه عدد یکی رقم نمایند وآن عدد اشارت برآنست که از جمله اشکال مبداء مذکور
یک شکل سربه لکه است پس برین تقدیر مبداء چهارم هشت شکل دارد وازانجمله در
سه شکل آن دو دو کر بود ودر چهار شکل یک کرو در یکی سربه لکه بود که پنج لکه باشد پس
پهلوی خانه مبداء پنجم که شش باشد بجانب راست خانه دیگر رسم کنند ودرآن خانه
مجموع عدد دو خانه ما فوق آن که یکی خانه مبداء چهارم ودیگر خانه پهلوی آن باشد وآن عدد
هفت تواند بود بعد از نقصان یک شش ثبت کنند وآن عدد اشارت برآنست که مبداء
پنجم در شش شکل دو دو کرولاو پس پهلوی خانه مذکور بجانب راست خانه دیگر رسم کنند ودرآن
خانه مجموع عدد دو خانه ما فوق آن که یکی خانه پهلوی مبداء چهارم بود ودیگر خانه ما بعد آن که خانه
سربه لکه باشد وآن عدد پنج تواند بود ثبت کنند وآن عدد اشارت برآنست که در مبداء پنجم
پنج شکل یک کرولاو پس پهلوی خانه مذکور بجانب راست خانه دیگر رسم کنند ودرآن خانه عدد
یکی نویسند وآن عدد اشارت برآنست که در مبداء پنجم یک شکل سربه لکه است پس برین تقدیر
مبداء پنجم سیزده شکل دارد ویک سربه کرو یکی سربه لکه ودر شش شکل دو دو کر بود ودر پنج شکل
یک کر باشد و شبکه سی ویک شکل که نهایات تا مبداء پنجم است از مبادی خمسه مذکوره اینست

۱	۱		
۳	۱		
۱	۳	۱	
۳	۴	۱	
۱	۶	۵	۱

نوبت دوم

نوع دویم در ذکر بزن میر باید دانست که بزن میر بفتح بای موحده خفیفه و سکون زا و نون موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن مجهول بود برای دانستن اشکال چارده گانه کنهای بزن میر بسیار اند مثلاً بنا بر ثلثه و قاعده آن چنانست که اول سه خانه سازند زیر هم در طول پس خانه اول را که بالای همه است خانه یک حرف اعتبار کنند و خانه دویم را خانه دو حرف و خانه سیوم را خانه سه حرف اعتبار نمایند پس در هر خانه از سه خانه مذکور عدد یکی رقم کنند و آن علامت سر به گر است بعد از آن پهلوی خانه مبدای اول که بالای همه است بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و دران خانه نیز عدد یکی رقم کنند و آن علامت سر به لکه است و بزن بتقدیر مبدای اول که یک حرف گر باشد دو شکل دارد یکی سر به گر که یک گر باشد دویم سر به لکه که یک لکه بود پس پهلوی خانه مبدای دویم بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد دو خانه مافوق آن که یکی خانه مبدای اول و دویم خانه پهلوی آن باشد و آن عدد دو تواند بود ثبت کنند و آن عدد اشارت بآنست که مبدای دویم در دو شکل یک یک گردد پس پهلوی خانه مذکور جانب راست خانه دیگر رسم کنند و در آن خانه عدد یکی رقم کنند و آن علامت سر به لکه است پس بزن بتقدیر مبدای دویم چهار شکل دارد یکی سر به لکه که دو لکه باشد و یکی سر به گر که دو گر باشد و در دو شکال یک یک گر بود پس پهلوی خانه مبدای سیوم بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد دو خانه مافوق آن که یکی خانه مبدای دویم و دیگر خانه پهلوی آن باشد و آن عدد ٣ تواند بود ثبت کنند و آن عدد اشارت بر آنست که مبدای سیوم در ٣ شکل دو دو گر دارد پس پهلوی خانه مذکور بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و در آن خانه مجموع عدد دو خانه مافوق آن که یکی خانه پهلوی مبدای دویم بود و دیگر خانه مابعد آن که خانه سر به لکه باشد و آن نیز عدد ٣ تواند بود ثبت کنند و آن عدد اشارت بر آنست

که مبداء مذکور در ۳ سه شکل یک یک گر دهلو پس پهلوی خانه مذکور بجانب راست خانه دیگر رسم کنند
و در آن خانه عدد یکی رقم کنند و آن علامت سر به لکه است پس بر این تقدیر مبداء سوم
هشت شکل دهلو یک سر به گرگه سه ۳ گر باشند و یک سر به لکه گرسه لکه باشند و در ۳ سه شکل
دو دو گر بود و در ۳ سه شکل یک یک گر باشند و شبکه اشکال چهارده خانه کنبهای گرگی برستار
از مبادی ثلثه این است

		۱	۱
	۱	۲	۱
۱	۳	۳	۱

شعبه چهارم در بیان تیاکا که فتح یای عجمی خفیفه و تای فوقانی و کاف تازی
خفیفین ممدودتین و آن مشتمل بر دو نوع ماترا تیاکا و برن تیاکا نوع اول در
ذکر ماترا تیاکا باید دانست که ماترا تیاکا بمیم ممدوده و تای فوقانی بای خفیفه موقوف و
رای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن مفصل بود و
برای دانستن اشکال سی و یک کانه کنبهای ماترا برستار از مبادی خمسه و قاعده کلیه
چنان است که برای اشکال هر مبداء شبکه رسم کنند و خانهای آن شبکه بعدد ماتراهای
مبداء مذکور کنند مثلا از برای مبداء اول که دو ماترا باشند دو خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند
و در خانه اول عدد یکی رقم کنند و آن خانه در جمیع شبکهای تیاکا از مبادی که ماتراهای
زوج دارند خانه سر به گر است و در خانه دویم مضاعف آن که دو باشد بنویسند
و آن عدد دو اشارت بر دو خبر است اول آنکه مبداء اول دو شکل دارد دویم آنکه
شکل دویم آن سر به لکه است و خانه آخر در جمیع شبکها خواه میر باشد خواه تیاکا خانه
سر به لکه است

سر به لکه است و خانه آخر در جمیع شبکها خواه مبرا باشد خواه تیاکا خانه سر به لکه است
پس بر این تقدیر مبداء اول کهها که ماترا باشد دو شکال دللو اول سر به کر که یک گرا باشد
دویم سر به لکه که دو لکه باشند و عدد یک در خانه اول اشارت بر آنست که شکل
اول مبداء مذکور سر به کر است و عدد دو در خانه دویم اشارت بر آنست که شکل دویم
آن سر به لکه است و شبکه مبداء مذکور اینست

١	٢

و برای مبداء دویم
که سه ماترا باشد سه خانه پهلوی بعرض رسم کنند و در خانه اول عدد یکی رقم کنند و در خانه
دویم مضاعف آن که دو باشد بنویسند و در خانه سیوم مجموع عدد دو خانه ما قبل آن
که سه باشد ثبت کنند و آن عدد سه اشارت بر دو چیز است اول آنکه مبداء دویم
سه شکال دللو دویم آنکه شکال سیوم آن سر به لکه است پس بر این تقدیر مبداء دویم
سه شکال دللو و از جمله سه شکل شکل اول و دویم یک یک گرو دللو و شکال سیوم
سر به لکه است که سه لکه باشند و شبکه مبداء مذکور اینست

١	٢	٣

و برای مبداء
سیوم که چهار ماترا باشد چهار خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند و در خانه اول عدد یکی رقم کنند
و در خانه دویم مضاعف خانه اول که دو باشد بنویسند و در خانه سیوم مجموع عدد بر دو خانه
ما قبل آن که سه باشد ثبت کنند و علی هذا القیاس و در هر خانه که باقیه بود مجموع عدد
دو خانه ما قبل آن نویسند و این قاعده در جمیع خانهها عرض شبکهای ماترا تیاکا جار
پس در خانه آخر مبداء مذکور عدد پنج تواند بود و آن عدد اخیر اشارت بر آنست که مبداء
سیوم پنج شکال دللو و نیز اشارت بر آنست که شکال پنجم آن سر به لکه است زیرا که در هر
شبکه از شبکهای مبرا و تیاکا خانه اخیر برای شکال سر به لکه متعین شده پس در زیر خانه دویم از
چهار خانه عرض مذکور که در آن عدد دو مرقوم است دو خانه دیگر زیر هم در طول رسم کنند و در خانه اول از دو خانه

طولی مذکور مجموع عدد دو خانه ما فوق آن که یکی خانه اول بود از چهار خانه عرضی و دیگر خانه دویم باشد
از خانهای مذکور و آن جمله عدد سه تواند بود ثبت کنند بعد از آن در خانه دویم از دو خانه
طولی مذکور مجموع عدد دو خانه که یکی خانه ما فوق آن باشد و دیگر خانه اول بود از چهار خانه
عرضی مذکور و آن جمله عدد چهار تواند بود ثبت کنند پس خانه دویم از چهار خانه عرضی مذکور با
دو خانه طولی که در زیر اوست سه خانه تواند بود و اعداد این خانها اشارت بر آنست
بر مبادی سیوم از جمله پنج شکل در شکل دویم و سیوم و چهارم یک کرو دارد و در خانه اول
از چهار خانه عرضی که خانه سر به کرات عدد یکی مرقوم است و این عدد یک اشارت بر آنست
بر از مبادی مذکور شکل اول سر به کرست و در خانه چهارم از خانهای عرضی که خانه سر به لکه
است عدد پنج مرقوم است و این عدد اشارت بر آنست که از مبادی مذکور شکل پنجم
سر به لکه است و عدد خانه سیوم از خانهای عرضی که سه باشد معطل است بجهت آنکه در
خانه طولی لعمل آمده و شبکه مذکور اینست | و برای مبادی

١	٢	٣	٥
	٣		
	٤		

چهارم که پنج ما تراما باشد پنج خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند و خانه در مبادی سابق کذشت در خانهای
مسطور اعداد را نویسند تا آنکه در خانه پنجم عدد هشت نوشته شود و آن عدد اشارت بر آنست
که مبادی چهارم هشت شکل دالو و نیز اشارت بر آنست که شکل هشتم از مبادی مذکور سر به
لکه است بعد از آن در زیر خانه اول که عدد یکی در آن مرقوم است دو خانه دیگر در زیر هم بطول رسم کنند
و در خانه اول از دو خانه طولی مذکور ضعف عدد خانه ما فوق آن که خانه اول بود و آن دو
تواند بود ثبت کنند پس در خانه دویم از دو خانه طولی مذکور مجموع عدد خانه ما فوق آن که
در آن عدد دو مرقوم است و عدد خانه دویم از پنج خانه عرضی که در آن نیز عدد دو مرقوم است
و آن جمله چهار تواند بود رقم کنند و خانه اول با دو خانه طولی که در زیر اوست سه خانه در طول
میشود و اعداد این سه خانه مذکور اشارت بر آنست که در مبادی چهارم شکل اول و دویم و چهارم با

دو دو دیگر دالو

دو دو کردالو بعد از آن در زیر خانهٔ سیوم از پنج خانهٔ عرضی که عدد سه ۳ در آن مرقوم است سه ۳ خانه
دیگر نیز هم در طول رسم کنند و در خانهٔ اول از سه ۳ خانهٔ طولی مذکور مجموع عدد خانهٔ دویم و سیوم از
پنج خانهٔ عرضی مذکور و آن جمله پنج تواند بود ثبت کنند و در خانهٔ دویم از سه ۳ خانهٔ طولی مذکور
مجموع عدد خانهٔ ما فوق آن که عدد پنج در آن مرقوم است و عدد خانهٔ اول از پنج خانهٔ عرضی که عدد یکی
در آن مسطور است و آن جمله شش تواند بود ثبت کنند و در خانهٔ سیوم از سه ۳ خانهٔ طولی مذکور
مجموع عدد خانهٔ ما فوق آن که عدد شش در آن مرقوم است و عدد خانهٔ اول از پنج خانهٔ عرضی
مذکور که عدد یکی در آن مسطور است و آن جمله هفت تواند بود ثبت نمایند پس خانهٔ سیوم از پنج خانهٔ
عرضی با این سه ۳ خانهٔ طولی که در زیر اوست چهار خانه در طول منتهی و اعداد خانهای مذکور اشارت
بر آنست که در میلاد چهارم شکل سیوم و پنجم و ششم و هفتم یک یک کردالو و در خانهٔ آخر از پنج خانهٔ
عرضی که خانهٔ پنجم است عدد هشت مرقوم است و این عدد اشارت بر آن است که میلاد
چهارم هشت شکل دالو و نیز اشارت بر آنست که شکل هشتم از میلاد مذکور پنجم است و
عدد خانهٔ دویم و چهارم از پنج خانهٔ عرضی معطل است بجهت آنکه عدد خانهٔ دویم که دو باشد در خانهٔ
از سه ۳ خانهٔ طولی بعمل آمده و عدد خانهٔ چهارم که پنج باشد نیز در خانهٔ دویم از چهار خانهٔ طولی بعمل آمده
و پوشیده نماند که در جمیع شکلهای تحتانی از هر میلاد که باشد اعداد خانهای مقدم اشارت بر
اشکالست که در آن شکلها کرتیتر بود نسبت بشکلهای دیگر از آن میلاد و اعداد خانهای
موخر اشارت بر اشکالیست که در آن شکلها کمتر بوده است بدیگر اشکال از آن میلاد و خانهای که در
سه ۳ خانه و چهار خانهٔ طولی از شکلهٔ میلاد مذکور گذشت و شکلهٔ میلاد مذکور گرفت

۱	۲	۳	۵	۸
۲		۵		
۴		۶		
		۷		

وبرای مبداء پنجم که شش ما تر اباید اول شش خانه بپهلوی هم بعرض رسم کنند و در آن
خانها بطریق معهود اعداد نویسند تا آنکه در خانه ششم عدد سیزده نوشته شود و این خانه
سربه الکه بود و عدد مذکور و در آن خانه اشارت بر آنست که مبداء پنجم سیزده شکل
دارد و نیز اشارت بر آنست که شکل سیزدهم مبداء مذکور سربه الکه است پس در زیر
خانه دوم از شش خانه عرضی مذکور که عدد دو در آن مرقوم است پنج خانه دیگر زیر هم بطول
رسم کنند و در خانه اول از پنج خانه طولی مذکور مجموع عدد خانه اول و دوم از شش خانه
عرضی و آن جمله سه تواند بود ثبت کنند و در خانه دوم از پنج خانه طولی مجموع عدد خانه
فوق آن که در آن عدد سه مرقوم است و عدد خانه اول از شش خانه عرضی که در آن عدد
یک مرقوم است و آن جمله چهار تواند بود ثبت کنند و در خانه سوم از پنج خانه طولی مجموع
عدد خانه فوق آن که عدد چهار در آن مرقوم است و عدد خانه دوم از شش خانه عرضی
که عدد دو در آن مسطور است و آن جمله شش تواند بود ثبت کنند و در خانه چهارم از پنج خانه
طولی مجموع عدد خانه فوق آن که عدد شش در آن مرقوم است و عدد خانه اول از شش خانه
عرضی که عدد یکی در آن مسطور است و آن جمله هفت تواند بود ثبت نمایند و در خانه پنجم از
خانهای طولی که زیر همه خانهاست مجموع عدد فوق آن که عدد هفت در آن مرقوم است
و عدد خانه دوم از شش خانه عرضی که عدد دو در آن مسطور است و آن جمله نه تواند بود ثبت
کنند پس خانه دوم از شش خانه عرضی با پنج خانه زیرین خود شش خانه در طول میشود و
اعداد خانهای مذکور اشارت بر آنست که در مبداء پنجم شکل دوم و سیوم و چهارم
و ششم و هفتم و نهم دو دو کر دارد بعد از آن در زیر خانه چهارم از شش خانه عرضی مذکور
که عدد پنج در آن مرقوم است چهار خانه دیگر زیر هم در طول کشند و در خانه اول از چهار خانه
طولی مذکور مجموع عدد خانه فوق آن که عدد پنج در آن مرقوم است و عدد خانه سوم از

شش خانه

شش خانه عرضی که عدد ۳ دران مسطور است وآنچه ثبت تواند بود ثبت نمایند و
درخانه دویم از چهار خانه طولی مجموع عدد خانه فوق آن را عدد ثبت درآن مرقوم کند
و عدد خانه دویم از شش خانه عرضی که عدد دو دران مسطور است وآنچه ده تواند بود ثبت کنند
و درخانه سیوم از چهار خانه طولی مجموع عدد خانه فوق آن که عدد ده دران مرقوم است و عدد
خانه اول از شش خانه عرضی که عدد یکی دران مسطور است وآنچه یازده تواند بود ثبت نمایند
و درخانه چهارم از خانهای طولی که درزیر همه خانهاست مجموع عدد خانه فوق آن که
عدد یازده دران مرقوم است و عدد خانه اول از شش خانه عرضی که درآن عدد یکی مرقوم است
وآنچه دوازده تواند بود ثبت کنند پس خانه چهارم از شش خانه عرضی با چهار خانه زیرین خود
پنج خانه در طول مشتمل اعداد این خانهای پنجگانه اشارت بر آنست که در مبدا مذکور
شکل پنجم وهشتم ودهم ویازدهم ودوازدهم تیک گردآلود و درخانه اول از شش خانه عرضی
که خانه سر به کراست عدد یکی مرقوم است واین عدد اشارت بر آنست که در مبدای
مذکور شکل اول سر به کراست و درخانه ششم از خانهای عرضی که خانه سر به کراست عدد
سیزده مرقوم است واین عدد اشارت بر آنست که در مبدا مذکور شکل سیزدهم سر به کراست
و عدد خانه سیوم وپنجم از شش خانه عرضی معطل است بجهت آنکه عدد خانه سیوم که سه باشد
درخانه دویم از شش خانه طولی بعمل آمده و عدد خانه پنجم که ثبت باشد نیز درخانه دویم
از پنج خانه طولی بعمل آمده وشبکه مبدا مذکور اینست

۱	۲	۳	۵	۸	۱۳
	۳		۸		
	۴		۱۰		
	۶		۱۱		
	۷		۱۲		
	۹				

نوع دویم در ذکر برن تیاکا باید دانست که برن تیاکا بفتح بای موحده خفیفه و
سکون را و نون موقوف و باقی حروف بحرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن
مخصوص بود برای دانستن هر شکلی از اشکال چهارده گانه کنبهای برن پرستار از مبادی
ثلثه و قاعده کلیه آن چنانست که برای هر مبداء شبکه رسم کنند و خانهای آن شبکه
یک خانه زیاده از حرف آن مبداء کنند مثلا برای مبداء اول که یک حرفی باشد دو خانه
پهلوی هم بعرض رسم کنند و در خانه اول عدد یکی رقم کنند و در خانه دویم مضاعف عدد
خانه اول که دو باشد بنویسند و عدد خانه اول که یکی باشد اشارت بر آنست که شکل
اول مبداء مذکور سربه گر است و عدد خانه آخر که دو باشد اشارت بر دو خبر است
اول آنکه مبداء مذکور دو شکل دارد دویم آنکه شکل دویم مبداء مذکور سربه لگه است و در
جمیع شبکهای برن تیاکا خانه اول خانه سربه گر است و خانه آخر خانه سربه لگه و عدد خانه
آخر اشارت بر دو خبر است اول اشارت بر عدد اشکال آن مبدا است دویم
اشارت بر شکل سربه لگه است و شبکه مبداء مذکور اینست

۱	۲

و برای
مبداء دویم که دو حرفی باشد سه خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند و بطریق مذکور که در
مبداء اول گذشت در خانه اول عدد یکی بنویسند و آن عدد در خانه اول بنا بر قاعده کلیه
که در مبداء اول مذکور شد اشارت بر آنست که شکل اول مبداء دویم سربه گر است
بعد از آن در هر خانه که باقی بود مضاعف عدد خانه ما قبل آن بنویسند تا آنکه در
خانه سیوم عدد چهار نوشته شود و آن عدد بنا بر قاعده مذکوره اشارت بر دو خبر است
اول آنکه مبداء دویم چهار شکل دارد دویم آنکه شکل چهارم مبداء مذکور سربه لگه است
پس در زیر خانه دویم از سه خانه عرضی مذکور خانه دیگر بطول رسم کنند و در آن خانه مجموع
عدد خانه اول و دویم و آن سه تواند بود ثبت کنند پس خانه دویم از سه خانه عرضی با یک خانه

زیری جو

زیرین خود دو خانه در طول مثبت شود و اعداد این هر خانه اشارت بآنست که شکل دویم
سیوم مبداء مذکور یک گر دارند و شکیله مبداء مذکور اینست

۱	۲	۴
	۳	

و برای مبداء سیوم که ۳ گر باشد چهار خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند و در خانه اول عدد یکی
نویسند و آن عدد بنابر قاعده کلیه اشارت بآنست که شکل اول مبداء سیوم بر بر گشت
بعد از آن در هر خانه مضاعف عدد خانه ما قبل آن نویسند تا آنکه در خانه چهارم
عدد هشت نوشته شود و آن عدد بنابر قاعده مذکوره اشارت بر دو چیز است اول
آنکه مبداء سیوم هشت شکل دارد دویم آنکه شکل هشتم مبداء مذکور بر به لکه است بعد از آن
در زیر خانه دویم از چهار خانه عرضی مذکور دو خانه دیگر بطول رسم کنند و در خانه اول از دو خانه
طولی مذکور مجموع عدد خانه اول و دویم از چهار خانه عرضی و آن جمله ۳ تواند بود ثبت کنند
و در خانه دویم از دو خانه طولی مجموع عدد خانه فوق آن که عدد ۳ در آن مرقوم است و
عدد خانه دویم از چهار خانه عرضی که در آن عدد دو مرقوم است و آن جمله پنج تواند بود ثبت
کنند پس خانه دویم از چهار خانه عرضی با دو خانه زیرین خود ۳ خانه در طول مثبت شود و اعداد
آن خانهای ۳ گانه اشارت بآنست که شکل دویم و سیوم و پنجم مبداء مذکور دو دو گر
دارند بعد از آن در زیر خانه سیوم از چهار خانه عرضی نیز دو خانه دیگر بطول رسم کنند و در خانه
اول از دو خانه طولی مذکور مجموع عدد خانه دویم و سیوم از چهار خانه عرضی و آن جمله شش تواند بود
ثبت کنند و در خانه دویم از دو خانه طولی مجموع عدد خانه فوق آن که در آن عدد شش مرقوم
است و عدد خانه اول از چهار خانه عرضی و آن جمله هفت تواند بود ثبت کنند پس خانه
سیوم از چهار خانه عرضی با دو خانه زیرین خود ۳ خانه در طول مثبت شود و اعداد آن ۳ خانه
اشارت بآنست که شکل چهارم و ششم و هفتم مبداء مذکور یک گر دارند
و شکیله مبداء مذکور اینست

۱	۲	۴	۸
	۳	۶	
	۵	۷	

فصل سوم در بیان بعض مصطلحات اهل این فن و اقسام چهند یعنی بحور و اوزان
شعر و قواعد و قوانین آن و آن منشعب است به سه شعبه شعبهٔ اول در ذکر بعض مصطلحات
و ضوابط اهل این فن و آن متنوع است بر دو نوع نوع اول در ذکر بعض مصطلحات
اهل این فن باید دانست که چهند بفتح جیم عجمی ثقیله و نون منونه و دال خفیفه بحر شعر را
گویند و تُک بتای فوقانی و کاف تازی خفیفه بضم اول مصراع را گویند و آنرا
چرن نیز نامند بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون را و نون و قافیه را نیز تک گویند و قافیه
یکحرف بود یا زیاده که در آخر مصراع تکرار یابد و جمک بجیم تازی خفیفه و میم مفتوحتین
و کاف تازی خفیفه قافیه را گویند که میان مصراع تکرار یابد و بنت بفتح بای موحده
خفیفه و نون منونه و تای فوقانی مثقله و تای فوقانی خفیفه تقطیع شعر را گویند و
تقطیع آن بود که یک مصراع یا بیت را موافق قاعده بچند جزو متجزی کنند تا کمی و زیادتی وزن
معلوم شود و بسرام بکسر بای موحده خفیفه و سکون سین مهمله و رای ممدوده و میم وقف را
گویند و وقف آن بود که در آنجا بایستند و بیند بکسر بای عجمی خفیفه و نون منونه و
دال مثقله هر یک چهند یعنی تمام چهند را گویند نوع دویم در بیان بعض ضوابط
و قواعد که در بنت یعنی تقطیع بکار آید پوشیده نماند که بعض حروف و حرکات
هست که در تلفظ و کتابت در آید و بتقطیع در نیاید و در ماترا محسوب نباشد مثل واو
مضمومه در کلمه دوار بمعنی دروازه و امثال آن و مانند یای مضمومه در کلمه [illegible] سیام بمعنی
سیاه و امثال آن و چون غنه حرف مغنونه مثلا غنه کاف تازی خفیفه مغنونه
در کلمه کنول بمعنی نیلوفر و غنه نون مغنونه مثلا در کلمه چاند بمعنی ماه و بوند بمعنی قطره و
نیند بمعنی خواب و بهونرا بمعنی زنبور سیاه و کیندا بمعنی کرگدن و امثال آن و مثل

ایم ریخ

ریبه یعنی رای متحرک متصل التلفظ مثلا رای کلمهٔ مرگ بمعنی آهو و بربت بمعنی محبت و هرو
و تیر بمعنی پسر و امثال آن و مانند آن که یعنی رای ساکنه مثلا رای کلمهٔ سرک بمعنی
آسمان و امثال آن و سوای حروف و حرکات مذکوره آنچه بتلفظ در آید مغرات
اگرچه در اصل کتابت شد و بنابر ضرورت وزن الله خوانده شود و بالعکس بحسب تلفظ ماترای
آن حساب کنند و نوشته نماند که در کتابت مثال اوزان چهندها که بعبارت فارسی آورده شد
در محل اضافه و صفت کسرهٔ که در آخر کلمهٔ مضاف یا موصوف بنابر ضرورت وزن شعر
ممتد و دراز خوانده میشد و وزن شعر تقاضای حرف دیگر میکرد بعد از کسرهٔ مذکوره بجهت
سهولت و آسانی خوانندگان اگرچه بی املاء و خلاف قاعدهٔ لغوی یای تحتانی نوشته شد تا خوانندگان را
وزن شعر بسهولت و آسانی معلوم شود و در وزن شعر اشتباه نیفتد **شعبهٔ دوم** در ذکر اقسام
چهندهای ماترا برشمار و برن برشمار یعنی بحور و اوزان شعری که در روی ماترا یا حروف
معتبر بود و قواعد و قوانین آن و آن مشتمل است بر دو نوع **نوع اول** در بیان اقسام چهندهای
ماترا برشمار و برن برشمار و آن منقسم است بر دو قسم **قسم اول** در تعداد چهندهای
ماترا برشمار و برن برشمار باید دانست که بحسب قرارداد اهل پنگل یعنی عروضیان
اهل هند از چهندهای ماترا برشمار و برن برشمار آنچه در بهاکها معمول و متداول است جمله
هشتاد و چهار چهند است و زیاده برین نیز تواند بود و سوای این چهندها چند خاصهٔ زبان
هندی گرفته است اما از آنجمله آنچه مطبوع طبع سلیم و مستحسن ذهن مستقیم بود درین مختصر ایراد
نیز رفت و از آنجمله هشتاد و چهار چهند است و اسامی بعضی از آن اگرچه در متعارف مختلف
واقع شده اما آنچه باتفاق جمهور شعرا و از روی کتاب بود در اینجا ایراد کرده شد بدین تفصیل
و اسامی اول دوها دوم چاری و آنرا در متعارف سورتها نامند سوم تیهوا چهارم کندلیا -

پنجم الدلا ششم جهبی هفتم ذند کا هشتم نارا نهم تولکا دهم زنلکا یازدهم بجانی
دوازدهم بلریا سیزدهم کرتیا چهاردهم سه بهاریا پانزدهم سنکیت شانزدهم جهیلا هفدهم اراستا
هژدهم مودک نوزدهم سیهن بیستم بنکامانی بیست و یکم کندهاما بیست و دوم اهیر بیست و سیوم
هنسا بیست و چهارم بنجاما بیست و پنجم ارل بیست و ششم هیر بیست و هفتم چولالا بیست و هشتم
برنیه بیست و نهم بجومالا سیم روا مالا سی و یکم لبجی سی و دوم تناسی سی و سیوم سمنوباسی و چهارم
کهنفا سی و پنجم بایکا سی و ششم تانی و آنرا در متعارف جهولتا گویند سی و هفتم چندانا
سی و هشتم بجوها سی و نهم چامر چهلم چنجلا چهل و یکم ساماثی چهل و دوم کهاری چهل و سیوم
تنکا چهل و چهارم جمکانا چهل و پنجم دهنوا چهل و ششم دملا چهل و هفتم بنهو چهل و هشتم تابکی
چهل و نهم توشنک پنجاهم تدل پنجاه و یکم کثیک پنجاه و دوم سیهرام پنجاه و سیوم سنجی
و آنرا مده مالتی نیز گویند پنجاه و چهارم تومر پنجاه و پنجم دیپک پنجاه و ششم پنجک
بربات پنجاه و هفتم برسنکهانا پنجاه و هشتم کنکا ترنک پنجاه و نهم مولی دام شصتم
انکهنا شصت و یکم لکانیا شصت و دوم سازنک شصت و سیوم منتهاما شصت و چهارم
بهاری شصت و پنجم دهولکا شصت و ششم کملا شصت و هفتم چوبرنسا شصت و هشتم
کرنجا شصت و نهم پوماوتی هفتادم کرتا هفتاد و یکم جوبیا هفتاد و دوم پونکم
هفتاد و سیوم بدبری و آنرا اجهد پانیز نامند هفتاد و چهارم بجهتکا هفتاد و پنجم باداکلک
هفتاد و ششم ذتدک نیاها هفتاد و هفتم الشبث هفتاد و هشتم زودر بحر هفتاد و نهم
ترونک هشتادم سنت تلک هشتاد و یکم مالتی هشتاد و دوم سکبرتی هشتاد و سیوم
سار دول هشتاد و چهارم سرک دیبار **قسم دوم** در ذکر اقسام چهند ها ماترا بر ستار

ربع بحور

یعنی بحور و اوزان شعر که در وی ماترا معتبر است نه حروف و بیان قواعد و قوانین آن و
آنجمله بمقدار و پنج چهند است بدین تفصیل و اسامی اول دوها چهند باید دانست که دوها مثل
مضموم و واو مجهول و هاء محدوده در اصطلاح اهل این فن چهند بود و دو یکی یعنی بحری
بود دو مصراعی بیک قافیه که در هر تک آن بیست و چهار ماترا بود و تمام پندران که هر دو
تک است چهل و هشت ماترا باشد و بحیثیتی که میان هر تک یک بسرام یعنی وقف واقع شود
تمام تک بیک بسرام میانه بدو حصه گردد حصه اول سیزده ماترائی و حصه دوم یازده ماترائی
و حرف لگه را یک ماترا شمرند و حرف گرو را دو ماترا اعتبار نمایند چنانکه در فصل اول از این بابت
گذشت و چون آنرا نشست یعنی تقطیع کنند و ماتراهای حروف لگه و گرو تمام تک را جداگانه
نویسند باید که از حصه اول تک که سیزده ماترا است سه کن حاصل شود بوجهی که کن اول
شش ماترائی و کن دوم چهار ماترائی و کن سوم سه ماترائی بود و از حصه دوم تک که یازده
ماترا است دو کن حاصل شود بوجهی که کن اول شش ماترائی و کن دوم چهار ماترائی بود و در آخر
تک یک حرف لگه که یک ماترا باشد باقی ماند چنانکه در تمام تک بترتیب مذکور پنج کن حاصل شود
و در آخر تک یک حرف لگه که یک ماترا باشد باقی ماند و باید که از جمله حصههای چهارگانه
تک در حصه اول و سوم که هر یک سیزده ماترائی اند جگن واقع نشود و آن طرفین لگه و میانه گرو
که بسیار بدعمل است و آنچه سوای ترتیب و تقطیع مذکور بود معیوب و ناقص است و آن
منقسم است به بیست و سه قسم و اصل جمیع اقسام دوها آنست که در هر تک آن
سیزده حرف و بیست و چهار ماترا بود از آنجمله دو حرف لگه و یازده حرف گرو باشد چنانکه
در هر دو تک بیست و شش حرف چهار لگه و بیست و دو گرو و چهل و هشت ماترا باشد
بشرطی که در هر حصه از دو حصه هر تک حرف ششم لگه باشد و این قسم دوها را بهونر نامند

ببای موحدهٔ ثقیله مضمومه وواو مفتوحتین وراء حبابکه مصنف کتاب کفته بیت حابابا

چون با خورمی می بیمائی جام ٥ رندانرا ازان جام می باری مبده کام ٥ وچون ماترا ابنی

حروف لکه وکر یک تنک را حبوا کانه نولسبند وبنشت کنند چنین کنها حاجات شنوند

ودد ددد دد دد ددد ددد وتقطیعش بطور عروض عربی چنین بود فع لن

فع لن فاعلن فع لن فع لن فاع وچون از جمله بیت ودو که بیرون تنک یک حرف

کرموارند وبجای آن دو حرف لکه بکذارند باشد دیگر موسوم کردد تا آنکه بیست ودو

حرف که چهل وچهار ماتراست برداشته شود وبجای آنها چهل وچهار حرف لکه که

نیز چهل چهل وچهار ماتراست کذاشته کردد چنانکه در هر دو یک هیچ حرف کر نبود چهل و

هشت حرف لکه باشند وانقسم دوها راسپ کویند بفتح شین مهمله وتشدید بای

عجمی خفیفه چنانکه مصنف کتاب گفته بیت لعل لبت می نزحتر جشم خوشت

بد مست ٥ از لب ونرکس دلکشت رفته دلم از دست ٥ وتقطیعش بطور عروض عربی

چنین بود مفتعلن مفاعلن مفتعلن فع للان وازین دوها را بیست وسه قسم دوها از هشت

اول بنور حروف بیست وشش اللحمله کر بیت ودو لکه چهار کما ذکرنا دوم بهامر ببای

موحدهٔ ثقیله ممدوده ومیم مفتوحه وراء حروف بیست وشش کر بیست ویک لکه

ششش سیوم سربه بفتح سین مهمله وسکون راء وبای موحدهٔ ثقیله حروف بیست و

هشت کر بیست لکه هشت چهارم سیجان بسین مهمله مکسور ویای معروف وجیم عجمی

خفیفه ممدوده ونون حروف بیست ونه کر نوزده لکه ده پنجم مندوک بمیم مفتوحه

ونون منونه ودال مهمله مضموم وواو معروف وکاف تازی خفیفه حروف سی

کر هژده لکه دوازده ششم مکل بفتح میم وکاف تازی خفیفه مشدده ولام حروف

بس دیکر

سی و یک بغیر لکه چهارده گر نهم کره بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و با حروف
سی و دو گر شانزده لکه هشتم نر بنون مفتوح و را حروف سی و سه
گر پانزده لکه شرده نهم مرال بمیم مفتوحه و رای ممدوده و لام حروف سی و چهار گر چهارده
لکه بیست و دهم مدبکل بفتح میم و سکون دال نقطه و کاف تازی خفیفه مفتوح و لام حروف
سی و پنج گر سیزده لکه بیست و دو یازدهم بیو بهای عجمی خفیفه مفتوح و یای تحتانی مضموم
و واو مجهول و دال نقطه مفتوح و را حروف سی و شش گر دوازده لکه بیست و چهار دوازدهم
بل بهای موحده خفیفه مفتوح و لام حروف سی و هفت گر یازده لکه بیست و شش
سیزدهم بانز بهای موحده خفیفه ممدوده و نون مفتوحه و را حروف سی و هشت گر ده لکه
بیست و هشت چهاردهم ترکل بفتح تای فوقانی خفیفه و سکون را و کاف تازی خفیفه
مفتوح و لام حروف سی و نه گر نه لکه سی پانزدهم کنجه بفتح کاف تازی خفیفه و تشدید
جیم عجمی نقطه حروف چهل گر هشت لکه سی و دو شانزدهم مجه بفتح میم و تشدید جیم عجمی نقطه
حروف چهل و یک گر هفت لکه سی و چهار هفدهم ساردول بسین مهمله ممدوده و رای
موقوفه و دال خفیفه مضموم و واو معروف و لام حروف چهل و دو گر شش لکه سی و شش
هژدهم اپیر بفتح همزه و سکون ها و بای موحده خفیفه مفتوح و را حروف چهل و سه
گر پنج لکه سی و هشت نوزدهم بکه بفتح بای موحده خفیفه و تشدید کاف عجمی نقطه حروف
چهل و چهار گر چهار لکه چهل بیستم براد بکسر بای موحده خفیفه و رای ممدوده و دال منقله حروف
چهل و پنج گر سه لکه چهل و دو بیست و یکم نیل بنون مکسور و یای معروف و لام حروف چهل و شش
گر دو لکه چهل و چهار بیست و دوم اند بهمزهٔ مکسوره و نون منونه و دال خفیفه حروف
چهل و هفت گر یک لکه چهل و شش بیست و سوم سب بحروف و حرکات مذکوره

حروف چهل و هشت است لکه کما ذکرنا و در بعض از نسخ اسامی دیگر و مختلف مرقوم است
دوم چانچر تال چند باید دانست که چانچر تال بجیم تحتی خفیفه ممدوده و رای مفتوحه و نون و رای
در متعارف سور تهاکو ئیند لیس مهمله مضموم و واو مجهول و رای موقوف و تای فوقانیه
ثقیل ممدوده و آن در اصطلاح اهل این فن چند تال بود و تکی بر عکس دو تاکه سابق مذکور شد
یعنی دو حصه مذکوره یکهای دو تال را منقلب کرده اند ای حصه اول را موخر کنند و حصه دوم را مقدم
سازند چنانکه در حصه اول یازده ماترا باشند و در حصه دوم سیزده ماترا بود و یک تخمی قافیه
در آخر حصه اول در وسط افتد چنانکه مصنف کتاب گفته ۹ کیسو بت سنت تار
ردیت ماهی چاروه ۵ زلف کمند زنار طره لوکافران ۵ و تقطیعش بطور
عروض عربی چنین بود مفعولن فعلان مفعولن مستفعلن یا چنین بود مفتعلن فعلان
مفتعلن مستفعلان سیوم تیوره چند باید دانست که تیوره بفتح تای فوقانیه خفیفه و ضم
تای فوقانی ثقیله مشدده و واو معروف و الف ممدوده و اکثر روله نیز گویند که
مضموم و واو مجهول و لام ممدوده و آن در اصطلاح اهل این فن چند تال بود چهار تک
که در هر تک آن هشت و چهار ماترا بود و در میان تک یک برام یعنی وقف واقع شود
چنانکه تمام تک بیک برام دو حصه گردد بحیثی که حصه اول تک یازده ماترا داشته باشد
و حصه دوم سیزده ماترا و چون تمام تک را نشست کنند ماتراها حروف ملفوظ تمام
تک را جوا گانه تمول نمایند باید از ماتراهای مذکوره پنج کس حاصل شود بحیثی که دو کس اول
و آخر تک شش ماترائی بود و هر سه کس میانه چهار ماترائی باشند و چون تنهای تکرده را
از کس اول شمار کنی سیوم حکمی باشد یعنی اول و آخر دو الکه و میانه یک کر بود یا بیت کس باشد
یعنی چهار الکه بود و اگر مابین دو کس شش ماترائی مذکور وجود سه کس ممکن نباشد باید چهار کس
حاصل شوند و از جمله چهار کس مذکور دو کس چهار ماترائی بود و دو کس دو ماترائی و اگر وجود

چهار کس

چهار کن هم ممکن نباشد باید در پنج کن حاجات شوند و از جمله پنج کن مذکور یک کن چهار ماترای
بود و چهار کن دو ماترای بر هر تقدیری که باشد چون کنهای مفروضه تمام تک را از کن اول
لشمارند باید در کن سوم چهار ماترائی بود و آن مخصوص جگن باشد یا بپ کن که
چهارلگه بود و تمام نیز آن که هر چهار تک باشد نود و شش ماترا بود پس شاعر مختار است
خواه هر چهار تک را بیک قافیه بگوید خواه دو تک اول را بیک قافیه بگوید و دو تک آخر را
بیک قافیه و این قاعده در اکثر چهندهای چهارتکی و ششتکی معمول است اما هر دو تک را
بیک قافیه گفتن واجبست و هر چهار تک را بیک قافیه گفتن مستحسن و آن معمول متاخرین
و اگر میان تک بجای لسرام جمک یعنی فقرات مسجع و مقفی واقع شوند موجب مزید
حسن کلام گردد و بعضی میان تیوا چهند و روله چهند فرقی نهند و گویند تیوا چهند آنست
که در هر تک آن بیست و چهار ماترا باشد و تک مذکور بیک لسرام میانه بدو حصه شود چنانکه
در حصهٔ اول یازده ماترا بود و در حصه دویم سیزده ماترا فقط و آنچه باوصف این تمام
تک به پنج کن یا زیاده منقسم گردد و کن سوم جگن یا بپ کن نباشد چنانکه سابق ذکر یافته
آن روله چهند است چنانکه مصنف کتاب گفته ٥ زلف دراز تست دام و
دانه از آن خال سیاهست ٥ خط عنبرین شام و کوکبش روی چو ماهست ٥ نرگس تو
بیمار و نوش لعل تو مسیحا ٥ رخسار تست گلزار و قامتت سرو دلارا و نیت آن
چنین بود که نموده میشود ااءاا اءاا اءا اءاا اءاا ءااا و تقطیعش بطور عروض
عربی چنین بود متفعلن مفعول فاعلن مفتعلن فع چهارم کندلیا چهند بباید دانست که
کندلیا بضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و فتح دال منقوطه و سکون لام و یای تحتانیه ممدوده

در اصطلاح اهل این فن چهندی بود شش تکی و آن مرکب از دوها و چهتوا بود چنانکه دو تک
اولش دوها باشد و چهار تک آخر چهتوا بود بحیثیتی که لفظی که در ابتدای تک اول دوها
واقع شود در آخر تک چهارم چهتوا تکرار یابد و نصف آخر تک ثانی دوها در نصف اول
تک اول چهتوا مکرر شود و این تکرار را در اصطلاح ایشان کانته گویند بکاف عجمی
خفیفه ممدوده و نون مخفیه و تای فوقانی ثقیل چنانکه در هر شش تک دو کانته باشد
یکی در آخر دوها و ابتدای چهتوا و دیگر در آخر چهتوا و ابتدای دوها و تمام چهند مذکور یکصد
و چهل و چهار ماترا بود و لیکن شاعر مختار است در تک دوها را یک قافیه بگوید و هر چهار
تک چهتوا را خواه به یک قافیه بگوید خواه دو تک اول آنرا یک قافیه بگوید و دو تک
آخر آنرا یک قافیه اما هر چهار تک چهتوا را یک قافیه گفتن اولیست چنانکه مصنف
کتاب گفته — رویت ماهی چارده گیسویت شب تار ● طرهٔ تو کافرنشان ●
زلف کیست زنار ● زلف کیست زنار خال مشکین تو هندو ● غمزهٔ شوخت سحر
چشم مخمور تو جادو ● روزم گشت سیاه چند آیم در کویت ● شبی برابر بام
ای مهی چارده رویت ● و تقطیعش بطور عروض عنقریب سابق در تقطیع دوها
و چهتوا گذشت پنجم لالا چهند باید دانست که لالا بضمه مضمومه و لام ثانی ممدود و تنی
بتشدید لام اول و تخفیفه و الایضا اللل بدون الف آخر در اصطلاح اهل این فن
چهندی بود دو تکی بیک قافیه که در هر تک آن بیست و هشت ماترا بود و میان هر تک
یک بسرام یعنی وقف واقع شود و تمام تک به یک بسرام بدو حصه گردد بحیثیتی که در
حصهٔ اول پانزده ماترا باشد و در حصهٔ دوم سیزده ماترا و تمام چهند آنکه هر دو تک باشد
پنجاه و شش ماترا باشد چنانکه مصنف گفته — روی چو ماه شبها تبا تا شب ما گردد سحر

آیینه طلعتا

آینهٔ طلعتا صبحدم ز آه بیدلان کن حذر ۀ و تقطیعش بطور عروض عرب چنین بود مفعول
فاعلن فاعلن مفتعلن مستفعلن شش چیز چنین بباید دانست که چینی بفتح جیم
عجمی و نقطه و یای عجمی خفیفه مشدده و سکون یای تحتانی در اصطلاح اهل این فن چیزی
بود شش رکن یکی و آن مرکب از تنتوا یا رولا و لالالا بود بر تقدیر فرق میان تنتوا و رولا چنانکه
چهار رکن مقدم آن تنتوا یا رولا باشد و دو رکن موخر آن لالالا بود و شاعر مختار است
خواه هر چهار رکن تنتوا را یک قافیه بگوید خواه دو رکن اول آنرا یک قافیه بگوید و
دو رکن آخر را یک قافیه و دو رکن لالالا را یک قافیه و آن منقسم میشود به هفتاد و یک
قسم و اصل جمیع اقسام چینی آنست که در هر رکن آن دو حرف الکه باشد و باقی
همه کر بود چنانکه در هر شش رکن دوازده حرف الکه باشد و هفتاد حرف کر بود و تمام چیز لالا
هشتاد و دو حرف و یکصد و پنجاه و دو ماترا باشد و این قسم چینی را اچی مانند بفتح
همزه و جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی چنانکه مصنف گفته ؎ ای بهائی جام جانا ۀ
چون با خورمی ۀ باری می ده کام ما را با آن بنغمی ۀ میگوئی با ناز جان بازید ای عاشقان
ما جان می بازیم جان کو ای جان جهان ۀ هان ای جانا با ما بسنی لی با کیها میکنی ۀ بازی پنهان
صیدی للذعری جا الله کیها میکنی ۀ و تقطیعش بطور عروض عرب از چیز تنتوا یا رولا چنین بود
مفعولن فعلن مفعولن مستفعلن و از چیز لالالا چنین بود مفعولن ۀ فع مستفعلن مفعولن
مستفعلن و چون از جمله هفتاد کر مذکور یک حرف کر که دو ماترا است بردارند و بجای آن دو
حرف الکه که نیز دو ماترا است بگذارند باسم دیگر موسوم گردد تا آنکه همه هفتاد حرف کر ها
برداشته شود و بجای آن یکصد و چهل حرف الکه گذاشته گردد چنانکه در هر شش رکن هیچ حرف کر نباشد

ویکصد وپنجاه ودو حرف الکه بود وانقسم چیبی را سنکه بامند بفتح سین مهمله ونون منونه
وکاف تازی نقله خیایکه مصنف کفته ه خط سبزش خضر است ودهنش چشمه
عشرت ه نکه دلکشش سحر وزلف سررشته حسرت ه قدش سرو سرسبز ورخ و
بدانش خرمن کل ه چشم غمزه زن مست ودل کزک لعل لبش مل ه لعلش بعشوه
دلکش بود غمزه بردل نشتر زند ه چشمش بغمزه سرخوشش شیوه سحر چو می لخفر زند ه اما رباعیات
نرتیب کنناکه سابق در تعریف شیوا چیند ورولا چیند ایراد پذیرفته ودر اکثر اقسام
چیبی مفقود است ولفظ لغتش بطور عروض عربی از شیوا چیند با رولا چیند چنین بود
متفاعل مفعول فعولن مفتعلن فع واز رولا چیند چنین باشد مفعول فاعلن فاعلن
متفاعل مستفعلن واسامی هفتاد ویک قسم چیبی بترتیب مذکور اینست اول
اجی بحروف وحرکات مذکوره حروف هشتاد ودو کر هفتاد الکه دوازده کاذکر با
دویم بجی بباء موحده وجیم تازی خفیفتین بکسر اول وفتح ثانی وسکون یای تحتانی حروف
هشتاد وسه کر شصت ونه الکه چهارده سیوم بلونت بفتح بای موحده خفیفه و
سکون اللام وواو مفتوحه ونون منونه وتای فوقانی خفیفه حروف هشتاد وچهار
کر شصت وهشت الکه شانزده چهارم ببر ببای موحده خفیفه مکسور ویای معروف
ورا حروف هشتاد وپنج کر شصت ونهفت الکه هژده پنجم بتیال بفتح بای موحده
خفیفه وسکون یای تحتانی وتای فوقانی خفیفه ممدوده ولام حروف هشتاد وشش
کر شصت وشش الکه بیست ششم بهندر بکسر بای موحده خفیفه وهای مفتوحه ونون
منونه ودال ثقله مفتوح ورا ومعجمه بجای را نون نولیسند حروف هشتاد ونهفت
کر شصت وپنج الکه بیست ودو هفتم ممکل بمیم مفتوحه وفتح کاف تازی خفیفه مشدده

ولام حروف

ودلام حروف هشتاد وهشت کرشصت وچهار لکه بیست وچهار هشتم بر بهای مفتوحه و
رای مکسوره حروف هشتاد ونه کرشصت وسه لکه بیست وشش نهم بر بفتح ها و را
حروف نود کرشصت ودو لکه بیست وهشت دهم ببنیه بفتح بای موحده خفیفه و
نون منونه وبای موحده ثقیله حروف نود ویک کرشصت ویک لکه سی یازدهم
اند بهره مکسوره ونون منونه ودال خفیفه حروف نود ودو کرشصت لکه سی ودو دوازدهم
جندل بفتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه ودال خفیفه مفتوح ونون حروف نود وسه کرپنجاه
ونه لکه سی وچهار سیزدهم رستهکر بفتح را وسکون سین مهمله وهای مفتوحه ونون منونه
وکاف تازی خفیفه مفتوح ورا ونعض بجای را آخر نون نولسند حروف نود وچهار
کرپنجاه وهشت لکه سی وشش چهاردهم سان لسین مهمله ممدوده ونون حروف نود وپنج
کرپنجاه وهفت لکه سی وهشت پانزدهم سینه لسین مهمله مکسور ویای معروف ونون
منونه وها حروف نود وشش کرپنجاه وشش لکه چهل شانزدهم سدول بفتح سین مهمله
وضم دال خفیفه مشدده وواو معروف ولام حروف نود وهفت کرپنجاه وپنج لکه
چهل ودو هفدهم کینه لکاف تازی خفیفه مضموم ونون منونه وبای موحده ثقیله حروف
نود وهشت کرپنجاه وچهار لکه چهل وچهار هژدهم کوکل لکاف تازی خفیفه مضموم وواو
مجهول وکاف تازی خفیفه مکسور ولام حروف نود ونه کرپنجاه وسه لکه چهل وشش
نوزدهم کبر لکاف تازی ثقیله مفتوح ورا حروف صد کرپنجاه ودو لکه چهل وهشت
بستم کنجر بضم کاف تازی خفیفه ونون منونه وجیم تازی خفیفه مفتوح ورا حروف
صد ویک کرپنجاه ویک لکه پنجاه بیست ویکم مانن بمیم وهمزه مفتوحتین ونون حروف
صد ودو کرپنجاه لکه پنجاه ودو بیست ودوم مجه بفتح میم ولشدید جیم عجمی ثقیله

حروف صد و سه کر چهل و نه لکه پنجاه و چهار بیست و سیوم تانکلک بتای فوقانی
خفیفه ممدوده و لام مفتوحه و نون منونه و کاف تازی خفیفه حروف صد و چهار
کر چهل و هشت لکه پنجاه و شش بیست و چهارم سیس بسینین مهملتین یاول مکسور
و یای مجهول حروف صد و پنج کر چهل و هفت لکه پنجاه و هشت بیست و پنجم سارنگ
بسین مهمله ممدوده و رای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه حروف صد و شش کر چهل
و شش لکه شصت بیست و ششم سیوبر بفتح بای عجمی خفیفه و یای تحتانی مضموم و واو مجهول
و های مفتوحه و را حروف صد و هفت کر چهل و پنج لکه شصت و دو بیست و هفتم بانکند
بتای فوقانی و کاف تازی خفیفتین یاول ممدوده و یای مضمومه و نون منونه و دال خفیفه
حروف صد و هشت کر چهل و چهار لکه شصت و چهار بیست و هشتم کمل بکاف تازی
خفیفه و میم مفتوحتین و لام حروف صد و نه کر چهل و سه لکه شصت و شش بیست و نهم
بارن ببای موحده خفیفه ممدوده و رای مفتوحه و نون حروف صد و ده کر چهل و دو
لکه شصت و هشت سیم بره بسین مهمله مضموم و رای مفتوح و ها حروف صد و یازده
کر چهل و یک لکه هفتاد سی و یکم بهبل ببای موحده ثقیله و سین مهمله مفتوح و لام حروف
صد و دوازده کر چهل لکه هفتاد و دو سی و دوم اخبک بهمزه مفتوحه و قیل ممدوده و
فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه حروف صد و سیزده کر سی و نه
لکه هفتاد و چهار سی و سیوم کره بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و ها حروف
صد و چهارده کر سی و هشت لکه هفتاد و شش و در بعضی از نسخ اسم مذکور با اسم سابق
که اخبک باشد مقدم مرقوم است سی و چهارم بسر بسین مهمله مضموم و قیل مفتوح و را حروف

صد و پانزده کرسی و هفت لکه هفتاد و هشت سی و پنجم سنسر لسینین مهملتین باول مکسور و
قیل مضموم و ثانی مفتوح و را حروف صد و شانزده کرسی و شش لکه هشتاد سی و ششم
سمر لسین مهمله و میم مفتوحتین و را حروف صد و هفده کرسی و پنج لکه هشتاد و دو
سی و هفتم سارس لسین مهمله ممدوده و رای مفتوحه و الضا سین مهمله حروف صد و هژده
کرسی و چهار لکه هشتاد و چهار سی و هشتم سرس لسینین مهمله و رای مفتوحتین و الضا سین مهمله
حروف صد و نوزده کرسی و سه لکه هشتاد و شش سی و نهم میز بمیم مکسور و یای مجهول و زا حروف
صد و بیست کرسی و دو لکه هشتاد و هشت چهلم مرت بمیم مفتوح و رای مضموم و تای فوقانی
خفیفه حروف صد و بیست و یک کرسی و یک لکه نود چهل و یکم جم بجیم تازی خفیفه مفتوح
و میم حروف صد و بیست و دو کرسی لکه نود و دو چهل و دوم سدره بکسر سین مهمله و تشدید
دال ثقیله و قیل خفیفه حروف صد و بیست و سه کرسیت و نه لکه نود و چهار چهل و سوم
بده بضم بای موحده خفیفه و تشدید دال ثقیله و قیل خفیفه حروف صد و بیست و چهار کر
بیست و هشت لکه نود و شش چهل و چهارم کرال بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و همزه
مفتوحه و لام حروف صد و بیست و پنج کرسیت و هفت لکه نود و هشت چهل و پنجم کملد
بفتح کاف تازی خفیفه و میم مضمومه و لام ممدوده حروف صد و بیست و شش کرسیت
و شش لکه صد چهل و ششم ار بهمزه مفتوحه و را حروف صد و بیست و هفت کرسیت و پنج
لکه صد و دو چهل و هفتم دهبل بدال ثقیله و بای موحده خفیفه مفتوح و لام حروف صد و بیست و هشت
کرسیت و چهار لکه صد و چهار چهل و هشتم منا بمیم مضمومه و نون مفتوحه و همزه مضمومه و از او
ملاء نیز گویند بمیم و لام مفتوحتین و همزه مکسوره حروف صد و بیست و نه کرسیت و سه لکه
صد و شش چهل و نهم دهو بضم دال ثقیله و واو مفتوحه و قیل همزه مفتوحه حروف صد و سی

کر بیست و دو لکه صد و هشت پنجاهم کنا بکاف تازی خفیفه و نون مفتوحتین و همزه
مکسوره و در بعضی از نسخ کر و نیز مرقوم است بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و همزه
مضمومه حروف صد و سی و یک کر بیست و یک لکه صد و ده پنجاه و یکم کسن بکاف
تازی خفیفه مکسوره و سین مهمله مضموم و نون حروف صد و سی و دو کر بیست لکه صد و دوازده
پنجاه و دوم رنجش برای مفتوحه و نون منونه و جیم تازی خفیفه مفتوح و نون حروف صد و سی و سه
کر نوزده لکه صد و چهارده پنجاه و سوم میکه بمیم مکسوره و یای مجهول و کاف عجمی ثقیله حروف
صد و سی و چهار کر هژده لکه صد و شانزده پنجاه و چهارم کین بکاف عجمی ثقیله مفتوح و نون
حروف صد و سی و پنج کر هفده لکه صد و هژده پنجاه و پنجم کینه بکسر کاف تازی خفیفه و نون منونه
و بای موحده ثقیله حروف صد و سی و شش کر شانزده لکه صد و بیست پنجاه و ششم کرد
بفتح کاف عجمی خفیفه و رای مضمومه و دال ثقیله حروف صد و سی و هفت کر پانزده لکه صد
بیست و دو پنجاه و هفتم سیس بسینین مهملتین یا اول مفتوح حروف صد و سی و هشت کر چهارده
لکه صد و بیست و چهار پنجاه و هشتم سورلیس مهمله مضموم و واو معروف و را حروف صد و سی و نه
کر سیزده لکه صد و بیست و شش پنجاه و نهم سل بفتح سین مهمله و تشدید اللام حروف صد و چهل
کر دوازده لکه صد و بیست و هشت شصتم توزنک بسین و واو مفتوحتین و بجای واو بای موحده
خفیفه نیز استعمال کنند و رای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه حروف صد و چهل و یک
کر یازده لکه صد و سی شصت و یکم منو بمیم مفتوح و نون مضموم و واو مجهول و های مفتوحه و را
حروف صد و چهل و دو کر ده لکه صد و سی و دو شصت و دوم کان بکاف عجمی خفیفه و
همزه مفتوحتین و نون و بجای همزه یای تحتانی نیز استعمال کنند حروف صد و چهل و سه کر نه
لکه صد و سی و چهار شصت و سیوم رجش براو جیم تازی خفیفه مفتوح و نون حروف صد و چهل و چهار
کر هشت لکه صد و سی و شش شصت و چهارم نیز تنول مفتوح و را و آنرا هم نیز گویند بهای مفتوحه و رای

مضمومه حروف صد و چهل

مضمومه حروف صد و چهل و پنج گر هفت لکه صد و سی و هشت هفتصد و پنجم تار
بهای ممدوده و را وانرا ابریشم نیز گویند بهای مکسوره و یای معروف و را حروف صد و چهل
و شش گر شش لکه صد و چهل شصت و ششم بهمر بیای موحده ثقیله و میم مفتوحتین
و را حروف صد و چهل و هفت گر پنج لکه صد و چهل و دو شصت و هفتم سیهر بسین
مهمله مکسوره و یای مجهول و هاء مفتوحه و را حروف صد و چهل و هشت گر چهار لکه
صد و چهل و چهار شصت و هشتم کسم بکاف تازی خفیفه و سین مهمله مضموم و میم
حروف صد و چهل و نه گر سه لکه صد و چهل و شش شصت و نهم بربای بیای موحده خفیفه
مفتوح و را حروف صد و پنجاه گر دو لکه صد و چهل و هشت و در بعض از نسخ از اسم
کان تا الیس اسم هشت آسامی بر هفت آسامی سابق خود که از کینه تا شهر باشد مقدم
مرقوم است هفتادم تادکه بتای فوقانی خفیفه ممدوده و کسر دال مهمله و تشدید کاف
تازی ثقیله حروف صد و پنجاه و یک گر یک لکه صد و پنجاه هفتاد و یکم سنکه بفتح سین
مهمله و نون مغنونه و کاف تازی ثقیله لکه صد و پنجاه و دو گهادگرنا تمام شد هفتاد و یک
قسم چهی و استادان در القاب مذکوره صنعتی بکار می برند و آن صنعت چنان باشد که در هر تک
از چهار تک مقدم چهند مذکور در اول هر حصه از دو حصه مذکوره تک که یکی یازده ماتر او دوم
سیزده ماتر است لفظ گر بکاف عجمی خفیفه و را و دال خفیفه بیارند و حرف اول کلمه مابعد
لفظ مذکور را بحرکت فتحه بر سر آن لفظ بیفزایند یعنی بعد از لفظ گد مذکور هر کلمه که واقع بود
حرف اول آن کلمه را هر حرفی که باشد مثلا از موی میم و از چشم جیم عجمی و از لب لام و
علی هذا القیاس گیرند و بحرکت فتحه در اول لفظ مذکور زیاده کنند و کاف عجمی خفیفه را
که در اول لفظ مذکور است ساکن گردانند و رای متوسط لفظ را موقوف خوانند یعنی
بطریق ریخته خوانند و اگر رای مذکور را بطریق ادرک خوانند نیز شاید یعنی حرف زاید

و حرف اول لفظ مذکور را مفتوح خوانند و رای متوسط لفظ را ساکن گردانند و دال خفیفه را
که در آخر لفظ است مکسور سازند بر هر تقدیر باید که لفظ مذکور با آن حرف زایده و رای
مذکوره چار حرفی شود و آنرا از جمله ماترا های حصهای مذکوره تک سه ماترا حساب
کنند زیرا که رای متصله که ردیفه باشد و الف یعنی رای ساکنه در ماترا محسوب نیست و در دو تک
موخر چهند نیز لفظ مذکور را آید شود بر سر هر حصه از دو حصه مذکوره تک که یکی یازده ماترا
و دوم سیزده ماترا است آورند بشرطی که حرف اول کلمه ما بعد لفظ مذکور در اول آن لفظ
مکرر آید بحیثیتی که میان آن دو حرف مکرر نونی ساکن واسطه باشد و اگر آن نون بطریق
نون منونه یعنی بطریق اخفا خوانده شود نیز شاید و لفظ مذکور با حروف سه گانه مذکوره
شش حرفی شود و آنرا از جمله ماترا های حصهای مذکوره پنج ماترا حساب کنند و باشد
که در آخر لفظ مذکور بعد از دال خفیفه کاف تازی خفیفه مکسوره بیفزایند چنانکه لفظ مذکور
با آن کاف هفت حرفی شود و شش ماترا محسوب گردد و این لفظ و حروف زایده
مهمله اند و در معنی مدخلی نباشد الله دروزن و استقامت چهند را سنگیت چهند گویند بفتح
سین مهمله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه و وجه
تسمیه اینست که لفظ و حروف زایده مهمله مذکوره مشتق اند از اصول صدای مردنگ
که سازیست مشهور در هند موضوع در علم سنگیت که موسیقی باشد چنانکه مصنف
کتاب گفته مگرد موتیو منک چکرد چشمان تو آهو انگرد لبت یاقوت
دگرد دندان تو لولو رگرد درخت گلزار بگرد بالات صنوبر نگرد نهاد تو نور
لگرد کاکلت مغبر صن صنگرد ک صیبی للغرم تن تنگرد ترحم کن تبا
بن بگرد پای بندی توام منگرد ملکش تیغی جفا نقم دتند کا چهند بفتح دال خفیفه و
نون منونه و کسر دال منقله و تشدید کاف تازی خفیفه ممدوده و غیر ممدوده و گویند

هر چهندی که در وی زیاده از بیست و شش حرف باشد آن را از قسم فرتد کا چهند گویند
و آن بر دو گونه بود ماترا پرستار و برن پرستار ماترا پرستار بمیم ممدوده و تای فوقانی موقوف و رای خفیفه
و رای ممدوده و یای عجمی خفیفه و زای مفتوحتین و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه ممدوده
و را آن بود که در وی تعداد ماترا معتبر باشد نه حروف و آن در بیت نزدیکی بیان کرده شود
و برن پرستار بفتح بای موحده خفیفه و سکون را و نون و باقی حروف و حرکات مذکوره
بعکس آن باشد یعنی در وی تعداد حروف معتبر بود نه ماترا و آن بعد از ضبط چهندهای
ماترا پرستار ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی پس فرتد کا چهند که ماترا پرستار است بر سه قسم است
قسم اول اننگ سیکهر چهند باید دانست که اننگ سیکهر بهمزه و نون مفتوحتین و نون
منونه و کاف عجمی خفیفه موقوف و سین مهمله مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیله
مفتوح و را و آنرا رای سویا نیز گویند برای مهمله ممدوده و همزه ملینه و سین مهمله و واو مفتوحتین
و تشدید یای تحتانی ممدوده و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در
هر تک آن سی و دو حرف و چهل و هشت ماترا باشد بترتیب لگه و گر یعنی اول
یک حرف لگه بعد از آن یک حرف گر باشد و علی هذا القیاس تا آخر لگه و گر در هم باشند و بعبارت
دیگر باید که در هر تک آن شانزده حکنی و شانزده رکنی در هم باشند و در آخر تک تومر باشد
یعنی اول حکنی بعد از آن رکنی بود و همچنین تا آخر شانزده حکنی و شانزده رکنی در هم باشند و در آخر
تک یک لگه و یک گر بود باید که بعد از هر هشت حرف که چهار لگه و چهار گر باشند بسرام
یعنی وقف واقع شود چنانکه تمام تک بچهار بسرام شود سه بسرام میانه و یک بسرام آخر بچهار حصه
شود و اگر در آخر هر حصه جمک باشد یعنی حصهای تک با هم مسجع باشند احسن بود پس شعر

مختار است خواه در هر چهار تک همه حصه‌های مذکوره را بیک حکم بگویند خواه هر سه حصه
همه تکهای چهارگانه بیک حکم بگویند یا هر سه حصه ترنگ را جداگانه بیک حکم بگویند چنانکه
جمکهای سه گانه ترنگ علحده شد و حصه چهارم هر چهار تک را بیک قافیه بگویند بر تقدیر
باید که در آخر هر چهار تک قافیه مختلف نگردد و تمام نیز چهند مذکور یکصد و بیست و پنج حرفی
و یکصد و نود و دو ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته ب بیا بیا بجان ما شبی
بمهمان ما یکی ع غمی نهان ما بگوش جان شنو دمی ع بیا ببین بحال زار ما بجان شوار ما ع لشنیده
فکار ما زروی ما بحیث نمی ع وفا کن و جفا مجو بجان ما بلا مجو ع بیا بگی خدا مجو بیا بتی لقای خمی
یکی بکوچه کاره پیاده سواره ع تو تا بکی نزاره کجائی و کی همی ع و تقطیعش بطور
عروض عربی در هر تکی هشت بار مفاعلن بود بر تمثال مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن قسم دوم بیت منجری چهند باید دانست که بیت
منجری بضم بای عجمی خفیفه و سکون ها و قیل بالفا بضمه و بای عجمی خفیفه موقوف و میم مفتوحه
و نون منونه و جیم تازی خفیفه مفتوح و رای مکسور و یای معروف در اصطلاح اهل این فن
چهندی بود چهار تکی که از اول هر چهار تک اننگ سیکر چهند که سابق مذکور شد حرف
لکه حذف باشد چنانکه در هر تک آن سی و یک حرف و چهل و هفت ماترا بود بترتیب
کرو لکه در هم و در آخر تک یکحرف گر باشد بعبارتی دیگر باید که در هر تک آن هفت رکن
و پنج حکن جمله ده کن در هم باشند بعکس چهند اول و در آخر تک یکحرف گر نبود تمام
بنیاد آن یکصد و بیست و چهار حرف و یکصد و هشتاد و هشت ماترا باشد و حاجت
بمثال آن نیست و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار فاعلن و هفت بار مفاعلن بود
بر تمثال فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن قسم سوم

مکا چهند

ملکا چنین بباید دانست که ملکا بفتح میم و کسر لام مشدده و کاف تازی خفیفه ممدوده
در اصطلاح اهل این فن چنین بود چهار یکی که از آخر هر چهار یک آنینک سیکز مذکور حرف
گر حذف نمایند چنانکه در هر تک آن سی و یک حرف و چهل و شش ماترا بود بترتیب لکه
گر در هم و در آخر تک یکحرف لکه باشد و تمام بند آن یکصد و بیست و چهار حرف و یکصد و هشتاد
و چهار ماترا بود و حاجت بمثال آن نیز نیست و تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی هفت بار
مفاعلن و یکبار فعول بود بر مثال مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
فعول هشتم تارا آ چنین بباید دانست که تارا آ بنون و رای ممدود تاش و الف ممدوده
در اصطلاح اهل این فن چنین بود چهار تریکی که در هر تک آن شانزده حرف و
بیست و چهار ماترا باشد به ترتیب لکه گر یعنی اول یکحرف لکه بعد از آن یکحرف گر همچنین
شانزده حرف الی آخره در هم باشند چنانکه در چنید آنینک سیکز گذشت و تک آن
نصف تک آنینک سیکز مذکور بود و تمام بند آن شصت و چهار حرف و نود و شش ماترا
باشد چنانکه مصنف گفته بیا بیا خدایرا ستی بمیهمان ما بگوش جان بشنود می
یکی نجمی نهان ما لبا شفقان با وفا و فائش و خفا محو به بین لقامتت جمی بجان مایلد محو و تقطیعش
بطور عروض عربی در هر یکی چهار بار مفاعلن بود بر مثال مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
نهم تونکا چنین بباید دانست که تونکا بتای فوقانی خفیفه مضموم و واو معروف و نون موقوف
و کاف تازی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چنین بود چهار یکی که از اول هر چهار
تک تارا آ که سابق مذکور شد حرف لکه حذف نمایند چنانکه در هر تک آن پانزده حرف
و بیست و سه ماترا باشد بترتیب گر و لکه در هم و در آخر تک یکحرف گر بود و تمام بند آن
شصت حرف و نود و دو ماترا بود حاجت بمثال آن نیست و تقطیعش بطور عروض
عربی در هر یکی یکبار فاعلن و سه بار مفاعلن بود فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

دهم زنگلها چند باید دانست که زنگلها بزای معجمه ونون مفتوحه وکسر کاف عجمی خفیفه و
تشدید کاف تازی خفیفه محدوده دراصطلاح اهل این فن چندیست چهار رکنی که از آخر
هر چهار رکن تونکها چند که سابق مذکور شد حرف کر حذف نمایند چنانکه در هر رکن آن
چهارده حرف وبیست ویک ماترا بود بترتیب کردانکه در هم وتمام شد آن پنجاه وشش
حرف وهشتاد وچهار ماترا باشد چنانکه مصنف گفته ◦ آنکه دید روی او ز دیده خون فشاند
وآنکه دید موی او ز روی چین نماند ◦ آنکه دید عشق او ز جور عشق برید ◦ وآنکه دید تیغ او ز جان گذشت و
فغل طلبید ولغطیعی بطور عروض عرب چنین بود فاعلن مفاعلن مفاعلن فعول یازدهم بهانی
چند باید دانست که بهانی بفتح بای عجمی خفیفه وهیم محدوده ونون مکسور ویای معروف
دراصطلاح اهل این فن چندیست چهار رکنی که در هر رکن آن هشت حرف ودوازده ماترا
بود بترتیب انکه ذکر در هم وتمام شد آن سی ودو حرف وچهل وهشت ماترا باشد ورکن آن
نصف تک تارا از چندیست که سابق مذکور شد چنانکه مصنف گفته ◦ بیا بیا بجان ما
بسنبی بمیان ما ◦ وفا کن وجفا مجو ◦ بجان ما بلا مجو ◦ ولغطیعی بطور عروض عرب در هر رکنی دوبار
مفاعلن بود بر مثال مفاعلن مفاعلن دوازدهم بلبریا چند باید دانست که بلبریا بفتح بای مفرده
خفیفه ولام مشدده وسکون را وبای تحتانی محدوده دراصطلاح اهل این فن چندیست بود
چهار رکنی که در هر رکن آن هشت حرف ودوازده ماترا بود بترتیب کردانکه در هم بعکس
بهانی چند که سابق مذکور شد وتمام شد آن سی ودو حرف وچهل وهشت ماترا باشد
چنانکه مصنف کتاب گفته ◦ ای لکار جور زلو ◦ دی تی بی بی نهار ◦ جور چند لی کناه
آه از ان ولی نواه ولغطیعی بطور عروض عرب در هر رکنی یکبار فاعلن ویکبار مفاعلن بود
بر مثال فاعلن مفاعلن سیزدهم کرتیا چند باید دانست که کرتیا بکاف تازی خفیفه

ورای مهمله

و رای مهمله مکسور و یای معروف و تای فوقانی با نقطه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی
بود چهار تکی که در هر تک آن هشت سکل بود چنانکه در تمام تک بیست و چهار حرف سی و دو
ماترا باشد و تمام بند آن نود و شش حرف و یکصد و بیست و هشت ماترا بود چنانکه مصنف
کتاب گفته ع نوش لبانت مایهٔ جانم خال سیاهت نافهٔ عنبر ع چین جبینت موجهٔ کوثر
طرهٔ و خطت سنبل و کافر ع ای رخ خوبت زار و نزارم بهر خدا بنما رخ مهوشی ع جوارو
خرابم بابت و تابم جام شرابم ده بت مهوشی ع و تقطیعش بطور عروض عرب این چنین بود مفتعلن
مفعول فعولن مفتعلن مفعول فعولن چهارم سه بهار چهند باید دانست که سه بهار بکسر سین
مهمله و سکون هاء مخفیه و کسر بای موحده خفیفه و یای ممدوده و را و آنرا در متعارف
اندرا چهند نامند بهمزه مکسوره و نون مفتوحه و دال خفیفه ممدوده و آن در اصطلاح اهل این فن
چهندی بود چهار تکی که در هر تک آن هفت سکل بود و بعد از هفت سکل در آخر تک یک
گرو باشد چنانکه در تمام تک بیست و سه حرف و سی و دو ماترا بود و تمام بند آن نود و دو
حرف و یکصد و بیست و هشت ماترا باشد چنانکه مصنف گفته ع خال سیاهت عنبر
خالص روی چو ماهت کوکب تابان ع چین جبینت موجهٔ کوثر طره و خطت سنبل و ریحان ع
نوش لبانت عیسی جانم خاک قدومت کحل صفاهان ع خط عبارت آیه رحمت نور عذارت
سورهٔ رحمن ع و تقطیعش بطور عروض عرب همان تقطیع چهند سابق بود مگر آنکه جزو آخر این چهند
فعولان نیز آید پنجم سنگیت چهند باید دانست که سنگیت بفتح سین مهمله و نون مفتوحه
و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه در اصطلاح اهل این فن
چهندی بود که در تک چهارم سه بهار چهند که سابق مذکور شد الفاظ اصول صدای مردنگ
که سازی است مشهور درج کنند و آن الفاظ مهمل باشند و در معنی مدخلی ندارند و الفاظ اصول
مذکوره اینست اول سکردی بفتح سین مهمله و سکون کاف عجمی خفیفه و رای متصله

یا فتح کاف مذکوره وسکون را ودال خفیفه مکسوره ویای معروف دوئم بکروی
بفتح تای فوقانی خفیفه ویای حروف وحرکات مذکوره سیوم تتتک بفتح چهار تای
فوقانی خفیفه متوالیه وتشدید تای رابعه وکاف تازی خفیفه چهارم تهیا بفتح تای
فوقانی ثقیله وتشدید یای تحتانی ممدوده وگاه بجای تهیا تهیی نیز استعمال کنند بکسر تای
فوقانی ثقیله ویای مجهول وهمزه مکسوره ویای معروف والحمله بدون ربیه باارک
سکروی وبکروی که عبارت از رای متصله بارای ساکنه باشد بنت وشش ماترا بود چه
ربیه وارک در شمار ماترا محسوب نیست کما ذکرنا وطریق درج کردن الفاظ اصول مذکور
چنان بود که بعد از وقوع شش ماترا از اول تک چهارم چنید مذکور هریکی از سکروی وبکروی مذکور را
دو مرتبه متصل هم بکروی گویند پس یکمرتبه تتتک گویند بعده یکمرتبه تهیا یا تهیی در آخر آورند
چنانکه ترکیب مجموع الفاظ مذکوره چنین شود سکروی سکروی بکروی بکروی تتتک تهیا وبعضی
بعد از وقوع ده ماترا از اول تک مذکور هریکی از سکروی وبکروی را دو مرتبه متصل هم تکرار کنند
چنانکه گذشت بعد ازان یکمرتبه در آخر تک تتتهیا آورند بزیادت تای دو تای فوقانی خفیفه
مفتوحه در اول لفظ تهیای مذکور چنانکه ترکیب مجموع الفاظ مذکوره چنین شود سکروی
سکروی بکروی بکروی تتتهیا وبعضی بعد از وقوع چهارده ماترا از اول تک مذکور سکروی را
مکرر گویند بعد ازان یکمرتبه بکروی گویند پس یکمرتبه تتتهیا در آخر تک بیارند بزیادت دو تای
فوقانی خفیفه بر لفظ تهیای مذکور چنانکه بالا گذشت وترکیب مجموع الفاظ مذکوره چنین
شود سکروی سکروی بکروی تتتهیا وبعضی از وقوع هژده ماترا از اول تک مذکور یکمرتبه سکروی ویکمرتبه
بکروی گویند ویکمرتبه تتتهیا در آخر تک بیاورند بزیادت دو تای فوقانی خفیفه مذکوره چنانکه
گذشت وترکیب مجموع الفاظ مذکوره چنین شود سکروی بکروی تتتهیا چنانکه مصنف کتاب کلفته

قال کیابت

خال سیاهیت عنبر خالص یوغش لبانیت مایهٔ جانها جتی چینیت موجهٔ کوثر موی میانیت لار نهانها

با خد چون گل با لب چون مل با رخ مهوشی لبی بت زیبا کوی یکی سکروی سکروی تکرو تکروی

تنتنک تنها شانزدهم چهیلا چیند باید دانست که چهیلا بفتح جیم عجمی تقلید و سکون یای

تحتانی و لام ممدوده و آنرا مدرا نیز گویند بفتح میم و دال خفیفه مکسور و رای ممدوده و کلن

در اصطلاح اهل این فن چیندی بود چهار تکی که در آخر تک شش تار چیند که سابق

مذکور شد بعد از صفت یهکی بجای گرن یک حرف کر بیاورند چنانکه در تمام تک بیست و دو

حرف و سی ماترا بود و تمام بند آن هشتاد و هشت حرف و یکصد و بیست ماترا باشد

و حاجت تمثال آن نیست و تقطیعش بطور عروض عرب چنین بود مفتعلن مفعول فعولن

مفتعلن مفعول فعل هفدهم راسا چیند باید دانست که راسا برای و سین مهمله ممدود

در اصطلاح اهل این فن چیندی بود چهار تکی که در هر تک آن پنج یهکن و در آخر تک یک حرف

لکه باشد چنانکه در تمام تک شانزده حرف و بیست و یک ماترا بود و تمام بند آن شصت و

چهار حرف و هشتاد و چهار ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته ای شده جان

خراب برایت ای سیر وی شده ای رخ خوب تو از غم تیره تر قامت تو

شمشاد و دهانت غنچه وش روی تو چون گل ساعد و ساقت صاف و خوش

و تقطیعش بطور عروض عرب چنین بود مفتعلن فعلات فعولن فاعلن هژدهم مودک چیند

باید دانست که مودک بمیم مضموم و واو مجهول و دال و کاف تازی خفیفش یا اول مفتوح در اصطلاح

اهل این فن چیندی بود چهار تکی که در هر تک آن چهار یهکن بود چنانکه در تمام تک دوازده

و شانزده ماترا باشد و تمام بند آن چهل و هشت حرف و شصت و چهار ماترا بود چنانکه مصنف

کتاب گفته خال سیاهیت نافهٔ عنبر تنگ دهانت حقهٔ شکر توش لبانیت غنچه جانم

قد بلندت جان و روانم ولفظ قطعیش بطور عروض عرب اجنبی بود مفتعلن مفعول فعولن
و نوعی هم تسهیم چنید نامند دلالت که تسهیم بسین مهمله مکسوره و یای معروف و های مفتوح
و نون در اصطلاح اینان این فن چنین باشد که بود چهار بیتی که در هر بیت آن سه بهلکی و در آخر
هر بیت یک کلمه بود چنانکه در تمام بیت یازده حرف و شانزده ماترا باشد و تمام بند آن
چهل و چهار حرف و شصت و چهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته * نوش لبانت
عیب جانها * موی میانت بلا نهانها * روی چو ماهت کوکب تابان * موی سیاهت شام غریبان
ولفظ قطعیش بطور عروض عرب اسمال تقطیع چنید ساقی آ دست بستم نیکابانی چنید نامند دلالت
که نیکابانی بفتح یای تحتی خفیفه و نون منونه و کاف تازی و بای موحده خفیفین ممدودتین و نون
مکسور و یای معروف در اصطلاح اینان این فن چنین بود چهار بیتی که در هر بیت آن چهار بهلکی بود
بدین ترتیب اول یک بهلکی بعد از آن یک بیت و بعد از بیت دو بهلکی بود چنانکه در تمام بیت
سیزده حرف و شانزده ماترا باشد و تمام بند آن پنجاه و دو حرف و شصت و چهار ماترا
بود چنانکه مصنف کتاب گفته * ای رخ تمت منور شده بلند عو * وی زلفت شده
خون دل ساغر * خوی تو سرکش خال تو عنبر * کاکل و زلف تو سنبل و چنبر * و ارکان تقطیعش
بطور عروض عرب اجنبی بود مفتعلن فعلات فعولن نیست و یکم گنندهانا چنید نامند دلالت
که گنندهانا بفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال نقطه و نون ممدودتین در اصطلاح اینان این فن
چنین بود چهار بیتی که در هر بیت آن دو حرف و چهارده ماترا بود بوجهی که در اول و آخر هر بیت یک
حرف گرانباشد و چون تمام بیت را بنیت یعنی تقطیع کنند سه گن چهار ماترا ای مقطع
در آید و یک حرف که در آخر باقی ماند و تمام بند آن چهل حرف و پنجاه و شش ماترا بود
چنانکه مصنف کتاب گفته * یا رخ از همه زیبا ای * یا قد از همه بالا ای * موت

بیه کسی لا

همه کس للا دلعی ه رویت همه کس لالکا ے ه و تقطیعش بطور عروض عزنے چنین بود فعولن
فعلاتن فع یا چنین بود فع لن فعلاتن فع لن بیت دوم اینجا چند بباید دانست که
اینجا همزه مفتوحه و هاء مکسوره و یای معروف و را در اصطلاح این فن چند بود چهار تنگ
که در هر تنگ آن دو ساکن بود و در آخر تنگ تور باشد چنانکه در تمام تنگ هشت حرف و یازده
ماترا بود و تمام بند آن سی و دو حرف و چهل و چهار ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته ه
نوش لبانت جام ه موی سیاهت شام ه تنگ دهانت هیچ ه کاکل تو همه پیچ ه
و تقطیعش بطور عروض عزنے در هر تنگ یکبار مفتعلن و یکبار فع لان بود بر تمثال مفتعلن فع لان
بیت سوم اینجا چند بباید دانست که اینجا های مفتوحه و نون منونه و سین مهمله
ممدوده در اصطلاح اهل این فن چند بود چهار تنگ که در هر تنگ آن دو کن بود اول ساکن بعد
از آن کن باشد چنانکه در تمام تنگ پنج حرف و هشت ماترا بود و تمام بند آن بیست حرف
و سی و دو ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته ه مو نیو دامی خط تو شامی ه روپ بهار
خوت شراری ه و تقطیعش بطور عروض عزنے در هر تنگ یکبار مفتعلن و یکبار فع بود بر تمثال
مفتعلن فع بیت چهارم اینجا چند بباید دانست که اینجا بفتح یای عجمی خفیفه و نون منونه
و جیم عجمی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چند بود چهار تنگ که در هر تنگ آن تنگ ساکن
و در آخر هر تنگ دو حرف لکه بود چنانکه در تمام تنگ پنج حرف و شش ماترا باشد و تمام بند آن
بیست حرف و بیست و چهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ه روشنو خوش ه
مو نیو کش ه بو تیو کل ه خو تیو مل ه و تقطیعش بطور عروض عزنے در هر تنگ یکبار مفتعلن بود
بیت پنجم اینجا چند بباید دانست که اول بفتح همزه و کسر را و تشدید لام و تخفیفه در اصطلاح

اهل این فن چهندها بود چهار تکی که در هر تک آن بیست و یک ماترا بود بلا قید
لگه و گر مگر آنکه ماقبل حرف آخر تک‌ها حرف لگه واجب بود و بعضی در آخر تک [نیز]
توم بعضی لگه و گرو را واجب دانند و بعضی رکن را لازم شمارند و در ابتدای تک چهارم
الفاظ برهان هان چو بفزایند بفتح بای عجمی خفیفه و کسر را و های مخدوبتی با نون بین
مغنونتش و جیم تازی خفیفه مضموم و واو معروف و از آنجمله هشت ماترا بود که یک
سکن و یک گرن باشد و بعضی برهان کر سکن باشد بفزایند فقط و هان چو که گرن
باشد شمارند و بعضی بجای برهان بن هان گویند بضم بای عجمی خفیفه و کسر نون و های عجمی خفیفه
مذکوره الثقیله نیز استعمال کنند لیکن تمام بند چهند مذکور باعتبار ماتراهای اصلیه که در هر تک
بیست و یک ماترا است هشتاد و چهار ماترا بود و با هشت ماترای زایده که در ابتدای
تک چهارم افزوده شده نود و دو ماترا باشد و باعتبار آنکه در ابتدای تکها مذکور چهار ماترا
افزوده شود هشتاد و هشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ⁂ ای شده
از جان روی ترا همه مشتری ⁂ بر رخ تو دلوانه گشته چو پری ⁂ جام وصالی بخش بمخوران خود
برهان هان چو مکن جور زین بیش بمهجوران خود ⁂ تقطیع این چهند بطور عروض عربی چون
چهند مذکور حروف و انتهای متقاربی نزال و لهذا مختلف آید از آنجمله یک تقطیعش اینست
مفتعلن مفعول فعولن فاعلن و تقطیع تک چهارمش چنین بود فعلاتن فع مفتعلن
مفعول فعولن فاعلن بیت و ششم هر چهند بباید دانست که هر بهای مکسور و یای معروف
ورا در اصطلاح اهل این فن چهند بود چهار تکها که در هر تک آن شش گن بود
بدین ترتیب اول یک بهگن بعد از آن یک سگن پس از آن یک نگن و نگن سه لگه بود و بعد از
نگن یک جگن

نکش یک حکن و بار یک نکن و بعد ازان در آخر یک رکن بود چنانکه در تمام تک
هژده حرف و بیست و سه ماترا باشد و تمام بند آن هفتاد و دو حرف و نود و دو ماترا
بود چنانکه مصنف کتاب گفته ب روی خوب تست موی خوب تست عنبر و مه چاروه
نوش لب تست عیسی دل کاکل مشکین سیه ه خال رخ کوی ثمین کاکل کج صولجان ه نسیب فرقی
تنک دهن ساده و خوش ای جوان ه و تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن مفتعلن
مفتعلن فاعلن بیت دهم چوبولا چهند بباید دانست که چوبولا بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون
واو و بای موحده خفیفه مضموم و واو مجهول و لام ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود
چهار تکی که در هر تک آن پانزده ماترا بود بوجهی که در ابتدای تک یک کن و در آخر تک تور
باشد و میانه این هردو کن هرچه للاتفاق افتد و تمام بند آن شصت ماترا بود چنانکه مصنف
کتاب گفته ب ای رخ تو روشن چون ماه ه وی سر زلفت چون شب سیاه ه موی میان
هیچ نه ه کاکل تو جز پیچ نه ه و تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن مفعول فاع
بیت هشتم برنبه چهند بباید دانست که برنبه بکسر بای موحده خفیفه و رای متصل و نون مفتوحه
و بای موحده ثقیله در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تک آن هشت
کرن بود چنانکه در تمام تک شانزده حرف کروسی و دو ماترا باشد و تمام بند آن شصت و
چهار حرف کرو یکصد و بیست و هشت ماترا بود چنانکه مصنف گفته ب ای جان روی داری
چون مه گیسوی داری چون شب ه دندانی چون دانه لولو موتی پیچانی چون داری ه تا کی
ما را داری رنجان خوار و زار و مهجور ای جان ه ما را شادان کی میخواهی تو باشیم همه شاد و خندان
و تقطیعش در هر تک هشت بار فع لن بود بر این مثال فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن
فع لن فع لن بیت نهم بجوماله چهند بباید دانست که بجوماله ببای موحده و جیم تازی

خفیفیش با دال مکسور و نا[ی] مشدد مضموم و واو معروف و میم و لام ممدودتی در اصطلاح
اهل این فن چهندی بود چهار تکه که در هر تک آن چهار کرن بود چنانکه در تمام تک
هشت حرف گرو شانزده ماترا باشد و تمام بیت آن سی و دو حرف و شصت و چهار
ماترا بود و یک آن نصف تک بر بنه چهند است که سابق مذکور شد چنانکه
مصنف کتاب گفته • ای جان روی داری تابان •• موی چون زنجیری پیچان گیسوی
داری چون ماری •• دندانی چون دانه ناری •• و آنرا در عرض بحر متدارک مثمن مقطوع نامند
و تقطیعش در هر تکی چهار بار فع لن باشد بر مثال فع لن فع لن فع لن فع لن • سیم رواماله
چهند باید دانست که رواماله برای مضموم و واو معروف و لام الف ممدوده و میم و لام ممدودتی
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در آخر هر تک یک ماله چهند که سابق گذشت
یکحرف گر افزایند چنانکه در تمام تک چهار کرن و در آخر تک حرف گر بود دا تک له
حرف و هژده ماترا است و تمام بیت آن سی و شش حرف گرو هفتاد و دو ماترا
باشد چنانکه مصنف کتاب گفته • جانا چون لولو دندان داری •• مه آسا روی تابان
داری •• گیسو داری پیچان چون دامی •• و آن غبغب داری چون بادامی •• و تقطیعش بطور
عروض عرب در هر تکی چهار بار فع لن و در آخر تک یکبار فع باشد بر مثال فع لن
فع لن فع لن فع لن فع • سیم وبکلم تیجی چهند باید دانست که تیجی بفتح لام و کسر
جیم عجمی نقطه مشدده و یای معروف در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی
که در هر تک آن سه کرن و در آخر تک یکحرف گر بود چنانکه در تمام تک هفت حرف گر
و چهارده ماترا باشد و تمام بیت آن بیست و هشت حرف گرو پنجاه و شش ماترا بود
چنانکه مصنف کتاب گفته • جانا زندانرا جا ده •• مهجورانی را پیغام ده •• مهجوران را
جام ده •• ناکامان را کام ده • و تقطیعش بطور عروض عرب در هر تکی سه بار فع لن

ودرآخر تک

و در آخر تک یکبار فع بود بر تمثال فع لن فع لن فع لن فع سی و دوم تنا چهند
بباید دانست که تنا بکسر تای فوقانی و خفیفه و تشدید نون ممدوده در اصطلاح اهل این فن
چهندی بود چهار تکه که در هر تک آن دو گرو بود چنانکه در تمام تک چهار حرف گرو هشت
ماترا باشد و تمام بند آن شانزده حرف گرو سی و دو ماترا بود و تک آن اضعف تک
بحر بالا چهند است در سابق مذکور شد چنانکه مصنف کتاب گفته بیت زلفش بود یا
شیرین گویا ع لب های تو جا لالی تو ع و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی دو بار فع لن بود
بر تمثال فع لن فع لن سی و سیوم سموها چهند بباید دانست که سموها بسین مهمله مفتوح و میم
مشدده مضموم و واو معروف و های ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی
که در آخر هر تک تنا چهند که سابق مذکور شد یکحرف گرو افزایند چنانکه در هر تک پنج حرف گرو
ده ماترا بود و تمام بند آن بیست حرف گرو چهل ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته
های تابانی ع شاهی خوبانی ع جانی جانانی ع لولو دندانی ع و تقطیعش بطور عروض عربی
در هر تک دو بار فع لن و در آخر تک یکبار فع بود بر تمثال فع لن فع لن فع سی و چهارم
کهنکا چهند بباید دانست که کهنکا بفتح کاف تازی و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه
ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکه که در هر تک آن دو گرو و یک لگهو
بود چنانکه در تمام تک هفت حرف و دوازده ماترا باشد و تمام بند آن بیست و هشت
حرف و چهل و هشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته بیت جانا داری سر ما ع روزی
آئی بر ما ع جانی یارا بردی ع خونی مارا خوردی وانرا در عربی بحر متدارک مسدس مقطوع
نامند و تقطیعش در هر تک سه بار فع لن بود و در آخر تک فعلن نیز شاید بر تمثال ع
فع لن فع لن فعلن سی و پنجم مالکیا چهند بباید دانست که مالکیا بمیم عجمی خفیفه

ممدوده و همزهٔ ملینه و تشدید کاف تازی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی
بود چهار یکی که در هر تنگ آن دو کرن و یک بیت و بعد از بیت در آخر تنگ یک حرف
کم بود چنانکه در تمام تنگ نه حرف و چهارده ماترا باشد و تمام بند آن سی و شش
حرف و پنجاه و شش ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ٭ ای جان داری
دو رخ چو مه ٭ پیچان جلدی زلف سیه ٭ خال دلی طرفه بره ٭ هیچ دلی عجب بود
و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تنگ دوبار فع لن و در آخر تنگ یکبار متفاعلن ها
یا مفتعلن بود بر تمثال فع لن فع لن متفاعلن یا بر تمثال فع لن فع لن مفتعلن ها
سی و ششم تانی چهند بباید دانست که تانی بتای فوقانی خفیفه ممدوده و نون
مکسور و یای معروف و آنرا در متعارف چون تنا گویند بجیم تازی ثقیله مضموم و واو معروف
و لام موقوف و نون ممدوده و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تنگ
یک قافیه که در هر تنگ آن هفت رکن بود و در آخر تنگ یک حرف کم باشد چنانچه
که در تمام تنگ چهار بسرام یعنی وقف واقع شود سه بسرام اول بعد از ده ماترا و بسرام
چهارم بعد از هفت ماترا باشد و اگر بجای سه بسرام هر تنگ جمک باشد یعنی در هر تنگ
بسرام بجای سه گاه با هم مسجع باشند مستحسن بود چنانکه در تمام تنگ بیست و دو حرف و سی
و هفت ماترا بود و تمام بند آن هشتاد و هشت حرف و یکصد و چهل و هشت ماترا باشد
چنانکه مصنف کتاب گفته ٭ موتیو عنبرین رو تیو یاسمین خو تیو آتش ای پری رو ٭
قامتی تو سهی رو تیو تو گلی دام تو سنبلی ای سمن بو ٭ خط تو عنبری خال تو نافهٔ رو تیو ٭
صحرای چین ای خطا جو ٭ قد تو آفتی گاه گاه تو بلا ساعدی تو صفا ای بلا جو ٭ و تقطیعش
بطور عروض عربی در هر تنگ شش بار فاعلن و در آخر تنگ یکبار فاعلاتن بود یا هفت بار

فاعلن و یکبار در آخر

فاعلن ویکبار درآخر فع باشد بر تمثال فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن
فاعلاتن باشد بر تمثال فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فع سی و هفتم چندانا چهند
باید دانست که چندانا بفتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه و نون ممدوده یتی در اصطلاح
اهل این فن چیندی بود چهار تکی از در هر تک آن چهار رکن بود چنانکه در تمام تک دوازده حرف
و بیست ماترا باشد و تمام بند آن چهل و هشت حرف و هشتاد ماترا بود چنانکه مصنف
کتاب گفته ٭ روی تو با صفا موی تو عنبرین ٭ قامت تو بلند خوی تو آتشین ٭ خال تو نافه خط تو
عنبری ٭ قد تو آفت موی تو عنبری ٭ وانرا در عربی بحر متدارک مثمن سالم نامند و تقطیعش
در هر تکی چهار بار فاعلن بود بر تمثال فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن سی و هشتم بجوها چیند
باید دانست که بجوها بیای موحده و جیم تازی خفیفتین باول مکسور و ثانی مشدد مضموم و واو معروف
و های ممدوده در اصطلاح اهل این فن چیندی بود چهار تکی که در هر تک آن دو رکن بود چنانکه
در تمام تک شش حرف و ده ماترا باشد و تمام بند آن بیست و چهار حرف و چهل ماترا
بود و تک آن نصف تک چنداناچند است که سابق مذکور شد چنانکه مصنف کتاب گفته
روی تو ماه ما ٭ کوی تو راه ما ٭ موی تو عنبرین ٭ روی تو یاسمین ٭ و تقطیعش بطور عروض عربی
در هر تک دو بار فاعلن بود بر تمثال فاعلن فاعلن سی و نهم جاوچیند باید دانست که
جاو بجیم عجمی خفیفه ممدوده و میم مفتوحه و را در اصطلاح اهل این فن چیندی بود چهار تک
در هر تک آن پنج رکن بود اول یک رکن بعد از ان یک حکن و همچنین یک رکن و یک حکن
در هم بیاورند تا بر پنج رکن تمام شود و رکن در آخر تک واقع گردد چنانکه در تمام تک پانزده حرف
و بیست و سه ماترا بود و تمام بند آن شصت حرف و نود و دو ماترا باشد چنانکه مصنف
کتاب گفته ٭ ساقیا کی بما زروی شوق جاملی ٭ باقی شراب چه ریزد بتکنا می ٭ یا خراب

روتیمو اسیر دام مو تیمو ٥ عاشقی لنگاه کتاب تندخو تیمو ٥ وتقطیعش بطور عروض عربی در هر شکا
یکبار فاعلن وسه بار مفاعلن بود بر تمثال فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن جهلم چنجلا چهند
بباید دانست که چنجلا بفتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه والف جیم عجمی خفیفه مفتوح ولام ممدوده
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در ابتدای هر رکن جام جنید که ساقی گذشت
یکحرف الکه بتوان بند خاینکه در تمام رکن شانزده حرف وبیست وچهار ماترا بود وتمام بند آن
شصت وچهار حرف بود ونود وشش ماترا باشد وحاجت بمثال آن نیست ٥ وتقطیعش
بطور عروض عربی در هر رکن چهار بار مفاعلن بود بر تمثال مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
جهلم یکم ساماتی چهند بباید دانست که ساماتی بسین مهمله ومیم ممدوده وتاء ونون مکسور
ویای معروف در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر رکن آن یک رکن
دیگر حکمی ودر آخر رکن یکحرف گران باشد خاینکه در تمام رکن هفت حرف ودوازده ماترا
بود وتمام بند آن بیست وهشت حرف وچهل وچهار ماترا باشد خاینکه مصنف کتاب
گفته س ساقیا شراب کی ٥ زلال شراب تابکی ٥ تابکی تغافل ٥ چیدا رتن تحلا ٥ وتقطیعش
بطور عروض عربی در هر رکن یکبار فاعلن ویکبار مفاعلن بود بر تمثال فاعلن مفاعلن
جهلم دوم کهاری چهند بباید دانست که کهاری بکاف تازی ثقیله ممدوده ورای مکسور
ویای معروف در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر رکن آن یک
کن ودر آخر رکن یکحرف گران باشد خاینکه در تمام رکن چهار حرف وهفت ماترا بود و
تمام بند آن شانزده حرف وبیست وهشت ماترا باشد خاینکه مصنف کتاب گفته
یارمانی مهوفای ٥ ماه روی ٥ تندخوی ٥ وتقطیعش بطور عروض عربی در هر رکن
یکبار فاعلاتن بود جهلم سوم تنکا چهند بباید دانست که تنکا بضم تای فوقانی
نیز

خفیفه

خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود
چهار تکی که در هر تک آن اول دو تکن بود و تکن سه حرف الکه باشد و در آخر تک یک
گرن بود چنانکه در تمام تک هشت حرف و ده ماترا باشد و تمام بند آن سی و دو حرف
و چهل ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته بیت مشک ترت گیسو چشم آهو
لعل نیست صهبا سبز خطت مینا و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار مفتعلن و یکبار
فع لن بود بر تمثال مفتعلن فعلن چهل و چهارم چمکانا چهند باید دانست که چمکانا بفتح
جیم تازی خفیفه و سکون میم و کاف تازی خفیفه و نون ممدوده در اصطلاح اهل این فن
چهندی بود چهار تکه و در هر تک آن اول یک تکن یعنی سه لگه و پنج ماترا بود و تمام بند آن
بیست حرف و بیست ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته بیت درت برهم سر
بود خم شود کم و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار فعولن بود و فعلن نیز باشد
چهل و پنجم دهتوا چهند باید دانست که دهتوا بابدال نقطه مضموم و واو معروف و الف ممدوده
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکه و در هر تک آن اول یک تکن باشد و یکی
سه لگه بود بعد از آن دو رکن و در آخر تک تگن یعنی یک لگه و یک گرو بود چنانکه در تمام تک
یازده حرف و شانزده ماترا باشد و تمام بند آن چهل و چهار حرف و شصت و چهار
ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته بیت قدرت جان ما جان ما بدلش لبت التجول تا بدل
رحمت دین و ایمان ما بگو خطت رهزن دین ما بگو و تقطیعش بطور عروض عربی خبن تفع
تفاعیل مفعول فاعلن چهل و ششم وملا چهند باید دانست که وملا بضم واو خفیفه
و کسر میم و لام ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکه هر تک قافیه
یا دو تک اول یک قافیه و دو تک آخر یک قافیه و در هر تک آن هشت سکن بود

بحیثیتی که در هر تک سه لبرام واقع شود لبرام اول بعد از هشت حرف و لبرام دویم بعد از شش حرف
و لبرام سیوم بعد از ده حرف و اگر دو لبرام اول در هر تک باهم مسجع باشند مستحسن بود چنانکه در
تمام تک بیست و چهار حرف و سی و دو ماترا باشد و تمام بند آن نود و شش حرف و یکصد
و بیست و هشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ٥ منم آنکه جدا شده ٥ یار رو با شده
کوی بکوی ز جور شما ٥ نه قرار و توانم ماند بجانم ز تو شمار برای خدا ٥ بر رو تو چون گل موی تو سنبل خط تو
آفت خال بلا ٥ ز غم تو حزینم بیدل و دینم لاله رخا منمای جفا ٥ و تقطیعش بطور عروض عربی
در هر تکی هشت بار فعلن بود بر تمثال فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن چهار و هشتم سنبو چهند
بباید دانست که سنبو بفتح سین مهمله و قیل بکسره و نون منونه و بای موحده نقیله مضموم و واو معروف
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی در آخر هر تک و ملا چهندی که سابق گذشت
یکحرف کم تر باشد چنانکه در تمام تک بیست و پنج حرف و سی و چهار ماترا بود و تمام بند آن
یکصد حرف و یکصد و سی و شش ماترا باشد و حاجت تمثال آن نیست و تقطیعش همانست
که در و ملا چهند گذشت مگر آنکه در آخر تک فع افزوده شود بر تمثال فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن
فعلن فعلن فعلن فع چهار و هشتم ها تکی چهند بباید دانست که ها تکی بهای محدوده و فتح تای
فوقانی منقوطه و کسر کاف تازی خفیفه مشدوده و یای معروف در اصطلاح اهل این فن
چهندی بود چهار تکی در هر تک آن هفت سکن و در آخر تک یکحرف کم باشد
بحیثیتی که در تمام تک سه لبرام واقع شود لبرام اول بعد از هشت حرف و لبرام دویم بعد از
شش حرف و لبرام سیوم نیز بعد از هشت حرف و هر چهار تک بیک قافیه باشند یا
هر دو تک اول بیک قافیه و هر دو تک آخر بیک قافیه باشند و اگر در هر تک دو لبرام اول
جمک دار شده باشند یعنی باهم مسجع باشند مستحسن بود چنانکه در تمام تک بیست و دو حرف و
سی ماترا بود و تمام بند آن هشتاد و هشت حرف و یکصد و بیست ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته

منم آنکه

منم آنکه جدا شده ه ز سر و پا شده ه یار چون پر کاهی ه نه قرار و توانم ه مانده بجانم ز تو بیتابیس مابی ه
بر رو تو کوکب ه کاکل تو شب ه خط سیاه تو شامی ه دل یار شده صید تو خال تو دانه و
معنی دراز تو دامی ه و تقطیعش بطور عروض عربی آنکه در هر یکی هفت بار فعلن و دو آخر تک یکبار
فع بود بر تمثال فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فع جهات و تنم تو تک چنید بباید ه
دانست که تو تک بضم تای فوقانی خفیفه و قیل مثقله و واو مجهول و تای فوقانی مثقله
مفتوح و کاف تازی خفیفه در اصطلاح اهل این فن چنید بود چهار رکنی که در هر تک آن
چهار رکن بود چنانکه در تمام تک دوازده حرف و شانزده ماترا باشد و تمام تبید آن ه
چهل و هشت حرف و شصت و چهار ماترا بود و تک آن بضعف تک و بلد چنید
است در سابق گذشت چنانکه مصنف کتاب گفته ه دل یار زخمی تو بسی شده خول ه
بدماغ بر آمده شور جنون ه ملکی این همه جور و جفا ضما ه با سیر کمند فراق و بلد و تقطیعش ه
بطور عروض عربی آنکه در هر یکی چهار بار فعلن بود بر تمثال فعلن فعلن فعلن فعلن اینجا هم تبدل چنید
بباید دانست که تبدل بفتح میم و کسر دال مثقله و تشدید لام و تخفیفه در اصطلاح اهل این فن
چنید بود چهار رکنی که در هر تک آن دو رکنی بود چنانکه در تمام تک شش حرف و
هشت ماترا باشد و تمام تبید آن بیست و چهار حرف و سی و دو ماترا بود و تک آن
بضعف تک تو تک چنید است در سابق گذشت چنانکه مصنف کتاب گفته ه
ضما بجدا نکنی تو جفا ه تنتن دمکی ه لنبتو چمکی ه و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی آنکه ه
در هر یکی دو بار فعلن بود بر تمثال فعلن فعلن اینجا دیگر کتیک چنید بباید دانست که
کتیک بکاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین
با دال مفتوح در اصطلاح اهل این فن چنید بود چهار رکنی که در هر تک آن

هفت کس بود اول یک سکن بعد ازان دو حرکت بعده یک ساکن پس یک حرکت باز یک ساکن
و در آخر تک تو هم یعنی لکه ذکر یابند چنانکه در تمام تک بیست حرف و بیست و هشت ماترا
بود و تمام بند آن هشتاد حرف و یکصد و دوازده ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته
ضیا رخی تو چو ماه روشن موی تو چو شبی سیه ه چو ربوده دل عاشقان بکشی چرا بعبث نگه ه
همه عاشقان ز فراق تو شده خون فشان ز دو دیده ها ه تو ز رخ بکشی کمی ضیا بحور کشید ها ه
و آنرا در عروض بحر کامل مثمن سالم نامند و تقطیع در هر یکی چهار بار متفاعلن بود بر تمثال
متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن و تقطیع چهند مذکور بطریق تقطیع بحر رجز مثمن سالم
نیز توانند کرد و آن در هر مصرعی چهار بار مستفعلن بود بر تمثال مستفعلن مستفعلن مستفعلن
مستفعلن پنجاه و دوم سیهرام چهند باید دانست که سیهرام بسین مهمله مکسور و یای مجهول
و های موقوف و رای محدوده و میم در اصطلاح اهل پس قسم چهندی بود چهار تکی که
آرا خربر تک گیتک چهند که سابق گذشت حرف کم حذف نمایند چنانکه در تمام
تک نوزده حرف و بیست و شش ماترا بود و تمام بند آن هفتاد و شش حرف و
یکصد و چهار ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته ه ضیا قدی تو صنوبر و رخ تو
چو ماه منیر ه دهن و لبان تو شکر پس سر کاکلی تو عبیر ه همه عاشقان ز فراق تو شده ناتوان
نزار ه نما کهی رخ ماه سان بریا ز ماننت تار ه و تقطیع بطور عروض عرب در هر یکی
سه بار متفاعلن و در آخر تک یکبار فعلات بود بر تمثال متفاعلن متفاعلن
متفاعلن فعلات پنجاه و سیوم سنجتی چهند باید دانست که سنجتی بفتح سین
مهمله و نون مغنونه و جیم تازی و تای فوقانی خفیفه تا دال مضموم و تای فوقانی مشدد مکسور و
یای معروف و آنرا مده مالتی نیز گویند بفتح میم و سکون دال ثقیله و میم محدوده و لام موقوف
و تای فوقانی

و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و آن در اصطلاح اهل این فن چنید بود
چهار ضربه که در هر تک آن یک سکن و دو حکن و در آخر تک یک حرف گر بود چنانکه در
تمام تک ده حرف و چهارده ماترا باشد و تمام شود آن چهل حرف و پنجاه و شش
ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته بیت رخ تو چو ماه چهارده ه دل تو چو سنگ ساده
کمر و دهان تو هیچ نی ه سر موی تو جز هیچ نی ه و آنرا در عروض بحر کامل مجزو نامند و تقطیعش
در هر تکی دو بار متفاعلن بود بر تمثال متفاعلن متفاعلن و تقطیع چنید مذکور بطریق
تقطیع بحر رجز مربع نیز تواند آمد و آن در هر تکی دو بار مستفعلن بود بر تمثال مستفعلن مستفعلن
پنجاه و چهارم توم چنید باید دانست که توم بتای فوقانی خفیفه مضموم و واو مجهول و
میم مفتوح و آن در اصطلاح اهل این فن چنید بود چهار ضربه که از آخر تک سیحی چنید
که سابق گذشت حرف گر حذف نمایند چنانکه در هر تک آن نه حرف و دوازده
ماترا بود و تمام شود آن سی و شش حرف و چهل و هشت ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب ه
گفته بیت رخ تو چو ماه سیام ه سر کاکلی تو شام ه کمر و دهان تو هیچ ه سر مو تو هم هیچ
و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار متفاعلن و یکبار فعلات بود بر تمثال متفاعلن فعلات
پنجاه و پنجم دیپک چنید باید دانست که دیپک بدال خفیفه مکسور و یای معروف
و یای عجمی و کاف تازی حقیقتش بدال مفتوح در اصطلاح اهل این فن چنید بود چهار ضربه
که در هر تک آن پنج کن بود اول سکن بعد از آن نکن و آن سه حرف لگه بود و بعد از نکس گن
و پس از آن نکن و بعده حکن بود چنانکه در تمام تک پانزده حرف و بیست ماترا بود و تمام شود آن

شصت حرف و هشتاد ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته بیت دل بی رخت
خونفشان بوده پرشام ع سرتا دربت بوده سوزنده پرسام ع برکنج لب خال سلیقی
سیه فام ع افکنده افیون و می باز در جام ع و تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مستفعلن
فاعلاتن فعولاتن پنجاه و ششم بهجنک ترنات چهند بباید دانست که بهجنک ترنات
بضم بای موحده ثقیله و فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه موقوف و
کسر بای عجمی خفیفه و رای متصله و یای تحتانی ممدوده و تای فوقانی خفیفه و در اصطلاح
اهل این فن چهندی بود چهار تکه که در هر تک آن چهار یکی بود و یکی یکحرف
لگه و دو حرف گرو باشد چنانکه در تمام تک دوازده حرف و بیست ماترا بود و
تمام چهند آن چهل و هشت حرف و هشتاد ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته
تنها ترا خدا داده زنگی و لوئی ع بد بولکان داده هائی و هوئی ع بهوئی سته داده هیچی و ثانی
لسو رید کان داده جانی خرانی ع و آنرا در عربی بحر تقارب مثمن سالم نامند و تقطیعش
در هر یکی چهار بار فعولن بود بر تمثال فعولن فعولن فعولن فعولن پنجاه و هفتم هرسنکنا چهند
بباید دانست که هرسنکنا بفتح ها و سکون را و سین مهمله مفتوح و نون منونه و کاف
تازی ثقیله و نون ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکه که در هر تک آن
دو یکی بود و یکی یکحرف لگه و دو حرف گرو چنانکه در تمام تک شش حرف و ده ماترا
باشد و تمام چهند آن بیست و چهار حرف و چهل ماترا بود و تک آن نصف
تک بهجنک ترنات چهند است که سابق گذشت چنانکه مصنف کتاب گفته ع
بسی بیوفائی ع بدینسان چرائی ع ز لعل قیمه چیرائی ع کنجائی تولیحان ع و تقطیعش بطور عروض
عربی در هر یکی دو بار فعولن بود بر تمثال فعولن فعولن پنجاه و ششم کنکا ترنک چهند

بباید دانست

بباید دانست که کنکا ترنک لکا فین عجمیش خفیفش کاف اول مفتوح و نون منونه و کاف
ثانی ممدوده و تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون منونه و کاف عجمی خفیفه در اصطلاح
اهل این فن چهند بود چهار تکی که در هر تک آن هشت چکن و در آخر تک یک حرف
لگر باشد چنانکه در تمام تک بیست و پنج حرف و سی و سه ماترا بود و تمام بند آن یکصد حرف
و یکصد و سی و دو ماترا باشد چنانکه مصنف گفته ؎ چو جان برخی خوش ای خوب تو
دادم روی مپوش تو ای بت مپوش ه فراق تو جانم سوخته و من با دل خون شده
جور و جفا کش ه چو گیسو و کاکل تو دل و دینم داده بباد یکی بنوازم ه خمار تو دارم زار و نزارم
نی رخ تو در سوز و گدازم ه و تقطیعش بطور عروض عرب چنین بود مفاعلتن فعلن فعلاتن
مفتعلن فعلن فعلاتن پنجاه و نهم موتی دام چهند بباید دانست که موتی دام بمیم مضموم و واو
مجهول و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و دال خفیفه ممدوده و میم در اصطلاح
اهل این فن چهند بود چهار تکی که در هر تک آن چهار چکن بود چنانچه در تمام تک دوازده
حرف و شانزده ماترا باشد و تمام بند آن چهل و هشت حرف و شصت و چهار ماترا بود
چنانکه مصنف کتاب گفته ؎ ترانه بسوی غریب نگاه ه مرا ز فراق تو حال تباه ه خیال وصال تو
عیش مدام ه بلای فراق تو طیش تمام ه و تقطیعش بطور عروض عرب چنین بود مفاعلتن فعلن فعلات
شصتم اکتها چهند بباید دانست که اکتها بضم همزه و کسر کاف تازی خفیفه مشدده و تشدید
تای فوقانی الثقل ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهند بود چهار تکی که در هر تک آن
دو چکن بود و میان دو چکن ننوکور تور باشد چنانکه در تمام تک هشت حرف و یازده ماترا
بود و تمام بند آن سی و دو حرف و چهل و چهار ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته ؎
عذار تو همه نور ه نهاد تو همه حور ه دهان تو همه تنگ ه کمان تو همه جنگ ه و تقطیعش

و لفظیعش بطور عروض عربی در هرتکی یکبار مفاعلن و یکبار مفاعلات بود بر مثال

مفاعلن مفاعلات شصت و یکم لکاانیا چهند بباید دانست که لکاانیا بفتح لام و

تشدید کاف عجمی خفیفه ممدوده و تخفیفه و نون مکسوره و یای تحتانی ممدوده در اصطلاح

اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هرتک آن یک جکن و در آخر تک یکحرف گرو باشد

چنانکه در تمام تک چهار حرف و شش ماترا بود و تمام چهند آن شانزده حرف و بیست و چهار

ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته دوهره بری رخان ٤ بلایی جان ٤ مران تبا ٤ چین حفا

و لفظیعش بطور عروض عربی در هرتکی یکبار مفاعلن بود شصت و دویم سارنگ چهند بباید دانست

که سارنگ بسین مهمله ممدوده و رای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه در اصطلاح

اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هرتک آن چهار تکن بود و تکن دو حرف گرو

یکحرف لگه باشد چنانکه در تمام تک دوازده حرف و بیست ماترا بود و تمام چهند آن چهل و

هشت حرف و هشتاد ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته دوهره نیلی روپ تو روزنا

شام تاریک ٤ نی موتی لکان جو موتیم باریک ٤ نی کاکلی تو لسودا فزود بیم

اما نه زان نافه بوئی شنودیم ٤ و لفظیعش بطور عروض عربی چنین بود مستفعلن فاعلاتن

مفاعیل یا چنین بود مفعل مفعول مفعول مفعول شصت و سیوم منتهانا چهند بباید دانست

که منتهانا بمیم مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی ثقیله و نون ممدود بتن در اصطلاح اهل

این فن چهندی بود چهار تکی که در هرتک آن دو تکن بود چنانکه در تمام تک شش حرف

و ده ماترا باشد و تمام چهند آن بیست و چهار حرف و چهل ماترا بود و تک آن نصف

تک سارنگ چهند است در ساکی که گذشت چنانکه مصنف کتاب گفته دوهره جانا

کیجائی تو ٤ زینسان جرا ئی تو ٤ بابا بگیتی تو ٤ جون ابیجینی تو ٤ و لفظیعش بطور عروض عربی

در هر یکی یکبار مستفعلن و یکبار در آخر فاع بود بر تمثال یا دو بار مفعول بود بر تمثال مفعول مفعول شصت و
چهارم بهاری چهند بباید دانست که بهاری بهای عجمی ثقیله ممدوده و رای مکسوره و یای معروف
ودر اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که از آخر منتهانا چهندکه سابق گذشت
حرف لگه حذف نمایند و یک تکن و یک گرن باقی ماند چنانکه در تمام تک هیچ حرف
و نه ماترا بود و تمام بند آن بیست حرف و سی و شش ماترا باشد و مثال آن بعینه
مثال چهند سابق است مدعن لگه آخر که لفظ تو باشد و تقطیعش بطور عروض در هر تک
یکبار مستفعلن و یکبار در آخر فع بود بر تمثال مستفعلن فع شصت و پنجم دهونلکا چهند
بباید دانست که دهونلکا بدال ثقیله و واو مفتوحتین و فتح لام و نون منونه و کاف عجمی
خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تک آن چهارده
حرف لگه و یا پرده هم در آخر تک حرف گر بود و مجموع حروف یازده گانه سبب
و یک سکن باشد چنانکه در تمام تک یازده حرف و شانزده ماترا بود و تمام بند آن
شصت حرف و شصت و چهار ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته ع در پی
عشق تو گشتم رسوا ه و زغم هجر تو مردم ضما ه گفتم یک یک من غم دل را ه بر دل نخکش لطف تعیا
و تقطیعش بطور عروض عرب چنین بود مفتعلن فعلاتن فعلن و تقطیع دیگر نیز احتمال دارد شصت و
ششم کملا چهند بباید دانست که کملا بکاف تازی خفیفه و میم مفتوحتین و لام ممدوده
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکه در هر تک آن دو بیت که هشت لگه باشد
و در آخر تک یکحرف گر بود چنانکه در تمام تک نه حرف و ده ماترا باشد و تمام بند آن
سی و شش حرف و چهل ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ع منم برخ زرد
زغم بر از درد ه در ز صدف نما ه دل ز کفم بربا ه و تقطیعش بطور عروض عرب

در هر تکی یکبار مفاعلن و یکبار فعلن بود بر تمثال مفاعلن فعلن و تقطیع دیگر نیز احتمال دارد
شصت و پنجم چوپی چنین باید دانست که چوپی بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون واو
و پای مفتوحه و نون منونه و سین مهمله ممدوده در اصطلاح اهل این فن چنین بود چهار تکی
در هر تک آن یک بت و یک گرن بود چنانکه در تمام تک شش حرف و هشت
ماترا باشد و تمام بند آن بیست و چهار حرف و سی و دو ماترا بود چنانکه مصنف کتاب
گفته بیت چشم تو آهو ۞ مشک دو گیسو ۞ غره ات خاری ۞ رخت بهاری ۞ و
تقطیعش بطور عروض چنین در هر تکی یکبار مفتعلن و یکبار فع بود بر تمثال مفتعلن فع و
تقطیع دیگر نیز احتمال دارد شصت و ششم کرنیجا چنین باید دانست که کرنیجا بفتح
کاف تازی خفیفه و سکون را و هاء مفتوحه و نون منونه و جیم عجمی خفیفه ممدوده
در اصطلاح اهل این فن چنین بود چهار تکی که در هر تک آن یک بت و یک جگن بود
چنانکه در تمام تک هفت حرف و هشت ماترا باشد و تمام بند آن بیست و هشت
حرف و سی و دو ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته بیت دلم ز تو شاد ۞ همه وقت یار
لبت همه نوش ۞ خوشت بر و دوش ۞ و تقطیعش بطور عروض چنین در هر تکی یکبار
مفاعلتان یا متفاعلان باشد شصت و هفتم بوماوتی چنین باید دانست که
بوماوتی بهای عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول و میم ممدوده و واو موقوف و تای فوقانی
خفیفه مکسور و یای معروف در اصطلاح اهل این فن چنین بود چهار تکی
که در هر تک آن بیست و دو ماترا بود بحیثیتی که از ماتراهای سی و دوگانه مذکوره هشت گتی
چهار ماتراهائی حاصل شوند و گنهای مذکوره از جمله این چهار گن باشند گرن یا سگن
یا جگن یا بت و سوای این چهار گن باید که گن دیگر واقع نشود و در هر تک سه لرایم
بنحو وقف باشند

یعنی وقف باشد لبرام اول بعد از ده ماترا و لبرام دویم بعد از هشت ماترا و لبرام سیوم
بعد از چهارده ماترا و اگر در ترنک دو لبرام اول با هم مسجع باشند مستحسن بود و لبرام سیوم در
هر دو ترنک با هر چهار ترنک یک قافیه باشد و تمام بند آن یکصد و بیست و هشت ماترا بود
چنانکه مصنف کتاب گفته ع رخ تو چون ماهی رحیم کاهی ای گل گلشن خوبیها
روزم ز تو شب رویت کوکب ای همه خرمن خوبیها لبش زار و زبر الم طوفان بارم
از سر بر مژه لی ها هم یک خنده کن ای گل مکن تغافل بر رخ زردی چون کاهم چون
کنهای چهند مذکور مقرر و منحصر شد لهذا لفظ تقطیعش بطور عروض عروضها بچند قسم آید
از آن جمله یکی اینست فعلاتن مفعولن مفعولن مفتعلن فعلاتن فع بهر تقدیر تقطیعش
از این چهند ارکان که مذکور میشود بیرون نیست فعلاتن مفعولن مفتعلن فعلن مفاعلن
فعولن مفعول و تنعادم کرتا چهند باید دانست که کرتا بفتح کاف عجمی و نقله و
سکون را و تای فوقانی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود که در یکی
یک قافیه که در ترنک آن سی و یک ماترا بود بوجهی که از ماتراهای سی و یک گانه مذکوره
هفت گن چهار ماترائی حاصل شوند و گن هشتم در آخر ترنک سه ماترائی بود و باید که مثل
پوماوتی چهند که سابق گذشت در هر ترنک سه لبرام واقع شود مگر آنکه در این چهند لبرام آخر
بعد از سیزده ماترا بود و اگر در ترنک دو لبرام اول با هم مسجع باشند مستحسن باشد و تمام
بند آن یکصد و بیست و چهار ماترا بود و مثالش بعینه مثال دو ترنک آخر پوماوتی
چهند است بدون آنکه آخر ترنک که میم باشد و تقطیعش نیز مثل تقطیع پوماوتی
چهند مذکور بچند قسم آید از آن جمله یکی اینست مفعول فعولن مفعولن فع مفتعلن فعلاتان
تنعادم کم چوپا چهند باید دانست که چوپا بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون واو و فتح بای عجمی

خفیفه و تشدید یای تحتانی ممدوده و غیر ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تک
که در هر تک آن سی ماترا بود بوجهی که از ماتراهای سی گانهٔ مذکوره هفت گن چهار ماترائی
حاصل شوند و در آخر تک یکحرف گرو باقی ماند و سجع پیر اعما و قافیه یکجا مثل بوبای
چهند مذکور است مگر آنکه درین چهند گرام اخیر بعد از دوازده ماترا بود و تمام بند آن یکصد
و بیست ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته ؎ رخ تو چون ماهی ٭ رویم کاهی ای
گل گلشن خوبی ٭ روز من نی تو شب روئیت کوکب ایمه خرمن خوبی ٭ لبش راز برارم
طوفان بارم از سر هر قره ایمه ٭ یک خنده کن ای گل مکن تغافل بر رخ زردی چون که و
تقطیعش بطور عروض عربی مثل تقطیع بوپاو سے چهند مذکور است بدین فرق که در آخر تک گر است
بر تمثال فعلاتن مفعولن مفعولن مفتعلن فعلاتن نقاد دویم پونکم چهند بباید دانست که
پونکم بضم بای عجمی خفیفه و واو مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و میم در اصطلاح
اهل این فن چهندی بود چهار تک که در هر تک آن بیست و یک ماترا بود بجنسی که از ماتراهای
بیست و یک گانهٔ مذکوره پنج گن چهار ماترائی حاصل شوند و در آخر تک یکحرف گرو باقی ماند
و تمام تک بیک گرام میانه بدو حصه شود حصه اول دوازده ماترائی باشد و حصه دویم نه
ماترائی و تمام بند آن هشتاد و چهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ؎ چشم
تو آهوی چینی و خالت نافه اش ٭ زلف تو سنبل رازی و چین رخ ماه وش ٭
موی میانت هیچی و دهنت هیچ تر ٭ کاکل مشکین پیچی و زلفت پیچ تر ٭ و تقطیعش
بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن فعلن فعلاتن فاعلن نقاد و سیوم پدهری چهند
بهای عجمی خفیفه و دال ثقیله مفتوح و رای مکسور و یای معروف و آنرا بجهرا نیز نامند
بفتح بای عجمی خفیفه و جیم تازی ثقیله مشدده و سکون را و یای تحتانی ممدوده و آن
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تک که در هر تک آن شانزده ماترا

بود لیعو

بود بوجهی که از ماترا های شانزده گانه مذکوره چهار کس چهار ماترائی حاصل شوند لیکن طی گر
کس چهارم در آخر تک جکس باشد و تمام بند آن شصت و چهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب
گفته ع زنار زر لفتو لسته ایم ع از قید سبحه وار رسته ایم ع محراب ز ابروت کنیم ع تا سجده
بر روت کنیم و تقطیعش بطور عروض عرب چنین بود مفعول مفاعلتن فعول و تقطیع
دیگر نیز احتمال دارد و منقاد و چهارم بجتنکا چهند باید دانست که بجتنکا بفتح بای عجمی خفیفه
و جیم تازی ثقیله مشدده و سکون تای فوقانیه منقده و کاف تازی خفیفه ممدوده در اصطلاح
اهل این فن چهندی بود چهار تک که در هر تک آن شانزده ماترا بود بوجهی که از ماترا های
شانزده گانه مذکوره چهار کس چهار ماترائی حاصل شوند لیکن طی گر کس چهارم در آخر تک گرن باشد
و ما قبل گرن حرف لگه بود و تمام بند آن شصت و چهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ع
ای بکمر بر زده دامان ع کجا روی تو چنین شتابان ع مگر قصد قتل کسی داری ع ملک عاشق
نا همواری ع و تقطیعش بطور عروض عرب چنین بود مفتعلن فعلن فعلاتن و تقطیع دیگر نیز احتمال دارد
منقاد و پنجم یادا کلک چهند باید دانست که یاداکلک بیای عجمی و دال خفیفه ممدوده و تای
و کاف تازی خفیفه مضموم و لام مفتوح و ایضا کاف تازی خفیفه در اصطلاح اهل این فن
چهندی بود چهار تک که در هر تک آن شانزده ماترا بود بوجهی که در ابتدای تک حرف
گر بود و در آخر تک حرف لگه باشد و تمام بند آن شصت و چهار ماترا بود چنانکه
مصنف کتاب گفته ع ای رخ خوب تو کوکب روشن ع میروی کجا بر زده دامن ع
آری قصد قتل ما هست ع کیش لب ترکانی مست ع و تقطیعش بطور عروض عرب چنین
بود مفتعلن فعلن فعلن فع نوع دویم در بیان اقسام چهندها که بزبان هندی
بحور و اوزان شعری که در وی حروف معتبر است نه ماترا و آن منقسم است بدو قسم

قسم اول در بیان چهندهای زبان برستار که در بهاکها مستعمل است و آن یک چهند است
مسمّی باسم دندک نباها چهند باید دانست که دندک نباها بفتح دال خفیفه و نون مخفونه
و کسر دال منقله و سکون کاف تازی خفیفه و نون مکسوره و بای موحده خفیفه و های
ممدود و یتی در اصطلاح اهل این فن چهندیست که چهار تک یک قافیه گردد هر تک آن
سی و یکحرف بود بلا قید لکه و گر مگر آنکه در آخر هر چهار تک حرف گر واجب بود و باید
در هر تک چهار برام یعنی وقف واقع شود و اگر شش برام اول بعد از هشت حرف و
برام اخر بعد از هفت حرف باتفاق افتد مستحسن بود و بعضی واجب دانند و اگر در
هر تک سه برام اول حمک دار باشند یعنی باهم مسجع باشند احسن بود و تمام بند آن یکصد
یکصد و بیست و چهار حرف باشد بلا قید لکه و گر مگر آنکه در آخر هر تکی یکحرف گر واجب بود
و آن یکصد و بیست و یک قسم است و اصل جمیع اقسام چهند مذکور آنست که در
هر چهار تک آن یکصد و بیست و چهار حرف گر باشد و هیچ حرف لکه نبود و این قسم را
منهرن نامند بفتح میم و سکون نون و فتح ها و سکون را و نون چنانکه مصنف کتاب گفته
ساقی رندان را جامی ده ناکامانی را کامی ده منخواران را سنجامی ده که گاهی رحمی باری ها
غنچی داری چون بادامی گیسوی داری چون شامی مویی بیجانی خونی وامی دندانی دانه ناری
تا کی خونی نامیری بهری کینی بامیخری بیند لیهامی ایکزی رحمی تاکی آزاری جانا
بیجان مویی داری مانندی مه رویی داری خالی چون هندویی داری گیسوی چون زناری
و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی پانزده بار فع لن و یکبار در آخر تک فع لود
بر نیمال فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن
فع لن فع لن فع لن فع لن فع و چون از جمله حروف یکصد و بیست و چهار گانه

هر چهار تک

هر چهارنک یکحرف کر برداراند و بجای آن یکحرف لکه بکذارند باسم دیکر موسوم کردد بمجلس بجای
یکحرف کر یکحرف لکه بکذارند تا آنکه در هر چهارنک بجای حروف کر یکصد و بیست حروف
لکه کذاشته شود و چهار حرف کر در آخر هر چهارنک باقی ماند چه یکحرف کر در آخر هر نک
واجب بود و آنرا بهیچ وجه نشاید برداشتن و این قسم را نکن مانند تمره مفتوحه و
نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و نون چنانکه مصنف کتاب کفته ، در زخم دلبر
زخم شده چو زهر دم شده تر زاشکم قرها ملکن ملکن رم از من بکدم نشستم از زخم خم شده و دوتا
بدن و رخت کل لعل لبت مل زلفت در کل بود از دها ، نکهت دلکش دو رخت
مهوش چشم و لبت خوش دهن شکرخا ، چون چنین مذکور کنهای مقرری بدلالو لبدار المطبعی
بچند قسم مختلف آید از انجمله یکی اینست فع لن فع لن فع لن فع لن فاعلتن فع
مفاعلن فع و آسامی اقسام یکصد و بیست و یک کانه چنین مذکور به ترتیب اینست
اول منهزن بحروف و حرکات مذکوره یکصد و بیست و چهار حرف کر کما ذکرنا دوم
سمکر بضم سین مهمله و سکون میم و کاف تازی خفیفه مفتوح در آن یکصد و بیست و سه حرف کر
و یکحرف لکه سیوم کنکا دهر بفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده
و دال ثقیله مفتوح در آن یکصد و بیست و دو حرف کر و دو حرف لکه چهارم کدهر بکسر کاف
عجمی خفیفه و سکون دال را دباقی حروف و حرکت مذکوره یکصد و بیست و یکحرف کر و سه حرف
لکه پنجم مول دهر بمیم مضموم و واو معروف و لام موقوف و باقی حروف و حرکت مذکوره
یکصد و بیست حرف کر و چهار حرف لکه ششم سولدهر بسین مهمله مضموم و واو معروف
و لام موقوف و باقی حروف و حرکت مذکوره یکصد و نوزده حرف کر و پنج حرف لکه

ملکن ملکن

هفتم دیرا بفتح دال ثقیله ورای ممدوده ویاء حروف وحرکت مذکوره یکصد وهژده حرف
کرو شش حرف لکه هشتم دیربی بفتح دال ثقیله وسکون را ونون مکسور ویای معروف
یکصد وهفده حرف کرو هفت حرف لکه نهم ملکمده بکسر میم وسکون کاف عجمی خفیفه
ومیم مفتوحه ودال ثقیله یکصد وشانزده حرف کرو هشت حرف لکه دهم همکر بکسر ها
وسکون میم وفتح کاف تازی خفیفه ورا یکصد وپانزده حرف کرو نه حرف لکه
یازدهم کنکش لکاف تازی خفیفه مفتوح ونون متوسطه والیضا کاف تازی خفیفه
مفتوح ونون یکصد وچهارده حرف کرو ده حرف لکه دوازدهم کلس لکاف تازی خفیفه
واللام مفتوحتین وسین مهمله یکصد وسیزده حرف کرو یازده حرف لکه سیزدهم ببر بفتح ببر
بای موحده خفیفه ورا یکصد ودوازده حرف کرو دوازده حرف لکه چهاردهم سرسی بفتح
سین مهمله وسکون را وسین مهمله مکسور ویای معروف یکصد ویازده حرف کرو سیزده
حرف لکه پانزدهم سروج لسین مهمله مفتوح ورای مضموم وواو مجهول وجیم تازی خفیفه یکصد
وده حرف کرو چهارده حرف لکه شانزدهم سر لسین مهمله مفتوح ورا یکصد ونه حرف کر
وپانزده حرف لکه هفدهم کنجد لکاف عجمی وجیم تازی خفیفتین بفتح اول وسکون ثانی
ودال ثقیله مفتوح ورا یکصد وهشت حرف کرو شانزده حرف لکه هژدهم کرنی بفتح کاف
تازی خفیفه وسکون را ونون مکسور ویای معروف یکصد وهفت حرف کرو هفده
حرف لکه نوزدهم پارسی ببای عجمی خفیفه ممدوده ورای مفتوحه وسین مهمله یکصد و
شش حرف کرو هژده حرف لکه بیستم کنک لکاف تازی خفیفه ونون مفتوحتین
والیضا کاف تازی خفیفه یکصد وپنج حرف کرو نوزده حرف لکه بیست ویکم منی بمیم
مفتوح ونون یکصد وچهار حرف کرو بیست حرف لکه بیست ودوم رجتم بفتح

را وسکون

را و سکون جیم تازی خفیفه و تای فوقانی خفیفه مفتوح و میم یکصد و سه حرف کرد
بیست و یکحرف لکه بیت ۲۳ و بیست سوم بار بیای موحده خفیفه ممدوده و را یکصد و دو حرف کرد
بیست و دو حرف لکه بیت و چهارم بن بفتح بای موحده خفیفه و نون یکصد و یکحرف کرد بیت
و سه حرف لکه بیت و پنجم کنج یل بفتح کاف تازی خفیفه و نون مغنونه و جیم تازی خفیفه
موقوف و یای عجمی خفیفه مفتوح و لام یکصد حرف کرد بیست و چهار حرف لکه بیت و بیست ششم
کمو بکاف تازی خفیفه مفتوح و میم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه نود و نه حرف کرد
بیست و پنج حرف لکه بیت و هفتم کوس بکاف تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و سین مهمله
نود و هشت حرف کر بیت و شش حرف لکه بیت و هشتم آل بالف ممدوده و لام
نود و هفت حرف کرد بیت و هفت حرف لکه بیت و نهم بال بیای موحده خفیفه ممدوده
و لام نود و شش حرف کرد بیت و هشت حرف لکه سیم ۳۰ ارنی بفتح همزه و سکون را
و نون مکسور و یای معروف نود و پنج حرف کرد بیت و نه حرف لکه سی و یکم هیرمن
بهای مکسور و یای معروف و رای موقوف و میم مفتوح و نون نود و چهار حرف کرد
سی حرف لکه سی و دوم نیلمن بنون مکسور و یای معروف و لام موقوف و میم مفتوح ها
و نون نود و سه حرف کرد سی و یکحرف لکه سی و سوم بدم بکسر بای موحده خفیفه و ضم
دال خفیفه مشدده نود و دو حرف کرد سی و دو حرف لکه سی و چهارم مکتمن بضم
میم و سکون کاف تازی خفیفه و تای فوقانی خفیفه موقوف و میم مفتوح و نون ها
نود و یک حرف کرد سی و سه حرف لکه سی و پنجم سار بسین مهمله ممدوده و را نود حرف کرد
سی و چهار حرف لکه سی و ششم دبار بدال ثقیله ممدوده و را هشتاد و نه حرف کرد
سی و پنج حرف لکه سی و هفتم سور بسین مهمله مضموم و واو معروف و را هشتاد و هشت

حرف گر و سی و شش حرف لکه سی و هفتم سسس بستین مهملتین با دال مفتوح هشتاد
و هفت حرف گر و سی و هفت حرف لکه سی و هشتم بار بتای فوقانی خفیفه و رای
ممدوده و تین هشتاد و شش حرف گر و سی و هشت حرف لکه چهلم بنده بنون مکسوره و دال
ثقیله هشتاد و پنج حرف گر و سی و نه حرف لکه چهلم و یکم ترشیل القتح بای فوقانی خفیفه
و سکون را و نون مکسور و یای معروف هشتاد و چهار حرف گر و چهل حرف لکه چهل و دوم
بهبن ببای موحده ثقیله و بای موحده خفیفه مفتوح و نون هشتاد و سه حرف گر و
چهل و یک حرف لکه چهل و سیوم بهجبک بالضم بای موحده ثقیله و فتح جیم تازی خفیفه و نون
منونه و کاف عجمی خفیفه هشتاد و دو حرف گر و چهل و دو حرف لکه چهل و چهارم
ناک بنیل ممدوده و کاف عجمی خفیفه هشتاد و یک حرف گر و چهل و سه حرف لکه
چهل و پنجم چاپک بجیم عجمی خفیفه ممدوده و بای فوقانیه و کاف تازی خفیفتین با دال
مفتوح هشتاد حرف گر و چهل و چهار حرف لکه چهل و ششم مور بمیم مفتوحه و همزه
مضموم و واو معروف و را نهفتاد و نه حرف گر و چهل و پنج حرف لکه چهل و هفتم
کاک بکاف تازی خفیفه ممدوده و کاف عجمی خفیفه نهفتاد و هشت حرف گر
و چهل و شش حرف لکه چهل و هشتم سینه بسین مهمله مکسور و یای معروف و نون
مغنونه و های موقوفه نهفتاد و هفت حرف گر و چهل و هفت حرف لکه چهل و نهم
سار دول بسین مهمله ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفه مضموم و واو معروف و لام
نهفتاد و شش حرف گر و چهل و هشت حرف لکه پنجاهم بهنبک بکسر بای موحده ثقیله
و نون منونه و کاف عجمی خفیفه نهفتاد و پنج حرف گر و چهل و نه حرف لکه پنجاه و یکم
بهاسل ببای موحده ثقیله ممدوده و سین مهمله مفتوح و لام نهفتاد و چهار حرف گر و پنجاه حرف لکه

پنجاه و دوم

هجاء و دویم کپوت بکاف تازی و بای عجمی خفیفتین باول مفتوح و ثانی مضموم و واو مجهول و
تای فوقانی خفیفه نه تغاد و سه ۳ حرف کرد هجاء و یکحرف لکه هجاء و سوم ترن بفتح تای
فوقانی خفیفه و ضم را و نون نه تغاد و دو حرف کرد هجاء و دو حرف لکه هجاء و چهارم تپتی
تبای فوقانی و بای عجمی خفیفتین مفتوحتین و نون نه تغاد و یک حرف کرد هجاء و سه ۳ حرف لکه
هجاء و پنجم تپ تبای فوقانی و بای عجمی خفیفتین باول مفتوح نه تغاد حرف کر هجاء و چهار حرف
لکه هجاء و ششم تاپن ایضا تبای فوقانی و بای عجمی خفیفتین باول ممدوده و ثانی مفتوحه و نون
شصت و نه حرف کرد هجاء و پنج حرف لکه هجاء و هفتم مریچ بمیم مفتوح و رای مکسور و یای معروف
و جیم عجمی خفیفه شصت و هشت حرف کرد هجاء و شش حرف لکه هجاء و هشتم کنک بفتح
کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال مثقله شصت و هفت حرف کرد هجاء و هفت حرف لکه
هجاء و نهم مارتند بمیم ممدوده و رای موقوفه و فتح تای فوقانی خفیفه و نون منونه و دال مثقله
شصت و شش حرف کرد هجاء و هشت حرف لکه شصتم منڈل بمیم مفتوحه و نون منونه
و دال مثقله مفتوح و لام شصت و پنج حرف کرد هجاء و نه حرف لکه شصت و یکم بیبابری
بکسر بای موحده خفیفه و بای موحده ثقیله ممدوده و فتح بای موحده خفیفه و رای مکسور و یای
معروف شصت و چهار حرف کرد شصت حرف لکه شصت و دویم ادوتی بضم همزه و
و دال خفیفه مضموم و واو مجهول و فتح تای فوقانی خفیفه و همزه مکسوره و یای معروف شصت و سه ۳
حرف کرد شصت و یکحرف لکه شصت و سوم کس و بر بسین مهملتین بفتح اول و سکون
ثانی و دال ثقیله مفتوح و را شصت و دو حرف کرد الف شصت و دو حرف لکه شصت و
چهارم سدها د بسین مهمله مضموم و دال ثقیله ممدوده و بای حروف و حرکت مذکوره شصت و
یکحرف کرد شصت و سه ۳ حرف لکه شصت و پنجم مدبر بمیم مفتوح و دال ثقیله مضموم و را

شصت حرف کرو شصت و چهار حرف لکه شصت و ششم میوکه به ضم میم مفتوحه و همزه
مضمومه و واو معروف و کاف تازی ثقیله و دال ثقیله مفتوح و را پنجاه و نه حرف کرو
شصت و پنج حرف لکه شصت و هفتم جوتے کر بجیم تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و تای
فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و کاف تازی خفیفه مفتوح و را پنجاه و هشت حرف کرو
شصت و شش حرف لکه شصت و هشتم نساکر بنون مکسور و سین مهمله ممدوده و باقی
حروف و حرکت مذکوره پنجاه و هفت حرف کرو شصت و هفت حرف لکه شصت و
نهم جوتی بیر بجیم تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف
و سین مهمله مضموم و را پنجاه و شش حرف کرو شصت و هشت حرف لکه هفتادم
جوتسی بجیم تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و تای فوقانی خفیفه موقوف و سین مهمله مفتوح
و همزه مکسوره و یای معروف پنجاه و پنج حرف کرو شصت و نه حرف لکه هفتاد و یکم انبر
بهمزه مفتوحه و نون منونه و بای موحده خفیفه مفتوح و را پنجاه و چهار حرف کرو هفتاد حرف
لکه هفتاد و دوم اکاس بالف و کاف تازی خفیفه ممدود تیش و سین مهمله پنجاه و سه حرف کرو
هفتاد و یک حرف لکه هفتاد و سوم ببیل بدال ثقیله مضموم و بای موحده خفیفه پنجاه و
دو حرف کرو هفتاد و دو حرف لکه هفتاد و چهارم ببده ببای موحدتین خفیفتین مکسورتین
و دال ثقیله پنجاه و یک حرف کرو هفتاد و سه حرف لکه هفتاد و پنجم بمان ببای موحده
خفیفه مکسور و میم ممدوده و نون پنجاه حرف کرو هفتاد و چهار حرف لکه هفتاد و ششم
بهو بضم بای موحده ثقیله و فتح همزه چهل و نه حرف کرو هفتاد و پنج حرف لکه هفتاد و هفتم
ساگر بسین مهمله ممدوده و فتح کاف عجمی خفیفه و را چهل و هشت حرف کرو هفتاد و شش
حرف لکه هفتاد و هشتم ترنگ بتای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون منونه و کاف
عجمی خفیفه چهل و هفت حرف کرو هفتاد و هفت حرف لکه هفتاد و نهم توی بتای

فوقانی

فوقانی خفیفه مضموم و واو مجهول و همزه مکسوره چهل و شش حرف کرو هشتاد و هشت حرف لکه
هشتادم بار بیای موحده خفیفه ممدوده و را چهل و پنج حرف کرو هشتاد و نه حرف لکه
هشتاد و یکم بنده بفتح بای موحده خفیفه و نون مغنونه و دال ثقیله چهل و چهار حرف کر
و هشتاد حرف لکه هشتاد و دوم سوتی لیس بسین مهمله مضموم و واو مجهول و تای فوقانی
خفیفه مفتوح و همزه مکسوره و یای معروف چهل و سه حرف کرو هشتاد و یکحرف لکه
هشتاد و سیوم کنجل بکاف و جیم تازیین خفیفین مفتوحتین و تشدید نای و لام چهل و دو
حرف کرو هشتاد و دو حرف لکه هشتاد و چهارم نوبت بنون و بای عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول
و تای فوقانی خفیفه چهل و یکحرف کرو هشتاد و سه حرف لکه هشتاد و پنجم بیر بیای
موحده خفیفه مکسور و یای معروف و را چهل حرف کرو هشتاد و چهار حرف لکه
هشتاد و ششم بیسر بیای موحده خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله مفتوح و را سی و نه
حرف کرو هشتاد و پنج حرف لکه هشتاد و هفتم لنبک بلام و بای موحده خفیفه مفتوح
و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه سی و هشت حرف کرو هشتاد و شش حرف لکه هشتاد و
هشتم تل بلک بکسر تای فوقانی خفیفه و سکون لام و الف کسر تای فوقانی خفیفه و لام مفتوح
و کاف تازی خفیفه سی و هفت حرف کرو هشتاد و هفت حرف لکه هشتاد و نهم
ترون بتای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون واو و نون سی و شش حرف کرو
هشتاد و هشت حرف لکه نودم هار بهای ممدوده و را سی و پنج حرف کرو هشتاد و نه
حرف لکه نود و یکم کنگن بفتح کاف تازی خفیفه و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه
مفتوح و نون سی و چهار حرف کرو نود حرف لکه نود و دوم بلیا بفتح بای موحده
خفیفه و لام مکسوره و یای تحتانی ممدوده سی و سه حرف کرو نود و یکحرف لکه نود

نود و سیوم کنکنی بکسر کاف تازی خفیفه و نون منونه و کاف تازی خفیفه مفتوح و نون
مکسور و یای معروف سی و دو حرف کرد و نود و ده حرف لکه نود و چهارم چیدا و
بفتح جیم تازی خفیفه و دال مثقله ممدوده و واو سی و یکحرف کرد و نود و ۳ حرف لکه
نود و پنجم جیت بجیم تازی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه سی حرف کر
نود و چهار حرف لکه نود و ششم بنور بنون مکسور و یای مجهول و همزه مضمومه و را بیست و نه
حرف کرد و نود و پنج حرف لکه نود و هفتم بنبن بنون مفتوح و بای موحده خفیفه مکسور
و یای معروف و نون بیست و هشت حرف کرد و نود و شش حرف لکه نود و هشتم
ببید بیای موحده ثقیله مکسور و یای مجهول و دال خفیفه بیست و هفت حرف کرد و نود و
هفت حرف لکه نود و نهم کنجک بفتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و جیم عجمی و
کاف تازی خفیفتین بضم اول بیست و شش حرف کرد و نود و هشت حرف لکه صدم
کسل بضم کاف تازی خفیفه و فتح سین مهمله و لام بیست و پنج حرف کرد و نود و نه حرف لکه
صد و یکم کیچ بکاف تازی و جیم عجمی خفیفتین بضم اول بیست و چهار حرف کرد و یکصد حرف
لکه صد و دوم جاوک بجیم تازی خفیفه ممدوده و واو مفتوحه و کاف تازی خفیفه بیست و سه
حرف کرد و یکصد و یکحرف لکه صد و سیوم چهلنا بجیم عجمی ثقیله و لام مفتوحتین و یای تحتانی
ممدوده بیست و دو حرف کرد و یکصد و دو حرف لکه صد و چهارم تاجن بتای فوقانی
و جیم تازی خفیفتین با دال ممدوده و ثانی مفتوح و نون بیست و یکحرف کرد و یکصد و سه
حرف لکه صد و پنجم پیچ بکاف تازی و یای عجمی خفیفتین مفتوحتین و جیم عجمی خفیفه بیست حرف
و یکصد و چهار حرف لکه صد و ششم کنند بفتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و دال مثقله
نوزده حرف کرد و یکصد و پنج حرف لکه صد و هفتم باکر بیای عجمی خفیفه ممدوده و فتح کاف
تازی ثقیله و را هژده حرف کرد و یکصد و شش حرف لکه صد و هشتم بکهنک بنون
مکسور و ها کاف

مکسور و فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه هفده حرف کرو یکصد و
هفت حرف لکه صد و نهم پیند بضم بای عجمی ثقیله و نون منونه و دال خفیفه شانزده حرف کر
و یکصد و هشت حرف لکه صد و دهم سیل بسین مهمله مکسور و یای مجهول و لام پانزده حرف کر
و یکصد و نه حرف لکه صد و یازدهم هربهای مفتوحه و را چهارده حرف کرو یکصد و ده حرف لکه
صد و دوازدهم کتل بضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و فتح تای فوقانی خفیفه و لام سیزده
حرف کرو یکصد و یازده حرف لکه صد و سیزدهم کوند بضم کاف تازی خفیفه و واو
مفتوحه و نون منونه و دال مثقله دوازده حرف کرو یکصد و دوازده حرف لکه صد و چهاردهم
دند بفتح دال خفیفه و نون منونه و دال مثقله یازده حرف کرو یکصد و سیزده حرف لکه
صد و پانزدهم بهلیا بفتح بای موحده ثقیله و لام مکسوره و یای تحتانی ممدوده ده حرف کرو
یکصد و چهارده حرف لکه صد و شانزدهم رجکن بفتح را و جیم تازی و کاف عجمی خفیفتین
بسکون اول و ضم ثانی و نون نه حرف کرو یکصد و پانزده حرف لکه صد و هفدهم ستکن
بفتح سین مهمله و تای فوقانی و کاف عجمی خفیفتین بسکون اول و ضم ثانی و نون هشت حرف
کرو یکصد و شانزده حرف لکه صد و هژدهم درم بفتح دال ثقیله و سکون را و میم
هفت حرف کرو یکصد و هفده حرف لکه صد و نوزدهم کرم بفتح کاف تازی خفیفه
و سکون را و میم شش حرف کرو یکصد و هژده حرف لکه صد و بیستم پن بضم بای
عجمی خفیفه و تشدید نون و تخفیفه پنج حرف کرو یکصد و نوزده حرف لکه صد و بیست و یکم
انگن بهمزه مفتوحه و نون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه و نون چهار حرف کرو یکصد و بیست
حرف لکه ذکر یافت قسم دویم در ذکر چهند هایی بربی هرتیا که در زبان سنسکرت

مستعمل و متداول است و آنرا در اصطلاح اشلوک نامند بفتح همزه و سکون شین معجمه
و لام مضموم و واو مجهول و کاف تازی خفیفه و آن لفظی بود نثر مانند که تک یعنی
قافیه بدان لازم نگردد مگر آنکه اتفاق افتد و آنچه هشت چهند است اول انشتپ چهند بفتح
همزه و ضم نون و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله مفتوح و بای عجمی خفیفه و آن
در اصطلاح اهل این فن چهندی یعنی اشلوکی بود دو تکی که در هر تک آن هشت حرف
بود بلا قید لکه و گر و در بیشتر یکی از چهندهای دیگر قید لکه و گر نباشد مگر آنکه در آخر تک
حرف گر واجب بود دویم رودربچهند بضم را و فتح دال خفیفه مشدده و رای متصله
و بای موحده و جیم تازی خفیفتین بفتح اول و تشدید ثانی و رای متصله و آن در اصطلاح
اهل این فن چهندی بود دو تکی در هر تک آن یازده حرف بود سیوم تروتک چهند
بضم تای فوقانی خفیفه و رای متصله و واو مجهول و تای فوقانی مثقله مفتوح و کاف
تازی خفیفه و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تکی در هر تک آن دوازده
حرف باشد چهارم ستنت تلک چهند بفتح سین مهمله و نون منونه و تای فوقانیتین
خفیفتین تای اول موقوف یا مفتوح و تای ثانی مکسور و لام مفتوح و کاف تازی خفیفه
و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تکی در هر تک آن چهارده حرف بود
پنجم مالتی چهند بمیم ممدوده و لام موقوف و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و
آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تکی که در هر تک آن پانزده حرف باشد
ششم سکندنی چهند بکسر سین مهمله و فتح کاف تازی نقیله مشدده و رای متصله
و نون مکسور و یای معروف و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تکی که
در هر تک آن شانزده حرف بود هفتم ساردول چهند بسین مهمله ممدوده و رای

موقوف

موتوقه و دال خفیفه مضموم و واو معروف و لام و آن در اصطلاح اهل این فن چهندی
بود که تال در هر تک آن نوزده حرف باشد هشتم سرک دهار بضم سین مهمله و سکون
را و کاف عجمی خفیفه موقوف و دال ثقیله ممدوده و را و آن در اصطلاح اهل این فن
چهندی بود که تال در هر تک آن بیست و یک حرف بود **شعبه سیوم** در بیان اقسام
چهندهایی که مخترع این نحیف اند و اختراع چهندهای مذکوره نسبت بدانست که
گاهی بگوش این نحیف نخورده و در کتابها نیز بنظر نرسیده و احیانا چهندی ازین چهندها
در کتابها مضبوط باشد پس از جمله نوادرات خواند بود و الا از جمله مخترعات و بالجمله
چهارده چهند است بدین تفصیل و اسامی جدیدة الوضع اول موهن چهند بباید دانست
که موهن بمیم مضموم و واو مجهول و های ممدوده چهندی بود که تال جدید الوضع بیک قافیه
که در هر تک آن بیست و شش ماترا باشد و تمام بندان پنجاه و دو ماترا نوع جز
میان هر تک یک برام یعنی وقف واقع شود و تمام تک بیک برام میانه بدو حصه
متساوی گردد و هر حصه سیزده ماترائی شرطی که چون آنرا بنشت یعنی تقطیع کنند در هر حصه
از حصههای چهارگانه هر تک سه کن جا جا شوند کن اول شش ماترائی و کن دویم
چهار ماترائی و کن سیوم سه ماترائی و آن باید که نکتی باشد یا تو و لیو یعنی لگه و گرو بهر التقدیر
باید که ماترائی یازدهم حرف لگه باشد که واجبست و در هیچ جا جگن واقع نشود که
بدعیب است و آنچه بواسطه ترتیب و تقطیع مذکور بود معیوب و ناقص است و آن منقسم است
به بیست و پنج قسم و احاطه جمیع اقسام موهن آنست که در هر تک آن چهارده حرف و
بیست و شش ماترا بود و بالجمله در هر حصه از دو حصه تک ماترائی یازدهم باید که لگه باشد پس
در هر تک دو حرف لگه و دوازده حرف گرو بود چنانکه در هر تک بیست و شش حرف

چهار لگه دو بیست و چهار گرو پنجاه و دو ماترا باشد لهو طی و در هر حصه لگهو حصه ترنگ حرف
ششم ماترا اینست ما ترنبیم بود لگه باشد چنانکه گذشت واین قسم موها را مول نامند بضم میم مضموم و
واو معروف و لام چنانکه مصنف کتاب گفته ع جانا چون با می کشان می پیمائی جام می
بادی مار انیر ده زان جا چه ایام دی و چون ماتراهای حروف لگه و گر یک تک را جداگانه
نویسند و ثبت کنند چنین گردد چنانکه حاشا شوند ءا ءء ءءء ءا ءء ءءء و
تقطیعش بطور عروض عرب چنین بود فع لن فع لن فاعلن فع لن فع لن فاعلن
و چون از جمله گرها بیست و چهار گانه هر ترنگ یکحرف گر بردارند و بجای آن دو حرف
لگه بگذارند باسم دیگر موسوم گردد تا آنکه هر بیست و چهار حرف گر که چهل و هشت ماترا است
برداشته شود و بجای آن چهل و هشت حرف لگه که نیز چهل و هشت ماترا است گذاشته آید
چنانکه در هر ترنگ سه حرف گر شود و پنجاه و دو حرف لگه باشند و این قسم موها را انگن
گویند بفتح نون و سکون کاف عجمی خفیفه و ازین نون چنانکه مصنف کتاب گفته
از می لعل لبت چه خوش چشم خوشت سرمست شد فز لب و نرگس دلکشت رفته دلم
از دست چه شد و تقطیعش بطور عروض عرب چنین بود مفتعلن مفاعلن مفتعلن متفاعلن
در اسامی اقسام بیست و یکگانه جدید الوضع موها است اول مول الحروف و حرکات
مذکوره بیست و چهار حرف گر و چهار حرف لگه کما ذکرنا دوم کول بکاف تازی خفیفه
مضموم و واو معروف و لام بیست و سه حرف گر و شش حرف لگه سیوم سنیا بالفتح
سین مهمله و سکون یای تحتانی و نون ممدوده بیست و دو حرف گر و هشت حرف لگه
چهارم پنج بضم بای عجمی خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفه بیست و یکحرف گر و ده حرف
لگه پنجم بن ببای موحده خفیفه مفتوح و نون بیست حرف گر و دوازده حرف لگه

ششم

ششم کهن بکاف عجمی ثقیله مفتوح و نون نوزده حرف کرد چهارده حرف لکه هفتم چند
بفتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه شزده حرف کرد شانزده حرف لکه هشتم
مده بمیم مفتوحه و تشدید دال ثقیله نه ده حرف کرد شزده حرف لکه نهم جوبن بجیم تازی خفیفه
مضموم و واو مجهول و بای موحده خفیفه مفتوح و نون شانزده حرف کرد بیست حرف لکه
دهم مین بفتح میم و سکون یای تحتانی و نون یازده حرف کرد بیست و دو حرف لکه یازدهم چین
بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون یای تحتانی و نون چهارده حرف کرد بیست و چهار حرف لکه
دوازدهم تیج بتای فوقانی خفیفه مکسور و یای مجهول و جیم تازی خفیفه سیزده حرف کرد
بیست و شش حرف لکه سیزدهم رب برای مفتوحه و بای موحده خفیفه مکسور دوازده حرف کرد
بیست و هشت لکه چهاردهم کدوت بهمزه و دال خفیفه مضموم و واو مجهول و تای فوقانی خفیفه
یازده حرف کرد سی حرف لکه پانزدهم دسا بفتح دال خفیفه و سین مهمله ممدوده ده حرف کرد
سی و دو حرف لکه شانزدهم بده بنون مکسوره و دال ثقیله نه حرف کرد سی و چهار حرف لکه
هفدهم سده بسین مهمله مکسور و دال ثقیله مشدده هشت حرف کرد سی و شش حرف لکه
نوزدهم رس برای مفتوحه و سین مهمله شش حرف کرد چهل حرف لکه بیستم کاهیان بکاف
تازی خفیفه ممدوده و میم موقوفه و بای موحده خفیفه ممدوده و نون پنج حرف کرد چهل و دو
حرف لکه بیست و یکم بید ببای موحده خفیفه مکسور و یای مجهول و دال خفیفه چهار حرف کرد
چهل و چهار حرف لکه بیست و دوم رام برای ممدوده و میم سه حرف کرد چهل و شش
حرف لکه بیست و سوم پتن بفتح نون و سکون یای تحتانی و نون دو حرف کرد چهل و هشت حرف لکه
بیست و چهارم برنبه بکسر بای موحده خفیفه و رای متصله و نون منونه و بای موحده ثقیله یک حرف کرد
پنجاه حرف لکه بیست و پنجم نکس بحروف و حرکات مذکوره پنجاه و دو حرف لکه کما ذکرنا

[illegible]

دویم ثلیا چیند بباید دانست که ثلیا بفتح بای عجمی خفیفه وسکون لام وبای فوقانی مثقله ممدوده چیندی بود که جدید الوضع که قافیه آن در وسط تک افتد مثل سورتها و در هر تک آن بیست و شش ماترا بود چنانچه بعد از سیزده ماترا در وسط تک لام واقع شود و در انجا قافیه باشد چنانکه هر تک یک لام بدو حصه گردد که قطع شود مثل موماترا در هر حصه از دو حصه هر تک ماترای یازدهم حرف لگه باشد و تمام بیتدال پنجاه و دو ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ❁ می بیمانی جام می جانا جوبن بامی کتان ٭ زلف جامی ایام ماری باری ماراز بردو ٭ ولقطیعش بطور عروض عربی همان تقطیع سوبها بود چنانکه گذشت سیوم سوبها چیند بباید دانست که سوبها بسین مهمله مضموم و واو مجهول و بای موحده ثقیله ممدوده چیندی بود چهار تک جدید الوضع که در هر تک آن یک تکی و آن یک لگه و دو گرات و یک جکن و در آخر تک یک حرف گرو بود چنانکه در تمام تک کفت حرف و یازده ماترا باشد تمام بیدالی بیست و هشت حرف و چهل و چهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته تبارو تیوجومه ٭ سری موتیوسیه ٭ کنداری بکوبی ما ٭ لکاهی لسوبی ما ٭ ولقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار مفاعیل و یکبار فاعلن بود بر مثال مفاعیل فاعلن چهارم ارده چیند بباید دانست که ارده چیند بفتح همزه و سکون را و دال ثقیله و فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه چیندی بود چهار تک جدید الوضع که در هر تک آن یک سکن و یک تعو بود چنانکه در تمام تک پنج حرف و هفت ماترا باشد و تمام بیدالی بیست حرف و بیست و هشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ❁ خما بیا ٭ لوفا بیا ٭ باوا بیا ٭ بنجوا بیا ٭ ولقطیعش بطور عروض عربی در هر تک یکبار متفاعلن بود پنجم سنجهم چیند بباید دانست که سنجهم بضم سین مهمله و فتح جیم عجمی ثقیله مشدده

وهم چیند سا بود

و میم چهندے بو چهار تنکا جدید الوضع در هر تنک آن یک توقوز و سه سکن بو خانکه در
تمام تنک پانزده حرف و پانزده ماترا باشد و تمام بند آن چهل و چهار حرف و شصت ماترا بو
خانکه مصنف کتاب کفته بیت بیا ضیما ایشین دیکی ؎ زردی دفالستو چکلی ؎ اکی تو بیا
توبی ما بوفا ؎ و می بتنی متمای جفا ؎ و تقطیعش بطور عروض عرب در هر تنکا چنین بو مفاعلتن
فعلن فعلن ششم اندراوتی چهند باید دانست در اندراوتی به همزه مکسور و نون مفتوحه و
دال خفیفه و رای متصله محدوده و واو موقوفه و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف چهندے
بو چهار تنکا جدید الوضع در هر تنک آن یک سکنی و یک بکنی و در آخر تنک توقوز بود خانکه
در تمام تنک هشت حرف و دوازده ماترا باشد و تمام بند آن سی و دو حرف چهل و هشت
ماترا بو خانکه مصنف کتاب کفته بیت ضما رو تیو جو مه ؎ شب کیسو تو سیه ؎ تو جرا که
اکی بره ؎ بکنی توبی مانکه ؎ و تقطیعش بطور عروض عرب در هر تنکی چنین بو فعلاتن مفاعلن
هفتم بدماوتی چهند باید دانست بدماوتی به بای عجمی و دال خفیفتین بفتح اول و سکون ثانی
و میم محدوده و واو موقوفه و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف چهندے بو چهار تنکا
جدید الوضع در هر تنک آن یک سکنی و یک بکنی و در آخر تنک یکحرف کرو باشد
خانکه در تمام تنک نه حرف و ده ماترا بو و تمام بند آن بیست و هشت حرف و
چهل ماترا باشد خانکه مصنف کتاب کفته بیت صنما رو تیو مه ؎ سر مو تیو سیه ؎
تو لبنی بخری ؎ ز فغان سحری ؎ و تقطیعش بطور عروض عرب چنین بو فعلاتن فعلن
هشتم رتناوی چهند باید دانست که رتناوی بفتح را و سکون ثانی فوقانی خفیفه
و نون محدوده و واو موقوفه و لام مکسور و یای معروف چهندے بو چهار تنکا جدید الوضع

که ورهر تیک آنی چهار سکنی و ورآخر تیک یک حرف کو بو خاینکه ورتمام تیک سیزده حرف و
هرده ماترا باشد و تمام بیت آنی پنجاه و دو حرف و نود و دو ماترا بو خاینکه مصنف کتاب گفته
صنما چه بلا همه جور و جفائی ٭ ز غم تو جز اینم تا که نیائی ٭ دل ما بد جفا بردی ز بری ما ٭ همه جور و جفا
کردی بسری ما ٭ و تقطیعش بطور عروض عرب آنست که ورهر تیکی چهار بار فعلن و ورآخر یکبار فع بود
بر تمثال فعلن فعلن فعلن فعلن فع سیم پهیا دلی چیند بباید دانست که پهیادلی بضم
بای عجمی خفیفه و سکون ها و یای عجمی خفیفه ممدوده و واو موقوفه و لام مکسور و یای معروف
چیندنی بو چهار تیکی جدید الوضع که ورهر تیک آنی یک سکنی و یک یکنی و آن
یک لکه و دو کرانست و ورآخر یک رکنی بو خاینکه ورتمام تیک نه حرف و چهارده
ماترا باشد و تمام بیت آنی سی و شش حرف و پنجاه و شش ماترا بو خاینکه مصنف
کتاب گفته ٭ صنما بسیمین تنی ٭ تو چرا بد بسان توسنی ٭ بوصال تو از الم ما ٭ بخیال تو
الخام ما ٭ و تقطیعش بطور عروض عرب آنست که ورهر تیکی یکبار متفاعلن و یکبار مستفعلن بود بر تمثال
متفاعلن مستفعلن دهم چیلا چیند بباید دانست که چیلا بجیم و یای عجمیین خفیفتین
مفتوحتین و لام ممدوده چیندنی بو چهار تیکی جدید الوضع که ورهر تیک آنی سه حکنی
و ورآخر تیک یک نکنی بود و نکنی سه لکه باشد خاینکه ورتمام تیک دوازده حرف و
پانزده ماترا بود و تمام بیت آنی چهل و هشت حرف و شصت ماترا باشد خاینکه مصنف
کتاب گفته ٭ مرا بخیال تو شوق سفر ٭ ترانه بسوی غریب نظر ٭ کنون بوفا بنما رخ خود
بیا صنما نشد آنچه نشد ٭ و تقطیعش بطور عروض عرب آنست که ورهر تیک یکبار مفاعلتن و دو بار
فعلن بود بر تمثال مفاعلتن فعلن فعلن یازدهم لعرت بانی چیند بباید دانست که لعرت بانی

بکسر نمزه و سکون میم و فتح را و سکون تای فوقانی خفیفه و بای موحده خفیفه ممدوده
و نون مکسور و یای معروف چنین دی بود چهار رکنی جدید الوضع که در هر رکن آن یک
نکتی یعنی سه الف و یک سکنی بود چنانکه در تمام رکن شش حرف و هفت ماترا باشد
و تمام بیت آن بیست و چهار حرف و بیست و هشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته
دلم ز تو خول خوشم بجنون ، و هم بتو دین ، ز یم به ارنش ، و تقطیعش بطور عروض عربی
در هر رکنی یکبار مفاعلتن بود دوازدهم سدهاترنگ چنین باید دانست که سدهاترنگ
بسین مهمله مضموم و دال ثقیله ممدوده و تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون مغنونه و کاف
عجمی خفیفه چنین دی بود چهار رکنی جدید الوضع که در هر رکن آن یک نب و یک سکنی بود
چنانکه در تمام رکن هفت حرف و هشت ماترا باشد و تمام بیت آن بیست و هشت حرف
و سی و دو ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ؎ دل من ز تو خون ، سر من بجنون ، بدهم
بتو دین ، نبرم به ازین ، و تقطیعش بطور عروض عربی در هر رکنی دوبار فعلن بود بر مثال
فعلن فعلن سیزدهم سبهانود چنین باید دانست که سبهانود بسین مهمله مفتوح و
بای موحده ثقیله ممدوده و کسر بای موحده خفیفه و نون مضموم و واو مجهول و دال خفیفه
چنین دی بود چهار رکنی جدید الوضع که در هر رکن آن سه نکتی و در آخر رکن یک حرف گرو بود
چنانکه در تمام رکن ده حرف و چهارده ماترا باشد و تمام بیت آن چهل حرف و پنجاه و
شش ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ؎ ماه منی بر بام برا ، خنده کنان بر شام برا
رو بنما و تمام برا ، خوبی گل با می و جام برا ، و تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود
مفتعلن مفتعلن فعلن ۳ چهاردهم منگلا چنین باید دانست که منگلا بمیم مفتوح و نون مغنونه

و کاف عجمی خفیفه مفتوح و لام ممدوده چیند است بود چهار بنا جدید الوضع که در هر تک
آن یک سکتی و دو بهکتی بود کر بود چنانکه در تمام تک نه حرف و دوازده ماترا باشد
و تمام تیندال سی و شش حرف و چهل و شش ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته صنما
رو نمو مه وش دل ما با غم تو خوش سر ما خاک در است به تمنای نگاهت
و لفظ عش للطور عروض عرب است در هر بنا دو بار فعلاتن بود بر تمثال فعلاتن فعلاتن

باب دوم

در بیان تک یعنی علم قوافی اهل هند و چون کتابی مضبوط درین علم بنظر نیامده لهذا
این نحیف بر کلیات آن احاطه نموده و اصطلاحی چند نهاده این علم را مدون ساخت
و آن مشتمل است بر دو فصل **فصل** در تعریف تک و ذکر حروف آن و آن منشعب بدو شعبه

شعبهٔ اول در تعریف تک باید دانست که تک بتای فوقانی و کاف تازی خفیفتین
با اول مضموم در لغت اهل هند قافیه را گویند و مصراع را اثر نامند و آن بحسب معنی اول
در اصطلاح ایشان عبارتست از یک حرف یا بیشتر که تکرار آن بمعانی مختلفه در اواخر مصراعها
واجب بود یا مستحسن و واجب آن بود که تک یعنی قافیه بی او صورت نه بندد
مثلا حرف نون در آخر لفظ تن بتای فوقانی خفیفه مفتوح و من بمیم مفتوح که قافیه
نیز آن درست نیست و مستحسن آن بود که اگر رعایت آن کرده شود موجب مزید
حسن کلام گردد و الا خللی در قافیه راه نیابد مثلا در قافیه بدن بسین مهمله و دال خفیفه
مفتوح و نون اگر رعایت دال مذکور بکنند و مدن بمیم مفتوح قافیه آن بندند موجب
مزید حسن کلام گردد و الا اگر تن بتای فوقانی خفیفه مفتوح و امثال آن قافیه آن بندند
نیز درست باشد و خللی در قافیه راه نیابد و وجوب تکرار یا بجوهر حرف و ذات آن
تواند بود یا بحرکات یعنی حرکت و استحسان بدو قسم مذکور بود و رعایت تکرار حرف

خفیفه و ثقیله

خفیفه و ثقیله کردن مثلا در قافیه هاي سنگ بکاف عجمي ثقیله مفتوح و نون لکن رعایت حرف
ثقیله نکنند و همین بدال ثقیله مفتوح قافیه آن بندند موجب مزید حسن کلام گردد و الله
اگر تن بتاي فوقاني خفیفه مفتوح و امثال آن قافیه آن بندند نیز درست بود و خللي در
قافیه راه نیابد و از جمله ابجد اصل هند که حروف سي و یکگانه باشند هژده حرف خفیفه
است و هشت حرف ثقیله و دو حرف مثقله و آن دو حرف دریں محل حکم خفیفه
دارند و پنج حرف اثقل و آن حکم ثقیله دارند الا نون اثقل که حکم خفیفه دارد و دو حرف
مغنونه و از جمله هژده حرف خفیفه مذکوره در مقدمه کتاب اگرچه نه حرف مقید بخفیفه
نیست اما درینمحل حکم خفیفه دارند و آن همزه و میم و یاي تحتاني و را و لام و واو
و شین معجمه و سین مهمله و ها است و سه حرف ثقیله که نون و میم و لام باشد اگرچه
داخل ابجد مذکور نیستند اما مقید بثقیله اند و حکم ثقیله دارند چنانکه حروف سي و یکگانه
ابجد مذکور در فصل اول مقدمه کتاب بتفصیل مسطور است شعبه دوم در ذکر حروف
تک و تفصیل آن بباید دانست که حروف تک یعني قافیه جمله سي و دو ست
بدین تفصیل و اسامي اول نیه نون مکسور و یاي مجهول و ها و آن حرف لکه بود در آخر تک
یعني در آخر کلمه آخر مصراع که تکرار آن بعینه واجب بود و اختلاف آن بهیچ وجه جایز
نیست مثل حرف نون در آخر لفظ تن بتاي فوقاني خفیفه مفتوح و من بمیم مفتوح
و میم در آخر لفظ کام بکاف تازي خفیفه ممدوده و بام بباي موحده خفیفه ممدوده و امثال آن
و بیان حروف لکه ذکر در فصل اول از باب اول گذشت در معرفت آن بآن باب
رجوع نمایند دویم رو ب براي مضموم و واو معروف و یاي عجمي خفیفه و آن حرف
لکه بود متحرک ما قبل نیه و تکرار آن بعینه مستحب بود و تکرار مات یعني حرکت آن

واجب مثل دال خفیفه و فتحهٔ آن در لفظ سمدن کسین مهمله مفتوح و دال مذکور و نون
و مدن بمیم مفتوح و بانه حروف و حرکات مذکوره و امثال آن سیوم انوب بفتح همزه
و نون مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفه و آن حرف که بود ما قبل روی و چون روی
بعینه تکرار یابد تکرار حرف مذکور بعینه اگر ما قبل آن حرف دیگر بود و الا تکرار مات آن
مستحسن بود مثل رای لعل و سکون آن در لفظ سرور بفتح سین مهمله و سکون رای مذکوره
و واو مفتوحه و الیضا را و ترور بفتح تای فوقانی خفیفه و بانه حروف و حرکات مذکوره
و مثل سین مهمله و فتحه آن در لفظ سدن و میم و فتحه آن اشن در لفظ مدن بحروف و حرکات
مذکوره و امثال آن چهارم بندی بکسر بای موحده خفیفه و یای مجهول و نون مغنونه و دال خفیفه
مکسور و یای معروف و آن حرف که بود ما قبل انوب و تکرار مات آن مستحسن بود چون
انوب بعینه تکرار یابد مثل فتحه سین مهمله در لفظ سرور بفتح سین مهمله مذکوره و سکون زا
و واو مفتوح و الیضا را و نون در لفظ تربر بفتح نون مذکور و سکون زا و های مفتوحه و امثال آن
و احسن بود چون روی و انوب هردو بعینه تکرار یابند مثل فتحه سین مهمله در لفظ سرور بحروف
و حرکات مذکوره و تای فوقانی خفیفه در لفظ ترور بفتح تای فوقانی مذکور و بانه حروف و
حرکات مذکوره و امثال آن پنجم سروب بسین مهمله مفتوح و رای مضموم و واو معروف و
بای عجمی خفیفه و آن حرف که بود ما قبل روی و چون ما قبل آن حرف دیگر باشد تکرار
حرف مذکور بعینه و مات آن مستحسن بود مثل نون ممدوده در لفظ کنانگت بفتح کاف
تازی خفیفه و نون مذکور و کاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین با اول مفتوح و لفظ مناوت
بمیم مفتوح و نون مذکور و واو مفتوحه و امثال آن و احسن بود چون روی بعینه تکرار یابد
مثل نون مذکور در لفظ کنانگت بحروف و حرکات مذکوره و لفظ اناکت بهمزه مفتوحه

و بانه حروف

و باقی حروف و حرکات مذکور مثل آن ولکن ما قبل آن حرف دیگر باشد تکرار
مات آن مستحسن بود فقط مثل سین مهمله ممدوده در لفظ ساکر سین مهمله مذکوره و کاف
عجمی خفیفه مفتوح و راو نون ممدوده در لفظ ناهر نمون مذکور و هاء مفتوح و امثال آن و اگر حرف بود
چون روی بعینه تکرار یابد مثل سین مهمله مذکوره در لفظ ساکر و نون ممدوده در لفظ ناکر
بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن ششم تلک تای فوقانی خفیفه مکسور و لام مفتوح
و کاف تازی خفیفه و آن حرف که بود ما قبل روی و تکرار مات آن مستحسن بود چون
روی بعینه تکرار یابد مثل فتحه سین در لفظ ستا و در سین مهمله مفتوح و تای فوقانی
خفیفه ممدوده و واو مفتوحه و را و میم در لفظ مهاور بمیم مفتوح و هاء ممدوده و باقی
حروف و حرکات مذکوره و احسن بود و چون روی و ردف هر دو بعینه تکرار یابند
مثل فتحه کاف تازی خفیفه در لفظ کتاکت و همزه در لفظ اناکت بحروف و حرکات
مذکوره و امثال آن هفتم بندبنی بفتح بای موحده خفیفه و نون مفتوحه و فتح دال ثقیله و نون و
آن حرف که بود ساکن ما قبل بیه و تکرار آن بعینه و سکون آن واجب بود مثل شین معجمه و
سکون آن در لفظ اشت بفتح همزه و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله و کشت
بفتح کاف تازی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن هشتم سیس بسین مهمله
مکسور و یای معروف و الف سین مهمله و آن حرف که بود ما قبل بندبنی و تکرار مات آن
واجب بود مثل فتحه همزه در لفظ اشت و کاف تازی خفیفه در لفظ کشت بحروف
و حرکات مذکوره و امثال آن و تکرار حرف مذکور بعینه مستحسن بود چون ما قبل آن حرف دیگر
باشد مثل را در لفظ سرشت بفتح سین مهمله و کسر را و سکون شین معجمه و تای فوقانی
مثقله و در هرشت بفتح دال ثقیله و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن نهم کیس
بکاف تازی خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله و آن حرف که بود ما قبل سیس فی تکرار

بات آن مستحسن بود مثل فتحهٔ نون در لفظ نکشت نون مفتوح و کاف تازی خفیفه مکسور و
سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله و سین مهمله در لفظ سرشت بحروف و حرکات
مذکوره و امثال آن و احسن بود چون سین بعینه تکرار یابد مثل فتحه سین مهمله در لفظ سرشت
و دال ثقیله در لفظ دهرشت بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن و هم سیام بکسر
سین مهمله ممدوده با های مشمومه و میم و آن حرف که بود ما قبل بنیه و تکرار بات
آن واجب بود مثل بات کاف تازی خفیفه ممدوده در لفظ کام بمیم آخر و بای موحده
خفیفه ممدوده در لفظ بام و تکرار آن بعینه مستحسن بود چون ما قبل آن حرف دیگر باشد
مثل اللام ممدوده در لفظ کلاب بفتح کاف تازی خفیفه و اللام مذکوره و بای عجمی خفیفه
و اللاب بفتح همزه و بای حروف و حرکات مذکوره و امثال آن باز و هم سند بضم
سین مهمله و نون مغنونه و دال خفیفه مفتوح و را و آن حرف لکه بود ما قبل سیام و تکرار آن
بعینه چون ما قبل آن حرف دیگر باشد و بات آن مستحسن بود مثل رای اول در لفظ
ترواز بفتح تای فوقانی خفیفه و سکون را و واو ممدوده و الف را و کر بار بفتح کاف
تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفه ممدوده و مثل فتحه کاف تازی خفیفه
در لفظ کلاب بحروف و حرکات مذکوره و سین مهمله در لفظ سراب برای ممدوده
و بای عجمی خفیفه و احسن بود چنانکه سیام بعینه تکرار یابد مثل رای اول در لفظ ترواز بحروف
و حرکات مذکوره و پرواز بفتح بای عجمی خفیفه و بای حروف و حرکات مذکوره
و مثل فتحه کاف تازی خفیفه در لفظ کلاب و همزه در لفظ اللاب بحروف و حرکات
مذکوره و امثال آن و دوازدهم مکث بضم میم و فتح کاف تازی خفیفه و تای فوقانی مثقله
و آن حرف لکه بود ما قبل سند و تکرار بات آن مستحسن بود چون سند بعینه تکرار یابد

مثل فتحه

مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ تروار و کسرهٔ تای تازی خفیفه در لفظ کرتار و احسن بود
چون سندر و سیام هر دو بعینه تکرار یابند مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ تروار و بای عجمی
خفیفه در لفظ پروار بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن سیزدهم موبن بمیم مضموم و
واو مجهول و های مفتوح و نون و آن حرف که بود ما قبل سیام و تکرار بات آن مستحسن بود
مثل بات کاف تازی خفیفه ممدوده در لفظ کاپال بکاف تازی مذکور و بای عجمی
خفیفه ممدوده و لام و بای عجمی خفیفه ممدوده در لفظ پاتال ببای عجمی مذکور و تای فوقانی
خفیفه ممدوده و احسن بود چون سیام بعینه تکرار یابد مثل بات کاف عجمی خفیفه
مضموم با واو مجهول در لفظ گوپال بکاف عجمی مذکور و بای عجمی خفیفه ممدوده و لام و
بای موحدهٔ ثقیله مضموم با واو مجهول در لفظ بهوپال بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن
چهاردهم مول بمیم مضموم و واو معروف و لام و آن حرف که بود در آخر تک یعنی
مصراع و اختلاف حرف مذکور بعینه واجب بود چون هر دو لفظ تک یعنی قافیه
بسیط باشند یعنی هر دو لفظ یکحرفی باشند فقط و تکرار بات یعنی حرکت و اعراب آن
بهر حال واجب بود مثل بات و ابواو ممدوده و یا ببای تحتانی ممدوده و مو بمیم مضموم
با واو مجهول و تو بتای فوقانی خفیفه مضموم با واو مجهول و پی ببای عجمی خفیفه مکسور
با یای معروف و تی بتای فوقانی خفیفه مکسور با یای معروف و امثال آن و تکرار آن
بعینه واجب بود چون هر دو لفظ تک یعنی قافیه مرکب از دو حرف و زیاده بر آن
باشند و شاید که مستحسن بلکه احسن بود مثل بات تای فوقانی خفیفه با یای معروف
در لفظ رتی برای مفتوحه و جتی بجیم تازی خفیفه مفتوح پانزدهم درم بدال خفیفه
مضموم و رای متصله و میم و آن حرف که بود متحرک ما قبل مول و تکرار آن بعینه مستحسن بود

چون ماقبل آن حرف دیگر باشد مثل جیم تازی خفیفه مفتوح در لفظ سنجی لسین مهمله
مفتوح وجیم مذکور و نون مکسور و یای معروف در جنی برای مفتوحه و باقی حروف و
حرکات مذکوره وامثال آن و تکرار مات آن واجب بود چون مول بعینه تکرار یابد
مثل فتحه جیم تازی خفیفه در مثال مذکور و فتحه را در لفظ رتی بتای فوقانی خفیفه مکسور و
یای معروف وجیم تازی خفیفه در لفظ جنی بحروف و حرکات مذکوره وامثال آن
شانزدهم قرار بدال ثقیله محدوده و را و آن حرف که بود ماقبل درم و تکرار مات آن
مستحسن بود مثل فتحه سین مهمله در لفظ سنجی بحروف و حرکات مذکوره و را در لفظ
رونی برای مذکوره و واو مفتوحه و باقی حروف و حرکات مذکوره واحسن بود چون
درم و مول هردو بعینه تکرار یابند مثل فتحه سین مهمله در لفظ سنجی و را در لفظ رجنی بحروف
و حرکات مذکوره وامثال آن هفدهم سمن بضم سین مهمله و فتح میم و نون و آن حرف
که بود ساکن یا موقوف ماقبل مول و تکرار آن بعینه و مات آن بعینه سکون یا وقف
آن مستحسن بود چون مول بعینه تکرار یابد مثل را و سکون آن در لفظ تریا بکسر تای فوقانی
خفیفه و رای مذکوره و بای محدوده و بریا بکسر بای عجمی خفیفه و باقی حروف و حرکات
مذکوره وامثال آن و مثل تای فوقانی خفیفه و وقف آن در لفظ ماترا بمیم محدوده و تای مذکوره
و رای محدوده و جاترا بجیم تازی خفیفه محدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره وامثال آن
هژدهم تیبر بیای عجمی و تای فوقانی خفیفتین بفتح اول و تشدید ثانی و رای متصله و آن
حرف که بود ماقبل سمن و تکرار مات آن مستحسن بود چون مول بعینه تکرار یابد و سمن
مختلف گردد مثل کسره تای فوقانی خفیفه در لفظ تریا بحروف و حرکات مذکوره و
بای موحده خفیفه در لفظ بجیا ببای موحده مذکوره و سکون جیم تازی خفیفه و یای تحتانی

ممدوده یا آنکه سمن بعینه تکرار یابد و مول [illegible] مثل کسره تای مذکوره در لفظ ثریا و کاف
تازی خفیفه در لفظ کریا لکاف تازی مذکور و سکون را و یای تحتی خفیفه ممدوده واحسن بود
چون سمن و مول هر دو بعینه تکرار یابند مثل کسرهٔ تای مذکوره در لفظ ثریا و یای تحتی خفیفه در لفظ
ثریا بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن نور و هم کمن لفتح کاف تحتی نقطه و نون و آن
حرف که بود ماقبل سمن و تکرار مات آن مستحسن بود چون یکی از سمن و مول بعینه تکرار یابد
مثل مات میم ممدوده در لفظ ماترا بمیم مذکوره و تای فوقانی خفیفه موقوفه و رای ممدوده
و بای موحده خفیفهٔ ممدوده در لفظ باورا ببای مذکوره و واو موقوفه و الف رای ممدوده
و مثل میم مذکوره در لفظ ماترا بحروف و حرکات مذکوره و جیم تازی خفیفهٔ ممدوده
در لفظ جاتکا بجیم مذکوره و تای فوقانی خفیفه موقوف و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده
واحسن بود چون سمن و مول هر دو بعینه تکرار یابند مثل مات میم ممدوده در لفظ ماترا بحروف
و حرکات مذکوره و جیم تازی خفیفهٔ ممدوده در لفظ جاترا بجیم مذکور و باقی حروف و حرکات
مذکوره بستیم بهل ببای تحتی نقطه مفتوح و لام و آن حرف که بود ماقبل درم و تکرار مات
آن مستحسن بود چون درم و مول هر دو بعینه تکرار یابند مثل مات کاف تازی خفیفهٔ ممدوده
در لفظ کامنی لکاف مذکور و میم و نون مکسورتین و یای معروف و دال خفیفهٔ مذکوره در لفظ
دامنی بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن نیست و یکم تمال لفتح تای فوقانی خفیفه
و میم ممدوده و لام و آن حرف که بود ماقبل مول و چون ماقبل آن حرف دیگر باشد
و مول بعینه تکرار یابد تکرار آن بعینه مستحسن بود مثل های ممدوده در لفظ بهاری بکسر بای موحده
خفیفه و های مذکور و رای مکسور و یای معروف و تهاری بکسر تای فوقانی خفیفه و
باقی حروف و حرکات مذکوره و تکرار مات آن واجب بود مثل مات های ممدوده
در مثال مذکور و میم ممدوده در لفظ مالدهیم مذکوره و لام ممدوده و بای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده

در لفظ بالد و امثال آن بیت دوم دال ثقیله مفتوح ولام و آن حرف که بود ما قبل
تمال و تکرار مات آن مستحسن بود چون تمال مختلف گردد و موصل بعینه تکرار یابد مثل کسرهٔ بای
موحدهٔ خفیفه در لفظ بهاری بحروف و حرکات مذکوره و نون در لفظ نواری بنون مذکور
و واو ممدوده و یای حروف و حرکات مذکوره و امثال آن و احسن بود چون تمال و موصل
هر دو بعینه تکرار یابند مثل کسرهٔ بای مذکوره در لفظ بهاری و تای فوقانی خفیفه در لفظ تهاری
بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن بیت سوم بهول بضم بای عجمی ثقیله و واو معروف
ولام و آن حرف که بود ما قبل تمال و تکرار مات آن مستحسن بود چون تمال مختلف گردد
و موصل بعینه تکرار یابد مثل فتحهٔ میم با نون منونه در لفظ منجاری بمیم مذکور و جیم تازی خفیفه ممدوده
و رای مکسور و یای معروف و بای موحدهٔ خفیفه با نون منونه در لفظ نبکاری ببای مذکور و
کاف عجمی خفیفه ممدوده و یای حروف و حرکات مذکوره و امثال آن و احسن بود چون
تمال و موصل هر دو بعینه تکرار یابند مثل فتحهٔ میم با نون منونه در لفظ منجاری بحروف و حرکات
مذکوره و بای موحده خفیفه با نون مذکوره در لفظ نبجاری ببای مذکور و جیم تازی خفیفه ممدوده
و یای حروف و حرکات مذکوره و امثال آن بیت چهارم سنده بفتح سین مهمله و نون منونه
و دال ثقیله و آن حرف که بود که بعینه بوند و تکرار آن بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه
در آخر لفظ بولت بضم بای موحده خفیفه و واو مجهول ولام مفتوح و تولت بضم تای فوقانی
خفیفه و یای حروف و حرکات مذکوره و امثال آن پوشیده نماند که اینحرف و چند
حرف دیگر که بعد از این مذکور شوند عبارت از حروفیست که جوهر کلمهٔ قافیه نباشند یعنی
بیست و سه حرف که پیش از سنده مذکور شد حروفی هستند که از جملهٔ اجزای کلمهٔ قافیه اند
و حرف سنده و چند حرف دیگر که بعد از وی مذکور شوند از اجزای کلمهٔ قافیه نباشند یعنی کلمهٔ
که در آخر مصراع واقع شود از اجزای آن نباشند بلکه بدان لاحق شوند بیت پنجم بهم

بضم بای موحدهٔ ثقیله و میم و آن حرف اکبر که بسنده شوند و تکرار آن بعینه واجب بود
مثل تای فوقانی خفیفه در آخر لفظ بولیت و تولیت بلام مکسور و یای تحتانی مفتوح و
باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن بیت و ششم همی بمیم مفتوح و یای مکسور و یای
معروف و آن حرف کر بود که بینه شوند و تکرار آن بعینه و مات آن واجب بود
مثل یای تحتانی مکسور با یای مجهول در آخر لفظ بولیی و تولیی بحروف و حرکات مذکوره
و امثال آن بیت و ششم دهرا بفتح دال ثقیله و رای ممدوده و آن حرف لکه بود که بمول شوند
و تکرار آن بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه در آخر لفظ منات بمیم مفتوحه و
نون ممدوده و نبات بفتح بای موحدهٔ خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن
بیت و هشتم یاتال بیای تحتی و تای فوقانی خفیفتین ممدودتین و لام و آن حرف لکه بود که
بدیرا شوند و تکرار آن بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه در آخر لفظ مناوت
بواو مفتوحه و نباوت بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن بیت و نهم سیس بسینین
مهملتین بسین اول مکسور و یای مجهول و آن حرف لکه بود که تیاتال شوند و تکرار آن بعینه
واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه در آخر لفظ منائیت بهمزهٔ ملینه و یای تحتانی مفتوح
و نبائیت بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن سیم رج برای مفتوحه و جیم تازی
خفیفه و آن حرف کر بود که بدیرا شوند و تکرار آن بعینه و مات آن واجب بود مثل یای تحتانی
مکسور با یای مجهول در آخر لفظ منائی و نبائی بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن سی و یکم
جهنا بکسر جیم تحتی ثقیله و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و آن حرف کر بود که بمول شوند و تکرار آن
بعینه و مات آن واجب بود مثل یای تحتانی مضموم با واو مجهول در آخر لفظ منابو و نبابو
بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن سی و دوم کممته بکاف تازی خفیفه و میم مفتوحتین

۱

و تای فوقانیه الثقل و آن حرف کریو که یکتا گویند و تکرار آن بعینه و مات آن
واجب بود مثل همزهٔ مکسوره با یای معروف در آخر لفظ مثایوئی و تبایوئی بحروف
و حرکات مذکوره و امثال آن **فصل دویم** در بیان تک مات و غیره و آن مشتمل است
بچهار شعبه **شعبهٔ اول** در بیان تک مات باید دانست که تک مات تای فوقانی و کاف
تازی خفیفتین بضم اول و سکون ثانی و میم ممدوده و تای فوقانی خفیفه بمعنی حرکات و سکنات
قافیه باشد و آنجمله سی است بدین تفصیل و اسامی اول دت بدال و تای فوقانی خفیفتین
باول مضموم و آن مات روب یعنی حرکت روب بود مثل فتحهٔ تای فوقانی خفیفه در لفظ
تن و میم در لفظ من بحروف و حرکاتی که در فصل اول گذشت و امثال آن دویم جوت
بجیم تازی و تای فوقانی خفیفتین باول مضموم و واو مجهول و آن مات الوپ بود مثل سکون
رای اول در لفظ سرور و ترور و فتحهٔ سین مهمله در لفظ سدن و میم در لفظ مدن و امثال آن سیوم
روجن برای مضموم و واو مجهول و جیم عجمی خفیفه مفتوح و نون و آن مات بندی بود مثل فتحه
سین مهمله در لفظ سرور و تای فوقانی خفیفه در لفظ ترور و امثال آن چهارم منوهر بمیم مفتوح
و نون مضموم و واو مجهول و های مفتوحه و را و آن مات سروپ بود مثل امتداد نون در
لفظ کناکت و ناکت و امتداد سین مهمله در لفظ ساکر و نون در لفظ ناکر و امثال آن
پنجم کیسر بکاف تازی خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله مفتوح و را و آن مات تلک بود
مثل فتحهٔ همزه در لفظ اناکت و کاف تازی خفیفه در لفظ کناکت و امثال آن ششم کن
بکاف عجمی خفیفه مضموم و نون و آن مات بندهن بود مثل سکون شین معجمه در لفظ
اشت و کشت و درشت و دهرشت و نکشت و امثال آن هفتم پاک بپا و کاف
عجمی خفیفتین باول ممدوده و آن مات سیس بود مثل فتحهٔ همزه در لفظ اشت و کاف تازی
خفیفه در لفظ کشت و امثال آن هشتم نونیت بفتح نون و سکون واو و نون مکسور و یای

معروف

معروف و تای فوقانی خفیفه و آن مات کیسر بود مثل فتحه سین در لفظ برشت و دال ثقیله
در لفظ دبرشت و امثال آن نهم لنکر بلام مفتوحه و نون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه و را و آن
مات سیام بود مثل امتداد کاف تازی خفیفه در لفظ کام و بای موحده خفیفه در لفظ بام و
امثال آن دهم ناکر بنون ممدوده و کاف عجمی خفیفه مفتوح و را و آن مات سندر بود مثل
فتحه کاف تازی خفیفه در لفظ کلدب و همزه در لفظ الدب و سکون رای لعل در لفظ ترور
و بروار و امثال آن یازدهم رتش بفتح را و سکون تای فوقانی خفیفه و قیل ایضا بالفتحه و نون و
آن مات مکت بود مثل فتحه تای فوقانی خفیفه در لفظ ترور و بای عجمی خفیفه در بروار و امثال آن
دوازدهم من بمیم مفتوح و نون و آن مات موس بود مثل ضمه کاف عجمی خفیفه با واو مجهول در
لفظ کوپال و بای موحده ثقیله در لفظ بهوپال و امثال آن سیزدهم کیند بفتح کاف تازی خفیفه و
نون منونه و دال خفیفه و آن مات مول بود مثل کسره تای فوقانی خفیفه با یای معروف در
لفظ رتی و جیتی و امثال آن چهاردهم چها با جیم تازی ثقیله و یای تحتانی ممدود و تین و آن
مات درم بود مثل فتحه را در لفظ رتی و جیم تازی خفیفه در لفظ جیتی و امثال آن پانزدهم
سنجهم بضم سین مهمله و فتح جیم عجمی ثقیله مشدده و میم و آن مات دار بود مثل فتحه سین مهمله
در لفظ سنجی و را در لفظ رجنی و امثال آن شانزدهم سکنده بضم سین مهمله و فتح کاف عجمی
خفیفه و نون منونه و دال ثقیله و آن مات سمن بود مثل سکون را در لفظ تریا و بریا و
امثال آن هفدهم کامل بهمزه و میم مفتوحتین و لام و آن مات تیر بود مثل کسره تای فوقانی
خفیفه در لفظ تریا و یای عجمی خفیفه در لفظ بریا و امثال آن هژدهم دامن بدال خفیفه
ممدوده و میم مکسور و نون و آن مات کمن بود مثل امتداد میم در لفظ ماترا و جیم تازی
خفیفه در لفظ جاترا و امثال آن نوزدهم مدهر بفتح میم و ضم دال ثقیله و را و آن مات
بهل بود مثل امتداد کاف تازی خفیفه در لفظ کامنی و دال خفیفه در لفظ دامنی و امثال

بیستم بپ ببای موحده و بای عجمی خفیفتین با لام مفتوح و آن مات تمال بود مثل امتداد
میم در لفظ مالد و بای موحده خفیفه در لفظ بالد و امثال آن بیست و یکم کومل بکاف تازی
خفیفه مضموم و واو مجهول و میم مفتوح و لام و آن مات ول بود مثل کسرهٔ بای موحده
خفیفه در لفظ بهاری و تای فوقانی خفیفه در لفظ تهاری و امثال آن بیست و دوم ال
بهمزه مفتوحه و لام و آن مات بهول بود مثل فتحهٔ میم با نون منونه در لفظ منجاری و
بای موحده خفیفه با نون مذکور در لفظ بنجاری و امثال ان بیست و سوم پریت بکسر بای
عجمی خفیفه و رای متصله و یای معروف و تای فوقانی خفیفه و آن مات بنه بود چون سنده
بدو پیوندد و تکرار آن واجب بود مثل فتحهٔ لام در لفظ لولت و تولت و امثال آن ها
بیست و چهارم سم بسین مهمله مفتوح و میم و آن مات سنده بود چون بهم بدو پیوندد و تکرار
آن واجب بود مثل فتحهٔ یای تحتانی در لفظ بولیت و تولیت و امثال آن بیست و پنجم بیت
ببای عجمی و تای فوقانی خفیفتین با دال مفتوح و آن مات مهی بود مثل یای تحتانی مکسور با یای
مجهول در لفظ بولیی و تولیی و امثال آن بیست و ششم کر بکاف عجمی خفیفه مکسور و را
و آن مات مهرا بود چون با تال بدو پیوندد و تکرار آن واجب بود مثل فتحهٔ واو در لفظ
مناوت و تباوت و امثال آن بیست و هفتم ناک بنون ممدوده و کاف عجمی خفیفه
و آن مات تاتال بود چون سیس بدو پیوندد و تکرار آن واجب بود مثل فتحهٔ یای تحتانی
در لفظ منائیت و تبائیت و امثال آن بیست و هشتم لون بیای عجمی خفیفه و واو
مفتوحتین و نون و آن مات رج بود مثل یای تحتانی مکسور با یای مجهول در لفظ منائی
و تبائی و امثال آن بیست و نهم جل بجیم تازی خفیفه مفتوح و لام و آن مات جهتا
بود مثل یای تحتانی مضموم با واو مجهول در لفظ منایو و تبایو و امثال آن سیم ساگر ها
بسین مهمله ممدوده و کاف عجمی خفیفه مفتوح و را و آن مات مکتة بود مثل همزهٔ مکسور
با یای معروف در آخر لفظ منایوئی و تبایوئی و امثال آن شعبهٔ اول در بیان تک هات

تبای فوقانی

تبای فوقانی وکاف تازی خفیفتین قسم اول در سکون ثانی وجیم تازی وتای فوقانی خفیفتین
باول ممدوده یعنی القاب قافیه وآنجمله شش است اول حمل بجیم تازی خفیفه ومیم مفتوحتین
ولام وآن تکی یعنی قافیه بود که دو حرف الکه متوالی باخود داشته باشد مثل تن ومن که حروف
وحرکاتی در در فصل اول گذشت وامثال آن دویم بنج بقسم بای عجمی خفیفه ونون منونه وجیم
تازی خفیفه وآن تکی بود که سه حرف الکه متوالی باخود داشته باشد مثل سدن ومدن و
امثال آن سیوم میی بمیم مفتوحه وهمزه مکسوره ویای معروف وآن تکی بود که چهار حرف الکه متوالی
باخود داشته باشد مثل سرور وترور وامثال آن وآنچه زیاده برین الکه باخود داشته باشد آنرا
نیز میی نامند چهارم بیرکه ببای عجمی خفیفه ورای مضمومتین وکاف تازی خفیفه وآن تکی بود
که یکحرف کر باخود داشته باشد مثل داع یا تودمو لی وتی وامثال آن بنجم منتدل بمیم
مفتوحه ونون منونه وفتح دال مثقله ولام وآن تکی بود که دو حرف کر متوالی باخود داشته باشد
مثل بالد ومالد وامثال آن ششم جتها بفتح جیم تازی خفیفه وتای فوقانی ثقیله ممدوده
وآن تکی بود که سه حرف کر متوالی باخود داشته باشد مثل متجاری وبنجاری وامثال آن
وآنچه زیاده بران کر باخود داشته باشد آنرا نیز جتها نامند تتمه سبها لبتی مهمله مفتوح
وبای موحده ثقیله ممدوده وآن تکی بود مرکب از الکه وکر دو حرف وزیاده بران مثل
کام وبام ورتی وجتی وترواره وبرواره وکامنی ودامنی وامثال آن **شعبه سیوم** در بیان
تک دوکه یعنی عیب قافیه بباید دانست که دوکه بدال خفیفه مضموم وواو مجهول و
کاف تازی ثقیله یعنی عیب باشد وعیوب تک سه است اول هین بهای مکسور
ویای معروف ونون وآن عیبی بود در حرف بنه مبدل شود بحرفی که با او قریب المخرج باشد
وانرا شعرا در بعضی جا که معنی غریب بسته شود بنابر ضرورت قافیه جایز داشته اند اما
ترک آن اولیست وحروف تازی باعجمی وخفیفه باثقیله وبای موحده خفیفه بابای عجمی خفیفه

ودال خفیفه با یای فوقانی خفیفه قریب ~~المخرج~~ مثلا چک بجیم وکاف تازی بس خفیفتین
باول مفتوح ونک بنون مفتوح وکاف عجمی خفیفه وبج ببای موحده وجیم عجمی خفیفتین
باول مفتوح وراک برای محدوده وکاف عجمی خفیفه وباکه ببای موحده خفیفه محدوده
وکاف عجمی ثقیله وباد ببای موحده ودال خفیفتین باول محدوده وبات ببای موحده و
تای فوقانی خفیفتین باول محدوده وامثال آن ودویم چهنن بجیم عجمی ثقیله مکسور ویای معروف
ونون وآن عیب بود در حرف تک یعنی حروف قافیه بیک معنی تکرار یابد وآنرا بعربی
ایطا گویند وآن بر دو قسم است برجهن وبرکاس برجهن بفتح بای عجمی خفیفه وسکون را
وفتح جیم عجمی ثقیله وتشدید نون آن بود در تکرار بر ظاهر نباشد وآنرا بعربی ایطای خفی نامند
مثل چل بجیم تازی خفیفه مفتوح وسچل بسین مهمله مفتوح وباقی حروف وحرکات مذکوره
ومثل للف صفت مانند کتبا بکاف تازی وبای موحده خفیفتین بفتح اول وسکون تای
وتای فوقانی خفیفه محدوده وستر با بضم سین مهمله وسکون را وتای فوقانی خفیفه محدوده
ومثل للف ترا مانند راما برادمیم محدود ویتی وکاهنا بکاف تازی خفیفه ونون
ثقیله محدود ویتی وامثال آن وسوای آن ازین قبیل دیگر تواند بود وبرکاس بفتح بای عجمی
خفیفه وسکون را وکاف تازی خفیفه محدوده وسین مهمله آن بود در تکرار بر ظاهر باشد
وآنرا بعربی ایطای جلی وقافیه شایگان خوانند مثل روپ وبت برای مضموم وواو
معروف ویای عجمی خفیفه موقوف وفتح واو ونون منونه وتای فوقانی خفیفه و
کام وبت بکاف تازی خفیفه محدوده ومیم موقوف وباقی حروف وحرکات مذکوره
ومثل ترتای بفتح تای فوقانی خفیفه وسکون را وفعل محدوده وهمزه ملینه ویای معروف
وبرده‌ای بکسر بای موحده خفیفه وسکون را ودال ثقیله محدوده وباقی حروف وحرکات
مذکوره ومثل لغن تانیث مانند ترنکن بضم تای فوقانی خفیفه وفتح را ونون منونه

وضم کاف عجمی

وفتح کاف عجمی خفیفه و هستی بفتح ها و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی خفیفه و
مثل لول جمع چول کرنی بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و یکن بیا و کاف عجمیین
خفیفتین مفتوحتین و مثل بون مصدری چون لولین بیای موحده خفیفه مضموم و واو مجهول و
لام مفتوح و هستن بها و سین مهمله مفتوح و امثال آن و سوای آن ازین قبیل و بکر نشر لولد
سیوم بگشت بفتح نون و کسر کاف تازی خفیفه و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله
و آن اختلاف ذُت و کُن بود مثل من بفتح میم و نون و بن بضم بای عجمی خفیفه و الف ها
نون و مثل اشت بفتح همزه و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله و کشت بضم کاف
عجمی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال آن شعبهٔ چهارم در بیان تکانت
و غیره و آن متنوع است بچهار نوع نوع اول در بیان تکانت باید دانست که تکانت
بتای فوقانی و کاف تازی خفیفتین با دال مضموم و نانی ممدوده و نون مغنونه و تای فوقانی
خفیفه یک کلمه بود یا بیشتر که بعد از تک یعنی قافیه بیک معنی تکرار یابد و آنرا بعربی ردیف
گویند و وقوع آن در شعر لازم نیست و آنرا محض بجهت زینت کلام آورند و چون در کلام
واقع شود تکرار آن در همه جاها یعنی مصرعها واجب بود و اختلاف آن بهیچ وجه جایز نیست
چنانکه درین بیت یعنی دو مصرع نفوالسته و وارسته تک یعنی قافیه باشند و بعد از دو
لفظ ایم تکانت بود بیت زنار ز زلف تو بسته ایم ه از قید سبحه وارسته ایم نوع دویم در بیان
تکاد بتای فوقانی و کاف تازی خفیفتین با دال مضموم و نانی ممدوده و دال خفیفه و آن یک کلمه
بود یا بیشتر که پیش از تک بیک معنی تکرار یابد چنانکه تکانت بعد از تک و آنرا بعربی
حاجب نامند و تکرار آن مستحسن بود چنانکه درین بیت لفظ شده پیش از تک تکاد باشد
و لفظ ایمه بعد از تک تکانت و این بیت جامع هر دو مثال است بیت قدم از فراقت
شده دالی ایمه ه تنم از غمانت شده نالی ایمه ه نوع سیوم در بیان تک مشترک باید دانست

ایمه

که مشترک بکسر میم و سکون شین معجمه و رای مفتوحه و کاف تازی خفیفه در لغت
بمعنی مرکب و آمیخته بود و تک مشترک در اصطلاح جدید تکی را نامند که در وی ترکیب الفاظ
کرده شود مثلا قافیه دیهری بمعنی دهلیز خانه میری بسته شود یعنی میم بمیم مکسور و یای مجهول و ها
لفظی است بمعنی بارش و ری برای مکسور و یای معروف لفظی است دیگر بمعنی ندای مونث
آید پس این هر دو لفظ را یکجا مرکب کرده میری بمنزله یک لفظ سازند و قافیه دیهری شدند
نوع چهارم در بیان تک کهندت باید دانست که کهندت بفتح کاف تازی ثقیله و نون منونه و
دال مثقله در لغت بمعنی لخت و پارچه بود و تک کهندت در اصطلاح جدید تکی بود که در وی
بتحلیل تصرف کرده شود یعنی یک کلمه را بدو جزو کنند و حرفی را داخل تک دارند و جزو دوی را
داخل لکانت یعنی ردیف مثلا شعری که نیه نخل مکسور و یای مجهول و ها و میم بمیم مکسور
و یای حروف و حرکات مذکوره تک یعنی قافیه داشته باشد و ری برای مکسور و یای
معروف لکانت یعنی ردیف آن بود اگر لفظ دیهری را که مفرد یک کلمه است
بمعنی دهلیز خانه بجای تک و لکانت آورند شاید چنانکه دیهری که یک کلمه است آنرا منحل
کردیم بدو جزو یکی دیه دوم ری جزو اول را که دیه باشد داخل تک داشتیم و جزو دوم را
که ری باشد داخل لکانت کردیم و این هر دو قسم تک یعنی تک مشترک و تک کهندت
اگرچه خالی از تصرف و تکلفی نیست اما متاخرین آنرا صنعت می شمارند و این هر دو قسم
قافیه مذکور را بعربیه قافیه معمول گویند باب سیوم در علم النکار یعنی علم بدیع و بیان
و آن مشتمل است بر دو فصل فصل اول در بیان فصاحت و بلاغت کلام و صنایع
و بدایع شعریه و آن منشعب است بر ۳ شعبه شعبه اول در بیان نورس یعنی رسهای نهگانه
ورس برای مفتوحه و سین مهمله در لغت اهل هند بمعنی مزه و لذت باشد و در

اصطلاح حالتی

اصطلاح حالتی بود که بر سالک طاری گردد و آنگاه نه حالت قرار یافته بدین لقب اول
شنکار رس و شنکار بکسر سین مهمله و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده و را و در لغت اهل هند
بمعنی زینت و آرایش کردن بود و در اصطلاح عبارت از حالت عاشقی و معشوقی
بود و آن منقسم میشود بر دو حال اول سنجوگ دوم بیوگ بفتح سین مهمله و نون مغنونه
و جیم تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه حالت وصال را گویند و بیوگ
بکسر بای موحده خفیفه و یای تحتانی مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه حالت فراق را
نامند و شنکار رس در رسها استید علمی است علحده مدوّن براسه و آن بعد ازین
در باب چهارم مفصلاً و مشروحاً بیان کرده شود ان شاء الله تعالی دوم هاس رس بهای ممدوده
و سین مهمله و آن عبارت از حالت خنده و فراخ و خوشی طبعی بود سوم کرنا رس
بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون ممدوده و آن عبارت از حالت رحم
بر مصیبت و صعوبت کسی باشد چهارم بیر رس بیای موحده خفیفه مکسور و یای معروف
و آن عبارت از حالت شجاعت و بهادری و سپاهیگری و خونریزی بود پنجم
رودر رس بضم را و تشدید دال خفیفه و رای متصله و آن عبارت از حالت خشم و غضب بود
ششم بهی رس بفتح بای موحده ثقیله و سکون یای تحتانی و آن عبارت از حالت خوف
و ترس باشد هفتم بی بهتس رس ببای موحده خفیفه مکسور و یای معروف و فتح بای موحده ثقیله
و سکون تای فوقانی خفیفه و سین مهمله و آن عبارت از حالت کراهت و نفرت طبیعت بود
از شی ملوث و متعفن و مستهجن مثل ریم و خون و چیزی گندیده و متعفن و امثال آن هشتم
سانت رس بسین مهمله ممدوده و نون مغنونه و تای فوقانی خفیفه عبارت از حالت
اطمینان و تسکین و قرار و تمکین بود ظاهری و باطنی نهم ادبهت رس بفتح همزه و سکون دال خفیفه

وضم بای موحده ثقیله و تای فوقانیه خفیفه و آن عبارت از حالت تعجب باشد که از امری
عجیب و غریب باشد پس حیرت در کلام و اشعار بیان رسی از رسهای نهگانهٔ مذکوره یعنی همان
حالتی از حالات نهگانهٔ مذکوره باشد و با او رس دیگر نیامیزد یعنی صرف همان یک رس
بسیط باشد و رس دیگر با او مرکب نگردد و آنرا استهای بهاو گویند بفتح همزه و سکون سین
مهمله و تای فوقانیه ثقیله ممدوده و همزه ملینه و یای معروف و بای موحده ثقیله ممدوده
و واو موقوفه و اگر با او رس دیگر مرکب گردد مثلا بیان سنگار رس لوده باشد و با او هاسک رس
یا بیر رس و غیر آن مرکب گردد آنرا سنچاری بهاو نامند بفتح سین مهمله و سکون ها و کاف
لمعه دوم تازی خفیفه ممدوده و رای مکسور و یای معروف و باقی حروف و حرکات مذکوره
در بیان نبک و ایمان و آن متنوع است بر دو نوع نوع اول در بیان نبک باید دانست که
نبک بکسر بای موحده خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه دقت معنی و نزاکت و لطافت
خیال و رنگینی مضمون و باریکی نکته و حسن ادا را گویند مثلا نایکا در محل عتاب و خطاب و
شکایت صحبت داشتن نایک با معشوقهٔ غیری از جهت طریق رمز و کنایه و استفهام با نایک
بگوید که این رنگ سرخی که در پیشانی و پشت چشم تو می‌نماید آیا این عکس دستار سرخ تست
در آیینه لوح پیشانی و پشت چشم تو هویدا گشته یا رنگ حنا و پای معشوقه و پیک پان
لب لعل است که به پیشانی و پشت چشم تو رسیده و این خط سیاهی در لب تو می‌نماید
آیا این عکس سرمهٔ چشم منست که در لب یاقوت رنگ آبدار تو پدیدار گشته
یا نقش سرمهٔ چشم غیریست که بر لب تو مانده و بعضی خیالی از وقتی تنت
علامات صحبت داشتن نایک با غیری با این حسن ادا گفته بنحو چه رنگ حنا در پیشانی

نایک بودن

نایک بودن علامت آنست که نایک در محاورهٔ نیاز و عذر تقصیر مقصری که ازو سرزده و
معشوقه بیدماغ گشته و نیاز در آمده بپای معشوقه افتاده و سر بپای او گذاشته بد بخت رنگ
مهاور پای معشوقه به پیشانی او رسیده و بینش پیشانی برنگ مهاور رنگ و رنگین گردیده و
رنگ پیک پان در زینت چشم نایک نمود علامت آنست که معشوقه در محل اخلاص
و غلبهٔ شوق بوسه بر چشم نایک داده و نشان پیک پان لب او بر پلک چشمش مانده و سیاهی
سرمه بر لب نایک نمود علامت آنست که نایک در محل شوق بوسه بر چشم معشوقه داده و
نشان سرمهٔ چشم او بر لبش مانده و مثلاً نایکا علامات صحبت داشتن نایک را با معشوقه
غیری که نحو از علامات مذکوره و غیره از جهت بیداری و سرخی و مخموری چشم و پریشانی
دستار و امثال آن در نایک مشاهده نموده بزبان هیچ نگوید و آیینه بدست نایک بدهد تا
او علامات مذکوره را در چهرهٔ اوضاع و احوال خود مشاهده نموده خجل و منفعل گردد

نوع دوم در بیان ایهام باید دانست که ایهام بضم همزه و سکون پای عجمی خفیفه و میم ممدوده
و نون معنونه بمعنی تشبیه بود و مشبه را یعنی چیزی را که تشبیه کنند بجری اپمی گویند بضم همزه
و سکون پای عجمی خفیفه و میم مکسور و یای مجهول و همزهٔ مفتوحه و قبل یای تحتانی مفتوح و در متعارف
بواو موقوف استعمال کنند و مشبه به را یعنی چیزی را که بدو تشبیه کنند اپمان نامند بضم
همزه و سکون پای عجمی خفیفه و میم ممدوده و نون مفتوحه و در مشبه و مشبه به علاقه شرط است
یعنی باید به وجهی از وجوه با هم مشابهت داشته باشند مثلاً روی معشوق صبیح را بماه تشبیه کنند
و موی او را بشب و بعکس آن نشاید یعنی روی را بشب و موی را بماه و ایهام بمعنی تشبیه
بر شش قسم است اول مکه ایهام بمیم مضمومه و کاف تازی ثقیله بالتخفیف والتشدید و آن
چنان بود که درو یک لفظی از ادوات تشبیه مذکور باشد چون لفظ مثل و مانند و امثال آن
چنانکه بگویند روی معشوق مثل ماه است و اگر بگویند روی معشوق ماه است بدون لفظ مثل یا مانند

وامثال آن از ادوات تشبیه ایهامی خاسته شد و اگر لفظ مذکور مقدر بود یعنی ادوات تشبیه
ملفوظ و مذکور نباشد لکن در معنی و خیال در نظر داشته باشد آنرا لیت ایهام خوانند چنانکه ذکر آن
بعد ازین بیاید ان شاء الله تعالی دوم لیت ایهام بضم لام و یای تحتی و تای فوقانی حقیقی
بسکون لام و آن چنان بود که لفظی از ادوات تشبیه مثل مانند و چنانکه و چنین و همچو
و همچنان و مانند و امثال آن در کلام مذکور نباشد لکنه نسیاً منسیاً محذوف باشد بلکه
معنًا مقدر بود چنانکه گویند که قند لب یار سرخ رنگست یعنی لب یار که مثل قند است
سرخ رنگست سیوم مالو ایهام بمیم ممدوده و لام مفتوحه و واو و آن چنان بود که چون
چیزی را بچیزی تشبیه کرده شود لوازم و لواحق مشبه را بلوازم و لواحق مشبه به نیز تشبیه کرده شود
مثلا قرص ماه را بسانع تشبیه کنند و تیرگی آنرا بسواد اشجار تشبیه کنند و خطوط شعاعی آنرا
بشاخهای اشجار یا آنکه قرص ماه را بصحرای فصل بهار تشبیه کنند و تیرگی جرم آنرا بوحوش
صحرا مثل آهو و غیره تشبیه کنند و خطوط شعاعی آنرا بشاخهای اشجار و امثال آن چهارم سرنکهلا
ایهام بکسر سین مهمله و رای متصله و نون منونه و کاف تازی ثقیله مفتوح و لام ممدوده و آن
چنان بود که چیزی را بچیزی تشبیه کنند باز ایهام را ایهام گردانند یعنی مشبه به را بچیزی دیگر تشبیه
کنند و مشبه گردانند چنانکه گویند که ناف معشوق مثل گل کنولست و گل کنول مثل روی اوست
و روی او مثل ماهست و امثال آن پنجم اننی ایهام بفتح همزه و نون مفتوحه و تشدید نون
تانی و سکون یای تحتانی و آن چنان بود همان ایهامی ایهام باشد یعنی همان مشبه مشبه به بود
مثلا گویند مثل زید هم زید است یعنی زید نظیر و همتا ندارد و مثل خود همان خود است و
امثال آن ششم ایمی ایهام بحروف و حرکات مذکوره و آن چنان بود که ایهام یک ایهام
در نظر داشته باشد و بس یعنی مشبه همان یک مشبه به در نظر داشته باشد فقط چنانکه گویند مثل زید عمر

دست

وست ولیس و مثل عمرو زید و امثال آن شعبهٔ سیوم در بیان اقسام النکار و آن متنوع است بها
بر دو نوع نوع اول در بیان النکاری که مصطلح استادان قدیم اهل هند است بباید دانست
النکار بهمزه و لام مفتوحتین و نون منونه و کاف تازی خفیفه ممدوده و را بمعنی صنعت کلام
شعر بود و آن اگرچه متعدد است لیکن از انجمله آنچه مستحسن طبع سلیم و ذهن مستقیم بود ایراد نمود
و از انجمله نه عدد النکار است بدین تفصیل اول تبرکتا النکار بیای موحده و تای فوقانی خفیفتین
بکسر اول و سکون ثانی و رای مکسوره و سکون کاف تازی خفیفه و ثانی فوقانی خفیفه ممدوده
و در بعض از نسخ تبرکا مرقوم است بیای موحده و تای فوقانی خفیفتین بکسر اول و سکون
ثانی و رای مکسوره و یای مجهول و کاف تازی خفیفه ممدوده و آن النکاریست بمعنی صنعتی بود که
اپمیو را بر اپمان یعنی مشبه را بر مشبه به ترجیح نهند و مدح مشبه و مذمت مشبه به کنند چنانکه
گویند که ماه و گل کنول روز و شب در تغیر و تبدیل و کم و کاست اند و روی معشوق همیشه در
ترقی و افزایش حسن و جمال است و امثال آن دوم بروده بهاس النکار بکسر بای موحده
خفیفه و رای مضموم و واو مجهول و دال و بای موحده ثقیلتین ممدودتین و سین مهمله و آن
النکاریست بعبارت کلام فی الحقیقه معنی درست داشته باشد و بحسب ظاهر نادرست
نماید چنانکه گویند که نایکا مالای مروارید لال در گلوی خود داده و درین عبارت لفظ لال
بروده بهاس است چه لفظ لال دو معنی دارد یکی بمعنی نایک باشد دوم بمعنی لعل که آن
گوهریست مشهور و نیز بمعنی سرخ بود پس عبارت مذکور بحسب معنی اول درست باشد
یعنی نایکا مالای مروارید نایک را در گلو داده و بحسب معنی ثانی نادرست بود چه مالای
مروارید لعل بهره بعد بر معنی نداده و زیرا که مروارید نه گوهر لعل است و نه سرخ رنگ و آن
بروده بهاس باشد یا چنین گویند که در عشق نایکا سیام لال زرد شده است یعنی کانه
یا مرلی نایک زرد شده است زیرا که سیام لال عبارت از کانه است یا مرلی نایک

هرکه باشد و الفاظ سیام و لل و زرد همه افاده بر ودها بهاس کنند چه سیام بکسر سین مهمله ممدوده
بابای مضمومه و میم بمعنی سیاه باشد و لل بلامین لام لعل ممدوده بمعنی سرخ بود و سیاه و سرخی را
بازردی تباین تامست سیوم آشلیکها انکار بفتح همزه و سکون شین معجمه و اللام مکسور و یای
مجهول و کاف تازی ثقیله ممدوده و آن انکاری بود در یک لفظ افاده معانی متعدده کند
و همه معنی مفید بمطلب باشند مثل لفظی در چند معنی مشترک باشد و همه معنی در مطلب دخل
باشند مثلاً گویند که از عیس زید آب میرود چه عیس هم بمعنی چشم باشد و هم بمعنی چشمه و از
هر دو آب میرود چهارم جمکا انکار بفتح جیم تازی خفیفه و سکون میم و کاف تازی خفیفه
ممدوده و آن انکاری بود که الفاظ و عبارت ترک در آن یک لخته تکرار یابد و در هر جا
معنی علیحده باشد و آنرا بعربی صنعت تجنیس تام گویند چنانکه گویند زید و عمر را یکبار بس جفت
بار دلو چنانکه بار درخت بار درخت و چنانکه ار باغ برگرفتم و در بر گرفتم و امثال آن پنجم
اُت برکیها انکار بضم همزه و سکون تای فوقانی خفیفه و کسر بای عجمی خفیفه و رای متصله و یای
مجهول و جیم عجمی ثقیله ممدوده و آن بر دو گونه بود سکارن ات برکیها و اکارن ات برکیها
سکارن ات برکیها سین مهمله مفتوح و کاف تازی خفیفه ممدوده و رای مفتوحه و نون
و باقی حروف و حرکات مذکوره انکاری بود در شاعر اطیه بر پا کند و آنرا توجیه
بر کرسی نشاند چنانکه گویند که ماه ذره از حسن و جمال معشوق من دیده و گریخته بر آسمان
رفته جا گرفته است و از نسبت که او مثل دزدان شبها بر می آید و روزانه نمیتواند بر آید و
امثال آن و اکابن ات برکیها بهمزه مضمومه و کاف تازی خفیفه ممدوده و رای مفتوحه
و نون و باقی حروف و حرکات مذکوره انکاری بود که شاعر چیزی ناممکن را ممکن نماید.
و آنرا بعربی مبالغه و اغراق نامند چنانکه گویند ماه و آفتاب را یکجا در هم کوفته و خمیر کرده
روی معشوق ساخته اند و لعل و یاقوت را در هم کوفته و با نجابات خمیر کرده لب او ساخته اند

وامثال آن

واشمال آن ششم انکرمات الانکار بفتح همزه وضم نون وفتح کاف تازی خفیفه وسکون را
ومیم ممدوده ونون مغنونه وآن الانکاری بود که شاعر در صدر کلام چند چیز را یکجا بیان کند وباز
بترتیب وصف هر یک کند وآنرا لف ونشر مرتب خوانند چنانکه گویند که بر تنها دلش ومهیس
خلق کننده وپرورنده وهلاک کننده اند واشمال آن هفتم سندیها الانکار بسین مهمله مفتوح ونون
منونه ودال خفیفه مکسور ویای مجهول وهای ممدوده وآن الانکاری بود که شاعر در دو چیز تردد
کند وسخن بشک وظن گوید وآنرا بعربی تجاهل عارف نامند مثلا گویند که این روی تست
یا ماه واین زلف تست یا مار واشمال آن هشتم سجهان الانکار بضم سین مهمله وفتح جیم تازی بتقدیر
مشدده ومیم ممدوده ونون مغنونه وآن الانکاری بود که بدون الفاظ وعبارت مطلب
بایما واشارت ادا کرده شود چنانکه عاشقی بر در معشوق برود وتنهائی از مردم بهانهٔ جواب
خواستن از کسی فریاد کند واز معشوق بپرسد که من کی بیایم ومعشوق در جواب او شخص
صبیح را برقع نیلگون بر رو انداخته بر وی فرستد تا عاشق او را ببیند وجواب حاصل نماید
واین برقع نیلا بر روی آنکس اشارت بدلالت که وقتی که ماه فرو نشیند وغروب کند و
شب تاریک گردد خوش آید واشمال آن نهم اینا ایدیسا الانکار بفتح همزه وتشدید نون
مکسورهٔ ممدوده با یای منقوطه وضم همزه ویای مجهول ودال خفیفه بسکون اول وکسر ثانی ویای مجهول
وسین مهمله ممدوده وآن الانکاری بود در سخن با کسی بگویند واشارت بدیگری کنند چنانکه
چنانکه معشوقه عاشق پیر ور دوست را دیده یا از آمدن او در خانه خبر یافته بدو وقت اشاره
کند وخطاب بدیگری بگوید که آه امروز چکنم که بی تنها ام شوهرم بفلان کار رفته وخوشدامن
بفلان کار ونیستی گاو وگاومیش تنها زمین پرستار قسمت ودشوار روز تنهائی بر می ترسم
در شب تار واشمال آن دهم آت سیوکت الانکار بفتح همزه وکسر تای فوقانی خفیفه وسین
مهمله مفتوح ویای تحتانی مضموم وواو مجهول وکاف تازی وتای فوقانی خفیفه با اول مفتوح

و آن بر چهار گونه بود اول نگرچاهیوسان بکسر نون و فتح کاف عجمی خفیفه و سکون را و جیم تازی خفیفه ممدوده و کسر دال ثقیله و بای مضمومه و سکون واو و سین مهمله ممدوده و نون و آن الکاری بود که ایهام در ضمن ایهام باشد و همان ایهام مذکور بود و مراد از آن ایهام باشد چنانکه شاعر گوید که ماه و مار و لیوز و آهو دل مرا برده اند یعنی روی معشوق و زلف او و کمر او و چشم او دل مرا برده است چه مشبه به مذکور شد و مراد از آن مشبه است که روی و زلف و کمر و چشم باشد دوم پرکتیانتها بیان بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و کاف تازی و تای فوقانیه خفیفتین مفتوحتین و تشدید سین مهمله مکسوره ممدوده و بای مضمومه و فتح نون و تشدید تای فوقانیه ثقیله ممدوده و بای موحده ثقیله ممدوده و نون و آن الکاری بود که وجه هیچ یکی از ایهام و ایهان نماند و چیزی دیگر بود چنانکه گویند زیرا آن زید نمانده است بلکه چیزی دیگر شده است سیوم کارن کارج بیرجی بکاف تازی خفیفه ممدوده و رای مفتوحه و سکون نون و کاف تازی خفیفه ممدوده و رای مفتوحه و سکون جیم تازی خفیفه و بای موحده و بای عجمی خفیفتین بکسر اول و تشدید ثانی و رای متصله و فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانیه و آن الکاری بود که سبب شی از سبب او توقع آید چنانکه گویند که رسم اهل زمانه اینست که گناه ناکرده میگیرند و مواخذه مینمایند و اتمال لکی چهارم جدیارته الکار بفتح جیم تازی خفیفه و تشدید دال خفیفه مکسوره ممدوده و بای مضمومه و رای مفتوحه و تای فوقانیه ثقیله و آن الکاری بود که شاعر ایهام را بر ایهان ترجیح نهد بدین طریق که فلان چیز وقتی بفلان چیز رسد که فلان چیز داشته باشد مثلا گویند که ماه وقتی بمعشوق ما رسد که لبی چون یاقوت و دندانی چون مروارید و زلفی چون مار و چشمی چون آهو داشته باشد و اگر بدین عبارت بگویند که یاقوت و مروارید وغیره با هم داشته باشد احسن بود و موجب اجتماع دو صنعت گردد و آن یکی صنعت نگرچاهیوسان و دیگر صنعت مذکوره باشد

باردهم

یازدهم انیراس للتکرار بفتح همزه و ضم نون و فتح یای عجمی خفیفه و رای متصله ممدوده و سین مهمله
و آن بر سه گونه بود اول ابیرت انیراس بفتح همزه و بای موحده خفیفه مشدده و رای
متصله و تای فوقانی خفیفه و آن التکرار بود که در هر تک الفاظ آن با هم متفق و مسجع واقع
شوند و بعضی آنرا صنعت سجع خوانند اما فرق آنست که در سجع الفاظ هر دو مصرع
بسبب با هم مسجع می افتند و در اینجا در هر تک الفاظ همان تک با هم مسجع میباشند چنانکه
گویند در بازار تاتار خریدار و ستار بسیار و بیشمار است و چنانکه گویند شب هر ری در ماه
دی با معشوق و می و آواز چنگ و نی بی در پی عشرت کردیم و امثال آن دویم
چهکا انیراس بجیم عجمی نقطه مکسور و یای مجهول و کاف تازی خفیفه ممدوده و آنرا
اچهر سکائی نیز گویند بفتح همزه و جیم عجمی نقطه مشدده و سکون را و سین مهمله مفتوح و
کاف عجمی خفیفه ممدوده و همزه ملینه و یای معروف و آن التکرار بود در حروف
اولی الفاظ تک از یکجنس باشند خواه در تمام تک چنین باشد خواه در هر سه لفظی از
تک چنین بود چنانکه درین بیت حرف دال در مصرع اول و حرف زی در مصرع ثانی
چو دردانه دیدیم دندان دلبر ؂ چو زنجیر دیدیم زلفش سراسر ؂ سیوم لاتا انیراس بلام و
تای فوقانی مثقله ممدوده و آن التکرار بود در الفاظ و عبارتی که در تک اول باشد
همان الفاظ و عبارت در تک ثانی بعینه تکرار یابد و معنی علیحده بخشد همه الفاظ و عبارت
یا بعض آن چنانکه شاعر گوید ؂ در شب هجران خیال روی او مانم بود ؂ در شب هجران
خیال روی او بانغم بود ؂ در مصرع اول کلمه مانم بمعنی ماتم من باشد و در مصرع ثانی بمعنی
مع غم باشد و چهارم اچهر چیکا التکرار بفتح همزه و جیم عجمی نقطه مشدده و سکون را

و جیم عجمی و یای فوقانی خفیفتین بفتح اول و سکون ثانی و کاف تازی خفیفه ممدوده و آن
بالکنایه بود و آن آخرینک آخر یک کلمه جواب چند سؤال باشد که در یکجای سابق رفته
باشند و آنرا بعربی صنعت سؤال و جواب گویند چنانکه گویند که باعث روشنی ایمن و ایمان
و موجب نضارت خلق جهان و سبب اجرای معاش انسان و محل جریان و واسطه حیات
عالمیان چیست در جواب این همه اسولهٔ مذکوره یک کلمه بگویند که عین چه عین هم بمعنی
آفتاب باشد و هم بمعنی چشم و هم بمعنی زر و هم بمعنی چشمه پس در این صورت یک کلمه
عین جواب هر چهار سؤال مذکور تواند شد و هم سرتیو بهدار بالکنایه بفتح سین مهمله و
سکون را و یای موحده خفیفه موقوف و تای فوقانی خفیفه مضموم و واو مجهول و فتح بای
موحده ثقیله و سکون دال خفیفه و رای ممدوده و آن بالکنایه بود چون حروف لفظ یا
عبارتی را منقلب خوانند همان لفظ و همان عبارت حاصل شود و همان معنی بخشد و بعربی
آنرا قلب مستوی خوانند اما این صنعت با قاعده عربی در حروف لکه مطابق لفظ
نه که زیرا که حرف که با اعتبار قاعده عربی مرکب از دو حرف بود و بقاعده هندی
یکحرف بود کما لا یخفی فرزندی مثل سسس سنسنی میملتس با اول مفتوح و مرمم تمیم و رای
مفتوحتین و الف صامیم و کاکا لکافین تازیین خفیفتین ممدودتین و للدلال باللام ممدوده
و دال ثقیله موقوف و الف للام ممدوده و نالان بنون مکسور و دال خفیفه ممدوده و الف صافه
نون و امثال آن و چنانکه این عبارت هندی سکس جیجی سکس سرس تیتی سرس
و در عربی و فارسی مثل لفظ موم و نان و یاب و مادام و امثال آن و چنانکه این بیت
شکر تر از نی فرادت بر کش شو همره بلبل بلب هر مه و کش و چنانکه این مصراع
امید اشنایان شادی ما جبار و هم بهرمان بالکنایه بفتح بای موحده ثقیله و سکون را

و میم ممدوده

وبیم ممدوده ونون مغنونه وآن انکاریست که بود چیزی را بغلط چیزی دیگر دانستن لخفی و
گمان چنانکه شاعر گوید که مرغ دلمن خال معشوق را دانه پنداشت لاجرم در دام زلف او گرفتار
وچنانکه شاعر گوید این مضمون در هندی بسته که زنبور سیاه منقار سرخ توتا یعنی طوطی سبز را
گل پتشو یعنی گل درخت پلاس پنداشت وبآرزوی استشمام واستلذاذ شیره آن
رفت ودر دهانش خزید وتوتا آنرا میوه جامون انگاشت ودر حال فرو بلعید واحتمال آن
پانزدهم سنگهاولوکن انکاریست بکسر سین مهمله ونون مغنونه وکاف عجمی ثقیله ممدوده وواو موقوفه
ولام مضموم وواو مجهول وکاف تازی خفیفه مفتوح ونون وآن انکاریست که چو کلماتی که
در نصف یک یعنی مصرع واقع شوند آن کلمات را در نصف دیگر بحسب تقدیم وتاخر
بعکس اول آورند وآنرا بعربی صنعت عکس وطرد گویند چنانکه مصنف کتاب گفته ساقی
یاری میده مارا مارا امیده یاری ساقی زان باقی مارا جامی ده جامی ده مارا زان باقی
جانا موئی داری پیچان پیچان داری موئی جانان تابان چون مهروئی داری داری چون
مهروئی تابان وشاید که این انکار در دو یک اتفاق افتد چنانکه مصنف گفته بیا تبا
بجانها بستی بمهمانها بستی بمهمانها بیا تبا بجانها وفاکن وجفا مجو بجانها بلا مجو بجانها
بلا مجو وفاکن وجفا مجو شانزدهم جابت بزنن انکار بجیم تازی وتای فوقانی
خفیفتین باول ممدوده وثانی موقوفه وفتح بای موحده خفیفه وسکون را ونون بی‌نون اول
مفتوح وآن انکاریست که بود سخنی بتکلف وتصرف ونیک ساخته وپرداخته بلا مبالغه
واغراق همان واقع باشد چنانکه مصنف گفته کشیده برمه بجسم وزلف شانه زده
شراب خورده نگار آمد وبرم نشست هفدهم دیپک انکار بدال خفیفه مکسور

ویای معروف و فتح بای عجمی خفیفه و کسر نون مشدده ممدوده با یای مشمومه و ضم دال خفیفه
ممدوده با واو مشمومه و را و لام آن الکاری بود که قایل در اثنای کلام لفظی آرد که هم بعبارت
ماقبل خود ربط داشته باشد و هم بعبارت مابعد خود مربوط بود چنانکه لفظ لال دریں تک
نمی تهاری سیام لال است راتی ماتی چه لفظ لال را اگر بعبارت ماقبل آن ربط دهند معنی چنان
شود که چشمها تو ای سیام لال بسیار سرخ و مستانه است و سیام لال مرکب از دو لفظ
سیام و لال و الف سیام تنها بدون لفظ لال عبارت از یار کنت یعنی معشوق باشد
و اگر لفظ مذکور را بعبارت مابعد آن ربط دهند معنی چنان شود که ای سیام چشمها تو
بسیار لال یعنی سرخ و مستانه است و لفظ است که معنی بسیار است نیز از همین قبیل
تواند بود چه اگر لفظ مذکور را با عبارت ماقبل آن ربط دهند معنی چنان شود که ای سیام
چشمهای تو لال است یعنی سرخ بسیار و مستانه است و اگر با عبارت مابعدش ربط
دهند معنی همانست که در ابتدا مذکور شد که ای سیام لال چشمها تو است راتی ماتی
یعنی بسیار سرخ و مستانه است و معنی دیهنیا و دوار چراغ میان دروازه است و وجه
تسمیه ظاهر است یعنی چنانکه روشنی چراغ دروازه در دو جهت هم در خانه می باشد و هم
در بیرون آن همچنان ربط این لفظ هم بدو طرف است هم بماقبل است و هم بمابعد
نوع دویم در بیان الکارهایی که مخترع این مختصر اند بمصطلحات جدیده و این
اختراع نسبت بدانست که جائی در کتب هندیه بنظر نیامده و گاهی بگوش نیز نرسیده
و اگر احیانا الکاری ازین الکارهای مذکوره در کتابی یا بر زبانی باشد پس آن از
جمله توارد است تواند بود و الا از جمله مخترعات است و از آنجمله چهار الکار است بدین
تفصیل اول آدنت الکار با الف ممدوده و فتح دال خفیفه و نون منونه و تای فوقانی
خفیفه و آن

خفیفه و آن التکراری بود جدید الوضع در لفظی که در ابتدای تک اول یعنی مصرع اول واقع بود
و در آخر تک ثانی تکرار یابد و آنرا العرب رد العجز علی الصدر گویند چنانکه در بیت دوها مصنف
کتاب گفته ـ دلن تجاوی ترک نعل قرار بیکشه آن کرن ترک مین کیونی بری
جو کر توبی و آن واین لفظ دلن است در ابتدای تک اول و آخر تک ثانی تکرار یافته
دویم تلبا التکرار بفتح بای عجمی خفیفه و سکون لام و بای فوقانی منقله ممدوده و آن التکراری
بود جدید الوضع در دو لفظ در یک تک یعنی مصرع پهلوی هم یا انفاصله واقع شوند که
یکی قلب دیگری باشد و آن بر دو قسم است قسم اول سرب تلبا بفتح سین مهمله
و سکون را و بای موحده خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن بر دو گونه بود سمات
سرب تلبا و نمات سرب تلبا سمات سرب تلبا بسین مهمله مفتوح و میم ممدوده
و تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره آن بود که از آن دو لفظ که
در یک تک پهلوی هم یا انفاصله واقع شده باشند اگر حروف لفظی را از آخر تا اول
علی الترتیب با مات یعنی با اعراب قلب کنند چنانکه مات هر حرفی با تمامی حرف باشد
و بحرف دیگر منتقل نگردد لفظ دیگر حاصل شود و آنرا العرب قلب کل گویند مثل جگ
بجیم تازی و کاف عجمی خفیفتین با اول مفتوح و گج بالفتح و کرن الکاف تازی خفیفه و رای
مفتوحتین و نون و نرک بفتحتین و تا بتای فوقانی خفیفه و رای ممدودتین و راتا و تالا
تال بتای فوقانی خفیفه ممدوده و لام و لتا بالفتح و بالم ببای موحده خفیفه و لام مفتوحه و
میم و ملبا بالفتح والسکون و سوان بضم سین مهمله و واو ممدوده و نون و نواس بالفتح
و دو هایی که سابق در مثال آمده است التکرار مذکور شد به مثال این التکرار نیز شامل است
و آن دو لفظ کرن و نرک اند که در ابتدای تک ثانی پهلوی هم قلب یکدیگر واقع شده

اما این صنعت در قلب کل با قاعدهٔ عربی در حروف لکه مطابق نیفتد نه گردد زیرا که
حرف گر باعتبار قاعدهٔ عربی مرکب از دو حرف باشد و بقاعدهٔ هندی یک حرف
بود کما لا یخفی و تمات درب بتیا بنون مکسور و میم ممدوده و تای فوقانی خفیفه و
باقی حروف و حرکات مذکوره و آن بود که از آن دو لفظ که در یک پهلوی هم
یا بفاصله واقع شده باشند اگر حروف لفظی را از آخر با اول علی الترتیب بدون
مات یعنی بدون اعراب قلب کنند چنانکه مات از حرفی بحرفی دیگر منتقل گردد
و بجهت تقدیم و تاخیر در محل خود باشد لفظ دیگر حاصل شود مثل نت بنون مکسور و
تای فوقانی خفیفه و تن بالکسر و سدا بسین مهمله مفتوح و دال خفیفه ممدوده و دسا بالفتح
و ناک بنون ممدوده و کاف تازی خفیفه و کان با دال ممدوده و لوکا بلام مضموم و واو
معروف و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و کولا با دال مضموم و واو معروف و کاف
و اللم ممدوده و امثال آن و این قسم بتیا منحصر در کلمات دو حرفیست و چون در کلمات
سه حرفی مات هر دو حرف از یک جنس بود آن کلمه مشترک باشد میان سمات درب بتیا و
تمات درب بتیا مثل بارا و رابا و امثال آن قسم دوم بل بتیا بکسر بای موحدهٔ خفیفه
و فتح را و سکون لام و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن چنان بود که از آن دو لفظ
که در یک یک پهلوی هم یا بفاصله واقع شده باشند اگر حروف لفظی را بغیر ترتیب
مقدم و مؤخر گردانند لفظ دیگر حاصل شود و آنرا بعربی قلب بعض گویند و این قسم بتیا
منحصر در کلمات سه حرفی و زیاده بر آنست و آن بر سه گونه بود سمات برل بتیا و
تمات برل بتیا سمات برل بتیا بحروف و حرکات مذکوره آن بود که از آن دو لفظ
مذکور چون حروف لفظی را بغیر ترتیب با مات یعنی با اعراب قلب کنند چنانکه

مات بر حرفی

مات هر حرفی با همان حرف باشد و بحرف دیگر منتقل نگردد لفظ دیگر حاصل شود مثل کلس
بکاف تازی خفیفه و لام مفتوحتین و سین مهمله و سکل بفتحتین و بلک بیای عجمی خفیفه و
لام مفتوحتین و کاف تازی خفیفه و لیک بفتحتین و برس بیای عجمی خفیفه و رای
مفتوحتین و سین مهمله و لبس بفتحتین و چون بجیم عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و نون
مفتوح و را و چوبق و باکر بیای موحده خفیفه ممدوده و کاف عجمی خفیفه مفتوح و را
و کربا بالفتح والسکون و ماتس بمیم ممدوده و نون مضمومه و سین مهمله و سمان بالفتح و کاجر
بکاف و جیم تازیین خفیفتین باول ممدوده و ثانی مفتوحه و را و جکار بالفتح و بکری
ببای موحده و کاف تازی خفیفتین بفتح اول و سکون ثانی و رای مکسور و یای معروف
و کبری بالفتح والسکون و بکری ببای موحده و کاف عجمی خفیفتین مفتوحتین و رای مکسور و
یای معروف و کریت بالفتح والکسر و یای معروف و منسا بفتح میم و سکون نون و
سین مهمله ممدوده و مسان بالفتح و امثال آن و تمات بدل یکدیگر بحروف و حرکات مذکوره
آن لغوی از آن دو لفظ مذکور چنین حروف لفظی را بغیر ترتیب بدون تمات یعنی بدون
اعراب قلب کنند چنانکه تمات از حرفی بحرفی دیگر منتقل گردد و بحسب تقدیم و تاخیر در
محل خود باشد لفظ دیگر حاصل شود مثل کسل بالضم کاف تازی خفیفه و فتح سین مهمله
و لام و سکل بالضم والفتح و لکت بالضم لام و فتح کاف تازی خفیفه و تای فوقانی متعلق
و کتل بالضم والفتح و کامن بکاف تازی خفیفه ممدوده و میم مکسور و نون و ماتک و مرال
بمیم مفتوح و رای ممدوده و لام و ملار و لرکے بفتح لام و سکون را و کاف تازی خفیفه
مکسور و یای معروف و لکری بالفتح والسکون و امثال آن سیوم جداو التکار بفتح
جیم تازی خفیفه و دال منقله ممدوده و واو موقوفه و آن التکاری لغوی الفاظی که خود

تنک اول واقع شوند و تنک ثانی لفظ بلفظ قافیه آن للفاظ الغیر چنانکه مصنف گفته
سیس مجاوی بالم للل ؕ زیں تباوی للابال ؕ جیا رم کنتا لنکار بفتح کاف عجمی خفیفه
و سکون نون و تای فوقانی خفیفه ممدوده و آن للنکاری بود که کلام از ذکر عدد خالی
نباشد مانند آنکه قایل چند مقدمه بالطریق تعداد در سلک نظم کشد چنانکه مصنف گفته قایل
ایک بیره موتی هی دو چین د بهت بهنک ؕ تیجی بین در اونیا چوتهی کوی نسک ؕ
و چنانکه گفته ؎ بنیه کهش ات چین تن نتیت اوهری رین ؕ کانو دو را نجان من
کیسے پاوی چین **فصل دوم** در بیان دوکنی بباید دانست که دوکنی بدال خفیفه مضموم
و واو معروف و کاف تازی ثقیله مفتوح و نون بمعنی عیب بود و آنرا بواو مجهول
و بدون نون نیز استعمال کنند و دوکه گویند و دوکهس یعنی عیب شعر و کلام بحسب قرارداد
شعرای هند جمله بیست باشد بسی فصاحت و استعاره اول آنده دوکهس بفتح همزه و نون
مغنونه و دال ثقیله و آنرا اننی و درم نیز گویند بهمزه مفتوحه و نون مفتوحتین و تشدید نون
ثانیه و سکون یای تحتانی و فتح دال ثقیله و سکون را و میم و آن در اصطلاح شعرای هند
دوکهی یعنی عیبی بود در شعر و کلام احوال و اوصاف مشبه و مشبه به متباین بود
یا آنکه غیر مصطلح واقع شود چنانکه لبان معشوقه را بکل کنول یعنی بگل شکفته کنول تشبیه کنند
و شوخی چشم او را بشوخی بوزینه و آن در تشبیه و صفت مشبه و مشبه به متباین
و غیر مصطلح است چه در اصطلاح لبان معشوقه را بغنچه کنول تشبیه کنند بسبب
مناسبت شکل مخروطی آن بدان نه بگل شکفته کنول و شوخی چشم او را بشوخی غزاله
نسبت کنند نه بشوخی بوزینه یا آنکه بگویند معشوقه مثل برق ایستاده است چه برق ایستاده
و عدیم الحرکت نمیباشد بلکه موصوف و منسوب بحرکت است و امثال آن دویم اسلیل دوکهی

بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام مکسور و یای معروف و اتصال لام و آنرا بدبر نیز گویند
بکسر بای موحده خفیفه و ضم دال ثقیله و راو آن دو گونه بود اول در شعر لفظ رکیک واقع شود
اگرچه بحسب معنی درست باشد اما خالی از رکاکت و کراهت طبع نبود و آنرا بعربی صنعت
ما یشبه المدح والذم نامند و آن بر سه گونه بود اول اشکل آسیل بهمزه و میم مفتوحتین و
نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و لام و آن دو گونه بود که در شعر لفظی آید بمعنی لطف را
قبیح گرداند چنانکه شاعر در مدح ممدوح بگوید که بیت روبرو بتوزنم تیغ لوق و شتمن چه این
عبارت در مدح که برو بتورنم تیغ خالی از قباحت نیست دوم چلکیپا آسیل بجیم
تازی و کاف عجمی خفیفتین بضم اول و سکون ثانی و فتح بای عجمی خفیفه و سین مهمله
ممدوده و آن دو گونه بود در کلام لفظ و عبارت رکیک واقع شود موجب کراهت و
نفرت طبیعت بود اگرچه بحسب معنی درست باشد چنانکه در این مصرع بیت گوزمن بردی
بردی گوزمن بیت چه لفظ گوزمن خالی از کراهتی نیست سیوم بر بتدبا آسیل بکسر بای موحده
خفیفه و رای متصله و یای معروف و دال ثقل ممدوده و آن دو گونه بود در کلام لفظ و
عبارات رکیک واقع شود موجب ننگ و عار و خجالت بود اگرچه بحسب معنی درست باشد
چنانکه گویند کانه زانی بوده و یا ربنی زن جهاد بود دختر گو بیت و چنانکه در این تک ها
موسیی تیریتی کوتی هی جا لی ریحبو للل بیت در این تک لفظ موسی موجب رکاکت و کراهت
است چه موسی بمیم مضموم و واو مجهول و سین مهمله مکسور و یای معروف خایه را نامند
سیوم تنیک دو گونه بفتح یای عجمی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه و آن دو گونه بود
اول در وزن شعر بحسب کمی و زیادتی حروف یا اختلاف کلمه و کر تفاوت واقع شود
چهارم بکنی دو گونه متوان و کاف عجمی خفیفه مفتوح و الف لون و آنرا شرکت دو گونه

نیز گویند بضم سین مهمله و سکون را و تای فوقانی خفیفه موقوف و فتح کاف تازی خفیفه
و ضم تای فوقانی مثقله و این دو کلمه نیز از الفاظ و عبارات شعر ثقیل و غیر فصیح واقع شود
چنانکه سخت و درشت بگوش خورد و بعضی آنرا تنافر الحروف نامند و در هندی مثل
تشریتر بسین مهمله و تای فوقانی مثقله مفتوح و سکون را و یای تحتی خفیفه و تای
فوقانی مثقله مفتوح و الف را و کلمهٔ بیت الکاف تازی ثقیله مفتوح و سکون یای فوقانی
مثقله و یای تحتی خفیفه مفتوح و الف و تای فوقانی مثقله و امثال آن و در عربی مثل غدائره
مستشزرات الی العلا و مثل ترکت الناقة لترعی الهعخع چه در هندی الفاظ مذکوره
و در عربی لفظ مستشزرات و هعخع چه در هندی الفاظ مذکوره و در عربی لفظ
مستشزرات و هعخع ثقیل و غیر فصیح است پنجم ترک دو کلمه بکسر میم و سکون را
و تای فوقانی و کاف تازی خفیفش بفتح اول و انرا تیز تهک نیز گویند بنوبتی
بکسر نون اول و فتح ثانی و سکون را و تای فوقانی ثقیله مفتوح و کاف تازی
خفیفه و آن دو کلمه نیز تمام شعر یا بعضی از آن مهمل و بی معنی باشد ششم بتن رس دو کلمه
بهای مکسور و یای معروف و نون موقوف و رای مفتوحه و سین مهمله و آن دو کلمه نیز
جواب مطابق مقتضای حال نباشد و بر خلاف آن بود مثلا کسی یکی از روی دوستی
بگوید که مگر از میان من و تو طریقهٔ دوستی رفت او در جواب گوید دوستی که در میان بود
چه این جواب مطابق مقتضای حال دوستی نباشد یا کسی یکی از راه سوال و التجا بگوید
چیزی بمن بده او در جواب گوید که مگر بمن قرض داده و این جواب نیز مطابق مقتضای
حال سایل و کریم نباشد و امثال آن نهفتم حیت تهک دو کلمه بجیم تازی و یای فوقانی
خفیفش بفتح اول و سکون ثانی و بای موحده ثقیله مفتوح و نون منونه و کاف عجمی خفیفه
و آنرا چند تهک نیز گویند بفتح جیم عجمی ثقیله و نون منونه و دال خفیفه و باقی حروف و
حرکات مذکوره

سا

حرکات مذکوره و آن دو کلمه بود در محل کلام هر چند بدریا شد چه خوش گداخت دوها یعنی
در محل وقفی درمیان تک باشد لفظی واقع شود بحسب تقطیع و شمار ماترا بدو جزو تحلیل
یابد یعنی بدو جزو شود و جزو اولش داخل لصف اول تک باشد و جزو ثانی داخل
لصف ثانی آن تک بود مثلا دوها در تمام تک آن بیست و چهار ماترا است و بیست و چهار ماترا
بیک کلام یعنی وقف در درمیان تک واقع شود بدو حصه گردد حصه اول سیزده ماترائی
و حصه ثانی یازده ماترائی پس در محل کلام لفظی واقع شود بحسب تقطیع و شمار ماترا بدو جزو
تحلیل یابد و جزو اولش داخل سیزده ماترا باشد و جزو ثانی داخل یازده ماترا چنانکه درین بیت
مصنف گفته   ای بت سنگین دل تو داری عارض چون ماه   بهر خدا از دوهی بگو کش
زلف سیاه   و در تک اول از دوهای مذکور لفظ داری در محل کلام واقع شده و بحسب تقطیع و
شمار ماترا بدو جزو گشته جزو اولش که دا باشد در سیزده ماترا محسوب گشته و جزو دیگرش
که ری باشد در یازده ماترا محسوب گردیده و در تک ثانی از آن لفظ بگو در محل کلام واقع شده
و آن نیز بدو جزو تحلیل یافته جزو اولش که ب باشد در سیزده ماترا محسوب گشته و جزو ثانیش
که گو باشد در یازده ماترا محسوب گردیده هشتم کاشتهارته دوکهن بکاف تازی خفیفه
ممدوده و شین معجمه موقوف و های فوقانی ثقیل ممدوده و رای موقوفه و تای فوقانی ثقیله و
آنرا ایارته نیز گویند بهمزه مفتوحه و یای تحتی خفیفه ممدوده و رای موقوفه و تای فوقانی ثقیله
و آن دو کلمه بود در شعری مثل لغز یا معما در حل معنی مغلق و دقیق باشد و معنی آن زود
فهمیده نشود مگر بفکر و تلاش بسیار و چندان لطف نداشته باشد و آنرا بعربی تعقید معنوی
گویند چنانکه این عبارت هندی که دده گشت بهکه بیری بهنو و ازین عبارت معنی آن
خواهند در خون دشمن شد و از آن خون حیض اراده کنند چه دده بدال خفیفه مفتوح و دال ثقیله
بمعنی دریا باشد و گشت بسین مهمله مضموم و تای فوقانی خفیفه بمعنی فرزند بود و بهکه بهای مجهوره

وکاف تازی تعلیتین باول مفتوح بمعنی غذا و خوراک باشد و بیرے بفتح بای موحده خفیفه
و سکون یای تحتانی و لام مکسور و یای معروف بمعنی دشمن بود پس معنی آن شد که غذای فرزند
دریا دشمن شد از فرزند و زاینده دریا زلو خواسته و غذای آن خونست و ازان خون حیض
اراده کرده و حاصل معنی آنست که تا یکا خود را آراسته و پیراسته برای صحبت و مباشرت
میخواست پیش یار بود که درین اثنا حیضش آمد پس آن خون حیض یار او دشمنی کرد
در زین کارش مانع آمد پس اگر شاعر این معنی را بعبارت مختصر ادا میکرد و اصریح میگفت در
حیضش ازین کار مانع آمد برای آنکه آن معنی بتردد در کار بمیشد یا در پرده بر قرر میگفت که
خونش ازین کار مانع آمد تیر ابو بود نهم بنزبه دوکیس بیای موحده خفیفه مکسور و یای مجهول و لام
موقوف و یای فوقانیه ثقیله و آن دو کلمه بود در مقدمه ضد سجد بگویند جاییکه بگویند که
همه دشمنان را بکش و جانداری را بیجان مکن یا کسی بکسی بگوید که من غنی را چیزی بده و من سیر را
چیزی نخوران و امثال آن قسم کرم بهی دوکیس بفتح کاف تازی خفیفه و رای متصل و سکون
میم و هاء مکسوره و یای معروف و نون و آنرا کرم بهیک نیز گویند بحروف و حرکات مذکوره
و بای موحده ثقیله مفتوح و نون منونه و کاف عجمی خفیفه و آن دو کلمه بود در صدر کلام دو سه خبر را
یکجا ذکر کنند بعد از آن وصف آنها بغیر ترتیب کنند بحسب تقدیم و تاخیر با مقابل آنها کلماتی
آورده گویند که نسبت با آنها داشته باشد بغیر ترتیب و آنرا لغویان لف و نشر مشوش خوانند
چنانکه گویند خلق کننده و پرورنده و کشنده عباد بود پروردگار و لیکن است چه با عقل اینهاست
خلق کننده برینها و پرورنده کشی و کشنده و هلاک کننده عباد او ست و چنانکه گویند ارای و
موی معشوق شام و صبح است و بهشت و دوزخ نتیجه عصیان و طاعتست انکر ملک بدلکار
باشد چنانکه در وصف اول ازین باب گذشت و آن صنعت است و نزد ابناء عرب و
عجم این هر دو قسم را لف و نشر مرتب و مشوش باشد صنعت است باز در هم گفت را

و عصیانست طاعت

دوکبی

دوکَش بفتح کاف تازی خفیفه و ضم تای فوقانیه مثقله و فتح بای موحده خفیفه و سکون را
و نون و آن دوکلمه بود در شعر بلفظی واقع شود بنسبت بممدوح یا معشوق قبیح و ناملایم بود
مثلا در صفت شجاعت ممدوح گویند که ممدوح سفاک و جلاد و خونخوار است و گویند
معشوق شوخ و بیحیاست و امثال آن دوازدهم پیتکلک دوکلمه بضم بای عجمی خفیفه و
سکون نون و فتح را و کاف تازی و تای فوقانیه خفیفتین و سکون لام و آن بر دو گونه بود
اول آنکه در چند بیت در شعر خصوصا در یک بیت در یک مصرع لفظی بیک معنی دو جا
یا سه جا و زیاده برآن تکرار یابد و بعضی گویند تکرار دو جا معیوب نیست مگر آنکه سه جا و زیاده
برآن باشد و اگر این تکرار در محل یک بیت قافیه باشد شاید و بهیچ وجه جائز نیست
و آنرا در زندیه باصطلاح جدید چنین گویند بحروف و حرکات آن در باب دوم گذشت
و بعضی آنرا قافیه شایگان خوانند دوم آنکه هر لفظ بیک معنی تکرار یابند و آنرا
بعربی بیان مکرر گویند و صنعت شمارند و این دو ها جامع این هر دو قسم است
چاکت چاکت تسکین ارنیسی دلک لعل هر کون گوزکی کیل کیمون بنی لو اوت بال
یک لفظ چاکت بمعنی بیدار است در صدر کلام دو جا تکرار یافته و لفظ ال بهمزه مفتوحه و
رای مضمومه و نون و لعل بلام بلبلم لعل ممدوده هر جا بمعنی سرخ بیک معنی آمده
سیزدهم بیابیت دوکلمه بکسر بای موحده خفیفه ممدوده و بای مضمومه و های مفتوحه و
تای فوقانیه خفیفه و آن دوکلمه بود دو مقدمه را بیان کنند بوجهی که مقدمه مجمل و بعید الوقوع را
سهل گیرند و قریب الوقوع شمارند و مقدمه سهل و قریب الوقوع را مجمل و بعید الوقوع
پندارند مثلا معشوق بگوید که اگر بابا حرفی بخیزد فلکا بهما تمکینی باری در آغوش ما
خود را و بوسه خود بده و امثال آن چهاردهم اسنیده دوکلمه بفتح همزه و سکون سین مهمله

وبای موحدهٔ خفیفه مفتوح ونون منونه ودال نقطه‌دار وآن دو کنایه بود معنی نیک ثانی
یا معنی نیک اول یعنی مصرع ثانی با معنی مصرع اول یا مبتدا با خبر ربط نداشته باشد
چنانکه شاعر گوید بیت زلف مشکین تو بر لب تست ۵ در چمن ناله میکنند بلبلان بیت بار قدم
ابرخیز دو کس بفتح همزه وبای عجمی خفیفه مشدده ورای متصل وجیم عجمی خفیفه بر مضمومه
ورا وآن دو کنایه بود لفظ مغلق ونامسموع ونامعمول در کلام واشعار واقع شود وبلوشانی
آنرا تعقید لفظی گویند در هندی مثل کلو بفتح کاف تازی خفیفه وسکون اللام وهمزه
مضمومه وواو معروف بمعنی ماه ودر عربی مثل نبراس بکسر نون وسکون بای موحده و
رای ممدوده وسین مهمله بمعنی چراغ وامثال آن شاعر گوید بیت ابتوبارته دو کس همزه مفتوحه
وبای موحده نقطه مضموم وواو معروف وتای فوقانی خفیفه ممدوده ورای موقوفه وتای
فوقانی نقطه وآن دو کنایه بود شعر بیت لعربی عجیب وغریب وآنکه ناممکن ومحال باشد
در شعر آرد چنانکه گوید که لسیر زن عقیمه پنج ابرهیل را بدست خود برید چه لسیر زن عقیمه
وپنج ابرهیل امریست عجیب وغریب وناممکن ومحال وابرهیل بیلی است یعنی جلنکیت | بیت جلنکیت
مشهور ومعروف که بقدرت قادر مطلق خود بخود بر شاخهای درختان بهم رسد و
نمو کند وبکثرت تمام بر شاخهای درخت پیچید بنوعی آنکه در اینجا بیخی داشته باشد
منعد بسم ولس روده دو کس بدال خفیفه مکسور وبای مجهول وسین مهمله موقوف و
کسر بای موحدهٔ خفیفه ورای مضموم وواو مجهول ودال نقطه وآن دو کنایه بود که مکانی را
وصف کنند که آن مکان قابل وشایان آن وصف نباشد چنانکه گویند بهشت
سوزنده است ودوزخ طراوت بخش یا آنکه گویند در شهر ویرانیست ودر صحرا آبادانی
وامثال آن هزدیم کال برده دو کس بکاف تازی خفیفه ممدوده ولام موقوف وبای

حروف دیکان

حروف و حرکات مذکوره و آن دوکهنی بود و آن زمانی را وصف کنند که آن زمان قابل و لایق
آن وصف نباشد مثلا گویند که شبانه آفتاب طلوع میکند و روزانه ماه روشنی میکرد یا گویند
که در زمستان هوا گرم میگردد و در تابستان سرد یا گویند که کویل در سرد رت مست میشود و
طاوس در بسنت رت و امثال آن و نوعم لوک بروده و دوکهنی بلام مضموم و واو مجهول و کاف
تازی خفیفه موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن ده کهنی بود که مردمی و قومی را
وصف کنند که آن وصف در آنها موجود نباشد و یا کسی را با مردمی منسوب کرده اند که
آنکس شایان آن نبود چنانکه گویند مردم ملک روم سیاه فام اند و مردم زنگبار صبیح و سفید
پوست یا آنکه گویند سیتا زن رام زانیه و بدکاره بوده و راون متقی و متدین و پرهیزکار
و امثال آن بستم تیای اکم بروده و دوکهنی بکسر نون ممدوده یا یای مشمومه و یای تحتانی
موقوف و غیره و کاف عجمی خفیفه مفتوح و میم و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن
دوکهنی بود شاعر لغوی را گوید در خلاف شرع و رسم باشد مثلا گوید که اول نماز
میگزاریم پس وضو میکنیم یا گوید که اول خلال میکنیم پس طعام میخوریم و امثال آن **باب چهارم** در علم
شنگار رس یعنی علم عاشقی و معشوقی و بیان احوال عاشق و معشوق و آن مشتمل است بر
دو فصل **فصل اول** در تعریف شنگار رس و بیان اقسام نایکا و لواحق آن و دوم منشعب است
به سه شعبه **شعبه اول** در تعریف شنگار رس باید دانست که رس برای منقوطه و سین مهمله در
لغت ایشان بمعنی لذت و مزه بود و در اصطلاح ایشان حالتی باشد از حالات دل و بالجمله
بحسب قرار دلهای ایشان نه حالت بود و آنرا نورس نامند و آن در باب سابق سمت
ایراد پذیرفته و شنگار بکسر شین معجمه و نون موقوفه و کاف عجمی خفیفه ممدوده و را در لغت
بمعنی زینت و آرایش بود و در اصطلاح ایشان عبارت از حالتی است که در عشق و محبت

و آنرا دوجات بود یا سنجوک دویم بوک سنجوک بفتح سین مهمله و نون منونه و جیم تازی
خفیفه مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه بمعنی وصال باشد و بوک بکر بای موحده
خفیفه و بای تحتانی مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه بمعنی فراق بود پس از جمله رسمهای
نهگانهٔ مذکوره علمای هند علم سنگار رس را که علم عاشقی و معشوقی و بیان احوال عاشق و معشوق
است و جای از دقیق و شوقی تر است بر کلیات و جزئیات آن احاطه نموده مدون
ساخته اند چنانکه بعد ازین بیان آن کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی نسخه دوم در بیان اقسام نایکا
بباید دانست که نایکا بنون محدوده و یای تحتانیه و کاف تازی خفیفه محدوده در لغت هندی
عموماً بمعنی زن دلربا بود باشد و خصوصاً زنی را نامند که در طریقهٔ انوثیت و شیوهٔ دلربائی
مهارت تمام داشته باشد و نایک بدون الف آخر علی هذا القیاس عموماً مرد و شوهر و
کدخدا را گویند و بمعنی مهتر و رئیس نیز آمده خصوصاً مردی را نامند که در شیوهٔ معشوق پرستی و
شاهدبازی و فن معاشرت و معاشرت مهارت تمام داشته باشد و در طریقه و روش
اهل هند زن عاشقه است و مرد معشوق و در اشعار ایشان تعشق و اظهار شوق و درد و بیقراری
و بیتابی و نیازمندی از جانب زن است و اظهار ناز و بی نیازی از جانب مرد بر خلاف
طریقهٔ عرب که مرد عاشق است و زن معشوقه و در اشعار ایشان تعشق و اظهار شوق و درد و
نیازمندی از جانب مرد است و ناز و بی نیازی از جانب زن و در عجم بر خلاف
هر دو فریق مرد عاشق مرد است چه در اشعار ایشان بیشتر وصف خط و زلف است
پوشیده نماند نایکا بر سه نوع است نوع اول سکیا بضم سین مهمله و سکون کاف
تازی خفیفه و یای تحتانی محدوده و آن زنی بود در عقد نکاح نایک یعنی شوهر در آمده باشد
و از غیر شوهر مجتنب بود و آن بر سه قسم است قسم اول مکدها بضم میم و سکون کاف عجمی
خفیفه و دال ثقیلهٔ محدوده و آن زنی بود آثار جوانی در وی پیدا شده باشد اما هنوز تا دل وی

در شرم و حیا

و شرم و حیا بر شوقش غالب باشد و آن بر دو گونه بود اول گیات چونها بفتح همزه و
کسر کاف عجمی خفیفه مشدده ممدوده یا یای مضمومه و تای فوقانی خفیفه موقوفه و جیم تازی
خفیفه مضموم و واو مجهول و بای موحده خفیفه مفتوح و لام ممدوده و آن زنی بود نادان که
هنوز خبر از جوانی نداشته باشد دویم کیات چونها بدون همزه اول و آن زنی بود که از
نادانی برآمده و از جوانی خود خبردار شده باشد و مکدها با شرم و حیا بود و بغایت پیشتوی
بجو و از معاشرت و مباشرت ترسان و گریزان باشد آنرا نودها نامند بفتح نون
و همزه مضمومه و واو معروف و دال ثقیل ممدوده و چون اندیشه شرم و حیا از وی مرتفع
گشته و خوف و ترس مباشرت زایل شده باشد آنرا لشربده نودها گویند بکسر های
موحده خفیفه و سکون شین معجمه و فتح را و سکون بای موحده خفیفه و دال ثقیله و باقی
حروف و حرکات مذکوره **قسم دویم** از اقسام ثلثه سکیا مدهیا بود بفتح میم و کسر
دال ثقیله مشدده ممدوده یا یای مضمومه و آن زنی بود که در امور معاشرت و مباشرت متوسط
باشد و شرم و حیا و شوق و خواهش مباشرت متساوی و برابر بود در ظاهر شرم و حیا و انکسار
باشد و در باطن شوق مباشرت گریبان گیر بود **قسم سیوم** از اقسام ثلثه سکیا پرگلبها
بود بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و فتح کاف عجمی خفیفه و سکون لام و بای موحده ثقیله ممدود
و آنرا پروقدها نیز نامند بضم بای عجمی خفیفه و را و یای متصله و واو مجهول و دال ثقیل ممدوده و آن
زنی بود که شوق و خواهش مباشرت بر شرم و حیا غالب باشد و ظاهرا و باطنا ساعی
صحبت و مباشرت بود و هر یکی از اقسام ثلثه مذکوره بر دو گونه بود جیشتها و کنشتها
جیشتها بفتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و شین معجمه موقوف و تای فوقانی ثقیل
ممدوده آن بود که شوهرش بسیار بخواهد و دوست دارد و پیش او بزرگ و معزز و مکرم باشد
و کنشتها بفتح کاف تازی خفیفه و کسر نون و سکون شین معجمه و تای فوقانی ثقیل ممدوده آن بود

که نه حیثی باشد نوع دویم از انواع ثلثه بالکا برکیا بود بفتح بای عجمی خفیفه وسکون را
وکاف تازی خفیفه مکسور ویای تحتانی ممدوده وآن زنی باشد که با نفر نفر بغیر شوهر عقیباری نماید و
طریق زنا وفسق وفجور بسیار در وآن بر دو گونه بود کنکا داود ها کنکا لکافین تازی حقیقی
کاف اول مفتوح ونون مشدده مکسور وکاف تازی ممدوده زنی بود فاسقه که شوهر در عقد
نکاح کسی در نیامده باشد ویا کره بود داود ها بنیره مضمومه وواو معروف ودال الثقل ممدوده
زنی بود فاسقه که در عقد نکاح کسی در آمده باشد وکامله بود واقسام اوده ها لکریه با محصورات
اما شش قسم ازان ایراد پذیرفته قسم اول کتیا لکاف ویای تحتانی خفیفتین بضم اول و
سکون ثانی ویای فوقانی خفیفه ممدوده وآن زنی بود فاسقه که شناعت وقباحت
فسق وزنا را دوانسته در اخفای آن جد وجهد تمام بکار برد وآن بر ۳ گونه بود اول آنکه
در سه دو وصال یار باشد وجهد کشی وآن بود ر فعل ناشایسته وعمل شنیع که ازو بوقوع
آید احدی بر آن اطلاع نیابد وانرا بترکه مات سرت کو نیا گویند بفتح بای موحده حقیقه
وسکون را وکسر تای فوقانی خفیفه ونشدید کاف تازی بفتح و میم ممدوده ونون موقوف
وضم سین مهمله وسکون را وتای فوقانی خفیفه موقوف وکاف عجمی خفیفه مضموم وواو
مجهول ویای عجمی خفیفه مفتوح ونون ممدوده دویم آنکه او را وصال یار دست داده باشد و
در سعی اخفای آن بود وانرا ریت سرت کو نیا مند بکسر بای موحده خفیفه وسکون را وتای
فوقانی خفیفه موقوف وسین مهمله وسکون را وتای فوقانی خفیفه موقوف وباقی
حروف وحرکات مذکوره سیوم آنکه فعل شنیع ازو سر زده وعزم معاودت آن در
استقبال داشته باشد ودر اخفای گذشته وآینده اهتمام تمام نماید وانرا برت ترکه
مات سرت کو نیا خوانند بحروف وحرکات مذکوره قسم دویم از اقسام پرکیا بدلکها بود
بیای موحده ودال خفیفتین بکسر اول وفتح ثانی وسکون کاف عجمی خفیفه ودال ثقیله

ممدوده

ممدوده و آن فاسقه بود که در تحصیل حاجت خود بر سبک‌ها و هوشیاری تمام بی‌مهلت سعی نماید و
آن بر دو گونه بود اول پاک بدکار به بای موحده و کاف تازی خفیف و لام ممدوده و ثانی موقوف
و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن فاسقه بود که بعبارات دلاویز و حکایات کنایه آمیز
ادای مدعای خود کند دوم کریا بدکر به کسر کاف تازی خفیفه و رای متصله و یای تحتانی ممدوده
و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن فاسقه بود که به لطایف الحیال و دغابی بقحال هم خود را
بر الکام دهد قسم سوم لجتبا بفتح لام و کسر جیم عجمی ثقیله مشدوده و تای فوقانی خفیفه ممدوده و
آن فاسقه بود که به بدنامی نام بر آورده و مشهور گشته از رسوائی باک نداشته باشد قسم چهارم
کلتا بضم کاف تازی خفیفه و کسر لام و تای فوقانی مثقله ممدوده و آن فاسقه بود که
آتش شهوتش به هیچ آبی فرو ننشیند و بعدد محصور مردان قناعت نکند قسم پنجم
السبتا بفتح همزه و بسکون نون و سین مهمله مفتوح و یای تحتانی و نون ممدودتین و آن فاسقه
بود که در طلب وصال یار و تحصیل مراد خود سعی نماید و از غایت مستی شهوت و غلبه شوق
اخفای آن نتواند کرد و آن بر سه گونه بود اول آنکه متوقع وصال یار در مکانی بود معین که پیش از آن
در آنجا ملاقات نشده باشد دوم آنکه متوقع وصال در جائی بود که پیش از آن در آنجا ملاقات
کرده باشد سوم آنکه متوقع وصال در جائی بود نامعین و نظر بر یار گمارد تا کجا ایلام کرده که آنجا
خود را برساند قسم ششم مدتا بضم میم و کسر دال خفیفه و تای فوقانی خفیفه ممدوده و آن
فاسقه بود که از بدنامی و رسوائی اصلا باک نداشته باشد در مطلب یار همیشه خوشدل و شادکام باشد.
نوع سیوم از انواع ثلثه پاکا سامانیا بود بسین مهمله و میم ممدودتین و کسر نون مشدده ممدوده
و بای تحتانی مشموم و آنرا سامانی نتیا نیز گویند بسین مهمله و میم ممدودتین و نون موقوف و فتح بای موحده
خفیفه و کسر نون و تای فوقانی خفیفه ممدوده و آن فاحشه بود که شوهری و یاری مخصوص نداشته
و از برای تحصیل زر با هر کس صحبت دارد مثل قحبه و لولی و هر یکی از سکیا و برکیا و سامانیا بر سه قسم

است قسم اول السنبوک دکتبا بفتح همزه وسکون نون وسین مهمله مفتوح ونون مضمومه وضم بای موحده ثقیله وواو مجهول وکاف عجمی خفیفه موقوف وضم دال خفیفه وکسر کاف تازی ثقیله وتای فوقانی خفیفه ممدوده وآن زنی بود که بر مباشرت ومعاشرت نایک یا دیگری اطلاع یافته آزرده خاطر وبددل باشد قسم دویم بکروکلت کرتبا بیای موحده وکاف تازی حقیقی بفتح اول وسکون ثانی ورای مضموم وواو مجهول وکاف تازی وتای فوقانی خفیفه بکسر اول وسکون ثانی وفتح کاف عجمی خفیفه وسکون راء وبای موحده وتای فوقانی حقیقی یا دال مشدد مفتوح ونای ممدوده وآن زنی بود راز ریعی غرور وتکبر سخن بکنایه گوید وآن بر دو گونه بود اول بریم کرتبا بکسر بای عجمی خفیفه وراء مشدده ویای مجهول ومیم موقوف وباقی حروف و حرکات مذکوره وآن زنی بود مغرور محبت وشیفتگی نایک باشد دویم روپ کرتبا برای مضموم وواو معروف وبای عجمی خفیفه موقوف وباقی حروف وحرکات مذکوره وآن زنی بود مغرور حسن جمال خود باشد قسم سیوم مانوتی بمیم ممدوده ونون موقوف وواو مفتوح وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف وآن زنی بود که بسبب تقصیری که از نایک نسبت بر او بوقوع آمده باشد اظهار ناز وآزردگی نماید وبان بمیم ممدوده ونون که عبارت از ناز است چهار گونه بود اول لگهبان بلام مفتوحه وکاف عجمی ثقیله وآن مانی خفیف تازی بود که باندک عذری مندفع گردد وسببش مثل نگاه کردن نایک بود بسوی غیری دویم مدهم مان بفتح میم ودال ثقیله مشدده والف میم وآن مانی بود که نسبت باول قوی تر باشد وسببش مثل سخن گفتن نایک بود با غیری سیوم گرمان بضم کاف عجمی خفیفه وراء وآن مانی بود قوی تر وقایم تر که بعذر ومنت بسیار مندفع گردد وسببش مثل مباشرت کردن وصحبت داشتن نایک بود با غیری چهارم رسا بهاس برای مفتوحه

وسین مهمله

بکسر اول

وسین مهمله و بای موحدهٔ ثقیله محدوده و تای والف بسین مهمله و آن آرزوئی بود که برکر آنکه
و اصلاح نپذیرد و آن فی الحقیقة از مقسم مان خارج است چه مان عبارت از نازیست
خوش نما و شوق افزا نباشد نه آنکه قطع محبت و اخلاص کند پس هر یک از انواع
ثلثه نالکا با اقسام خودش منقسم میشود بهشت قسم اول سوادهن نیکا بضم سین مهمله محدوده
با واو مثنوبه و دال ثقیله مکسوره و یای معروف و نون موقوف و یای عجمی و تای فوقانی حقیقی
باول مفتوح و تای ثانی مکسور و کاف تازی خفیفه محدوده و آن نالکائی بود که نائکش بسیار
بخواهد و حرمت دارد و در عنایت رضاجوئی و فرمان برداری او باشد و بعضی باو او
و زینی را بالعکس در رضاجوئی و فرمانبرداری و دوستداری نائک بود آنرا بیت برتا
گویند بیای عجمی و تای فوقانی حقیقی بفتح اول و سکون ثانی و قیل بکسره و فتح بای موحده
خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفهٔ ممدوده و بجای بای موحدهٔ خفیفه واو نیز استعمال کنند
و بیت ورتا گویند و آن از اقسام هشتگانه خارج است دوم اکلنتها بضم همزه و تای
فوقانی و کاف تازی خفیفین بسکون اول و فتح ثانی و نون منونه و کسر تای فوقانی ثقیل
و تای فوقانی خفیفهٔ محدوده و آن نالکائی بود که حسب الوعده نائک در محل معهود در
انتظار رسیدن نائک باشد و بسبب دیر رسیدن نائک در اندیشه باشد و قیاسهای گوناگون
کند چنانکه گاه قیاس کند و یا خود گوید که اینکه نائک را دیر کشید آیا در خانه او را کاری رو داد
یا در صحبت یاران و مصاحبان مشغول ماند یا او را آزاری شد یا از رشک نائک ترسید
و امثال آن سیوم نائک سجیا بیای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و فتح سین مهمله و سکون
کاف تازی خفیفه و سین مهمله مفتوح و کسر جیم تازی خفیفهٔ مشدده ممدوده بیای مثنوبه
و آن نالکائی بود که حسب الوعدهٔ نائک با امید وصال خود را آراسته و پیراسته

وبتهیهٔ لوازم عیش و عشرت از مسند و آرایش خانه وغیره مشغول بوده منتظر آمدن نایک باشد
چنانچه ابهسند تا بفتح همزه و سکون بای موحدهٔ ثقیله و سین مهمله مفتوح و نون منونه و دال
و تای فوقانیهٔ خفیفتین باول مفتوح و قبل مکسور و ثانیهٔ ممدوده و آنرا کلنهتریا نیز گویند بفتح
کاف تازی خفیفه و سکون لام و های مفتوحه و نون منونه و فتح تای فوقانیهٔ حقیقیه
و سکون را و تای فوقانیهٔ خفیفهٔ ممدوده و آن نایکائی بود که با نایک ناز و عتاب
پیش آمده بعد از رفتنش ندامت کشد و تاسف کند که چنین چرا کردم کهنڈتا بفتح
کاف تازی و نون ثقیله و نون منونه و دال ثقیله مکسوره و تای فوقانیهٔ خفیفهٔ ممدوده و آن
نایکائی بود که نایکش شب جای دیگر گذرانیده و با دیگری صحبت داشته صبح با علامات
صحبت دوشینه پیش او آید و او برو ناز و عتاب نماید و آن بر سه گونه بود اول
دهیرا بدال ثقیله مکسور و یای معروف و رای ممدوده و آن نایکائی بود که چون علامات
شب بیداری و صحبت داشتن نایک با دیگری در نایک ملاحظه نماید حلم و تحمل بکار برده
بحسن ادا نایک را بر کردهٔ خودش متنبه ساخته خجل و منفعل گرداند مثلا نایکا آئینه پیش
نایک نگاهدارد تا نایک علامات شب بیداری و صحبت داشتن با دیگری مثل خواب آلودگی
و سرخی چشم و بر لبانش دستار یا سیاهی سرمه از بوسه و لعل نایک بر چشم معشوقه
بر لبش مانده یا سرخی پیک پان از بوسه و لعل معشوقه بر چشم نایک بر دو چشمش
مانده باشد و امثال آن در خود ملاحظه نماید و درین محل نایکا ضاحک یا
متبسم شود و نایک ازین ادا خجل و منفعل گردد و مثالها لغایت حسن ادهای دیگر
دوم ادهیرا بفتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن کنند تائی بود که چون
علامات صحبت داشتن با دیگری در نایک مشاهده نماید بخشم و عتاب و درشت گوئی

و تندخوی

و تندخوی بپس آید سیوم دهیرادهیرا بحروف و حرکات مذکوره و آن نسبت نایکی
بود در خشم و حلم و درشتی و نرمی میانه باشد مثلاً با آزردگی و بیدماغی نایک سخنهای
کله آمیز بگوید و شکایت دوستانه کند ششم پروکیت تیکا بالضم بای عجمی خفیفه و رای
متصله و واو مجهول و فتح کاف تازی ثقیله و سکون یای فوقانی خفیفه و بای عجمی و تای
فوقانی خفیفتین با دال مفتوح و تای مکسور و کاف تازی خفیفه ممدوده و بجای لفظ تیکا
پرلیسی نیز استعمال کنند و پروکیت پرلیسی گویند بکسر بای عجمی خفیفه و رای متصله و یای مجهول
و سین مهمله مکسور و یای معروف و آن نایکای بود که ببلدی فراق نایک یا بیم آن گرفتار باشد
و آن بر سه گونه بود اول کلهت تیکا بالکاف عجمی خفیفه و میم مفتوحتین و کسر کاف تازی
ثقیله مشدده و سکون تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن نایکای بود که
نایکش سابقاً از برای سفر اختیار نموده در تهیه سفر باشد دوم کچیت تیکا بفتح کاف
عجمی خفیفه و جیم عجمی ثقیله مشدده و سکون تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره
و آن نایکای بود نایکش در بعض حالت وداع و توجه سفر باشد سیوم گت تیکا بالکاف
عجمی و تای فوقانی خفیفتین با دال مفتوح و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن نایکای بود که
نایکش بسفر رفته و داغ فراق بر دلش نهاده باشد و بعضی اگر نایکش از برای مراجعت از سفر ساعتی
اختیار کرده باشد آنرا اگملت تیکا گویند بفتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره و اگر
نایکش در عیش گشن نخانه و ملاقات مشغول بود آنرا اگمجت تیکا نامند بفتح همزه و باقی حروف
و حرکات مذکوره و اگر نایکش از سفر باز آمده و در حریم وصال جا گرفته باشد آنرا اکت تیکا خوانند
بفتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره بضم میم لیدها ببای موحده و بای عجمی خفیفتین با دال مکسور
و تای مشدد مفتوح و رای متصله و فتح لام و قیل بالضمه و سکون بای موحده خفیفه و دال ثقیله ممدوده

وآن نایکائی بود که مکانی که برای وصال موعود و معهود باشد در آنجا نرود و نایک را نیابد و مأیوس
و دل آزرده برگردد و آن از قسم پرکیا تواند بود هشتم ابهسارکا بفتح همزه و سکون بای موحده ثقیله
و سین مهمله ممدوده و رای مکسوره و کاف تازی خفیفه ممدوده و آن نایکائی بود که از غلبهٔ شهوت
و جوشش مستی با طلب و بی طلب پیش نایک برود و آن نیز از قسم پرکیا تواند بود و آن بر ۳ گونه
بود اول کرشنا ابهسارکا بکسر کاف تازی خفیفه و رای متصله و سکون شین معجمه و نون ممدوده
و آنرا تمرا ابهسارکا نیز نامند بفتح تای فوقانی خفیفه و کسر میم و سکون سین مهمله و رای ممدوده
و آن ابهسارکائی بود در شب تاریک پیش نایک برود دویم جوتسنا ابهسارکا بجیم تازی
خفیفه مضموم و واو مجهول و فتح تای فوقانی خفیفه و سکون سین مهمله و نون ممدوده و آن
ابهسارکائی بود که در شب ماهتاب بیحجاب پیش نایک برود سیوم دیوا ابهسارکا بدال خفیفه
مکسور و یای مجهول و واو ممدوده و آن ابهسارکائی بود که در روز روشن علانیه پیش نایک
برود و هر یکی ازین نایکاهای هشتگانه بر دو گونه بود اول آنکه نایکا حالیته که ولاو پوشیده و پنهان
بود و هیچکس بر احوال او مطلع نباشد و آنرا پرچهنا نامند بفتح بای عجمی خفیفه و سکون
را و جیم عجمی ثقیله مفتوح و تشدید نون دویم نایکا حالیته که ولاو ظاهر و آشکارا بود یعنی
غیر سی بر احوال او مثل سکهی و امثال آن مطلع باشد و آنرا پرکاس گویند بفتح بای عجمی خفیفه
و سکون را و کاف تازی و قیل عجمی خفیفه ممدوده و سین مهمله پس هر یکی از انواع و
اقسام مذکوره بر ۳ گونه بود اول اتم بضم همزه و کسر تای فوقانی خفیفه مشدده و میم و
نایکائی بود نیک مختصر که در غایت رضا جوئی نایک باشد و هر چند از وجود جفا
بیند از مهر و وفا نبرگردد دویم مدهم بفتح میم و دال ثقیله مشدده و اخفای میم و آن نایکائی

حالیته

که هر گونه سلوک

که هرگونه سلوک که نایک با او کند او نیز همان طریقه با او مسلوک داشته و قرار الوفا و جفا را
بجفا مقابله نماید سیوم ادهم بفتح همزه و دال تقدید میم و آن نایکائی بود که هر چند نایک
با او سلوک و نیکی کند او از بد سلوکی و بیدی نگردد و باز هر یکی از اقسام نایکاهای مذکوره
منقسم می شود بسه قسم اول دیب بدال و یای موحده خفیفتین بامل مکسور و آن زنی بود
نقصان و زوال و ضعف و ذبول در حسن و جمال و حواس و قوای جسمانی او راه نیابد و این
از قسم حوران و آسمانیان بود دویم ادیب بفتح همزه و یای حروف و حرکات مذکوره
و آن زنی بود که به این چنین نباشد و آن از نوع آدمیان بود سیوم دیب ادیب بحروف و
حرکات مذکوره و آن برزخ بود میان این هر دو مرتبه و از اختلاط و اجتماع دیب با ادیب
پیدا گردد مثل ستیا دختر جنک بفتحتین زن رامچند و این ۳ سه قسم در نایک بعینه
مرد نیز موجود است **شعبه سیوم** در بیان لواحق نایکا و آن متنوع است به پنج نوع **نوع اول**
در بیان بهاو پوشیده نماند که خواهش و رغبت صحبت نایک بر دل نایکا غالب و مستولی
گردد و در آن وقت حالتی که از چهره او وضایع و اطوارش ظاهر و نمایان شود آنرا ساتوک بهاو خوانند
بسین مهمله ممدوده و ضم تای فوقانی خفیفه و کسر واو و سکون کاف تازی خفیفه و بای موحده
ثقیله ممدوده و واو و آن بر هشت گونه بود اول سوید بضم سین مهمله با واو مشمومه و سکون یای
تحتانی و دال خفیفه و آن حالتی بود که از غلبه شوق صحبت نایک عرق بر جبین نایکا پیدا گردد
دویم استنبه بفتح همزه و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه مفتوح و نون مغنونه و بای موحده
ثقیله و آن حالتی بود در نایکا از استیلای عشق و محبت و غلبه شوق متحیر دار بیک حالت بماند
سیوم رومانچ برای مضموم و واو مجهول و میم ممدوده و نون مغنونه و جیم عجمی خفیفه و آن حالتی بود
که از استیلای شهوت و غلبه شوق صحبت نایک موی بر اندام نایکا بایستد و قشعریره واقع شود

چهارم سرنهنگ بضم سین مهمله و سکون را و فتح بای موحده ثقیله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه
و آن حالتی بود از غلبهٔ شوق و هیجان تا یک آواز تا یکا گرفته شود و زبانش بسته گردد پنجم
ارکسب بضم همزه و سکون را و فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و بای عجمی خفیفه و آنرا ابی بتیه نیز
خوانند بیای موحده خفیفه مکسور و یای معروف و فتح بای عجمی خفیفه و تای فوقانی ثقیله و آن
حالتی بود از استیلای شوق و غلبهٔ شهوت بر اندام تا یکا لرزه افتد ششم بیبرن بفتح
بای موحده خفیفه و همزه مکسوره و یای معروف و فتح بای موحده خفیفه و سکون را و نون و
آن حالتی بود از غلبهٔ شوق رنگ یعنی تا یکا متغیر گردد هفتم انسر بفتح همزه و نون منونه و ضم سین
مهمله و را و آن حالتی بود از استیلای عشق و غلبهٔ شوق اشک از چشم تا یکا فرو ریزد هشتم
پرلی بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و فتح لام و سکون یای تحتانی و آن حالتی بود تا یکا
از استیلای عشق و کمال بیخودی سخنهای پریشان و نامربوط گوید **نوع دویم** در بیان حالاتی
تا یکا را در سنجوگ پیدا شود باید دانست که سنجوگ بفتح سین مهمله و نون منونه و جیم تازی
خفیفه مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه بمعنی وصال باشد و حالاتی در زمان وصال
از تا یکا بظهور آید آنرا هاو گویند بهای مخدوده و واو و آن یازده گونه بود اول کلکنچت هاو
بکسر کاف تازی خفیفه و سکون لام و کاف تازی خفیفه مکسور و نون منونه و جیم عجمی و تای
فوقانی خفیفتین بکسر لعل و آن حالتی بود تا یکا از دیدن نایک گاهی بگرید و تعرادی نماید
و گاهی بلرزد و بخندد دویم ببیرم هاو بکسر بای موحده خفیفه و فتح بای موحده ثقیله مشدده
رای متصله و میم و آن حالتی بود تا یکا ساعتی زیور پوشد و جهور را بیارایند و ساعتی
زیور فرو آکنده بیدماغی نماید سیوم للت هاو بلادیس لام اول مفتوح و تای مکسور و تای

فوقانی

ا

فوقانی خفیفه و آن حالتی بود نایکا زلف پر رو آویخته بنازنخرا آید و تبسم کنان نگاه مستانه
کند چهارم هیلا ها و بهای مکسور و یای مجهول و لام ممدوده و آن حالتی بود نایکا با نایک
بلهو و لعب در آید و هم آغوشی نماید و شوق نایک بیفزاید پنجم لیلا ها و بلیلین لام اول
مکسور و یای معروف و لام ثانی ممدوده و آن حالتی بود نایکا در غیبت نایک با زنان مصاحبه
در لهو و لعب و بازی و خنده باشد ششم بحبرت ها و بکسر بای موحده خفیفه و فتح جیم تازی ثقیله
مشدده و رای مهمله و تای فوقانی خفیفه و آن حالتی بود از دیدن نایک شوق و
خواهش نایکا بیفزاید و لگام دل نایک در عیش و عشرت باشد هفتم کتیمت ها و بضم کاف
تازی خفیفه و فتح تای فوقانی مثقله مشدده و کسر میم و تای فوقانی خفیفه و آن حالتی بود
چون نایک نایکا را در آغوش کشد و پستان و اندامش را بمالد و مباشرت کند نایکا در باطن
محظوظ و متلذذ شود و در ظاهر ابا و امتناع نماید هشتم بت مد ها و بمیم مفتوح و دال خفیفه و آن
حالتی بود نایکا از جوش جوانی و شهوت بنازنخرا آید و نگاه عاشقانه کند نهم تین ها و
تای فوقانی و یای تحتی خفیفتین مفتوحتین و نون و آن حالتی بود چون نایکا ساعتی از
نایک جدا ماند بیقرار و بیتاب گردد دهم ملکره ها و بضم میم و سکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیله
و آن حالتی بود نایکا از غایت ناز اداهای طفلانه و گفتگوی طفلانه کند یازدهم
موتایت ها و بفتح میم و سکون واو و تای فوقانی مثقله ممدوده و بنبره ملینه و تای ها
فوقانی خفیفه و آن حالتی بود نایکا از شنیدن نام نایک و احوال او خمیازه کشد و نکاها
نماید دوازدهم بجهیت ها و بای موحده خفیفه و جیم عجمی ثقیله با دال مکسور و تای مشدد مفتوح و
تای فوقانی خفیفه و آن حالتی بود که نایکا از نایک بیدماغ و آزرده شده ترک آرایش
نکند و زنان مصاحبه او را بمنت بیارایند سیزدهم بلاس ها و بیای موحده خفیفه مکسور

ولام ممدوده وسین مهمله و آن حالتی بود که نایکا نازان و خرامان و شادمان و تبسم کنان پیش نایک بیاید
جبالوبهنسم بحسیب تا و بکسر بای موحده خفیفه و جیم عجمی ثقیله مشدده و یای مجهول و بای عجمی خفیفه و
آن حالتی بود که نایکا از جوش جوانی مستانه و لاابالیانه باشد چنانکه جز از لباس و زیور
نداشته باشد بیجا شده یا بر جای خود مانده باشد و بسم ببوک بکسر و بیانش موحدتین خفیفتین
با اول مکسور و ثانی مشدد مضموم و واو مجهول و کاف تازی خفیفه و آن حالتی بود که نایکا از نایک
آزرده شده باشد و نایک اورا بمنت و معذرت زیور و لباس بپوشاند و بیارآید نوع سیوم
در بیان حالتی که نایکا را در ببوک پیدا شود باید دانست که ببوک بیای موحده خفیفه مکسور
و یای تحتانی مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه بمعنی فراق باشد و آنرا بیرلیله نیز گویند و
بیای موحده و بای عجمی خفیفتین با اول مکسور و ثانی مشدد مفتوح و رای متصله و فتح لام و نون
منونه و بای موحده ثقیله و در زبان فراق ده حالت از نایکا بظهور می آید اول ابهلاکه بفتح همزه
و کسر بای موحده ثقیله و لام ممدوده و کاف تازی ثقیله و آن حالتی بود که نایکا را در فراق
شوق و آرزوی نایک بدرجه کمال باشد دوم چنتا بکسر جیم عجمی خفیفه و نون منونه و تای
فوقانی خفیفه ممدوده و آن حالتی بود که فکر و خیال نایک در دل نایکا مستولی باشد
سیوم سمرتی بضم سین مهمله و سکون میم و رای مفتوحه و نون و قبل تای فوقانی خفیفه و آن حالتی
بود که نایکا در ذکر و یاد نایک باشد چهارم کن کیرتن بضم کاف عجمی خفیفه و سکون نون و کاف
تازی خفیفه مکسور و یای معروف و رای موقوف و تای فوقانی خفیفه مفتوح و نون و آن
حالتی بود که نایکا خوبیهای نایک را یاد کند پنجم ادبیک بضم همزه و سکون دال خفیفه و بای
موحده خفیفه مکسور و یای مجهول و کاف عجمی خفیفه و آن حالتی بود که نایکا در فراق نایک
بیتابی و بیقراری نماید و هیچ خبر اورا خوش نیاید ششم بزلاب بفتح بای عجمی خفیفه و سکون زا

ولام ممدوده

ولام ممدوده و یای عجمی خفیفه و آن حالتی بود که نایکا از غایت بیخودی سخنهای نامربوط و پریشان
گوید بمعنی انماد بضم همزه و سکون نون و میم ممدوده و دال خفیفه و آن حالتی بود نایکا را
در فراق نایک قلق و اضطراب و سوزش باطنی و حرارت قلبی روی دهد هشتم بیاده بکسر
بای موحده خفیفه ممدوده بایای مثنوبه و دال ثقیله و آن حالتی بود نایکا را در فراق نایک
رنج و بیماری عارض گردد نهم جدتا بفتح جیم تازی خفیفه و سکون دال مثقله و تای فوقانی خفیفه
ممدوده و آن حالتی بود که نایکا را در فراق نایک بیهوشی و بیخودی روی دهد دهم مرن بکسر
نون و فتح دال ثقیله و نون و آن حالتی بود نایکا در عشق و فراق نایک جان دهد و هلاک گردد
نوع چهارم در بیان درسن باید دانست که درسن بفتح دال خفیفه و سکون را و سین مهمله
مفتوح و نون در لغت بمعنی دیدار بود و آن در اصطلاح اهل این فن بر چهار گونه بود اول
ساچهاد درسن بسین مهمله و جیم عجمی ثقیله ممدود و دیش و تشدید تای و دال خفیفه و بجای
دال تای فوقانی خفیفه نیز استعمال و ساچهات گویند و آن دیدار حقیقی بود که بچشم
سر مشاهده کنند و آشکارا ببینند دویم سرون درسن بفتح سین مهمله و رای متصله و واو مفتوحه
و نون و آن دیدار سماعی بود یعنی خبری که بشنیدن و صفت آن تصور آن کرده شود
سیوم سپن درسن بفتح سین مهمله و بای عجمی خفیفه و نون و آن دیداری بود که در خواب و
واقعه دیده شود چهارم چتر درسن بجیم عجمی و تای فوقانی خفیفه با دال مکسور و تای مشدد
مفتوح و رای متصله و آن دیداری بود از دیدن تصویر او حاصل شود **نوع پنجم**
در بیان دوتی باید دانست که دوتی بدال خفیفه مضموم و واو معروف و تای فوقانی
خفیفه مکسور و یای معروف زنی دلاله را گویند که میان نایک و نایکا پیغام گزاری کند و عقد
محبت جانبین منعقد گرداند و نیز نایکا را بیاراید و گاهی که نایکا بر سر تعصب از نایک

۱

آزرده و بیدماغ شده با او حرفی نگفته باشد او را نصیحت و معذرت و نصایح و مواعظ
دوستانه بتکرار کرده پیش نایک ببرد و مواصلت دهد و گاهی بدوستداری نایکا نایک را
نیز نصایح و مواعظ بتکرار کند و زنی که بصفات مذکوره موصوف نباشد و مصاحبه
و دوستدار و هواخواه نایکا یا نایک باشد فقط و گاهی نایکا تا نایک را بصحبت دوستانه
نیز پیش آید و بمواد گردانند آنرا سکهی گویند بسین مهمله مفتوح و کاف تازی ثقیله مکسور و یای معروف
و دتیو نیز نامند بدال مکسور و تای فوقانی خفیفه مضموم و واو معروف و بعضی نیز خوانند بفتح بای موحده
ثقیله و تای فوقانی منقله مضموم و واو معروف **فصل دوم** در بیان اقسام نایک بدانکه
نایک بنون ممدوده و تحتانی ملینه و کاف تازی خفیفه بمعنی مرد و شوهر و لکهدای باشد
و بمعنی شوهر در پیش نیز آمده و حصول گا مردی را گویند که در شیوه شاهدبازی و فن مباشرت
و معاشرت عبارت تمام داشته باشد چنانکه ذکر یافت و آن بتقسیم اول بر سه قسم است **قسم اول**
پت بپای عجمی و تای فوقانی خفیفه یا دال مفتوح و تای ثانی مشدد و آن نایکی بود که کدخدا باشد
و بنکاح صحیح شوهر بود و آن بر چهار گونه است اول انکول بفتح همزه و سکون نون و کاف
تازی خفیفه مضموم و واو معروف و لام و آن نایکی بود همیشه بیک زن خود محظوظ باشد
و در رضاجوئی او کوشد و بدون زن خود بهیچ یکی ظاهراً و باطناً میل نکند دوم
دچهن بفتح دال خفیفه و جیم عجمی ثقیله مشدده و نون و آن نایکی بود که زنان متعدده و بسیار
داشته باشد و با همه کس بعدالت مباشرت نماید و کشاده دل و دوست بود سیوم دهرشت
بفتح دال ثقیله و کسر را و سکون شین معجمه و تای فوقانی منقله و آن نایک بود با غیر زن خود
فسق نموده با زن خود بوقاحت و بیحیائی پیش آید و معذرت نماید چهارم سٹه بسین
مهمله مفتوح و تای فوقانی ثقیله و آن نایک بود بمکر و حیله و فن و فریب با زنان صحبت

دلالو

دالو و آن دو گونه بود اول مانی بمیم ممدوده و نون مکسوره و یای معروف و آن نایکی بود سته که
با نایکا بطرز ناز و خوبیست و غرور و تکبر پیش آید دویم جیر بجیم عجمی و نای فوقانیه خفیفین یا اول مفتوح
و ثانی مضموم و را و آن نایکی بود سته که بناز هندی و دلجوئی شعار خود ساخته ناز بردار نماید
قسم دویم از اقسام ثلثه نایک اپت بود بضم همزه و بای عجمین خفیفین مفتوحتین ها
و تشدید تای فوقانیه خفیفه و آن نایک بود بر عزیزان خود عاشق گشته با او صحبت دارد و آن نیز
مانند نیست بر چهار قسم است که مذکور شد قسم سیوم از اقسام ثلثه نایک بیسک بود بفتح
بای موحده خفیفه و سکون یای تحتانیه و سین مهمله مکسور و کاف تازی خفیفه و آن نایکی بود که با
فحبه و فاحشه صحبت دارد و چون هر یک از اقسام ثلثه مذکوره نایک بیلای فرق با نایکا متلذذ گردد
آنرا بروکهت بیت خوانند مثل بروکهت نایکا که ذکر آن سابق گذشت و نیز هر یکی از اقسام
ثلثه مذکوره مثل نایکا نیز بر سه گونه بود اتم مدهم ادهم چنانکه ذکر آن نیز در بیان اقسام نایکا با
ایراد پذیرفته باز نایک بتقسیم ثانی نیز منقسم میشود به سه قسم قسم اول نرم سچو بفتح نون و
سکون را و میم موقوف و سین مهمله مفتوح و کسر جیم عجمی خفیفه و فتح واو و آنرا نیسچاری نیز
گویند بفتح سین مهمله و سکون ها و جیم عجمی خفیفه ممدوده و رای مکسوره و یای معروف و آن
نایکی بود همتش مصروف بلهو و لعب باشد و میان دو کس میانجی گری کند و قوادگی نماید
و آن بر چهار گونه بود اول پیته مرد بپای عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانیه الفعل موقوف
و فتح میم و سکون را و دال خفیفه و آن نایکی بود نرم سچو که چون نایکا از نایکی آزرده و رنجیده باشد
او با آب لطایف اشغال و اقوال آتش غضب او را فرو نشاند دویم بیت بکسر بای موحده
خفیفه و تای فوقانیه مثقله و آن نایکی بود نرم سچو که در قواعد و قوانین مباشرت و انواع لذات
صحبت ماهر و واقف بود و نایکا را با اقسام فنون مباشرت و مجامعت شنفته و فریفته خود گرداند

سیوم جتیک بفتح جیم خفیفه و سکون یای تحتانی و تای فوقانی ثقیله مفتوح و کاف تازی خفیفه
و سکون یای تحتانی و تای فوقانی ثقیله مفتوح و کاف تازی خفیفه و آن نایکی بود نرم سیجو که بلطایف
اعمال و اقوال قوادی که خود و غیر خود نماید چهارم بدونایک بهای موحده و دال خفیفتین یا اول مکسور
و نون مضموم و واو معروف و کاف تازی ثقیله مفتوح و کاف تازی خفیفه و آن نایکی بود
نرم سیجو که شرم و وقار یکسو نهاده میان مردم بسیجرکی و دنجلکی مشهور باشد قسم دویم از اقسام ثلثه
نایک تقسیم ثانی انبهک بود بفتح همزه و سکون نون و کسر بای موحده ثقیله و کاف عجمی خفیفه انبهک
و آن نایکی بود مثل زنان خود را بیاراید و معطل کری نماید قسم سیوم از اقسام ثلثه نایک تقسیم ثانی
نایکا بهاس بنون ممدوده و همزه ملینه و کاف تازی خفیفه و بای موحده ثقیله ممدود و سین مهمله
و آن نایکا بود بر مکر و فریبی که نایکا لکار برد او از بیخودی و بیهوشی بکلی مطلع شود و از
بی خبرتی و بیجهتی متعرض احوال او نگردد **باب پنجم** در علم سنگیت یعنی علم موسیقی و آن
مشتملست بر ده فصل **فصل اول** در تعریف علم سنگیت و بیان وضع آن و اختلاف
متها و ذکر سیت ادبهای و شر و شرت و مورجهنا و غیره و آن منشعبست بنه شعبه **شعبه اول**
در تعریف سنگیت و بیان وضع آن و اختلاف متها یعنی مذاهب و ذکر سیت ادبهای
و آن متنوعست بدو نوع **نوع اول** در تعریف سنگیت و بیان وضع آن و اختلاف متها یعنی
مذاهب باید دانست که سنگیت بفتح سین مهمله و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه مکسور و
یای معروف و تای فوقانی خفیفه عموما مجموع راگ و تال و نرت یعنی نغمه و اصول و
رقص بود و خصوصا معنی نغمه باشد و اول واضع سیمتر ست و سیمتر بسین مهمله مضموم و میم مکسور
و یای مجهول و شین معجمه مضموم و را نام مهادیو است که یکی از دیوتاهای مشهوره اهل هنداست
و آنچه از راگ و راگنی مطابق مذهب و قرارداد اوست آنرا سیمتر مت گویند و سیومت نیز نامند

جه بسیو مکر بنی

جه سیو بکسر سین مهمله و بای مشبوعه و سکون واو نیز نام مهادیو است و مت بمیم مفتوحه و تای
فوقانیه خفیفه بمعنی عقاید باشد بعد از آن بهرت نیز در آن تصرف کرده و مذهبی علیحده
اختیار نموده و بهرت بفتح بای موحده ثقیله و سکون را و تای فوقانیه خفیفه نیز نام
یکی از دیوتاهاست و آنچه مطابق مذهب وی قرار داده اوست آنرا بهرت مت نامند
بعد از آن هنومان نیز تصرف در آن کرده و مذهبی علیحده اختیار نموده و هنومان بهای مفتوحه
و نون مضموم و واو مجهول و میم ممدوده و نون نیز نام یکی از دیوتاهاست و او را هنونت نیز
نامند بفتح ها و سکون نون و واو مفتوحه و نون مفتوحه و تای فوقانیه خفیفه و آنچه مطابق
مذهب وی قرار داده اوست آنرا هنومان مت و هنونت مت نامند بعد از آن کلناته نیز
در آن تصرف کرده و مذهبی علیحده اختیار نموده و کلناته بفتح کاف تازی خفیفه و کسر لام مشدده
و نون ممدوده و تای فوقانیه ثقیله رکنی بوده ماهر درین فن و دیگر برای مکسوره و کاف تازی ثقیله
درویش کامل را نامند و آنچه مطابق مذهب وی قرار داده اوست آنرا کلناته مت خوانند و
دیگران نیز در آن تصرف کرده اند اما آنچه مشهور و معروف است این چهار مت است که ذکر کردیم
و آنچه از جمله مذاهب اربعه مذکوره درین زمان معمول و معتمد اوست هنومان مت است و ما
هر چهار مت مذکوره را از کتابهای معتبره مثل راکارنو و سنگیت درپن و مان کتوهل
و راگ درپن و سبها بنود و غیر آن استنباط و استخراج نموده بتقدیم هنومان مت
درین کتاب مفصل بیان کنیم ان شاء الله تعالی **نوع دویم** در ذکر سبت ادهیایی که اصول و
ارکان این علم اند بباید دانست که اصول و ارکان سنگیت هفت اند و آنرا در اصطلاح
سبت ادهیایی نامند چه سبت بفتح سین مهمله و بای عجمی و تای فوقانیه خفیفه بسکون
اول بمعنی هفت بود و ادهیایی بفتح همزه و کسر دال ثقیله مشدده ممدوده و بای مشبوعه و یای

تحتانی و بدون یا بمعنی اصلا و اکثری و فن تابند و سیت الحیای بدین تفصیل است
اول سر الحیای بسین مهمله مضموم و را و آن فن سُر و سرت و مورچهنا بمعنی آهنگ و نغمه
و آواز و دُهن بود چنانکه ذکر آن بعد ازین بیاید دوم راگ الحیای بگافی ممدوده و کاف عجمی خفیفه
و آن فن راگ و راگنی و تیر بمعنی مقام و شعبه و گوشه بود چنانکه ذکر آن نیز بعد ازین بیاید سیوم
تال الحیای بتای فوقانی خفیفه ممدوده و لام و آن فن تال بمعنی اصول و بحور بود
چنانکه ذکر آن نیز بعد ازین بیاید چهارم نرت الحیای بکسر نون و سکون را و تای فوقانی خفیفه
و آن فن نرت بمعنی رقص و اصول و تحویل بود پنجم ارته الحیای بفتح همزه و سکون را و
تای فوقانی ثقیله و آن فن ارته بمعنی معنی دادنی و تشریح فهمی بود ششم بهاو الحیای بای
موحده ثقیله ممدوده و واو و آن فن بهاو بمعنی و اطوار بود یا بما و او واو ابراز لفظها
بلفظ مطابق معنی آنچه بهنگام رقص بر آرند و نمایند هفتم رس الحیای بفتح همزه
و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه و آن فن نواختن ساز و نوا بود و ما درین باب
سه الحیای سُر الحیای و راگ الحیای و تال الحیای بیان کنیم ان شاء الله تعالی شعبه دوم
در بیان سُر باید دانست که سُر بسین مهمله مضموم و را بمعنی آهنگ و نغمه بود و آن اصول
آغاز اصل هفت است بدین تفصیل اول کهرج بفتح کاف تازی ثقیله و سکون
دال مثقله و جیم تازی خفیفه و در متعارف بجای دال مثقله را استعمال کنند و کهرج گویند
و آنرا سُر نیز نامند بسین مهمله مضموم و را و آن سر اصل بمعنی آهنگ و نغمه اول بود دلا شرها
نغمه‌گانه مذکوره دوم رکهبه برای مهمله مفتوحه و کاف تازی و بای موحده ثقیلتین با ول مفتوح
سیوم گندهار بکاف عجمی خفیفه و نون مغنونه و دال ثقیله ممدوده و را چهارم مدهم
بفتح میم و دال ثقیله مشدده و الف میم پنجم پنچم بفتح بای عجمی خفیفه و نون مغنونه

و جیم عجمی خفیفه

وجیم عجمی خفیفه مفتوح ومیم شتم دیموت نفتح دال ثقیله وسکون یای تحتانی وواو معروفه وتای
فوقانیه خفیفه وقیل تای فوقانیه متصله بفتحتین نکها وسکون مکسور وکاف تازی ثقیله ممدوده
ودال خفیفه واین سرهای شفکانه مذکوره بترتیب مذکور در آهنگ یکی از دیگری بلندتر
باشند بتفاوت معین چنانکه گنشدج از همه پست تر بود ورکیبه بلندتر از آن باشد و
کنتدهار بلندتر از رکیبه بود و علی هذا القیاس سایر سرها چنانکه نکهاد که سر ششم است از همه
بلندتر باشد و چون از جمله سرهای شفکانه مذکوره حرف اول گرفته شود مثلا از گنج که
سر اول است و آنرا سُر نیز نامند باعتبار نام ثانی سین مهمله گیرند و این سین مهمله بدل
از کاف تازی ثقیله که حرف اول گنج است نیز تواند بود و از رکیبه که سر دوم است
را گیرند و علی هذا القیاس از سایر سرها بترتیب مذکور حرف اول گیرند و ترکیب کنند مجموع
کمپدهنی شود و این حروف شفکانه مرکبه مذکوره را در اصطلاح اهل این فن سرگم
نامند بفتح سین مهمله وسکون یای عجمی خفیفه وتای فوقانیه وکاف تازی خفیفتین باول
مفتوح و حروف شفکانه مذکوره را در سرهای شفکانه مسطوره بترتیب استعمال کنند
یعنی اول سین مهمله را که علامت گنج سر اول است بهر آهنگی که خواسته باشند یعنی بهر بلندی
و پستی که خواسته باشند بگیرند بعد از آن حرف ری را که علامت رکیبه سر دوم است
با آهنگ بلندتر از آهنگ اول بتفاوت معین بگیرند و علی هذا القیاس سایر حروف را با آهنگی
بلندتر از آهنگ ما قبل خود بتفاوتهای معینه بگیرند تا آنکه بحرف نون رسند که علامت
نکهاد سر ششم است و آهنگ آن از همه آهنگها بلندتر بود و نون مذکور را بجهت مد صوت
نی بنون مکسور و یای معروف استعمال کنند و دیگر حروف را بفتحه استعمال کنند فقط و
ترتیب حروف و آهنگی که بلند شوند بهمان ترتیب اعاده کنند و فرود آیند تا آنکه باز بسین

حمله رسند وانیش ترتیب بلند شدن و تا نیز بلکهاد رسیدن را روشن گویند برای
مضموم و واو مجهول و های مکسور و یای معروف و باز علی الترتیب اعاده کردن و تا
بسر کرج رسیدن را اورتنی نامند بفتح همزه و سکون واو و باقی حروف و حرکات مذکوره
شعبهٔ سیوم در بیان حراتب و تعداد سرهای هفدگانه باید دانست که سر اول کرج است
و آن از همه سرها پست تر است و طرف مقابل آن بلکهاد است که سر هفتم است و آن
از همه سرها بلند تر است و مدهم که سر چهارم است در وسط این هر دو سر است و از کرج
تا بلکهاد پنجم که سر پنجم است دو ثلث است طرف بلندی و دو ثلث که سر ششم است
در وسط پنجم و بلکهاد است همچنین از بلکهاد تا کرج کندهار که سر سیوم است دو ثلث است
طرف پستی در کنبه که سر دویم است در وسط کندهار و کرج است باز از کندهار تا بلکهاد پنجم
در وسط است و از پنجم تا کرج کندهار در وسط است و ما برای توضیح این مقدمه مثالی
نمائیم تا فهم آن بر طالب آسان شود مثلا تار طنبور را از طرف بالا نزدیک بسر آن
در موضعی معین بانگشت زیر کنند و زخمه زنند آهنگ طنبور خواهد بود آن سر کرج خواهد بود
و چون فرو تر از آن بتفاوت معین بانگشت زیر کنند و زخمه زنند آهنگ بلند تر از آهنگ
ماقبل خود بوجود خواهد آمد آن سر کنبه خواهد بود و علی هذا القیاس طرف کاسهٔ طنبور هر چند
فرو تر آیند و بنوازند بتفاوتهای معینه سرهای هفدگانه مذکوره بظهور می آیند تا آنکه بسر بلکهاد
رسند که سر هفتم است بر مثالی که نموده میشود **شعبهٔ چهارم** در بیان گرام باید دانست که
اهل این فن از جملهٔ سرهای هفدگانهٔ مذکوره سه سر را اصل قرار داده اند یکی از همه سرها
پست تر دویم از همه سرها بلند تر سیوم متوسط در بلندی و پستی میانه هر دو و این سه
سر را گرام نامند بکاف عجمی حقیقه مکسور و رای مهمله و میم آنکه از همه سرها پست تر است
انواع کرج گرام منند

کرج گرام
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
مدهم گرام
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
سرت
گندهار گرام
سرت
سرت
طنبور

آنرا کرج گرام گویند بحروف و حرکات مذکوره و آنکه از همه سرها بلندتر است آنرا کندهار گرام نامند
برای ممدوده و بای حروف و حرکات مذکوره و آنکه در بلندی و پستی متوسط و میانه این هر دو است
آنرا مدهیم گرام خوانند بحروف و حرکات مذکوره شعبه پنجم در بیان اتپتی سرهای هفتگانه باید دانست
که اتپتی بضم همزه و تای فوقانی و پای عجمی خفیفتین بسکون اول و فتح ثانی و نون بمعنی مبدا
و منشا بود اهل این فن هر سری را از سرهای هفتگانه مذکوره از جائی استخراج و استنباط
کرده اند و آنرا مبدا و منشا آن قرار داده چنانکه سر کهرج را از آواز طاوس و سر رکهبه را از
آواز پپیها بپای عجمین خفیفتین بای اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف و های ممدوده
طایریست معروف در هند و سر گندهار را از آواز قوچ یعنی گوسفند و سر مدهیم را از آواز
کونج یعنی کلنگ که طایریست معروف و سر پنجم را از آواز کویل بکاف تازی خفیفه مضموم
و واو مجهول و یای تحتانی مفتوح و لام که طایریست معروف در هند منسوب بخوش آوازی
و سر دهیوت را از آواز اسپ و سر نکهاد را از آواز فیل استخراج و استنباط نموده اند
شعبه ششم در بیان استهان گراهای سه گانه باید دانست که استهان بفتح همزه و سکون
سین مهمله و تای فوقانی ثقیله ممدوده و نون بمعنی محل و مکان باشد و اهل این فن برای هر
گرامی از گرامهای سه گانه مخرجی و محلی قرار داده اند و آن سه استهان باشد اول مندر
بفتح میم و نون منونه و دال خفیفه مفتوح و را و آنرا کنت نیز گویند بفتح کاف عجمی ثقیله و
تای فوقانی مثقله و آن مخرج کرج گرام باشد و از ناف خیزد دویم مده بمیم مفتوح و دال ثقیله
و آن مخرج مدهیم گرام باشد و از گلو خیزد سیوم تار بتای فوقانی خفیفه ممدوده و را و آن مخرج
گندهار گرام باشد و از تارک سر خیزد شعبه هفتم در بیان سرت بضم سین مهمله و سکون را

وتای فوقانی خفیفه بباید دانست که اهل این فن در فرهنگ هر یکی از سرهای نهگانه
مذکوره چند سرت قرار داده اند یعنی چند مراتب آنکه مقرر کرده اند که با هر سری
آنها را نیز نغمات سرآرند مثلا از سر کرج تا سر رکب تفاوت و فاصله ایست در پستی و بلندی
چنانکه سابق در تمثال طنبور گذشت پس در میان این فاصله چند مرتبه دیگر از آهنگ در پستی و
بلندی قرار داده اند و آنرا سرت نامیده و با هر سری منسوب ساخته و از آنجمله ثبت و درج شده
بدین نقطات و اسامی سرتهای کرج چهار است اول تبرا بتای فوقانی و بای موحده خفیفتین
باول مفتوح وثانی مشدد مکسور ورای ممدوده دوم کمودتی بفتح کاف تازی خفیفه و میم
مضموم و واو مجهول و دال خفیفه مفتوح وتای فوقانی خفیفه مکسور وقیل نون مکسور و یای
معروف سیوم مندرکا بفتح میم و نون مغنونه و دال خفیفه مفتوح ورای متصله و کاف تازی
خفیفه ممدوده چهارم چهندوتی بفتح جیم عجمی ثقیله و نون مغنونه و دال خفیفه مضموم و واو مجهول
و واو مفتوح وتای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف سرتهای رکهبه سه است اول
دیاوتی بدال خفیفه مفتوح و یای تحتانی ممدوده و واو مفتوحه وتای فوقانی خفیفه مکسور و
یای معروف سیوم رکتکا بفتح را و سکون کاف تازی خفیفه وقیل کاف عجمی خفیفه
وتای فوقانی و کاف تازی خفیفتین باول مکسور وثانی ممدوده سرتهای گندهار دو است
اول سوی بسین مهمله و واو مکسورتین و یای معروف دوم کرودهی بضم کاف تازی خفیفه و
رای متصله و واو مجهول و دال ثقیله مکسور و یای معروف سرتهای مدهم چهار است اول
بجرا بباء موحده و جیم تازی خفیفتین بفتح اول و تشدید ثانی ورای متصله ممدوده دوم
پرسارنی بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و سین مهمله ممدوده ورای موقوفه و نون مکسور و

یای معروف

و یای معروف سیوم پرتبی بکسر بای عجمی خفیفه و رای متصله و یای معروف و تای فوقانی خفیفه
مکسور و یای معروف چهارم مارجنی بضم میم ممدوده و رای موقوفه و جیم تازی خفیفه مفتوح و نون مکسور
و یای معروف سرتهای پنجم تیرجهار است اول چتی بکسر جیم عجمی ثقیله و تای فوقانی خفیفه
مکسور و یای معروف دویم رکتا بفتح را و سکون کاف عجمی خفیفه و قیل کاف تازی خفیفه
و تای فوقانی خفیفه ممدوده سیوم سندینی بفتح سین مهمله و نون مغنونه و دال خفیفه مکسور و یای
معروف و یای عجمی خفیفه موقوف و نون مکسور و یای معروف چهارم الابنی بهمزه مفتوحه
و لام ممدوده و بای عجمی خفیفه موقوف و نون مکسور و یای معروف سرتهای و بهوت
سه است اول مندتی بفتح میم و نون مغنونه و دال و تای فوقانی خفیفه با اول مفتوح و ثانی
مکسور و یای معروف دویم روهنی برای مضموم و واو مجهول و های موقوف و نون مکسور و یای
معروف سیوم رمیا بفتح را و تشدید میم مکسوره ممدوده با یای مشمومه سرتهای یکهاد
دو است اول اکرا بضم همزه و تشدید کاف عجمی خفیفه مفتوحه و رای متصله ممدوده دویم
جهونبکا بجیم عجمی ثقیله مضموم و واو مجهول و کسر بای موحده ثقیله و سکون نون و کاف
تازی خفیفه ممدوده **نغمه هشتم** در بیان مورچهنا باید دانست که مورچهنا بمیم مضموم و واو
مجهول و رای موقوف و فتح جیم عجمی ثقیله و نون ممدوده در اصطلاح اهل این فن عبارت
از وقفی است که میان دو سر واقع شود مثل یک سکون میان دو حرکت مختلف ها
مثلا چون خواهند که از سر کهرج بسر رکهبه یا از رکهبه بگندهار و غیر آن انتقال نمایند میان این
دو حرکت مختلف وقفی و سکونی لازم است آن سکون را مورچهنا نامند و آن با
هر کدام از گرامهای سه گانه هفت مورچهنا قرار داده اند و آن باعتبار بهی داد و دی

تواند بود یعنی از پستی به بلندی نغمات و بر سرهائی که میان هر دو کرامست عبور نمودن و ما بین هر دو سر

مختلف وقف کردن و باز همچنان از بلندی به پستی اعاده کردن چنانکه جمله بیت و یک میشود

شعبهٔ سیم در بیان راک حابت بلای محدوده و کاف عجمی خفیفه موقوف و جیم تازی و یای

فوقانی خفیفتین با دال محدوده یعنی ذات راک و اقسام آن باید دانست که جمله راک

و راکنی بتقسیم اول بر سه قسم است قسم اول سینوری بفتح سین مهمله و نون مفتوحه و یای عجمی

خفیفه مضموم و واو معروف و رای مفتوح و نون و آن راک و راکنی بود مرکب از هر هفت

سر مذکور بهر ترتیبی که باشد بحسب تقدیم و تاخیر سرها از یکدیگر یعنی ترکیب سرها نه بهمان یک

ترتیب است که در شعبهٔ دویم ذکر یافته و آن سرکم بدینی است بلکه بترتیبهای

مختلفه آید قسم دویم کهاذو بکاف تازی ثقیله محدوده و فتح دال مثقله و سکون واو و آن

راک و راکنی بود مرکب از شش سر از سرهای نغمگانهٔ مذکوره از هر سری که باشد و بهر ترتیبی که

باشد بحسب تقدیم و تاخیر سرها از یکدیگر قسم سیوم اودو بضم همزه مضمومه و واو مجهول و

فتح دال مثقله و سکون واو و آن راک و راکنی بود مرکب از پنج سر از سرهای نغمگانهٔ مذکوره

از هر سری که باشد و بهر ترتیبی که باشد چنانکه بالا گذشت باز بتقسیم ثانی نیز جمله راک و راکنی

بر سه قسم است قسم اول سده بضم سین مهمله و تشدید دال ثقیله و آن راک و راکنی بود بسیط که

هیچ راک و راکنی با او مرکب نباشد و آن بر دو گونه بود سده و مهاسده سده بحروف

حرکات مذکوره آن بود که اثر با راک و راکنی دیگر بهیچ وجه تعلق نباشد نه بوجه تلون و تشبیه

نه بوجه ترکیب و امتزاج اما بعضی سرهای آن تکرت باشد و تکرت بتای موحده و کاف

تازی خفیفتین بکسر اول و فتح و تشدید ثانی و رای مثقله و تای فوقانی خفیفه انرا گویند که

بود از سرتال

بعضی از سرتهای آن فوت شده باشد مثل تودی و غیر آن دهماسوده بمیم مفتوحه و های
ممدوده و یای حروف و حرکات مذکوره آن بود که با عدم تلون و ترکیب مذکور همه
سرها لیس شده باشد یعنی همه سرتهای خود را بتمام و کمال داشته باشد مثل کانرا و
سازنگ قسم دوم سالنگ بسین مهمله ممدوده و لام مفتوحه و نون منونه و کاف
تازی خفیفه و آن راگ و راگنی بود بسیط که با عدم ترکیب و امتزاج تلون و تشبه داشته باشد
یعنی رنگی و سایه از راگ و راگنی دیگر با خود داشته باشد مثل سریراگ که رنگ
گوری دلاو و غیر آن قسم سوم سنکیرن بفتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی خفیفه مکسور
و یای معروف و رای مفتوح و نون و آن راگ و راگنی بود که از راگ و راگنیای دیگر مرکب باشد
و آن بر دو گونه بود سنکیرن و مهاسنکیرن سنکیرن آنست که از دو سده مرکب باشد مثل
بیهروتی که از تودی و کانرا مرکبست و غیر آن و مهاسنکیرن آنست که از سده و سالنگ یا از
سده و سنکیرن یا از سالنگ و سنکیرن یا از دو سالنگ یا از دو سنکیرن یا زیاده از دو از
نغمات مختلفه مرکب باشد چنانکه ذکر آن بعد ازین بیاید ان شاء الله تعالی دلو شده نماند
که ترکیب در این اقسام ثلثه اخیره بحسب راگ و راگنی است و در اقسام ثلثه سابقه
بحسب سرهاست اما در همه راگ و راگنی ترکیب سرها از سرهای هفتگانه بترتیبی است
خاص بحسب تقدیم و تاخیر سرها از همدیگر چنانکه بعد ازین مذکور شود و از ترکیب و ترتیب خاص
مراد آنست که در خواندن نغمه هر راگ و راگنی سرها بهر ترکیب و ترتیبی که در آن قرار یافته باید که
بهمان ترکیب و ترتیب بحسب تقدیم و تاخیر سرها از همدیگر بعمل آید تا آن راگ و راگنی
صورت بندد و بسبب اختلاف و امتیاز صورت هر راگ و راگنی از همدیگر بهمین
ترکیب و ترتیب خاص است چنانکه بعضی سمپورن بود و بعضی کهاڈو و بعضی اودو

اما در ترتیب سرها اختلاف است مثلا در سنبورانی ترتیب بعضی سرکم بدینی است و
ترتیب بعضی بدینی سرکم و علی هذا القیاس و هر سه قسم از سنبورانی و کتاو و داو و در ترکیب
و ترتیب سرهای راگ و راگنی متقدم و متاخر سرها از همدیگر اختلاف است چنانکه بعد ازین
مفصل گفته شود سوال اگر گویند که هرگاه اختلاف و امتیاز راگ و راگنی از همدیگر بسبب
اختلاف ترکیب و ترتیب سرهاست بحسب کمی و بیشی و تقدیم و تاخیر از همدیگر و اکثر
راگ و راگنی است که در ترکیب و ترتیب سرها باهم متفق اند اما در صورت مختلف
مثلا مالکوس و سریراگ که هر دو سنبور اند و ترتیب سرهای هر دو راگ سرکم بدینی است
و صورت هر دو راگ مختلف است این معنی خلاف قیاس است جواب آنست
که اگرچه ترکیب و ترتیب سرهای هر دو راگ باهم یکی است اما تفاوت و اختلاف
در سرتهای سرهاست بحسب کمی و بیشی و تقدیم و تاخیر چنانکه یکی سرتهای سرهای
خود تمام و کمال دارد و دیگری نه بلکه بعضی از سرتهای سرهای او فوت شده تا آنکه
در یکی بعضی از سرتهای سرکهرج فوت شده و در دیگری بعضی از سرتهای سرکهرج یا غیر آن
فوت گشته تا آنکه ترتیب سرتهای سرهای یکی بحسب تقدیم و تاخیر تقسیمی است و ترتیب
سرتهای سرهای دیگری تقسیم دیگر و بر قیاس تفاوت و اختلاف سرتهای سرها

فصل دوم در بیان اقسام گاین یعنی خواننده و هنر و عیب آن و ذکر بعضی لواحق
بدان و آن منشعب است بشش نغمه نغمهٔ اول در بیان اقسام گاین یعنی خواننده باید دانست
که گاین بکاف عجمی خفیفه ممدوده و همزهٔ ملینه و نون خوانندهٔ نغمه را نامند و آن هفت
قسم است اول سنجیا کار بکسر سین مهمله و جیم عجمی ثقیلهٔ مشددهٔ ممدوده با یای مثنیه
و کاف تازی خفیفهٔ ممدوده و را و آن گاینی بود که اقسام طریق نغمه از استاد آموخته باشد

و دیگرانرا نیز

و دیگران نیز توانند آموخت و از خود در آن تصرف توانند کرد دوم آلکار بهمزهٔ مفتوحه و نون مضمومه
و کاف تازی خفیفه ممدوده و را و آن کاینی بود بطریقی که از استاد آموخته باشد همان
طریق بسر آید و دیگران نیز همان طریق تعلیم کنند و بهیچ جهت تابع طریقه استاد باشند و از خود
ابیح تصرف نتوانند کرد سیوم رنگک بفتح را و سین مهمله و کاف تازی خفیفه و آن کاینی بود
که در وقت سرود گفتن در خطّ آن فرو روند و بسیار محظوظ و متلذذ گردد و دیگران نیز محظوظ
گردانند چهارم رنجک بفتح را و نون منونه و جیم عجمی و کاف تازی خفیفه باول مفتوح و آن
کاینی بود از سرود خوانند آن او سامع بسیار محظوظ شود و او از لذت سرود جمود غافل بود
پنجم بهاوک بیای موحده ثقیله ممدوده و واو مفتوحه و کاف تازی خفیفه و آن کاینی بود
که اقسام نغمات را بوجه حسن چنانکه باید و شاید بخوانند و سامعان را بغایت محظوظ
و خوشوقت گردانند و هر یکی از اقسام خمسهٔ مذکوره منقسم میشود بسه قسم اول الکل بهمزهٔ
مکسوره و یای مجهول و کاف تازی خفیفه مفتوح و لام و آن کاینی بود که قادر بر آن باشد که
تنها تواند خواند و بدون اعانت و تعلیم دیگران نغمه را صورت تواند داد و آنرا از جمله
خوانند ها آتم گویند بضم همزه و تشدید تای فوقانی خفیفه مکسوره و میم یعنی اول و اعلی
دویم جمل بجیم تازی خفیفه و میم مفتوحتین و لام و آن کاینی بود که بمدد یک خواننده دیگر
تواند سرود و نغمه را صورت تواند داد و آنرا مدهم خوانند بفتح میم و دال ثقیله مندرج
و الف میم یعنی متوسط و میانه سیوم برند بکسر بای موحده خفیفه و فتح را و نون منونه و دال خفیفه
و آن کاینی بود که بمدد دو کس و زیاده بر آن تواند خواند و نغمه را صورت تواند داد و آنرا
ادهم نامند بفتح همزه و دال ثقیله و میم یعنی ادنی و فروتر و آنرا نکمت نیز نامند بفتح نون و کسر
کاف تازی خفیفه و سکون شین معجمه و تای فوقانی ثقیله و دیگر اقسام مذکوره مرد و زن

مساويست الا آنكه اگر زن با اوصاف مذكوره جوان و صاحب حسن و جمال باشد احسن تواند بود

شعبه دويم در بيان هنر گايش يعنی خواننده نغمه و آن منقسم است به نه نوع **نوع اول** در بيان
هنر گايش بحسب حسن صوت و لحن و آن جمله چهارده است اول مرشت بكسر ميم و راء
مهمله و سكون شين معجمه و تاء فوقانی مثقله و آن گاينی بود كه خوش لحن باشد و از
سرود خود سامعان را محظوظ و متلذذ سازد و در هر سه استهان يعنی گهت و مده و تار
بلند دويم مدهر بفتح ميم و ضم دال ثقيله و راء و آن گاينی بود كه آوازش شيرين و دلچسب داشته باشد
و در هر سه استهان مستقيم بود سيوم چهپال بفتح جيم تازی ثقيله و بای عجمی خفيفه ممدوده و لام
و آن گاينی بود كه آوازش ميانه و چرب و تر و با قوت باشد و در خواندن گلو و نفس را
كشيده و مجتمع ساخته بقدرت تمام بخواند چنانكه در خواندن او صدمه نرسد و گلو تمام
نوع چهارم تهرستهان بكسر تاء فوقانی خفيفه و فتح راء و سكون سين مهمله و تاء فوقانی ثقيله
ممدوده و نون و آن گاينی بود در هر سه استهان دلچسب و دلربا باشد پنجم سكهايه بضم سين
مهمله و قيل بكسره و كاف تازی ثقيله ممدوده و بای موحده ثقيله و آن گاينی بود كه دلها را از
آواز او الم و لذت و حلاوت حاصل شود ششم كومل بكاف تازی خفيفه مضموم و
واو مجهول و ميم مفتوح و لام و آن گاينی بود كه آوازش بسيار نرم و نازك و باريك و خوش آينده
باشد هفتم شراوک بفتح شين معجمه و راء مهمله ممدوده و واو مفتوحه و كاف تازی
خفيفه و آن گاينی بود كه آوازش نهايت بلند و دور رس باشد هشتم كرن بفتح
كاف تازی خفيفه و سكون راء و نون و آن گاينی بود كه آواز حزين داشته باشد كه بالطبع
بدل زند و از شنيدن آن رقت حاصل شود نهم كهن بفتح كاف عجمی ثقيله و نون و آن

گاينی بود

کائنی بود که آوازش لک و قوی و دور رس ولی خسته باشد و دلربانه نخواند و هم سنکده بسین مهمله
و نون مکسورتین و قیل بفتح اول و کسر ثانی و سکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیله و آن کائنی بود
که آوازش حزین و تیز آهنگ باشد و از دور شنیده شود و آنرا هم کاو بکاف عجمی خفیفه
ممدوده و دال مثقله و آن کائنی بود که آوازش بقدرت و قوت باشد و دلاوند هم سنجنس
بضم سین مهمله و فتح لام و جیم عجمی ثقیله مشدده و نون و آن کائنی بود در خواندن شکسته
للاتصال آن انقطاع نیابد و هم پیوسته باشد و هم پیرجیر بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و
جیم تازی خفیفه مفتوح و را و آن کائنی بود که آوازش لک و صاف باشد مثل آواز
کویل چهارم رکت حلیت بکسر را و سکون کاف عجمی خفیفه و تای فوقانی خفیفه موقوف
و ضم جیم تازی خفیفه و کاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین بسکون اول و آن کائنی بود که
سریع و آوازش دلکش و عجیب و بلند باشد نوع دویم در بیان هنرهای کائنی بحسب کمال بدون
حسن صوت و لحن و آن جمله شانزده است اول آنکه کائنی باید در خواندن نغمه الفاظ را
چنان جدا جدا و منقح ادا نماید که گویا کسیست که فصیح و معنی را نیز بخواند و معنی آن
بی تکلف و تامل فهمیده شود دویم آنکه اضافت راگها را با اسامی و صفات آن بداند
و جایکه باید و شاید تواند خواند سیوم آنکه اضافت تالها یعنی اصول را با اسمها و صفتها
بداند و ادا نماید چهارم آنکه بر ۳ گره را که سم و اتیت و اناگت باشد بداند و تواند
بعمل آورد و دیگر بر ۳ گره بعد ازین در فصل تال یعنی اصول بیاید ان شاء الله تعالی
پنجم آنکه نغمه را بهوشیاری و آرمیدگی و تمکین تمام بخواند ششم آنکه در الاپ که بتازی
آنرا نشید نامند کامل باشد هفتم آنکه دلربانه بخواند هشتم آنکه میان نغمه جابجا قطع نفس نکند

وسلسله نغمه بهم پیوسته باشد ششم آنکه طریق خواندن نغمه را از استاد کامل اخذ کرده باشد
هفتم آنکه ورزش و استعمال خواندن نغمه بکلمات رسانیده باشد هشتم آنکه تصانیف
استادان قدیم را بسیار بخاطر داشته باشد و مطابق آن خواندن تواند نهم آنکه اقسام پرده
در پرده دیگر و امتزاج نغمه در نغمه دیگر خوب تواند دهم آنکه رنجکهائی که عبارت
از خوش آیندگی نغمه و استلذاذ سامع از شنیدن آنست در نظر داشته باشد و در سرائیدن
نغمه چست و چالاک باشد و حسنی او در نغمه خوش آینده بود و بحرد سرائیدن ادراک
صوت شود و باید در وقت خواندن نغمه بشاش و شگفته رو باشد چهاردهم آنکه
معنی فهم باشد و از علم لغت و مصطلحات با خبر بود و بسیار خوش طبع و ظریف
و طباع باشد پانزدهم آنکه مصنف بود و طبیعت و قدرت تصنیف داشته باشد
و در بانی و دهات که عبارت از لفظ و صوت است کامل باشد چه بانی بباء موحده
خفیفه ممدوده و نون مکسوره و یاء معروف بمعنی الفاظ و عبارت بود و دهات
بدال ثقیله ممدوده و تاء فوقانیه خفیفه بمعنی صوت و نغمه باشد و باید که از علم عروض و
قوافی و فصاحت و بلاغت نیکو واقف باشد و از علوم متداوله با خبر بود و علم
مجلس را خوب داشته باشد و موزون و بدیهه گو بود و با لطیفه [illegible] و خلایق نغمه و سرود
بود و از ساز و رقص نیک واقف باشد شانزدهم آنکه از عیوب گاین که بعد ازین
مذکور شود خالی باشد و اگر خواننده زن بود باید در او اوصاف مذکوره حسن صاحب
حسن و جمال باشد **شعبه سیوم** در بیان عیب گاین و آن منوع است بر دو نوع **نوع اول**
در بیان عیب گاین بحسب زشتی صوت و لحن و آن هفت گونه بود اول رودهیت
برای مضموم و واو معروف و فتح جیم عجمی ثقیله و تای فوقانیه خفیفه و آن گاینی بود
که اواز کسی

که آوازش بغایت خشک و خراشنده باشد دویم اسهتت بفتح همزه و سکون سین مهمله و
تای فوقانی ثقیله مفتوح و تای فوقانی خفیفه و آن کاینی بود آوازش تیزتر و بریان باشد
سیوم نسارتیول بکسور و سین مهمله ممدوده و را و آن کاینی بود که آوازش سست و افسرده باشد
چهارم کاکولی بکاف تازی خفیفه ممدوده و کاف عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول و لام مکسور و یای
معروف و آنرا کاکی نیز گویند بکاف تازی خفیفه ممدوده و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای
معروف و آن کاینی بود آوازش مثل زاغ سخت بگوشش خورد و کریه باشد پنجم کیت خورد
بکاف تازی خفیفه مکسور و یای مجهول و تای فوقانی خفیفه و آن کاینی بود که از زبونی صوت
و آواز در سبح محلی از محلهای سه گانه که مندر و مده و تار باشد نتواند رسید و از کیفیات
حسنه و خلا بهره نداشته باشد ششم گرکش بضم کاف تازی خفیفه و سکون را و سین
معجمه و آن کاینی بود که آوازش بیمغز و باریک باشد هفتم بهکن بفتح بای موحده ثقیله و کاف
عجمی خفیفه و نون و آن کاینی بود که آوازش مثل خروشتر درشت و کریه باشد نوع دویم
در بیان عیب کاینی بحسب نای گلا و نای بتری و آن بیست و پنج باشد اول سندشت
بفتح سین مهمله و نون مغنونه و کسر دال خفیفه و سکون شین معجمه و تای فوقانی منقله و آن کاینی بود
دندانهای زیر و بالا را باهم چسپانیده بخواند دویم آدشت بضم همزه و کسر دال ثقیله ممدوده
و سکون شین معجمه و تای فوقانی منقله و آن کاینی بود که در وقت گرفتن ترتیب یعنی
اوج رنجکهای نداشته باشد اما پارسا بود و لذت و حلاوت نداشته باشد
سیوم بهیت بکسر بای موحده ثقیله و یای معروف و تای فوقانی خفیفه و آن کاینی بود
در خواندن نغمه دلیر نباشد و ترسان بخواند چهارم سنکت بفتح سین مهمله و نون مغنونه و کاف

تازی خفیفه مفتوح و بای فوقانیه منقله و قیل خفیفه و آن کاسنی بود که بسرعت و اضطرات برآید
بجم کنیت بفتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و یای عجمی و تای فوقانیه خفیفتین باول مفتوح
و آن کاسنی بود چنانچه و لرزش بخوانند و آواز و سر بارا نیز بلرزانند ششم کرا سا بکاف تازی خفیفه
مفتوح و را ی ممدوده و لام مکسور و یای معروف و آن کاسنی بود وقت سرود خواندن
دهان را باز کند چنانکه تمام دندانها و حلق نمودار گردد هفتم کیل بکاف تازی و یای عجمی خفیفتین
باول مفتوح و ثانی مکسور و اللام و آن کاسنی بود سر تمامی سر نارا کم و بیش بعمل آرد و ماننداره آن
نسراید هشتم کاکی بکاف تازی خفیفه ممدوده و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف
آن کاسنی بود مثل زاغ بفریاد و فغان بخوانند نهم تال بتای موحده و تای فوقانیه خفیفتین باول
مکسور و ثانی ممدوده و اللام و آن کاسنی بود باندازه تال یعنی اصول نسراید دهم کربر بکاف
تازی خفیفه و رای مفتوحتین و بای موحده ثقیله و آن کاسنی بود در وقت خواندن نغمه .
مثل شتر کردن بلند و دراز کرده بخوانند یازدهم ادبر بفتح همزه و دال ثقیله و را و قیل
میم و آن کاسنی بود صوت و آواز او در بیتی یعنی کنیت بفریاد نیز مشابهت
داشته باشد و همزه نبود دوازدهم جنبک بفتح جیم تازی خفیفه و نون منونه و بای موحده
و کاف تازی خفیفتین باول مضموم و آن کاسنی بود وقت سرود خواندن رگهای گردن
و بینی او ظاهر شود سیزدهم تنبکی بضم تای فوقانیه خفیفه و نون منونه و بای موحده و کاف
تازی خفیفتین باول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف و آن کاسنی بود وقت سرود خواندن
گلو و رخساره او مثل کدو منتفخ و پر باد گردد و بلند شود چهاردهم بکری ببای موحده کاف
تازی خفیفتین اول مفتوح و ثانی مشدد و رای متصله مکسور و یای معروف و آن کاسنی بود

در وقت سرود خواندن

در وقت سرود خواندن گردن را مانند خیار بنده و کج کرده بخوانند یازدهم بریاری
بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و سین مهمله ممدوده و رای مکسوره و یای معروف و آن کاینی
بود که وقت سرود خواندن اعضای او مسترخی و منتشر گردد و دستها را دراز کرده بخواند
شانزدهم نمیلک بنون و میم مکسورتین و یای معروف و لام مفتوح و کاف تازی خفیفه
و آن کاینی بود که وقت سرود خواندن چشم پوشند هفدهم برسن بکسر بای موحده خفیفه و
فتح را و سین مهمله و آن کاینی بود که در سرود خواندن او رنگینی یعنی لذت و حلاوت
نباشد هژدهم للییر بفتح همزه و سکون بای عجمی خفیفه و ضم سین مهمله و را و آن کاینی بود که
در سرود خواندن سر را حفظ نتواند کرد و سر کم و کاست گردد و نغمه صورت نه بندد نوزدهم
انگبت بفتح همزه و کسر بای موحده خفیفه مشدده و کاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین
بسکون اول و آن کاینی بود که نغمه را چنان درهم برهم بخواند که الفاظ آن هیچ مفهوم نگردد و از گلوی او
آواز چنان برآید که گویا گریه در گلو گره شده است بیستم استهان بیز نشت بفتح همزه و سکون
سین مهمله و تای فوقانی ثقیله ممدوده و نون موقوفه و کسر بای موحده ثقیله و رای متصله و سکون
شین معجمه و تای فوقانی متصله و آن کاینی بود که در هر سه استهان سر نتواند کرد بیست و یکم انودهال
بفتح همزه و نون مضموم و واو معروف و قیل مجهول و دال ثقیله ممدوده و نون و آن کاینی بود
از قواعد و قوانین نغمه با خبر نباشد بیست و دوم ستیکاری بسین مهمله مکسور و یای معروف
و تای فوقانی خفیفه موقوف و کاف تازی خفیفه ممدوده و رای مکسور و یای معروف
و آن کاینی بود نفس را جابجا قطع کند و دندانرا مردمان بجنباند و نفس بالا کشد
چنانکه از آن آوازی ظاهر شود و این عمل را مکروه میکرده باشند بیست و سیوم مشرک بکسر میم و

سکون شین معجمه و رای مفتوحه و کاف تازی خفیفه و آن کانی بود که را کهای سنده و سنانک
و سنیگری را فرهم بخوانند بیت و چهارم سانی تا سک لبستی مهمله ممدوده و نون بینی و
نون اول مضموم و ثانی ساکن محدوده و سین مهمله مکسور و کاف تازی خفیفه و آن کانی بود که
آواز نغمه آواز بینی و دماغ برخیزد و نغمه خوانند بیت پنجم کرکسی بفتح کاف تازی خفیفه
و سکون را و ثانی کاف تازی خفیفه مفتوح و سین مهمله و آن کانی بود که نغمه را بسیار
بدرشتی و ناهمواری بخوانند و در خواندن او هیچ نرمی و همواری و ملایمت نباشد
شعبه چهارم در بیان ترند باید دانست که ترند بکسر تای موحده خفیفه و رای مهمله و نون
مفتوحه و دال خفیفه مجموعه خواننده و نوازنده را نامند و لکن تا بر قرار داده اهل این فن سه
گونه بود اول اُتّم ترند بحروف و حرکات مذکوره و آن مجموعه بود از چهار سراینده
استاد کامل و هشت سراینده اوسط از مردان و دوازده زن خوش حنجره و لیکن آن
و چهار نوازنده با نیزه نیهنی و چهار سازنده مردنگ جمع شوند دویم مدهم ترند
بحروف و حرکات مذکوره و آن مجموعه بود که نصف سراینده ها و نوازنده ها و سازنده ها
اُتّم ترند جمع شوند سیوم ادهم ترند و آنرا نکشت ترند نیز نامند بحروف و حرکات مذکوره
و آن مجموعه بود که نصف سراینده و نوازنده و سازنده مدهم ترند جمع شوند و ترند زنان
خوش آواز نیز بر سه قسم است اُتّم آن بود از دو تن سراینده استاد و دو زن میانه
و دو نوازنده با نیزه و دو سازنده مردنگ جمع شوند و مدهم آنست که یک زن سراینده
استاد و چهار زن میانه و دو نوازنده با نیزه و دو سازنده مردنگ جمع شوند و ادهم
و آنرا نکشت نیز گویند آنست که کمتر ازین باشد و آنچه از اُتّم ترند زیاده باشد آنرا
کولاهل نامند بفتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و لام ممدوده و های مفتوحه و لام ساکن مخفی

کنور وخیا

شور و غوغا و در برند مخول فواید بسیار است **شعبهٔ پنجم** در بیان اقسام مصنف و تصانیف و
بعضی لواحق بیانی و آن متنوع است بر دو نوع **نوع اول** در بیان اقسام مصنف باید دانست
که در اصطلاح الفاظ و عبارت را بانی نامند بیای موحدهٔ خفیفهٔ ممدوده و نون مکسوره و
یای معروف و آن را آمات نیز نامند بمیم ممدوده و تای فوقانی خفیفه و صوت و نغمه را
دهات گویند بدال ثقیله ممدوده و تای فوقانی خفیفه کما ذکرنا پس کسی که بانی و دهات
مذکورین را خوب میدانسته باشد آن را باکی الکارک گویند بیای موحده و کاف تازی
خفیفتین با اول ممدوده و ثانی مکسور و یای معروف و الف ممدوده و کاف تازی خفیفه
ممدوده ثانی و رای مفتوحه و کاف تازی خفیفه و آن سه گونه بود اول آنکه بانی و دهات
عبارت از لفظ و صوت هر دو را بوجه احسن بر اند و شروط دانستن بانی آنست که
از علم بیاکرن بفتح بای موحده خفیفه و یای تحتانی ممدوده و فتح کاف تازی خفیفه و سکون را
و نون یعنی علم نحو و صرف آگاه باشد دوم چهند بفتح همزه و جیم عجمی ثقیله مشدده و را و علم
کوکه بضم کاف تازی خفیفه و واو مجهول و کاف تازی ثقیله یعنی علم لغت و علم پنگل
بکسر بای عجمی خفیفه و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و لام یعنی علم عروض و قوافی که
او را اس اشعار و قافیه آن ازان معلوم کنند و علم النکار بهمزه و لام مفتوحتین و نون مغنونه
و کاف تازی خفیفه ممدوده و را یعنی علم معانی و بدیع و بیان و شاستر بشین معجمه
ممدوده و سین مهمله موقوف و فتح تای فوقانی خفیفه و رای مهمله یعنی علم حکمت
و کلا بفتح کاف تازی خفیفه و لام ممدوده یعنی ماهیت حروف مفرده و مرکبه نیکو
واقف باشد و طبایع و بدیهه گو بود و تصانیف استادان قدیم یاد داشته باشد

وشروط وانستن دهات یعنی صوت و نغمه آنست که در سرود و ساز و رقص تال
یعنی اصول کامل باشد و در تان و راگ یعنی آهنگ و نغمه اختراعات تازه تواند کرد
و امتزاج پرده در پرده و اقسام اللب بفتح همزه و لام ممدوده و یای عجمی خفیفه نیز شنید
نیک بداند و باقی اکار کی که بدین صفات مذکوره موصوف باشد آنرا اتّم دانند
یعنی اول و اعلا شناسند دویم آنکه در بانی یعنی الفاظ و عبارت ناقص بود و تصنیف
ولی باشد اما در دهات یعنی صوت و نغمه کامل بود و ایچنین بایکی اکار کرا
مدهم گویند یعنی میانه سیوم آنکه برعکس قسم دویم در دهات ناقص بود و در بانی یعنی
عبارت و الفاظ کامل باشد اما تصنیف خوب تواند کرد و مضامین تازه و رنگین
تواند بست و آنرا ادهم خوانند یعنی ادنا و زبون نوع دویم در بیان اقسام تصانیف
و ذکر بعضی لواحق بران و آن منقسم است بسه قسم قسم اول در بیان اقسام تصانیف
در سرود و نغمه خوانند بحسب استعمال و قرار و لو قدمای آنجانب باید دانست
قدمای آنجا را تصانیف بوده غیر منظوم اما مقفا یعنی قافیه دار مثل فقرات
نثر که در نغمات میخوانده اند و آن چند گونه است و ما آنرا بر سبیل اختصار و اجمال
ذکر کنیم اول کبت بکاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانیه خفیفه و آن تصنیفی
بود مشتمل بر چند کبند یعنی تک چه در محاوره قدمای آنجانب تک را در نثر یعنی فقره را
کبند نامند بفتح کاف تازی بی نقطه و نون مفتوحه و دال منقله و بند نیز گویند بیای عجمی و
دال خفیفه بادل مفتوح و چرن نیز نامند بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون را و نون و
نقطه ارتا بفتح همزه و تشدید یای تحتانیه ممدوده دوسه گرت و همچنین لفظ تیانا بفتح
فوقانیه

فوقانیهٔ خفیفه و لشدیدهای تحتانیهٔ ممدوده دوم شنه بار بعد صوت حرفی اکثر جا تکرار یابد
دویم من بفتح میم و نون ثقیل و آن تصنیفی بود مشتمل بر چند کشند که لفظ من بحروف و
حرکات مذکوره اکثر جا در وی تکرار یابد سیوم چند بکسر جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه
و آن تصنیفی بود مشتمل بر چند کشند در لفظ چند بحروف و حرکات مذکوره اکثر جا
در وی تکرار یابد چهارم دهره بفتح دال ثقیله و رای مضموم و واو معروف و آن تصنیفی بود
مشتمل بر چند کشند پنجم دهواکه بضم دال ثقیله و واو معروف و الف ممدوده و آن نیز تصنیفی
بود مشتمل بر چند کشند ششم ماتهار بمیم و بای فوقانی ثقیل ممدود تیس و آن نیز تصنیفی بود
مشتمل بر چند کشند هفتم پرنده بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و بای موحده خفیفه مفتوح و نون
منونه و دال ثقیله و آن نیز تصنیفی بود مشتمل بر چند کشند این چند قسم تصنیف که مذکور شد در
استعمال قدمای افغانی و متوسطین بوده و اکثر در زبان پراکرت میباشد و پراکرت بفتح
بای عجمی خفیفه و رای ممدوده و کسر کاف تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانیهٔ خفیفه زبان
اهل پاتال است یعنی اهل تحت الثری و زیر زمین و مرکب است از سهس کرت که زبان
اهل عالم علویست و بهاکها که زبان اهل عالم سفلی است و آنرا ناک بانی گویند
یعنی زبان ماران **قسم دویم** در بیان اقسام تصانیف و بحسب استعمال و قرار داد متاخرین افغانی
و آن نیز بر چند گونه است اول فهرید بضم دال ثقیله و سکون را و بای عجمی و دال خفیفش با ول
مفتوح و آن تصنیفی بود نا منظوم مقفا مشتمل بر چهار تک یعنی فقره و هر تک آن میسما با سمی
بود خاصه تک اول را استهیل نامند بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانیهٔ ثقیله
و لام و آنرا بیشتر پا بنده نیز گویند بیای عجمی خفیفه مکسور و بای معروف و دال مثقله ممدوده
و فتح بای موحده خفیفه و نون منونه و دال ثقیله و تک دویم را انترا گویند بفتح همزه و نون انترا

منونه و تای فوقانی خفیفه موقوف و رای محدوده و دو تک آخر را ابهوگ نامند بهای
موحده ثقیله مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه و در متعارف ابهوگ گویند بزیادتی
همزهٔ مفتوحه در اول کلمه بعضی ابهوگ بزیادتی همزه تک سیوم را دانند و بهوگ بدون همزه
تک چهارم را گویند و آن بیشتر در بهاکها مستعمل است و گویند وضع آن را جاهلان
گوالیار است والله عالم و دهرپدی که دران الفاظ اصول مرونگ که ساز است بیشتر مشهور است بهو
آنرا تیوت گویند بتای فوقانی خفیفه مکسور و یای مجهول و واو مفتوح و قبل تای فوقانی مثقله
و بعد از تای فوقانی خفیفه و ما قبل یای مجهول را بی متصله نیز استعمال کنند و تریوت گویند
و الفاظ اصول مرونگ لفظی است چند بمعنی مثل دهلکت بکسر دال خفیفه و سکون میم و
فتح کاف تازی خفیفه و تای فوقانی مثقله و کتلانگ بکسر کاف تازی خفیفه و سکون تای
فوقانی مثقله و لام مفتوحه و کاف عجمی خفیفه و تهنگا بالضم تای فوقانی ثقیله و نون منونه .
و کاف عجمی خفیفه ممدوده و امثال آن غرض ازان محض فعل و صولت نه معنی
و دهرپدی که در وی اسامی کلها مثل جنبا و جنبعی و غیرهما ذو معنی بسته گو نغمی سوای
معنی نام کل افاده معنی دیگر نیز کند آنرا بیول بنده گویند بیای عجمی ثقیله مضموم و واو معروف
و لام موقوف و فتح بای موحده خفیفه و نون منونه و دال ثقیله و دو دهرپد که در یکتال واقع
شوند بجنسی که اگر دو کس آن دو دهرپد را بخوانند القاعات و لقرات هر دو خوانده
چنان متفق افتد که گویا یک دهرپد است که هر دو کس میخوانند و اصلا در اصول و اندازه
و القاعات و لقرات هر دو خوانده اختلاف ظاهر نشود آنرا جکل بنده نامند بجیم تازی
و کاف عجمی خفیفش بضم اول و فتح ثانی و سکون لام و بای موحده خفیفه مفتوح و نون
منونه و دال ثقیله و دهرپد بی در ان تمام اقسام راگها و راگنیها مذکور باشد و بنام هر

راگ و راگنی

رایکه ور راگنی بشر حسیمان راگ و راگنی بر آید آنرا راگ ساگر نامند برای محدوده وکاف عجمی خفیفه
موقوف وسین مهمله محدوده وکاف عجمی خفیفه مفتوح ورا دویم لشن بدبکسر بای موحده
خفیفه وسکون شین معجمه ونون موقوف وبای عجمی ودال خفیفتین باول مفتوح وآن تصنیف
بود منظوم نثر مانند مسمات چند بزبان معین ودران بیشتر ذکر کانه که دیوتا ئیست مشهور و
گویا لعجنی زبان مصاحبه اوست وواضع آن سور داس است وآن شاعر بی بوده نابینا
که سخنهای محققانه گفته سیوم خیال بخای معجمه مکسور ویای تحتانی محدوده ولام وآن لفظ عربیست
واهل هند بجای خای معجمه کاف تازی نقیل استعمال کنند وآن تصنیف بود مسمات بدو رنگ
وواضع آن سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور است علیه الرحمه وآن بیشتر در زبان
خیرآبادیست وآنچه در زبان پنجابی بود آنرا تپا نامند بفتح تای فوقانی مثقله وتشدید بای
عجمی خفیفه محدوده واگر یک تک وان تسنه باشد آنرا چیکلا نامند بضم جیم عجمی خفیفه وسکون بای
فوقانی مثقله وکاف تازی خفیفه مضموم ولام محدوده وقسمی است از تصنیف دو تکی زبان
پوربی که آنرا بردی گویند بفتح بای موحده خفیفه وسکون را وواو مفتوح وسکون یای تحتانی
چهارم قول وترانه ودر متعارف اهل هند آنرا تلانا گویند بکسر تای فوقانی خفیفه وتشدید
لام محدوده وتخفیفه دنون محدوده وآن ابیات عربیه فارسیه باشد و در سر بند آن
لفظی چند تکرار کنند بیمعنی که غرض از آن محض صوت وآهنگ است با اصول نه معنی مثل یللی ویللا
ویلیلم وتانا وتتدرنا ودانی وتا دللی وامثال آن واصول وآهنگ وادا وانداز آن
ماخوذ ومشتق از گیت است که سابق ایراد پذیرفته وواضع آن امیر خسرو دهلویست
قدس الله سره العزیز پنجم چکری بجیم وکاف تازی خفیفتین بفتح اول وسکون تای
ورای مکسور ویای معروف ومعرب آن ذکریست بذال معجمه مکسور وآن تصنیف بود

بود غیر منظوم مشتمل بر چند بیرکها یعنی فقره چه در بعضی از تصانیف تکرل بری
نامند بفتح بای عجمی خفیفه و سکون یای تحتانیه و رای مکسور و یای معروف و آن
بیشتر بزبان مسلمین اهل ملک گجرات بود متضمن بر کلمات و معانی حقایق و
معارف گویند واضع آن قاضی محمود است علیه الرحمة والله عالم ششم کدکا بفتح
کاف تازی خفیفه و سکون دال مثقله و کاف تازی خفیفه ممدوده و آن تصنیف
بود مشتمل بر چند کدکی یعنی فقره چه درین تصنیف تک بلکدکی نامند بکاف تازی
خفیفه مفتوح و دال مثقله مکسور و یای معروف و آن بزبان راجپوتی و امثال آن در مدح
ممدوح و وصف شجاعت و کارزار و حیله پردازی باشد و آنچه در بهاکها یعنی زبان
اهل برج که متهرا و نواحی اوست و گوالیار و جبولد و امثال آن در مدح ممدوح باشد
آنرا ساد وا گویند لیس مهمله ممدوده و دال خفیفه موقوف و دال مثقله ممدوده و در بر
اسم مذکور بجای دال مثقله را نیز استعمال کنند و کرکاو ساد را گویند بفتحتم بکد بهای موحده
و کاف عجمی خفیفتین مفتوحتین و دال خفیفه و آن تصنیف بود مشتمل بر کدبهای متعدده هم
بزبان راجپوتی و امثال آن از قبیل بحر طویل متضمن مدح ممدوح در وصف شجاعت و
کارزار و امثال آن هشتم بادبهای موحده خفیفه ممدوده و دال مثقله و بجای دال مثقله
را نیز استعمال کنند و آن تصنیف بود مشتمل بر کدبهای متعدده بزبان چارنی و امثال آن
در مدح ممدوح و چارن بجیم عجمی خفیفه ممدوده و رای مفتوحه و نون قومی است از
قبیل قوم جات و بنجاره قسم سیوم در بیان حروف و کلمهائی که در ابتدای تصانیف
بدیمن و نحس اند و استادان آنرا میمون و مبارک نزد الستة از آن منع کرده اند و ذکر

بعض الفاظ

بعض ضوابط باید دانست که هشت حرف مفرد و چهار کلمه است که در صدر کلام نحس است
و هشت حرف مفرد اینست اول ها دویم جیم تازی ثقیله سیوم کاف عجمی ثقیله چهارم
نون پنجم دال ثقیله ششم را هفتم کاف تازی ثقیله هشتم بای موحده ثقیله و مجموع آن
هیچ کس در هر کتابه نبود و چهار کلمه منحوس اینست اول چکنی و آن طرفین حرف لکه باشد
و میانه یک حرف کر بود مثل ملتی و امثال آن دویم سکن و آن اول دو حرف لکه و آخر یک حرف
کر بود مثل للنا و امثال آن سیوم رکن و آن طرفین حرف کر و میانه یک حرف لکه بود مثل
مونی و امثال آن چهارم تکن و آن اول دو حرف کر و آخر یک حرف لکه بود مثل تاتا آل ها
و امثال آن و چون از سر کتبه حرفی کنند مجموع آن حبرت باشد و آن ساقی در زبان اهل
تلنگان ایلو بدرقه و باید دانست که بنابر ضرورت قافیه از هر زبانی که باشد از عربی و فارسی
و غیر آن توان آورد و قافیه توان بست هیچ باک نباشد و در بعض جا بدون قافیه لفظ عربی و
فارسی و غیر آن نیز جایز داشته اند و چندان عیب نشمرده **سنجه ششم** در بیان آشنایی و تعداد
آنجایی و آن منقسم است بر دو نوع **نوع اول** در بیان آشنایی قدمای آنجایی که واضع و بانی
این علم اند و آن دیوتا بوده اند یعنی آسمانیان و صاحب قدرت و کمال بوده اند
بدین تفصیل و اسامی اول سیمشر بضم سین مهمله و میم مکسوره و یای مجهول و شین معجمه مضموم و
را و آنچه بحسب قرار دلو او ست آنرا سیمشر مت نامند دویم نهربت بفتح بای موحده
ثقیله و سکون را و تای فوقانی خفیفه و آنچه بحسب قرار دلو او ست آنرا نهربت مت گویند
سیوم هنومان بهای مفتوحه و نون مضموم و واو مجهول و میم ممدوده و نون و آنرا هنومت نیز نامند
بفتح ها و سکون نون و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه و آنچه بحسب قرار دلو او ست

آنرا هنومان مت خوانند و این سه کس ذکر یافت در بین فن صاحب مت یعنی صاحب مذهب
و مجتهد بوده اند و دیگران نیز اجتهاد و تصرف و تصانیف کرده اند چهارم پاربتی بپای عجمی
خفیفه ممدوده و رای موقوفه و بای موحده و تای فوقانی خفیفتین با دال مفتوح و تای مکسور
و یای معروف و آن زن شیو یعنی مهادیو بوده پنجم سرستی بضم سین مهمله و فتح را و سکون
سین مهمله و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و آن نیز زنی بوده ششم درگا بضم دال
خفیفه و سکون را و کاف عجمی خفیفه ممدوده و آن نیز زنی بوده هفتم وایی بواو ممدوده
و یای تحتانی مضموم هشتم ستیس بسینین مهملتین با دال مکسور و یای مجهول نهم نارد بنون ممدوده
و رای مفتوحه و دال خفیفه دهم کلناته بفتح کاف تازی خفیفه و کسر لام مشدده و نون
ممدوده و تای فوقانی ثقیله و آن زن بوده برای مکسور و کاف تازی ثقیله یازدهم تنبر بضم
تای فوقانی خفیفه و نون منونه و بای موحده خفیفه مفتوح و را دوازدهم کشب بفتح
کاف تازی خفیفه و شین معجمه مشدده و بای عجمی خفیفه سیزدهم سارودل بسین مهمله ممدوده
و رای موقوفه و دال خفیفه مضموم و واو معروف و لام چهاردهم کوهل بفتح کاف تازی
خفیفه و سکون واو و های مفتوحه و لام پانزدهم اسوتر بفتح همزه و ضم سین مهمله مشدده
و واو مفتوحه و فتح تای فوقانی خفیفه و را شانزدهم هاها بهایین ممدودتین هفدهم هوهو
بهایین مضمومتین و واوین معروفتین هژدهم للافن برای ممدوده و واو مفتوحه و نون
نوزدهم نرشا بدال خفیفه مکسور و شین معجمه ممدوده بیستم ارجن بفتح همزه و سکون را و
ضم جیم تازی خفیفه و نون **نوع دوم** در بیان آشنایی متاخرین از غنا و آن منقسم است
به دو قسم **قسم اول** در بیان آشنایی نایکان بباید دانست که در اصطلاح اهل این فن
مغنی را صاحب علم و عمل باشد و در سنگیت یعنی نغمه و ساز و رقص مهارت تمام
داشته باشد و خواندن گیت و ممن و چهند و امثال آن وظیفه او بود و دیگران را نیز

بتعلیم تواند

تعلیم نتواند کرد آنرا نایک گویند بنون ممدوده و همزه ملینه وکاف تازی خفیفه ومعنی که بدون
علم عمل داشته باشد فقط آن بر دو گونه بود اول آنکه راگهای مارگ بمیم ممدوده و رای مفتوحه
وکاف عجمی خفیفه یعنی راگهای قدیم و دیسی بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله مکسور و
یای معروف یعنی راگهای جدید هر دو قسم میدانسته باشد آنرا گندهرب گویند بفتح کاف
عجمی خفیفه و نون منونه و فتح دال ثقیله و رای مهمله و بای عجمی خفیفه واگر محض راگهای دیسی
داند و مارگ نداند آنرا گنکار گویند بضم کاف عجمی خفیفه و سکون نون و کاف تازی خفیفه
ممدوده و رای وگنی نیز نامند بضم کاف عجمی خفیفه و نون مکسور و یای معروف و گندهرب و
گنکار اگر در خواندن دهرپد و تیوت و امثال آن مهارت دارد آنرا کلاونت گویند
بفتح کاف تازی خفیفه و لام ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه و اگر
در خواندن قول و ترانه و خیال و امثال آن مهارت دارد آنرا قوال نامند و اگر در خواندن کبت کاو
امثال آن مهارت دارد آنرا ڈهاڈی خوانند بدال ثقیله با اول ممدوده و ثانی مکسور و یای معروف
دکسی در علم سنگیت دارد فقط و عمل ندارد اورا پندت گویند بفتح بای عجمی خفیفه و نون
منونه و دال ثقیله مکسور و تای فوقانی خفیفه و اسامی نایکان که مشهور و معروف اند
اینست اول گوپال بضم کاف عجمی خفیفه و واو مجهول و بای عجمی خفیفه ممدوده و لام واو
در عهد سلطان علاء الدین بادشاه دهلی بوده دوم امیر خسرو دهلوی قدس الله تعالی سره العزیز
اگرچه شان ایشان ارفع ازینست که اسم مبارک ایشان در ذیل این گروه شمرده شود
اما چون ذات شریف ایشان جامع الکمالات بوده و در علم عبارت تمام داشتند
لهذا نام ایشان نیز ایراد پذیرفته و ایشان از مریدان خاص سلطان المشایخ شیخ نظام الدین
قدس الله سره العزیز بوده اند و گویند چون نایک گوپال از دیار دکن بهند آمد و بسی سلطان

علاء الدین نعمه خواند و در علم سنکیت و کیت بر همه افغانیان هند تفوق جست سلطان خواست
که در دربار هند کسی پیدا کنند که درین علم با نایک مقابله نماید آخر سلطان در وقت خواندن
نایک امیر خسرو را قدغن نموده در زیر تخت خود پنهان نشاند تا نایک برآن مطلع نگردد
امیر جمیع اصول و انداز کیت و سنگیت را از نایک شنید بجودت ذهن خود آنها را قول و ترانه
را استنباط و استخراج نمود و روز دیگر بکلمات رنگین و دلنشین پیش نایک خواند و نایک از آن
متعجب گشت و متحیر بماند سیوم بیجو بفتح بای موحده خفیفه و سکون یای تحتانیه و جیم تازی خفیفه
مضموم و واو معروف چهارم بهنو بفتح بای موحده ثقیله و ضم نون مشدده و واو معروف
پنجم پاندوی بپای عجمی خفیفه ممدوده و نون منونه و دال مثقله موقوف و فتح واو و سکون
یای تحتانی ششم بکسو بیای موحده و کاف تازی خفیفتین بفتح اول و سکون ثانی و
سین مهمله مضموم و واو معروف هفتم لونهک بلام مضموم و واو مجهول و های مفتوح و نون
منونه و کاف عجمی خفیفه و این چهار نایک هم عصر راجا مان گوالیار بوده اند که او
نیز درین علم مهارت تمام داشت هشتم چرجو بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون را و جیم تازی
خفیفه مضموم و واو معروف نهم بیکوان بفتح بای موحده ثقیله و سکون کاف عجمی خفیفه
و واو ممدوده و نون دهم دهوندی بدال ثقیله مضموم و واو مجهول و نون منونه و دال ثقیله
مکسور و یای معروف یازدهم داود بدال مثقله ممدوده و لام مضموم و واو معروف و این چهار
نایک از جمله متاخرین اند قسم دویم در آنسامی گندهرب و گنکار که آنرا کنی نیز گویند لکن چه
آنسامی گندهرب و کنی زیاده بر آنست تعداد کرده نشد اما آنچه در عهد عرش آشیانی جلال الدین
محمد اکبر پادشاه بوده اند مشهور و معروف اند بطریق ایجاز ایراد می یابد بدین تفصیل
و آنسامی اول میان تان سین گوالیاری و او ساتی در پیش راجا رام بوده و باشندهٔ

اکبر پادشاه

اکبر پادشاه ناغوار و اکرام تمام پیش پادشاه آمده و منظور نظر شیخ محمد غوث گوالیاری است علیه الرحمة
و قبولیت عامه داشت و هم در روضه متبرکه شیخ مذکور مدفونست دویم سبحان خان نوهار
گویند او در مدینه مکرمه در روضه منوره حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم دهرپدی
در نعت آن سرور انبیا خوانده و مورد الطاف نبویه گشته و هم در مدینه منوره
مدفونست سیوم شرگیان خان فتحپوری چهارم چاند خان پنجم سورج خان و این هر دو برادر بوده اند
و در تصانیف خود هر دو برادر رتب سس تخلص خود میکرده اند چه رتب برای مفتوح و
بای موحده خفیفه مکسور بمعنی آفتاب بود و سس بسینتین مهملتین اول مفتوح بمعنی ماه باشد
ششم تان ترنگ خان خلف میان تان سین هفتم مدن رای هشتم لاله اس موتدیه
نهم باج بهادر دهم میان خندو یازدهم میان داؤد دوازدهم ملا اسحاق سیزدهم شیخ خضر
چهاردهم شیخ بیجو پانزدهم حسن خان تیتنی شانزدهم صورت سین هفدهم للادینی و این
هر دو نیز برادر بوده اند هژدهم مترا بجاقات و این سه کس فی الجمله علمی نیز داشته اند والله اعلم
فصل سوم در بیان راگ و راگنی و پتر و بهارجا و فصل و وقت و لباس و پیرایه و وضع
هر یک از راگ و راگنی بحسب هنومان مت و آن منشعب است بچهار شعبه شعبه اول در تعریف
راگ و راگنی و پتر و بهارجا و ذکر بعض امور ضروریه و آن متنوع است بدو نوع نوع اول در تعریف
راگ و راگنی و پتر و بهارجا باید دانست که راگ برای مهمله و کاف عجمی خفیفه بمعنی
مقام باشد و آن بحسب قرارداد اغانیان شش راگست و هر یکی از انها پنج راگنی و
هشت پتر دارد و در بعض مت برای هر راگی شش راگنی و هشت پتر و برای هر پتری
یک بهارجا قرار یافته راگها بمنزله مردانند و راگنیها بمنزله زنان ایشان و پترها بجای بچ

و تای فوقانیه خفیفه بضم لام و فتحه و تشدید نون ثانی و رای متصله بمنزله ایران و بسیار جاها بیای ممدوده
ثقیله ممدوده و رای موقوفه و جیم تازی خفیفه ممدوده بمنزله زبان ایران باشد نوع دویم در ذکر
بعضی امور ضروریه و آن منقسم است بدو قسم قسم اول در بیان گره باید دانست که جمله
راگ و راگنی بر سه گونه است اودو و کهاڈو و سنپورن چنانکه سابق در شعبه سیم از فصل
اول ازین باب ایراد پذیرفته اودو بحروف و حرکات مذکوره آن بود که مرکب از
پنج سر باشد از سرهای هفتگانه مذکوره از هر سری که باشد و بهر ترتیبی که بود و کهاڈو آن بود
که مرکب از شش سر باشد ایضا از هر سری که باشد و بهر ترتیبی که بود و سنپورن آن بود که
مرکب از هر هفت سر باشد بهر ترتیبی که بود کما ذکرنا و چنانکه بعد ازین مذکور شود ان شاء الله تعالی
پس از جمله سرهای مرکبه هر راگ و راگنی یک سر را گره نامند بکسر کاف عجمی خفیفه و رای
متصله و یای مجهول و سکون یا و هاء موقوفه و آن سری بود که ابتدا از آن کنند و بعد از
سیر کردن بر جمیع سرها بران سر قرار گیرند و آن سر بمنزله خانه آن راگست چه گره بحروف و
حرکات مذکوره بمعنی خانه باشد قسم دویم در بیان کهت رت باید دانست اهل
هند سال الهی ماه را شش فصل قرار داده اند هر دو ماهی یک فصل و آنرا کهت رت
گویند چه کهت بکاف تازی ثقیله مفتوح و تای فوقانیه مثقله بمعنی شش باشد و
رت براء مضموم و قیل مکسور و تای فوقانیه خفیفه بمعنی فصل بود پس بر عکس قیاس
استادان این علم شش راگ قرار داده اند تا هر راگی با راگنیها و پترها و بسیار جاهای خوش
در یک فصل خوانده بود و ترتیب و اسامی فصول ششگانه مذکوره اینست اول بسنت رت
بفتح بای موحده خفیفه و سین مهمله و نون مفتوحه و تای فوقانیه خفیفه و آنرا مده رت نیز
گویند بمیم مفتوحه و دال ثقیله و آن دو ماه چیت و بیساکه باشد و در فارسی اسفندارمذ

ماه فروردین ماه بود

ماه و فروردین ماه بود و آن فصل بهار ایشان است دویم گریکهم رت بکسر کاف
عجمی خفیفه و رای متصله و یای معروف و کاف تازی ثقیله مفتوح و میم و آن دو ماه
جیشته و اساده باشد و در فارسی اردی بهشت ماه و خورداد ماه بود و آن فصل تابستان
ایشان است سیوم برکهارت بفتح بای موحده خفیفه و سکون را و کاف تازی ثقیله
ممدوده و آن دو ماه ساون و بهادون باشد و در فارسی تیر ماه و امرداد ماه بود و آن فصل
برشکال ایشانست چهارم سرود رت بکسر سین مهمله و رای مفتوحتین و دال خفیفه و آن دو ماه
کوار و کاتک باشد و در فارسی شهریور ماه و مهر ماه بود و آن فصل بود برزخ میان فصل برشکال
و فصل زمستان پنجم هیم رت بهای مکسور و یای مجهول و میم و آن دو ماه اگهن و پوس باشد و در فارسی
آبان ماه و آذر ماه بود و آن فصل زمستان ایشانست ششم سسر رت بسینین مهملتین
مکسورتین و رای ثقیله بفتح سین مهمله ثانی و آن دو ماه ماه و پهاگن باشد و در فارسی دی ماه
و بهمن ماه بود و آن فصل خزان ایشانست و نام ماههای هندیه بجهت شهرت از ضبط
حروف و حرکات مستغنی است **شعبه دویم** در بیان راگهای ششگانه بحسب نوبت و
آن متنوعست بشش نوع **نوع اول** در بیان بهیرون راگ بفتح بای موحده ثقیله و سکون
یای تحتانی و رای مضموم و واو مجهول و نون مغنونه و آن راگیست که از دهان مهادیو
برآمده و جات آن اوتو باشد یعنی مرکب از پنج سر بود از سرهای ششگانه و چون
از سرها شرست از سرهای ششگانه آن حرفی گیرند ترتیب آن دهن سنگم باشد و سر
دهیوت گریه اوست و آنرا در سرود رت بوقت صبح خوانند و صورتش در راگ مالا
بصورت مهادیو نویسند یعنی مثل سنیاسیهای صاحب حسن خاکستر بر روی

مالیده و قبا در سر داشته و از قبا رود کنک روان گشته و در دست کنکن یعنی
دست برنجن پوشیده و هلالی در پیشانی و چشم سوم میان دو ابرو داشته و ماری
بر دوش او پیچیده و قشقه در پیشانی کشیده و چرم فیل بر دوش انداخته یا فرش کرده
و بر آن نشسته باشد و مُنتدمال که آنرا زندمال نیز نامند در گلوی او بود و منتدمال بمیم مضمومه
و نون منونه و دال منقله و میم ممدوده و اللام و اللاضا زندمال بزای مضمومه و باقی حروف و
حرکات مذکوره مالائی یعنی حمایل و مرسله بوده از کلهای آدمی یعنی در دست کله
همیشه در گردن مهادیو بوده و ترسول یعنی نیزه سه شاخه در دست داشته
یا در برابر او بر زمین زده و گاو گوالی او بجانبی بسته نولسیند فوع دویم در بیان مالکوس
راگ بمیم ممدوده و اللام موقوفه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و سین مهمله و آن
راگیست که از گلوی بر یعنی مهادیو یا کانه برآمده چه بربها و رای مفتوحتین مهادیو را
نامند و بکسر را کانه را گویند و حالت آن سینوبل بود و ترکیب و ترتیب سرهای
نهگانه آن سرگم بدین باشد و سرگرج گریه او بنت و آنرا در سر رت در اواخر
شب خوانند و صورتش در راگ مالا مردی بود سرخ و سفید نیلا لباسی و زور آور
بر سر اس چهری یعنی چوب دستی در دست و از شراب غرور جوانی مست با زنان
بلهو و لعب پرداخته و از سر دشنمان با مروارید های گلگلی مالائی در گردن انداخته
فوع سیوم در بیان هندول راگ بهای مکسوره و نون منونه و دال منقله مضموم و واو مجهول
واللام و آن راگیست که از تن بر نهمان برآمده و بعضی گویند از ناف او برآمده و
حالت آن لعرج و لهو و ترکیب سرهای نهگانه آن سرگم بین باشد و سرگرج گریه او تسق
و آنرا در نسبت رت در اوایل روز خوانند و صورتش در راگ مالا مردی بود

خروسال

خردسال صاحب جمال زردفام خوش اندام در هندولا یعنی مهد زرین نشسته و زنان خاص حسن
خوش ادا با ساز و نوا سرود خوانان مهد جنبانیده میکنند آراسته و او با الفان باکمال
عیش و طرب مشغول بلهو و لعب نوع چهارم در بیان دیپک راگ بدال و یای مکسور
و یای معروف و یای عجمی و کاف تازی خفیف بادل مفتوح و آن راگیست که
از چشم آفتاب برآمده و حالت آن سنبورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای نغمکانه
آن سرگم پدهنی باشد و سرگرح گریه اوست و آنرا در گرمای رت در اواسط روز خوانند
و صورتش در راگ مالا مردی بود سرخ رنگ گلگون لباس و مالا مروارید کلان در گردن
انداخته و بر فیل مست سوار گشته و زنان بسیار همراه داشته و بعضی گویند از شرم چراغ را
کشته و خانه را تاریک ساخته با زن در مباشرت و معاشرت بود نوع پنجم در بیان
سری راگ بکسر سین مهمله و رای مهمله و یای معروف و آن راگیست که از ناف زمین
بهم رسیده و حالت آن سنبورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای نغمکانه آن سرگم پدهنی باشد
و سرگرح گریه اوست و آنرا در هیم رت در آواخر روز خوانند و صورتش در راگ مالا مرد شکلی
بود وجیه و صبیح و سفید پوش و بعضی گویند سرخ پوش که از یکو و یاقوت مالا در گردن انداخته
و گل کول در دست داشته و بر تخت منقش نشسته و مغنیان در پیش او نغمه سرا شده
نوع ششم در بیان میگه راگ بمیم مکسور و یای مجهول و کاف عجمی ثقیله و آن راگیست که
از سر برنبا برآمده و نیز گویند از آسمان پیدا شده و حالت آن اودو بود و ترکیب و ترتیب
سرهای نغمکانه آن دهنی سرگ باشد و سرد هیوت گریه اوست و آنرا در برکها رت در
اواخر شب خوانند و صورتش در راگ مالا مردی بود وجیه سیاه فام که موهای سر را دستار وار

یکجا کرده بر سر بسته و شمشیری تیز لمع ریخته در دست او بود شعبهٔ سیوم در بیان راگنیها و
آن نیز متنوع است بشش نوع نوع اول در بیان راگنیهای بهیرون راگ و آن بهیرت
لعل بهروی بفتح بای موحده ثقیله و سکون یای تحتانی و رای موقوف و واو مکسور و یای معروف
حالت آن سنپورن و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه او مب دهن برگ باشد
و سر مدهم گره او است و آنرا در سرد رت وقت صبح خوانند و صورتش در ادراک مانند
زنی بود خرد سال صاحب جمال و خوش چشم و روی و دراز موی و زرد فام و نازک اندام
که آنگیای سرخ و ساری سفید پوشیده و تار کاک جنبه در گردن انداخته و بر قلهٔ کوه که
در آنجا گل کنول شگفته است پرستش لنگ مهادیو میکند و منجره نوازان سرود میخوانند
دویم بیراری بفتح بای موحده خفیفه و سکون یای تحتانی و بعد ازان یا و رای مهمله لعل محدوده
و تای مکسوره و یای معروف و آنرا در سنسکرت بجای رای ثانی تای فوقانی منقلب استعمال
کنند و براتی گویند حالت آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه آن
سرکم پدنی باشد و سر گرج گره او است و آنرا در برد رت اواخر روز خوانند و
صورتش در ادراک مانند زنی بود خوش روی مشکین موی کنگن یعنی دست برنجن در
دست داشته و گل کلپ برچه یعنی درخت طوبی در گوش گذاشته بلباس سفید
با نایک دربازی و هم آغوشی نمود و بعض گویند جوبری یعنی قطاس در دست
مگس رانی با نایک میکند سیوم مدهماده بفتح میم و دال ثقیله و میم ممدوده و الف و دال ثقیله
حالت آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه اکل مب دهن سرگ باشد
و سر مدهم گره او است و آنرا در سرد رت وقت صبح خوانند و صورتش در ادراک مانند

زنی بود

زنی بود جمیله و خوش چشم و طلا بته رنگ و زرد لباس که گبور زعفران کرده یعنی
قشقهای زعفران در بدن کشیده با نایک در پوش و کنار باشد چهارم ستدهوی بکسر
سین مهمله و نون منونه و دال ثقیله مفتوح و واو مکسور و یای معروف حالت آن سنپورن
بود و ترکیب و ترتیب سرهای سنگکانه آن سرگم بدین باشد و سرگرج گریه اوست
و آنرا در سروت اواخر روز خوانند و صورتش در راگ مالا زنی بود صاحب جمال
سرخ لباس و ترسول یعنی نیزه سه شاخه در دست داشته و گل دوپهریه در
گوش گذاشته و بیزار خشم و غضب در فکر و یاد و انتظار نایک نشسته و شب و روز
مالا یعنی تسبیح در دست به پرستش مهادیو مکند پنجم بنگکال بفتح بای موحده خفیفه و نون
منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده و لام حالت آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای
سنگکانه آن سرگم بدین باشد و سرگرج گریه اوست و آنرا در سروت در اواخر روز
خوانند و صورتش در راگ مالا زنی بود صاحب حسن بوضع جوگنیا که خاکستر در رو مالیده
و جتا در سر داشته و آنرا یکجا جمع کرده گلوله بسته و در دست چپ ترسول یعنی نیزه
سه شاخه و در دست راست گل کول دلا و ساری زعفرانی در بر پوشیده و گبور صندل
یعنی قشقهای صندل در بدن و قشقه مشک در پیشانی کشیده نوع دویم در بیان راگنیهای
مالکوس راگ و آن نیز پنج است اول تودی بتای فوقانی مثقله مضموم و واو مجهول و دال
مثقله مکسور و یای معروف حالت آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای سنگکانه
آن سرگم بدین باشد و سرگرج گریه اوست و آنرا در سروت بعد از یک پهر روز
خوانند و صورتش در راگ مالا زنی بود نازنین سفید پوست که از یکجای تنفس و ساری سفید

پوشیده و کهور کافور و زعفران در وی کشیده و بین نوازان در صحرا ایستاده و آهوان
از ذوق و لذت استماع ساز و نوای ایشان مست و مدهوش در پیش ایشان گردن نهاده دوم
گوری بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و رای مکسوره و یای معروف حالت آن اودو
بود و ترکیب و ترتیب سرهای پنجگانه آن سکم و دهن نباشد و سر کهرج گره اوست
و آنرا در سیر رت در اواخر روز خوانند و صورتش در راگ مالا زنی بود نوخاسته
سبزفام و خوش آواز نازک اندام سفید پوش و گوشواره در گوش و موی اینه بنفشه شکوفه
بر گوش گذاشته و از مستی شراب آوازش باریک گشته نغمه را مستانه میخواند بلکه
خواندن نمیتواند سیوم کنکری بضم کاف عجمی خفیفه و سکون نون و کاف تازی خفیفه
مفتوح و رای مکسوره و یای معروف و در متعارف بجای را لام استعمال کنند و کنکلی گویند
حالت آن اودو بود ترکیب و ترتیب سرهای پنجگانه آن سکم ب نباشد و سر نکهاد گره اوست
و آنرا در سیر رت وقت صبح خوانند و صورتش در راگ مالا زنی بود در فراق یار یک
زرد و نزار و ضعیف و نحیف گشته و گریه کنان و موی سر پریشان از غم و درد ناله سرد
سر در پیش انداخته در زیر درخت کدم نشسته چهارم کهنباوتی بفتح کاف تازی ثقیله
و نون منونه و یای موحده ثقیله ممدوده و واو مفتوح و تای فوقانی خفیفه مکسوره و یای
معروف حالت آن کهادو بود و ترکیب و ترتیب سرهای ششگانه آن دهین سکم
باشد و سر دهیوت گره اوست و آنرا در سیر رت بعد از دو پهر شب خوانند
و صورتش در راگ مالا زنی بود صاحب حسن عشرت دوست خوش تن سفید
پوست که شب و روز در راگ و رنگ و سرود و رقص محظوظ و مشغول باشد و انگیای
سبز و ساری سرخ پوشیده و زیور تمام آراسته و پیراسته قهقهه در بستانی کشیده
پنجم ککبه بکافین تازیین خفیفتین باول مضموم و ثانی مفتوح و یای موحده ثقیله حالت آن

سنپور بود

سینبور زن بود و ترکیب و ترتیب سرهای ششگانهٔ آن وهنی سر یکم باشد و سر سوت
گریه اوست و آنرا در بسنت رت در اواخر شب خوانند و صورتش در راگ مالا زنی تنومند
صاحب حسن آگنده گوشت خوش چشم که با نایک صحبت داشته و مباشرت کرده
و علامات صحبت در سینه و چهره او ظاهر و خاطرش بیدار گشته چنانکه زلفها جابجا ترکیده
و هار گل چنبه گسیخته و گلها از هم ریخته و چشمها از خمار شب بیداری سرخ گشته و شکفته
و لب باشت تمام نشسته نوع سیوم در بیان راگنیهای هندول راگ و آن نیز پنج است
اول رامکری برای ممدوده و میم موقوف و کاف تازی خفیفه مفتوح و رای مکسور و
یای معروف و در متعارف بجای رای ثانی لام استعمال کنند و رامکلی گویند حالت آن
اوتو و لبو و ترکیب و ترتیب سرهای ششگانه آن سکم پتی باشد سر کرج گریه اوست
و آنرا در بسنت رت وقت صبح خوانند و صورتش در راگ مالا زنی لبو صاحب حسن طلای رنگ
نیلی لباس زیور آراسته و پیراسته و قشقه مشک در پیشانی کشیده و در انتظار نایک
نشسته و نایک در عذر شب بعضی جای دیگر بپای او افتاده و او بناز و اعراض متوجه
او نگشته دویم دیسا که بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله ممدوده و کاف تازی ثقیله
و در هندی کرت بشین معجمه استعمال کنند حالت آن کباد و لبو و ترکیب و ترتیب
سرهای ششگانه آن کم پنج نیره لنس باشد و سرکندهار گریه اوست و آنرا در بسنت رت
در اوایل روز خوانند و صورتش در راگ مالا چه بحسب کتاب زنی لبو صاحب جمال
ماه رو خشمگین و خنجر موها بر بند السیاده و تیغ کشیده و مثال پهلوانان خاک
بر بازوها و بر سینه مالیده و بر زبر دشمنان و مخالفان خود را ببازی بازی زیر کرده و در بغل
کشیده و نایک را از همت با خود داشته و جای دیگر نقش نگذاشته اما صورتش را در راگ مالا ها تبکل

پهلوانان نویسند باهم کشتی گیرنده و موزونیهای پهلوانانه کننده مثل شنا کردن و تنگ برداشتن و لستون را آنرا بهندی مل اکهیه گویند و در آوتخش و امثال آن سیوم للت بلام باء اول مفتوح و نون مکسور و تای فوقانی خفیفه حالت آن اودولیو و ترکیب و ترتیب سرهای پنجگانه آن دهن سکم باشد و سر دیوت گریه اوست و آنرا در سنت رت وقت صبح خوانند و صورتش در راگ مالا زنی بود صبیح سیمین تن نازک بدن و خوش چشم و باریک کمر آراسته و پیراسته بصد زیور لباس سرخ پیرایه خود ساخته و هار گل در گردن انداخته چهارم براور بکسر بای موحده خفیفه و رای محدوده مفتوح و را و بعد از رای معروف نیز استعمال کنند و براوری گویند و در متعارف بجای هر دو را لام استعمال کنند و بلاول و بلاولی گویند حالت آن سپتورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای پنجگانه آن دهن سر کهمت باشد و سر دیوت گریه اوست و آنرا در سنت رت در اوایل روز خوانند و صورتش در راگ مالا زنی بود سیاه فام نازک اندام با لباس گلگون هر هفت کرده و نگار بسته در وعده گاه وصال منتظر یار نشسته پنجم پتمنجری بفتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانی منقله و میم مفتوحه و نون منونه و فتح جیم تازی خفیفه و رای مکسوره و یای معروف حالت آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای پنجگانه آن بدین سرکم باشد و سر پنجم گریه اوست و آنرا در سنت رت در نصف شب خوانند و صورتش در راگ مالا زنی بود بیوگی یعنی فراق زده و در فراق یار بیقرار و بیتاب و بیخور و خواب گشته و تنها در بیت الاحزان نشسته با تنهائی ساخته و هار گل در گردن انداخته حرارت جان و تنش بجائی رسیده که هار گل در برش پژمرده و خشک گردیده نوع چهارم در بیان راگنیهای دیپک راگ و آن نیز پنج است اول دیسی بدال خفیفه مکسور

پتمنجری

مکسور و یای مجهول و سین مهمله مکسور و یای معروف حالت آن کباتو دو بود و ترکیب و ترتیب
سرهای ششگانه آن رکهم و دهنسری باشد و سر رکهب گریه اوست و آنرا در کرپکهم رت
در دویم پهر روز خوانند و صورتش در رنگ مالازنی بود صاحب حسن صبیح سبز پوشش
بزیور آراسته و پیراسته و از جوشش جوانی و غلبهٔ شهوت در خوابگاه نایک آمده
وصحبت داشته و مباشرت خواسته دویم کاموداکا بکاف تازی خفیفه ممدوده و میم
مضموم و واو مجهول و دال خفیفه حالت آن سینور و ترکیب و ترتیب سرهای ششگانه
آن دهنسری رکهب باشد و سر دهیوت گریه اوست و آنرا در کرپکهم رت در دویم پهر روز
خوانند و صورتش در رنگ مالازنی بود خوش اندام زردفام که انگیای سفید و ساری سرخ
پوشیده و از حرارت آتش شهوت جوانی جوشیده و خائف و ترسان و گریان و دلسوخته
در صحرا منتظر نایک نشسته سیوم نت بنون مفتوح و تای فوقانی ثقیله حالت آن سینور
بود و ترکیب و ترتیب سرهای ششگانه آن سندهی مکر باشد و سر کرج گریه اوست
وآنرا در کرپکهم رت در آواخر روز خوانند و صورتش در رنگ مالازنی بود سرخ فام نوخاسته
وبزیور آراسته بر اسپ سوار لباس مردان پوشیده و در جنگگاه شمشیر آهیخته در دست با
دشمنان کوشیده چهارم کیدارا بکاف تازی خفیفه مکسور و یای مجهول و دال خفیفه و رای
ممدوده حالت آن اودو بود و ترکیب و ترتیب سرهای پنجگانه آن نکهب باشد
و سر بکناد گریه اوست و آنرا در کرپکهم رت در نصف خوانند و صورتش در
رنگ مالا جوگی بود که شبا در سرد لباس جوگیانه یعنی سرخ شنگرف رنگ در بر و مار در حمایل
پیچیده و از شبا روز کنکار ورزیده و نصف ماه در پیشانی در تصور مهادیو نشسته و

چشمها بربسته پنجم کانهرا بکاف تازی خفیفه ممدوده و نون ثقیله مفتوح و الف
ممدوده و آنرا در سنسکرت کرناتی گویند بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون
ممدوده و تای فوقانی مثقله مکسور و یای معروف حالت آن سنپورن بود و ترکیب
و ترتیب سرهای تنفکانه آن سر کم بیده باشد و سر یکها دکریه اوست و آنرا در ایکم رت
در پهر اول شب خوانند و صورتش در راگ مالا مردی بود صبیح سفید پوش کپور کافور
کرده و شمشیر آهیخته در دست راست داشته و خیلان فیلان برکنده و در دست چپ گذاشته
و باد فروشی در برابر او ایستاده و زبان بمدح و ثنای او گشاده **نوع پنجم** در بیان راگنیهای
سری راگ و آن نیز پنجست اول مالسری بمیم ممدوده و اللام موقوفه و سین مهمله و رای متصل
مکسور و یای معروف حالت آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای تنفکانه آن سر
کم بدهن باشد و سر کریه اوست و آنرا در هیم رت در دویم پهر روز خوانند و صورتش در
راگ مالا زنی بود سرخ فام گل اندام لباس نیلو پوشیده و در سر قیمات از تاپک جدا گشته
یا زنان مصاحبه خنده کنان زیر درخت انبه نشسته دویم مارو ابمیم ممدوده و رای موقوفه
و واو ممدوده حالت آن کهادو بود و ترکیب و ترتیب سرهای تنفکانه آن سب
کم دهنی باشد و سر کریه اوست و آنرا در هیم رت در آواخر روز خوانند و صورتش
در راگ مالا زنی بود موکشی یعنی فرلق زده لباس سرخ در بر کرده و از درد فراق ضعیف
نحیف گشته و تنها گریه کنان زیر درخت مولسری نشسته چهارم بسنت بفتح بای موحده
خفیفه و سین مهمله و نون مفتوحه و تای فوقانی خفیفه حالت آن سنپورن بود و ترکیب و
ترتیب سرهای تنفکانه آن سر کم بدهنی باشد و سر کریه اوست و آنرا در روزهای

شب رت در نصف روز خوانند و صورتش در راک مالا مردی بود وجیه صبیح
و بعضی گویند سرفام ملیح لباس سرخ در بر تاج پر طاوس بر سر مور یعنی شگوفه انبه در دست و
لذت رت سنوت خوانند مست هار گل در گردن انداخته و در صحن باغ و گلستان با زنان
رقاص خوشخوان لعبها و عشرت در راک و رنگ پرداخته در دست چپ بیره پان و للو
و لهو لعب و خنده و بازی با زنان و لوق می نوازد و نغمه خوانند و رقص نیز برد للو و
در راک مالاها اکثر بجای تصویر این راگنی صورت کانه با صفات مذکوره می نویسند
پنجم اساوری بفتح همزه و سین مهمله ممدوده و واو معروفه و رای مکسوره و یای معروف
حالات آن اودو بود و ترکیب و ترتیب سرهای پنجگانه لکن دهنی سمت باشد و سر
دهیوت گره بود و آنرا در پهر رت در دوم پهر روز خوانند و صورتش در راک مالا
زنی بود سیاه فام نازک اندام ساری سفید پوشیده و بکور کافور در بدن کشیده و مارهای
کلان بر دست و بالش پیچیده موی‌ها را بر سر جوره بسته و میان آب بر قله کوهی در
صحرا نشسته و در بعضی راک مالاها آنرا بصفات مذکوره از برگ درختان ته بندی
بر میان بسته برهنه می نویسند **نوع ششم** در بیان راگنیای میکه راک و آن نیز پنج است
اول تنگ بفتح تای فوقانی منقله و نون منونه و کاف تازی خفیفه حالات آن‌ها
سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای نغمگانه آن سرکم پوهن باشد و سر گرنج گره بود
و آنرا در برکهارت در نصف شب خوانند و صورتش در راک مالا زنی بود بیوگی یعنی
فراق زده و برای اطفای حرارت فراق از برگ گل کول بستر نهاده و بر آن بیتاب و
بقرار افتاده دوم ملار بمیم مضمومه و لام ممدوده و را حالات آن اودو بود و ترکیب و

ترتیب سرهای نهگانه آن دهن رکهم باشد و سر دسوت گریه اوست و آنرا در برکهارت
در نصف شب خواند و صورتش در ادراک مالا زنی بود جوان صبیحه از درد فراق یار که زرد
و ضعیف گشته و از کلمات یاسمن همه زیور بسته و گریان و بریان ساز بینی نواختن و ریاد
یار یک تنج فراق نشسته سیوم کوجری بضم کاف عجمی خفیفه و واو معروف و جیم
تازی خفیفه موقوف و رای مکسور و یای معروف جات آن سنپورن بود و ترکیب
و ترتیب سرهای نهگانه آن رکهم پدهنی باشد و سر لگنه گریه اوست و آنرا در برکهارت
در پهر اول روز خواند و صورتش در ادراک مالا زنی بود جمیله جوانی باریک میان خوش الحان
نغمه خوانی انکیایی نیلو ساری سرخ در بر و هر هفت کرده آراسته و پیراسته بصد زیور
چهارم بهوپالی ببای موحده ثقیله مضموم و واو مجهول و پای عجمی خفیفه ممدوده و لام مکسور و یای
معروف جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای نهگانه آن سرکم دهن باشد
و سر گریه گریه اوست و آنرا در برکهارت در پهر اول شب خواند و صورتش در ادراک مالا
زنی بود صبیحه صاحب حسن ساری سفید پوشیده و گل زعفران در بدن کشیده هارکل در گردن
انداخته و لعبتش در عزت پرداخته و زیور تمام آراسته و لکار بسته با نایک و دست در گردن
یکجا نشسته پنجم دیسکار بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله موقوف و کاف تازی
خفیفه ممدوده و را جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای نهگانه آن
سرکم پدهنی باشد و سر گریه گریه اوست و آنرا در برکهارت در اواخر شب خواند و
صورتش در ادراک مالا زنی بود صبیحه صاحب جمال عنبرین خال با دلم چشم نارپستان سیمین بدن
پسته دهان مالای مروارید در گردن انداخته و از گل صندل آرایش بدن ساخته بزیور

لالا آرسته ولکار بسته

آراسته و نگار بسته تا مالک تازی کنان بصد ناز و کرشمه بکجا نشسته **شعبه چهارم**
در بیان تیرها یعنی پسران راگهای ششگانه و آن نیز متنوع است بشش نوع **نوع اول**
در بیان تیرهای بهیرون راگ و آن هشت است اول هرکه بفتح ها و را و کاف تازی
ثقیله دویم تلک بکسر تای فوقانی خفیفه و فتح لام و کاف تازی خفیفه سیوم پوربیا
بضم پای عجمی خفیفه و واو معروف و رای موقوف و یای تحتانی ممدوده چهارم
مادهو بفتح میم ممدوده و دال ثقیله مضموم و واو مجهول پنجم سوهو بسین مهمله مضموم و واو معروف
و های مضموم و واو مجهول ششم بلنه بفتح بای موحده خفیفه و سکون لام و نون مکسور و
یای مجهول و های موقوف هفتم مده بفتح میم و دال ثقیله هشتم پنچم بفتح پای عجمی خفیفه
و نون مغنونه و جیم عجمی خفیفه مفتوح و میم **نوع دویم** در بیان تیرهای مالکوس راگ و آن نیز
هشت است اول مارو بمیم ممدوده و رای مضموم و واو معروف دویم میوات بمیم
مکسور و یای مجهول و واو ممدوده و دال مثقله سیوم بدهنس بفتح بای موحده خفیفه و سکون
دال مثقله و های مفتوحه و نون مغنونه و سین مهمله چهارم پربل بفتح بای عجمی خفیفه و
سکون را و بای موحده خفیفه مفتوح و لام پنجم چندرک بفتح جیم عجمی خفیفه و نون
مغنونه و دال خفیفه مفتوح و رای مثقله و کاف تازی خفیفه ششم ننده توپنی بنون
اول مفتوح و ثانی مغنونه و دال خفیفه هفتم بهور بفتح بای موحده ثقیله مغنونه و واو
مفتوح و را هشتم کهوکر بکاف و نون تازی بنی ثقیلتین بکاف اول مضموم و واو مجهول
و کاف ثانی مفتوح و را و بعضی بجای آن هشتم تانک نوشته اند بکسر میم و سکون شین معجمه
و تای فوقانی مثقله ممدوده و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه و بعضی بجای تیرهسن نوشته اند
نوع سیوم در بیان تیرهای هندول راگ و آن هشت است اول چند بنب بفتح

بفتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه مفتوح و رای متصله و کسر بای موحده خفیفه و نون منونه
و الف گاه بای موحده خفیفه دوم منکک بفتح میم و نون منونه و کاف عجمی خفیفه و لام سوم سوبهاسی
مهمله مضموم و واو مجهول و بای موحده ثقیله ممدوده چهارم انند بالف ممدوده و نونین نون اول
مفتوح و ثانی مغنونه و دال خفیفه پنجم بنو بکسر بای موحده خفیفه و نون مضموم و واو مجهول و
دال خفیفه ششم پردهن بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و دال ثقیله مفتوح و نون منقسم گوبها
بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و رای ممدوده هشتم بهباسی بکسر بای موحده خفیفه و
بای موحده ثقیله ممدوده و سین مهمله و آنرا بهاسکر نیز گویند بدون بای موحده اول و حروف
و حرکات مذکوره و کاف تازی خفیفه مفتوح و را نوع چهارم در بیان تیرهای دیبک راک
و آن نیز هشت است اول کنتل بضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه
مفتوح و لام دوم کمل بکاف تازی خفیفه و میم مفتوحتین و لام و بجای میم واو نیز استعمال
کنند و کول گویند سوم کلنک بفتح کاف تازی خفیفه و کسر لام و نون منونه و کاف
عجمی خفیفه و در آخر بجای کاف عجمی دال خفیفه و رای متصله نیز استعمال کنند و کلندر گویند
چهارم چنبک بفتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و بای عجمی و کاف تازی خفیفتین با دال مفتوح
پنجم کسنبه بضم کاف تازی خفیفه و سین مهمله و نون منونه و بای موحده ثقیله
و بجای نون و بای موحده ثقیله میم نیز استعمال کنند و کسم گویند ششم لام برای
ممدوده و میم منقسم هفتم لیل بفتح لام و کسر یا و ایضا لام هشتم بهال بهای مکسوره و میم ممدوده
و لام نوع پنجم در بیان تیرهای سیرراک و آن نیز هشت است اول سندهو بکسر سین
مهمله و نون منونه و دال ثقیله مضموم و واو مجهول دوم مالو بمیم ممدوده و لام مضموم و واو
مجهول سوم گوند بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و نون مغنونه و دال مثقله و بفتح

بجالی

بجای آن کلیان نولسند بفتح کاف تازی خفیفه وکسر لام مشدده ممدوده بایای مثنومه و
نون وبعضی هم نولسند بهای مفتوحه ومیم مکسور ویای معروف وراء چهارم کن سالک بضم
کاف عجمی خفیفه وسکون نون وسین مهمله ممدوده وکاف عجمی خفیفه مفتوح وراء پنجم
کبینه بضم کاف تازی خفیفه ونون منونه وبای موحده ثقیله ششم کنتهیر بفتح کاف عجمی
خفیفه ونون منونه وبای موحده ثقیله مکسور ویای معروف وراء هفتم ستنکر بفتح سین
مهمله ونون منونه وکاف تازی خفیفه مفتوح وراء وبعضی بجای آن لکند نولسند بفتح
همزه وکاف عجمی خفیفه ودال مثقله ودرین رسم بجای دال مثقله تای فوقانی مثقله نیز استعمال
کنند والت گویند هشتم بهاکرا بکسر بای موحده خفیفه وهای ممدوده وکاف عجمی خفیفه
موقوف ورای ممدوده وبعضی بجای آن بلکد نولسند بای موحده وکاف عجمی خفیفه بافل
مکسور وتای مفتوح ودال مثقله ودرین رسم بجای دال مثقله تای فوقانی مثقله نیز استعمال کنند
وبلکت گویند **نوع ششم** در بیان ببیرهای مبله راک وآن نیز هشت است اول جالبندهر
بجیم تازی خفیفه ممدوده ولام مفتوحه ونون منونه ودال ثقیله مفتوح وراء دویم سارنک
بسین مهمله ممدوده ورای مفتوحه ونون منونه وکاف عجمی خفیفه سیوم سنت ناراین بنون مفتوح
وسکون تای فوقانی مثقله ونون ورای ممدوده وتین و همزه ملینه ونون چهارم سنکر ابهرن
بفتح سین مهمله ونون منونه وکاف تازی خفیفه مفتوح ورای ممدوده وفتح بای موحده
ثقیله وسکون راء ونون پنجم کلیان بفتح کاف تازی خفیفه وکسر لام مشدده ممدوده بایای
مثنومه ونون ششم کیجدهر بکاف عجمی وجیم تازی خفیفتین بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال ثقیله
وراء هفتم کندهار بفتح کاف عجمی خفیفه ونون منونه ودال ثقیله ممدوده وراء هشتم
سهانا بسین مهمله مفتوح وها ونون ممدودتین **فصل چهارم** در بیان راک ولاکنی

و تیبر بحسب کلنیاته مت و کلنیاته بفتح کاف تازی خفیفه و کسر لام مشدده و نون
ممدوده و تای فوقانی ثقیله رکنی بوده مجتهد در علم و آن منشعب است به شعبه
شعبه اول در بیان راگها باید دانست که راگها بحسب کلنیاته مت نیز شش است لها
هر راگی شش راگنی و للو و اسامی راگهای مذکوره اینست اول سریراگ بحروف و
حرکاتی که در هنومان مت مذکور شد دویم بسنت راگ بفتح بای موحده خفیفه و
سین مهمله و نون منونه و تای فوقانی خفیفه سیوم پنجم راگ بفتح بای عجمی خفیفه و
نون منونه و جیم عجمی خفیفه مفتوح و میم چهارم بهیرون راگ الفاظ بحروف و حرکات
مذکوره پنجم میگه راگ الفاظ بحروف و حرکات مذکوره ششم نت نارابن بنون
مفتوح و سکون تای فوقانی مثقله و نون و رای ممدوده و تحتانی و بهمزه ملینه و نون از جمله
راگهای مذکوره سه راگ سریراگ و بهیرون و میگه باشد مطابق هنومان مت است از
سابق مذکور شد و سه راگ دیگر بسنت و پنجم و نت نارابن باشد بسنت در اول
مت از جمله راگنیهاست و پنجم و نت نارابن از جمله تیرها شعبه دویم در بیان راگنیهای
ششگانه مذکوره و آن منوعست بشش نوع نوع اول در بیان راگنیهای سریراگ و
آن شش است لعل گوری بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و رای مکسور و یای
معروف دویم کولاهل بفتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و لام ممدوده و
های مفتوح و لام سیوم دهول بفتح دال خفیفه و سکون واو و لام چهارم روانی
بضم را و فتح دال خفیفه مشدده و رای متصله ممدوده مفتوح و بدون واو و نون مکسور
و یای معروف پنجم مالکوس بضم میم ممدوده و لام موقوف و کاف تازی خفیفه مفتوح
و سکون واو و سین مهمله ششم دیولکند بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو موقوف

وفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیله ممدوده و را **نوع دویم** در بیان راگنیای
بسنت راگ و آن نیز شش است اول آندولی بهمزه مفتوحه و نون منونه و دال خفیفه مضموم
و واو مجهول و لام مکسور و یای معروف و آنرا بعضی اندیبانی نیز گویند بفتح همزه و نون
منونه و دال ثقیله موقوفه و یای تحتانی ممدوده و لام مکسور و یای معروف دویم کمکلی
بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون میم و کاف تازی خفیفه مکسور و یای معروف سیوم
پتمنجری بفتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله و میم مفتوحه و نون منونه و جیم تازی
خفیفه موقوف و رای مکسور و یای معروف چهارم کودکری بفتح کاف عجمی خفیفه
و رای مکسور یتی وقیل کاف تازی خفیفه مفتوح و رای مکسور و یای معروف پنجم
دهامکی بدال ثقیله ممدوده و میم موقوفه و کاف تازی خفیفه مکسور و یای معروف ششم
دیلوساکه بکسر دال خفیفه و بای منضمومه و سکون واو و سین مهمله ممدوده و کاف تازی ثقیله
نوع سیوم در بیان راگنیاء پنجم راگ و آن نیز شش است اول ترینی بکسر تای فوقانی خفیفه
و رای متصله و یای موحده خفیفه مفتوح وقیل مکسور و یای مجهول و نون مکسور و یای معروف و
آنرا در متعارف بجای بای موحده واو مفتوحه خوانند و بعضی یای معروف آخر استعمال نمایند
و ترونی گویند دویم آستنبه ترتها بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی خفیفه
و نون منونه و بای موحده ثقیله و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و رای موقوف
و تای فوقانی ثقیله ممدوده سیوم آبهیری بالف ممدوده و بای موحده ثقیله مکسور و یای معروف
و رای مکسور و الف اصلا یای معروف چهارم لکیه لکافین تازیین خفیفتین الاول مضموم و الثانی مفتوح و

بالعکس وبای موحده ثقیله پنجم برازی ببای موحده خفیفه ورای بی الف ولی لام اول ممدوده وثانیه مکسور وبای معروف ششم ساویری بسین مهمله ممدوده وواو مکسور وبای معروف ورای مکسور ولام ثانیه بای معروف نوع چهارم دربیان راگنیای بهیرون راگ وآن نیز شش است

اول بهیروی بفتح بای موحده ثقیله وسکون یای تحتانی ورای موقوفه وواو مکسور وبای معروف دوم کوجری بکاف عجمی خفیفه مضموم وواو معروف وجیم تازی خفیفه موقوف ورای مکسور وبای معروف سیوم بهاکیا ببای موحده وکاف تازی ثقیلتین ممدودتین چهارم بلاولی ببای موحده خفیفه مکسور ولام ممدوده وواو مفتوح ولام مکسور وبای معروف پنجم کرناتی بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را ونون ممدوده وتای فوقانیه ثقیله مکسور وبای معروف و بعضی که در معتارف انرا کانهرا گویند ششم رکت هنسا بفتح را وکاف عجمی وتای فوقانیه خفیفتین بسکون اول وثانیه موقوف وفتح ها ونون منونه وسین مهمله ممدوده نوع پنجم دربیان راگنیای میگه راگ وآن نیز شش است اول تنکانی بفتح بای موحده خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفه ممدوده ولام مکسور وبای معروف دویم مدهمادی بفتح میم وضم دال ثقیله ورای ممدوده سیوم کامود بکاف تازی خفیفه ممدوده ومیم مضموم وواو مجهول ودال خفیفه چهارم دهناسری بفتح دال ثقیله ونون ممدوده وکسر سین مهمله ورای متصله وبای معروف پنجم دیوتیرتها بدال خفیفه مکسور وبای مجهول وواو موقوف وتای فوقانیه خفیفه مکسور وبای معروف ورای موقوف وتای فوقانیه ثقیله ممدوده ششم دیوالی بدال خفیفه مکسور وبای مجهول وواو ممدوده ولام مکسور وبای معروف نوع ششم دربیان راگنیای

نت بارلس

نت نارایں راگ و آن نیز شش است اول ترو تلکی بکسر تای فوقانی خفیفه و رای مضموم و
واو مجهول و تای فوقانی مثقله موقوف و کاف تازی خفیفه مکسور و یای معروف دویم
تلکی بکسر تای فوقانی خفیفه و فتح لام و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و بعضی آنرا
تیلنگی گویند بتای فوقانی خفیفه مکسور و یای مجهول و لام مفتوح و نون منونه و کاف عجمی
خفیفه مکسور و یای معروف سیوم پوربی بپای عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و رای موقوف
و بای موحده خفیفه مکسور و یای معروف چهارم راما برار و میم ممدوده پنجم کندهاری بفتح
کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیله ممدوده و رای مکسور و یای معروف ششم سنده ملار
بکسر سین مهمله و نون منونه و دال ثقیله مضموم و میم مفتوح و لام ممدوده و رای مکسور و یای معروف
و بیرون یا **شعبه سیوم** دو تیماتی راگهای ششگانه مذکوره بباید دانست در دو مت تیرهای
راگهای ششگانه نیز همانست که سابق در هنومان مت مرقوم گشته باندک اختلافی چنانکه خاطب.
این مت و درین سه راگ که سری راگ و بیرون و میکه باشد و باتفاق هر دو مت راگ اند در
تیرهای سری راگ بجای گونکری و دسنکر و بهاکر و کلیان و اکده و بکده نوشته و میانا که بکده
عبارت از بهاکر باشد و در تیرهای بیرون بجای تلنگ و پوربیا و پنجم و سوهو چهار تیر
دیوساکه و للت میکه و مالکوس و بلاول نوشته و میانا که بلاول مراد از سوهو باشد و در تیرهای
میکه بجای نت نارایں و سنکرابهرن و کلیان سه تیر کیدارا و مارو و جلندهر نوشته
و درین سه راگ دیگر که اختلاف است تیرهای هندول را در تیرهای بسنت نوشته و بجای
بیهاس هندول را از جمله تیرها انگاشته و تیرهای دیپک را بعینه در تیرهای پنجم نوشته
و تیرهای مالکوس را در تیرهای نت نارایں نوشته و بجای مارو و بنگالی دو تیر

دیسک و منشتانک لکا شده این بود اختلاف تیرها درین مت و هنومان مت والله اعلم مشتانک
فصل پنجم در بیان راک و راکنی و تیر بحسب سیمشر مت و سیمشر بضم سین مهمله و میم مکسور و
یای مجهول و شین معجمه مضموم و را نام مهادیو است و او مجتهد اولست درین علم و آن
منشعب است بچهار شعبه **شعبه اول** در بیان راکها باید دانست که درین مت نیز راکهای
منشکاه همانست که سابق در کلناته مت ایراد پذیرفته و آن سری راک و بسنت و
پنجم و بهیرون و میکه و نت نارایس است بحروف و حرکاتی که در مت سابق
مذکور شد پس ازانجمله ۳ راک که سری راک و بهیرون و میکه باشد مطابق هنومان مت
و کلناته مت هر دو مت است و ۳ راک دیگر که بسنت و پنجم و نت نارایس باشد
مطابق کلناته مت فقط و نیز هر راکی شش راکنی دارد و آن منوعست بشش نوع **نوع اول**
در بیان راکنیهای سری راک اول مالوی بضم میم ممدوده و لام موقوفه و واو مکسور و یای معروف
و آنرا در متعارف مالوا گویند بواو ممدوده و بجای لام را نیز استعمال کنند و ماروا گویند
دویم تربنی بکسر تای فوقانی خفیفه و رای متصله و بای موحده خفیفه مفتوح و نون مکسور
و یای معروف و آنرا در متعارف تروین گویند سیوم گوری بفتح کاف عجمی خفیفه و
سکون واو و رای مکسور و یای معروف چهارم کیدارا بکاف تازی خفیفه مکسور و یای
مجهول و دال خفیفه و رای ممدوده پنجم مده ماده بفتح میم و سکون دال ثقیله و میم ممدوده
و الف و دال ثقیله ششم بهادکا بفتح بای عجمی خفیفه و های ممدوده و دال مثقله مکسور و
کاف تازی خفیفه ممدوده و در بعضی از نسخ باهندکا نویسند ببای عجمی خفیفه ممدوده
و فتح ها و نون مغنونه و دال مثقله مکسور و کاف تازی خفیفه ممدوده و آنرا در متعارف
بهادی گویند

بهادری گویند و بجای دال منقله را نیز استعمال کنند نوع دویم در بیان زالکیبای لسنت راک .
اول دلسی بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله مکسور و یای معروف دویم دیوکری
بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو موقوف و کاف عجمی خفیفه و رای متصله و یای معروف
سیوم بیراتی بفتح بای موحده خفیفه و سکون یای تحتانی و رای ممدوده و تای فوقانی منقله مکسور و
یای معروف و آنرا در متعارف بجای تای فوقانی منقله را استعمال کنند و بیراری گویند
و در بعضی صورت بدون یای تحتانی نیز اطلاق نمایند و برادی گویند چهارم تودکا بتای فوقانی
منقله مضموم و واو مجهول و دال منقله مکسور و کاف تازی خفیفه ممدوده و آنرا در متعارف
بدون کاف مذکور استعمال کنند و تودی گویند بیای معروف آخر پنجم للتابللاهی بلام اول مفتوح
و نای مکسور و تای فوقانی خفیفه ممدوده ششم هندولی بهای مکسوره و نون منونه و دال منقله
مضموم و واو مجهول و لام مکسور و یای معروف و آنرا در متعارف بدون یای آخر استعمال
کنند و هندول گویند نوع سیوم در بیان زالکیبای بیروق راک لعل بیروی بفتح بای موحده
ثقیله و سکون یای تحتانی و رای موقوف و واو مکسور و یای معروف دویم گنجری بضم کاف
عجمی خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفه مفتوح و رای مکسور و یای معروف و آنرا در متعارف
بجای نون منونه و واو معروف استعمال کنند و گوجری گویند سیوم زلوالی مکسور و یای مجهول
و واو ممدوده چهارم کنکری بضم کاف عجمی خفیفه و سکون نون و کاف تازی خفیفه
مفتوح و رای مکسور و یای معروف و آنرا در متعارف بجای را لام استعمال کنند و
کنکلی گویند پنجم بنگالی بفتح بای موحده خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده و
لام مکسور و یای معروف و آنرا بدون یای آخر نیز استعمال کنند و بنگال گویند ششم سهلی .

بضم بای موحده خفیفه و سکون ها و قیل بفتح الاول وضم الثانی و لام مکسور و یای معروف

نوع چهارم در بیان الکنایه پنج رنگ لعل بهاکس بکسر بای موحده خفیفه و بای موحده ثقیله ممدوده و سین مهمله و دویم بهو بالی بیای موحده ثقیله مضموم و واو مجهول و بای عجمی خفیفه ممدوده و لام مکسور و یای معروف سیوم کرناتی بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون ممدوده و تای فوقانی مثقله مکسور و یای معروف و آنرا در متعارف کانهر گویند چهارم تدبهسکا بفتح بای موحده خفیفه و سکون دال مثقله و های مفتوحه و نون منونه و سین مهمله مکسور و کاف تازی خفیفه ممدوده و در متعارف بدون کاف ممدوده آخر استعمال کنند و تدبهس گویند پنجم مالسری بمیم ممدوده و لام موقوفه و کسر سین مهمله و رای متصله و یای معروف ششم تیمنجرکا بفتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله و میم مفتوحه و نون منونه و جیم تازی خفیفه مفتوح و رای مکسور و یای معروف

نوع پنجم در بیان الکنایه سیکه رنگ اول ملاریم بمیم مفتوحه و لام ممدوده و رای دویم سورتته ابنی مهمله مضموم و واو مجهول و رای مفتوحه و تای فوقانی الثقل سیوم ساوری لبنی مهمله ممدوده و واو مکسور و یای معروف و رای مکسور و الف و یای معروف و در بعض از نسخ بجای سین مهمله ممدوده کاف تازی خفیفه ممدوده مرقوم است چهارم کوسکی بفتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و سین مهمله مکسور و کسر کاف تازی خفیفه و یای معروف و آنرا در متعارف مالکوسی گویند بمیم ممدوده و لام موقوفه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و سین مهمله پنجم کندهاری بفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیله ممدوده و رای مکسور و یای معروف و آنرا در متعارف بدون یای آخر استعمال کنند و کندهار گویند

ششم بهنکار

ششم هر سنگار بفتح ها و سکون را و کسر سین مهمله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده
و را **نوع ششم** در بیان راگنیهای نت نارائن راگ لعل کاموذ بکاف تازی
خفیفه ممدوده و میم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه دوم کلیان بفتح کاف تازی خفیفه
و کسر لام مشدده ممدوده بابای مشموم و نون سیوم آهیری بالف ممدوده و بای
موحده ثقیله مکسور و یای معروف و رای مکسور و الیفا یای معروف چهارم تانکی بتای
بنون ممدوده و تای فوقانیه منقله موقوف و کاف تازی خفیفه مکسور و یای معروف
پنجم سازنگ بسین مهمله ممدوده و رای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ششم
نت همیر بفتح نون و سکون تای فوقانی منقله و های مفتوحه و میم مکسور و یای معروف و رای
شعبه سیوم در بیان تیرهای راگهای ششگانه مذکوره باید دانست که در این مت نیز تیرهای
راگهای ششگانه همانست که در دو مت سابق گذشت باندک اختلافی چنانکه تدنتی و کلیانی
و سازنگ که بحسب هر دو مت سابق از جمله تیرها اند و بیهاگ بحسب مت اول تیراست فقط
در این مت از جمله راگنیها نوشته و بجای اینها دیگر تیرها نگاشته والله اعلم **شعبه چهارم**
در بیان رت یعنی فصل و وقت خواندن هر راگ و راگنی و آن منقسم است بدو نوع **نوع اول**
در بیان رت یعنی فصل و موسم خواندن هر راگ و راگنی باید دانست که فصل و اوقات
خواندن هر راگ و راگنی آنچه بحسب هنومان مت بود سابق هر یکی در محل خود ایراد یافته
و آنچه بحسب دو مت اخیر است در این محل ایراد می یابد نوشته نماند که سری راگ
با راگنیهای او در سسر رت خوانند و آن دو ماه ماه و پهاگن باشد و بسنت راگ با
راگنیهای او در بسنت رت خوانند و آن دو ماه چیت و بیساکه باشد و پنجم راگ
با راگنیهای او در سرد رت خوانند و آن دو ماه کوار و کاتک باشد و بهیروں راگ را

با راگنیهای او در گریکهم رت خوانند و آن دو ماه جیته و اساره باشند و میگه راگ را
با راگنیهای او در برکهارت خوانند و آن دو ماه ساون و بهادون باشند و نت نارایں را
با راگنیهای او در هیم رت خوانند و آن دو ماه اگهن و پوس باشند **نوع دویم** در بیان اوقات
هر راگ و راگنی بطریق اجمال بدانکه بهوپالی و بهیرویں و دیوساکه و مدهماده و بلاول
و ملار و بنگالی و سیام و گوجری و دهناسری و مالسری و میگه راگ و پنجم و
دیسکار و بهروں و للت و بسنت اینهمه را وقت صبح خوانند و کوسک و
ساویری و تیمنجری و دیو و گنگری و رامکری و سورتهی اینهمه در اول پهر روز
خوانند و براری و توری و کاموده و کرایی و کندهاری و ناک سبد و دیسی و
سنکرابهرن اینهمه در دویم پهر روز خوانند و سری راگ و مالوا و گوری و ترون و
نت و کلیان و نند و کیدارا و کرناتی و آبهیری و تبدهنس و باهاری و هیرنه نات
از سیوم پهر روز تا نصف شب خوانند و سوای این فصول و اوقات مذکوره
هرگاه شوق خواننده غالب باشد یا هر وقت که آقا حکم کند و فرماید هر راگ و راگنی که
باشد همه وقت جایز داشته اند که نغمه همه وقت خوش آینده و آرام بخش است
فصل ششم در بیان راگ و راگنی و تیر و بهارجا بحسب بهرت مت و بهرت بفتح
بای موحده ثقیله و سکون را و تای فوقانی خفیفه نام رکهی است مجتهد درین علم و
آن منشعب است به ۳ شعبه **شعبه اول** در بیان راگها بحسب بهرت مت بباید دانست که
راگها بحسب بهرت مت مطابق هنومان مت است و آن شش راگ است
اول بهیروں دویم مالکوس سیوم هندول چهارم دیپک پنجم سری راگ ششم میگه

بحروف

بحروف و حرکاتی که در هنومان مت مذکور شد و هر راگ را پنج راگنی و هشت پسر
یعنی پسر و الاو بار بهر پسری یک بهارجا یعنی زن و الاوجه بهارجا بباي موحده
ثقیله ممدوده و رای موقوفه و جیم تازی خفیفه ممدوده بمعنی زن باشد فایکم العدد
ازین متفرعات مذکور شود ان شاء الله و الله اعلم نغمه دوم در بیان راگنیای راگهای شش گانه
مذکوره و آن مشتمل است بر شش نوع نوع اول در بیان راگنیای بهیرون راگ و آن
پنج است اول مده مادهوی بفتح میم و سکون دال ثقیله و میم ممدوده و دال ثقیله
مفتوح و واو مکسور و یای معروف و آنرا بدون واو و یای آخر نیز خوانند و مده ماده گویند
دویم للتا بلام اول مفتوح و ثانی مکسور و تای فوقانی خفیفه ممدوده سیوم براری بفتح
بای موحده خفیفه و رای مهمله اول ممدوده و ثانی مکسوره و یای معروف چهارم
بهیروی بفتح بای موحده ثقیله و سکون یای تحتانی و رای موقوف و واو
مکسور و یای معروف پنجم بهیلی بضم بای موحده خفیفه و سکون ها و قیل بفتح للاول
و ضم الثانی و لام مکسور و یای معروف و آنرا بدون یای آخر نیز خوانند نوع دوم در بیان
راگنیای مالکوس راگ و آن نیز پنج است اول گوری بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و رای
مکسور و یای معروف دویم دیادهی بدال خفیفه مفتوح و یای تحتانی ممدوده و الف و دال خفیفه
مفتوح و دال ثقیله مکسور و یای معروف و بعضی بجای لفظ دهی وتی استعمال کنند بواو مفتوح
و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و دیاوتی گویند سیوم تودی بتای فوقانی ثقیله
مضموم و واو مجهول و دال ثقیله مکسور و یای معروف چهارم کهنباوتی بفتح کاف تازی
ثقیله و نون منونه و بای موحده ثقیله ممدوده و واو موقوف و تای فوقانی خفیفه

مکسور و یای معروف پنجم ککبت ملکافین بازیش خفیفش کاف اول مفتوح و بای مضموم
و بالعکس و بای موحده خفیفه **نوع سیوم** در بیان راگنیهای سندول راگ و آن نیز پنجست اول
رامکلی برای محدوده و میم موقوف و کاف تازی خفیفه مفتوح و لام مکسور و یای معروف
دوم مالاوتی بمیم و لام محدوده و تی و واو موقوف و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف
سیوم اساوری بهمزه مفتوحه و قیل بالف و سین مهمله محدوده و تی و واو موقوف و رای
مکسور و یای معروف چهارم دیواری بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو محدوده و
رای مکسور و یای معروف پنجم کنکلی بضم کاف عجمی خفیفه و سکون نون و کاف تازی
خفیفه مفتوح و لام مکسور و یای معروف **نوع چهارم** در بیان راگنیهای دیپک راگ و آن نیز
پنجست اول کمیلادا بکاف تازی خفیفه مکسور و یای مجهول و جال خفیفه و رای محدوده و تی دوم
کورا بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و رای محدوده سیوم کوند بفتح کاف عجمی خفیفه
و سکون واو و نون مفتوحه و دال مثقله چهارم کوجری بکاف عجمی خفیفه مضموم و واو معروف
و جیم تازی خفیفه موقوف و رای مکسور و یای معروف پنجم رو رادنی بضم را و تشدید
دال خفیفه و رای مثقله محدوده و واو موقوف و نون مکسور و یای معروف و آنرا بدون
واو نیز خوانند و ردانی گویند **نوع پنجم** در بیان راگنیهای سیراگ و آن نیز پنجست اول
سندهوی بکسر سین مهمله و نون مفتوحه و دال ثقیله مفتوح و واو مکسور و یای معروف دوم
کافی بکاف تازی خفیفه محدوده و فای مکسور و یای معروف و معلوم نیست که
اهل نامش در هند چیست زیرا که حرف فا در هند نیست مگر آنکه بجای فا
بای عجمی ثقیله خوانند و کاپی گویند سیوم تهمری بضم تای فوقانی ثقیل و سکون

میم ورای مکسور

میم ورای مکسور و یای معروف و آنرا در ملک پورب بسیار خوانند چهارم بچتر بکسر بای
موحده و جیم عجمی خفیفتین یا اول مکسور و ثانی مفتوح و تای فوقانی خفیفه مشدوده و
رای متصله ممدوده پنجم سرهتی بکسر سین مهمله و سکون را و های مفتوحه و تای فوقانی ثقیل
و قیل مثقله مکسور و یای معروف **نوع ششم** در بیان راگنیهای میگه راگ و آن نیز
پنجست اول ملار بمیم مفتوح و لام ممدوده و را دوم سارنگ بسین مهمله ممدوده و رای
مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه سیوم دیسی بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله
مکسور و یای معروف چهارم رت بلبه بفتح را و سکون تای فوقانی خفیفه و فتح
بای موحده خفیفه و لام مشدوده و بای موحده ثقیله پنجم کادیری بکاف تازی خفیفه
ممدوده و دال مکسور و یای معروف و رای مکسور و الف یای معروف **شعبه سیوم** در بیان
تیرهای راگهای ششگانه مذکوره و ذکر بهار جاهای آنها و آن نیز متنوع است بشش نوع
نوع اول در بیان تیرهای بهیرون راگ و ذکر بهار جاهای آنها و آن منقسم است بدو قسم
قسم اول در بیان تیرهای بهیرون راگ و آن هشت است اول دیوساکه بکسر دال
خفیفه با واو منونه و سکون واو و سین مهمله ممدوده و کاف تازی ثقیله دوم
للت بلامین لام اول مفتوح و ثانی مکسور و تای فوقانی خفیفه سیوم هرکه بها و رای
مفتوحتین و کاف تازی ثقیله چهارم مادهو بمیم ممدوده و دال ثقیله مضموم و واو مجهول
پنجم بلاول ببای موحده خفیفه مکسور و لام ممدوده و واو مفتوح و لام ثانی ششم بنگال
بفتح بای موحده خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده و لام هفتم بهاس
بکسر بای موحده خفیفه و بای موحده ثقیله ممدوده و سین مهمله هشتم پنچم ببای عجمی خفیفه

مفتوح ونون منونه وفتح جیم عجمی خفیفه ومیم **قسم دویم** در بیان بهار جاهای شگافته تیرهای
مذکوره اول سوها بسین مهمله مضموم وواو معروف وهای ممدوده دویم بلاولی بکسر بای موحده
خفیفه ولام ممدوده وواو موقوفه ولام مکسوره ویای معروف سیوم سوربی بسین مهمله مضموم
وواو مجهول ورای موقوف وبای فوقانی ثقیل مکسور ویای معروف چهارم کنبهاری بضم کاف
تازی خفیفه ونون منونه وبای موحده ثقیله ممدوده ورای مکسور ویای معروف پنجم اندهای
بفتح همزه ونون منونه ودال خفیفه ممدوده وهای مکسور ویای معروف ششم بهل گوجری
بفتح بای موحده خفیفه وضم ها وسکون لام وکاف عجمی خفیفه مضموم وواو معروف
وجیم تازی خفیفه موقوف ورای مکسور ویای معروف هفتم بهنجری بفتح بای عجمی خفیفه
وسکون تای فوقانی ثقیله ومیم مفتوحه ونون منونه وجیم تازی خفیفه موقوف ورای
مکسور ویای معروف هشتم میرجی بمیم مکسور ویای مجهول ورای موقوف وواو مکسور ویای معروف
نوع دویم در بیان تیرهای مالکوس راک وبهار جاهای آنها وآن نیز منقسم است بدو قسم
قسم اول در بیان تیرهای شگافته مالکوس راک اول کندهار بفتح کاف عجمی خفیفه
ونون منونه ودال ثقیله ممدوده ورا دویم سده بضم سین مهمله وتشدید دال ثقیله سیوم
مکر بمیم مفتوح وقیل مضموم وفتح کاف تازی خفیفه ورا چهارم تریجنی بکسر تای فوقانی
خفیفه ورای متصله ویای معروف وجیم عجمی ثقیله مفتوح ونون پنجم سیهانا بسین
مهمله مفتوح وها ونون ممدودتین ششم سکت بلبه بسین مهمله مفتوح وکاف تازی و
تای فوقانی خفیفتین بفتح اول وسکون ثانی وفتح بای موحده خفیفه ولام مشدده وبای موحده
ثقیله هفتم مالی گورا بمیم ممدوده ولام مکسور ویای معروف وفتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو

ورای ممدوده

ورای ممدوده هشتم کامودی بکاف تازی خفیفه ممدوده و میم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه

قسم دویم در بیان بهار جاهای هشتگانه تیرهای مذکوره اول دهناسری بدال ثقیله مفتوح و نون
ممدوده و سینی مهمله مکسور و رای متصل و یای معروف دویم مالسری بمیم ممدوده و لام موقوف
و باقی حروف و حرکات مذکوره سیوم جیت سری بفتح جیم تازی خفیفه و سکون
یای تحتانی و تای فوقانی خفیفه موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره چهارم
سکهرائی بضم سین مهمله و سکون کاف عجمی ثقیله و رای ممدوده و همزه ملینه و یای معروف
پنجم درکا بضم دال خفیفه و سکون را و کاف عجمی خفیفه ممدوده ششم کیدار بفتح کاف
عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیله ممدوده و رای مکسور و یای معروف هفتم بهیم پلاسی بپای
موحده ثقیله مکسور و یای معروف و میم موقوف و پای عجمی خفیفه مفتوح و لام ممدوده
و سین مهمله مکسور و یای معروف هشتم کامودی بکاف تازی خفیفه ممدوده و میم مضموم
و واو مجهول و دال خفیفه مکسور و یای معروف نوع سیوم در بیان تیرهای هشتگانه هندول
راک و ذکر بهار جاهای آنها و آن نیز منقسم است بدو قسم قسم اول در بیان تیرهای
هشتگانه هندول راک اول بسنت بفتح بای موحده خفیفه و سین مهمله و نون منونه و تای
فوقانی خفیفه دویم مالو بمیم ممدوده و لام موقوفه و واو ممدوده سیوم مارو بمیم ممدوده
و رای مضموم و واو معروف چهارم کسل بضم کاف تازی خفیفه و سین مهمله و لام
پنجم بکهار بند بفتح بای موحده خفیفه و کاف تازی ثقیله ممدوده و رای موقوفه و بای موحده خفیفه
مفتوح و نون منونه و دال خفیفه و در متعارف یکبار استعمال کنند فقط بدون ضرورتا بی که بند
باشد ششم لنک دهن بلام مفتوح و نون منونه و کاف تازی خفیفه موقوف

ودال خفیفه وهای مفتوحتین ونون بضم ناک وبی نون ممدوده وکاف عجمی خفیفه موقوف
ودال ثقیله مضموم ونون هشتم دهول بفتح دال ثقیله وسکون واو ولام قسم دویم در بیان
بهار جاهای ششگانه تیرهای مذکوره اول بیلاول بیلادیش للام اول مکسور ویای معروف
والف ثانی ممدوده وواو موقوف وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف دویم کمری
بفتح کاف تازی خفیفه وسکون یای تحتانی ورای موقوفه وواو مکسور ویای معروف
سیوم جیتی بفتح جیم عجمی خفیفه وسکون یای تحتانی وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف
چهارم بوربی ببای عجمی خفیفه مضموم وواو معروف ورای موقوف وبای موحده خفیفه
مکسور ویای معروف پنجم پاراوتی ببای عجمی خفیفه ورای ممدودتین وواو موقوف و
تای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف ششم ترونی بتای فوقانی خفیفه مکسور ورای متصل
وواو مفتوح ونون هفتم دیوکری بدال خفیفه مکسور ویای مجهول وواو موقوف وکاف
عجمی خفیفه ورای متصله ویای معروف هشتم سرستی بضم سین مهمله وسکون را وسین مهمله
مفتوح وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف نوع چهارم در بیان تیرهای دیک
لاک خود بهار جاهای اینها وآن نیز منقسم است بدو قسم قسم اول در بیان تیرهای
ششگانه دیک لاک اول کسم بضم کاف تازی خفیفه وسین مهمله ومیم دویم تنتک
بفتح تای فوقانی مثقله ونون منونه وکاف تازی خفیفه سیوم نت نارایتی بفتح نون
وسکون تای فوقانی مثقله ونون ورای ممدودتین وهمزه ملینه ونون چهارم بهاگرا ببای موحده
خفیفه مکسور وهای ممدوده وکاف عجمی خفیفه موقوف ورای ممدوده پنجم بهیرودست
بکسر بای عجمی ثقیله وقیل بفتح ورای مضموم وواو مجهول وفتح دال خفیفه وسکون سین مهمله و
تای فوقانی خفیفه ششم هنس بکلاد برادهای مفتوحتین وسکون سین مهمله ومیم مفتوحه

ونون منونه

و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و لام ممدوده و بعضی بجای ها بای موحده ثقیله استعمال کنند
و دربیس منکلا گویند نهم منکلا شتنک بمیم مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح
و لام ممدوده و شین معجمه موقوف و فتح تای فوقانی مثقله و کاف تازی خفیفه بیستم
اداانو بهمزه مفتوحه و دال مثقله ممدوده و نون مضموم و واو مجهول و در متعارف بجای
واو الف استعمال کنند و اداانا گویند قسم دویم در بیان بیمار جاهای بیستگانه بنبرهای
مذکوره اول منکل گوجری بفتح میم و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و سکون لام و
کاف عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و جیم تازی خفیفه موقوف و رای مکسور و
یای معروف دویم جیجاونتی بفتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و جیم تازی
خفیفه ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف سیوم
مالکوجری بمیم ممدوده و لام موقوف و کاف عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و جیم تازی
خفیفه موقوف و رای مکسور و یای معروف چهارم بهوپالی بهای موحده ثقیله مضموم و واو
مجهول و بای عجمی خفیفه ممدوده و لام مکسور و یای معروف پنجم متور بمیم مفتوح و نون مضموم
و واو مجهول و های مفتوح و را ششم لیهری بهمزه مفتوحه و های مکسور و یای معروف
و رای مکسور و الضا یای معروف هفتم ایمن بهمزه مکسوره و یای مجهول و میم مفتوح و قیل مکسور
و نون هشتم همیر بهای مفتوح و میم مکسور و یای معروف و را نوع پنجم در بیان بیمارهای
بیستگانه سرپرداک و ذکر بیمار جاهای آنها و آن نیز منقسم است بدو قسم قسم اول
در بیان بیمارهای بیستگانه سرپرداک اول سری روت بکسر سین مهمله و رای مثقله و یای معروف
و را و واو مفتوح حتن و نون دویم گوالیل بفتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و لام ممدوده

وهای مفتوحه ولام سوم سادنت بسین مهمله ممدوده وواو مفتوحه ونون منونه وتای
فوقانی خفیفه چهارم سنکردن بفتح سین مهمله ونون منونه وکاف تازی خفیفه
مفتوح وسکون راء وواو مفتوحه ونون وبدون واو ونون نیز استعمال کنند پنجم
رالکیسری بالی ممدوده وکاف تازی خفیفه مکسور ویای مجهول وسین مهمله مفتوح وراء ششم
کهت راک بفتح کاف تازی ثقیله وسکون تای فوقانی مثقله وراء ممدوده وکاف
عجمی خفیفه هفتم بترهنس بفتح بای موحده خفیفه وسکون دال مثقله وهای مفتوحه ونون منونه
وسین مهمله هشتم دلیکار بدال خفیفه مکسور ویای مجهول وسین مهمله موقوف وکاف
تازی خفیفه ممدوده وراء قسم دوم در ذکر بهارجاهای بهشنکانه پترهای مذکوره
اول بجیا بیای موحده وجیم تازی خفیفتین مکسورتین وتای مشدده ممدوده بایای مشمومه
دوم دهسان جی بکسر دال ثقیله ممدوده بایای مشمومه ونون موقوفه وجیم تازی خفیفه مفتوح
ونیمره مکسور ویای معروف سوم کنبه بضم کاف تازی خفیفه ونون منونه وبای موحده
ثقیله چهارم سوتنی بضم سین مهمله وواو مجهول وهای موقوف ونون مکسور ویای معروف
پنجم سرد بسین مهمله وراء مفتوحتین ودال خفیفه ششم کهیم بکاف تازی ثقیله مکسور
ویای مجهول ومیم هفتم سسریکیا بسینین مهملتین بفتح اول وسکون ثانی وراء مکسور ویای
مجهول وکاف تازی ثقیله ممدوده هشتم سرستی بضم سین مهمله وسکون راء وسین
مهمله مفتوح وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف نوع ششم در بیان پترهای بهشنکانه
میکه راک ودکر بهارجاهای آنها وآن نیز منقسم است بدو قسم قسم اول در بیان پترهای
بهشنکانه میکه راک اول کلانیر بکاف تازی خفیفه مفتوح ولام ممدوده ونیمره ملینه
وراء دوم بالکسری ببای موحده خفیفه ممدوده وکاف عجمی خفیفه مکسور ویای مجهول

وسین مهمله

وسین مهمله موقوف ورای مکسور و یای معروف سیوم سهانا لبین مهمله مفتوح وها ونون
ممدوده چهارم بوریا بیای تحتی خفیفه مضموم و واو معروف ورای موقوف و یای تحتانی
ممدوده پنجم کانهر لکاف تازی خفیفه ممدوده و نون ثقیله مفتوح ورای ممدوده
ششم تلک بکسر تای فوقانی خفیفه و لام مفتوحه و کاف تازی خفیفه هفتم استنبه بفتح همزه
و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی خفیفه و نون مفتوحه و بای موحده ثقیله هشتم سنگرالدن
بفتح سین مهمله و نون مفتوحه و فتح کاف تازی خفیفه و رای ممدوده و فتح بای موحده ثقیله
و دال و نون **قسم دویم** در ذکر بهار جاهای شکارگاه تیرهای مذکوره اول کرنات
بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و تنوین نون اول ممدوده و تای مفتوحه و قیل
مغنونه و تای فوقانی مثقله دویم کادوی لکاف تازی خفیفه ممدوده و دال خفیفه موقوف
و واو مکسور و یای معروف سیوم کدمنات لکاف تازی و دال خفیفتین مفتوحتین و
سکون میم و نون ممدوده و تای فوقانی مثقله چهارم بهاری بفتح بای تحتی خفیفه و های
ممدوده و رای مکسور و یای معروف پنجم مانجه بمیم ممدوده و نون مغنونه و جیم تازی
ثقیله ششم بیرج بفتح بای تحتی خفیفه و سکون را و جیم تازی خفیفه هفتم نت منجری
بنون مفتوح و سکون تای فوقانی مثقله و میم مفتوحه و نون مغنونه و جیم تازی خفیفه مفتوح
و رای مکسور و یای معروف هشتم سدنهات بضم سین مهمله و سکون دال ثقیله و نون
ممدوده و تای فوقانی مثقله و پوشیده نماند که راگها و راگنیها و تیرها و بهار جاها که در چهار
مت مذکور شد بعضی را از ان با اسامی مختلفه نیز ذکر گشته مثلا در کرنته یعنی کتاب ناتک می
و در متعارف نامیست دیگر غیر آن یا در زبانی و ملکی نامیست و در زبان دیگر و ملک دیگر نامها

نامیست دیگر غیر آن مثلاً در کرنبته کرناتی گویند و در متعارف آنرا کانهرا گویند و
بر قیاس **فصل نهم** در بیان ترکیب راک و راکنی و تیرهای مذکوره بحسب راک و راکنی
نه بحسب سرهای شعکانه بطریق ایجاز و اجمال باید دانست که جمله راک و راکنی بر
سه قسم است سده و سالنک و سنکیرن سده آنست که بسیط باشد یعنی
هیچ راکی دیگر با آن مرکب نباشد و سالنک آنست که اگرچه مرکب از راک دیگر نباشد
اما رنگی از راک دیگر داشته باشد و سنکیرن آنست که از دو راک یا زیاده بر آن
مرکب باشد چنانکه در فصل اول همین باب متفصل ایراد یافته و بعضی از اهل
این فن راکها را سده دانند و راکنیها و تیرها را سنکیرن شناسند و آنچه متاخرین
بسته اند و الحال و بعد ازین نیز هر که بجودت طبع خود چند راک را یکجا کرده بندند
آنرا سالنک خوانند و بعضی راکها را نیز سنکیرن دانند مثلا مالکوس و دیپک را خصوصا
دیپک را که بمجلس مرکب گفته و بعضی آنها هر دو را نیز سنکیرن دانند و بعضی کانهرا
و سارنک و کوجری و ثت و ملار و توری و کوری این هفت مقام را سده دانند
و دیسکار و بهاس و للت و ریول و بلاول و میکه و سورتهه و دهناسری و کورا و
سریراک و دیپک و کانره و کیدارا این سیزده مقام را سالنک شناسند و باقی همه راکنیها
و تیرها را سنکیرن دانند و ترکیب راک و راکنیهای سنکیرن بطریق اختلاط و امتزاج
رنگهای مختلف با هم می شود از شدت اختلاط از هم متمیز نشوند بلکه رنگ دیگر بهم رسد
مثل آبنک و زرجوب که از اختلاط هر دو رنگ دیگر بهم رسد و سوای این ترکیب ترکیبی است
دیگر بطریق حلول و دخول چنانکه در راک را یکی دیگر داخل نمایند خواه تمام راک در
راک مدخول باشد خواه نصف یک خواه یک کلمه مثلاً در دهناسری پوربا داخل
نمایند پس درین ترکیب قاعده آنست که در نام بردن داخل راک را موخر ذکر
باید کرد

باید کرد و راگی که در آن داخل شده آنرا مقدم مذکور باید کرد مثل پوربا و دهناسری ها
وبعضی میدانند که هنگام سرائیدن راگی که در ابتدا خوانده شود آنرا مقدم ذکر باید کرد خواه آن راگ
اصل باشد خواه فرع مثلا چون در سیام رامکلی داخل کرده شود و هنگام سرائیدن سیام اول خوانده شود
آنرا سیام رامکلی گویند و اگر اول رامکلی خوانده شود بعکس آن رامکلی سیام گویند وبعضی میدانند که هر راگی که
وقت خواندن اول ظاهر شود اگرچه در لطف کمتر باشد آنرا همان راگ باید گفت و اتفاق
راگ و راگنیها سنکیرن است چون باکیسری و پوربا و مده ماده را یکجا ضم کرده خوانند
آنرا سده نات گویند و چون کانهرا با نات ضم شود آنرا کانهرا نات نامند و چون
کیدارا با نات مرکب گردد آنرا کیدارا نات خوانند و چون اهیری را با نات مرکب
گردانند آنرا اهیری نات گویند و چون همیر با نات ضم شود آنرا همیر نات خوانند و چون کامود را
با نات مرکب کنند آنرا کامود نات نامند و چون سارنگ با نات ضم شود آنرا سارنگ نات
گویند و چون ملار با نات مرکب شود آنرا ملار نات خوانند و چون کلیان را با نات ضم کنند
آنرا کلیان نات نامند و چون ککب و بلاول و پوربی و کیدارا مرکب شود آنرا جبنی نت
گویند و چون سنکرابهرن و مده ماده و تلنگ و بهن و بلاول مرکب گردد آنرا نت نارائنی
خوانند و چون دهناسری و دهمول و کانهرا و اهیری و کیدارا و سده و مده ماده یکجا شوند
آنرا کدمنات گویند وبعضی بجای دهناسری باکیسری و بجای اهیری اهیر نات آرند و
گویند این را بلبلو خوانده و چون کینهاری و پوربا و تودی را با هم ضم کنند آنرا راج نرائنی
نت گویند و چون گوند و بلاول مرکب گردد کامود شود و چون سده با کامود مرکب شود
آنرا سده کامود خوانند و چون ایمن با کامود ضم گردد آنرا کلیان کامود نامند وبعضی آنرا کلیان نمود
نامند بکسر یای موحده خفیفه و نون مضموم و واو مجهول و دال خفیفه و چون کیدارا با کامود مرکب گردد

آنرا ساونت کامود خوانند یعنی بسین مهمله ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه
و بعضی گویند چون کیدارا با سده و کامود مرکب گردد ساونت کامود شود و بعضی
گویند چون ساونت با کامود ضم شود ساونت کامود گردد و چون کهت راگ را با کامود
مرکب گردد آنرا تلک کامود خوانند بکسر تای فوقانی خفیفه و فتح لام و کاف تازی خفیفه و
چون دهناسری با کانهرا مرکب گردد آنرا باگیسری گویند و چون بهیرو و سنت با کانهرا ضم شود
آنرا اسهانا خوانند و چون ملار با کانهرا ترکیب یابد آنرا اروانا گویند و چون دهنواسری و
تلنگ و کامود و کوند یکجا شود آنرا سده کلیان نامند بضم سین مهمله و تشدید دال ثقیله
و چون کیدارا و ایمن با سده کلیان مرکب گردد آنرا همیر نامند و گویند ایمن را گوری نانه
خوانده و چون کیدارا و بلاول با سده کلیان مرکب گردد آنرا ایمن خوانند و چون کیدارا
با همیر یکجا شود آنرا کهیم کلیان نامند بکسر کاف تازی ثقیله و یای مجهول و میم و بعضی گویند
کهیم کلیان از ترکیب کانهرا و سرستی و سده کلیان شود و چون جیت سری و سده کلیان
یکجا شوند آنرا جیت کلیان گویند و چون تودی و آساوری و مارو یکجا مرکب شوند آنرا
دهناسرے گویند و چون سنکرابهرن و کیدارا و مده ماده و سرستی باهم مرکب شوند آنرا
مالسرے نامند و چون دهول و برارے و ولیکار یکجا مرکب شوند آنرا جیت سری خوانند
و چون بلاولی با جیت سرے مرکب گردد آنرا دهنواسرے گویند و چون برارے و
اساوری و تودی و سیام و بهیلی و کندهار یکجا مرکب شوند آنرا کهت راگ نامند و
بعضی بجای بهیلی گوجری آرند و بعضی بجای سیام گوجری آرند و بهیلی را بحال خود دارند و وجه تسمیه
کهت راگ ظاهرست چه کهت بمعنی شش باشد و این راگ مرکب از شش راگست
سورانشتک بفتح سین مهمله و سکون واو و رای ممدوده و شین معجمه موقوف و تای فوقانی
مثقله مفتوح و کاف تازی خفیفه مرکب از کندهار و گوجرے و بنگال و پنچم و بهیرو باشد

کنند کلی

گوند کلی مرکب از گوجری و اساوری باشد و گویند این را کورکنتا تهه خوانده کنبهاری مرکب از
سوراشتک و دهناسری باشد و گویند آنرا گنیش خوانند مده ماده مرکب از ملار و سده کلیان
و مالسری باشد سرستی مرکب از نت تارایی و سنکرابهرن و سده باشد بیدینسی مرکب
از مارو و دورد رایی و جیتی و درکا و دهناسری باشد لنک دهنی مرکب از بهاری و کیدارا باشد
باشد و گویند این را هنونت خوانده سکت بلبه مرکب از کنکری و رامکری و گندبار و
گوجری و سیام و پوربی باشد سنکرابهرن مرکب از کیدارا و بلاول باشد و گویند این را مهادیو
خوانده گندهار مرکب از سندهو و ملار و اساوری و گوری و دیوگری و بهیروی باشد
بهرودست مرکب از پوربی و سیام و گوری باشد و گویند این را امیر خسرو علیه الرحمه خوانده
و معرب آن فرودست باشد یا بهرودست هندلوت تیمنجری مرکب از
مارو و دهول و دهناسری و کنبهاری باشد دیوساکه مرکب از سنکرابهرن و سده
و ملار و کانهرا باشد بلاولی مرکب از بلاول و کود سارنک باشد بعض بجای
کود سارنک سارنک گویند کاموده مرکب از سوراشتک و گوری باشد و
بعضی مرکب از سکرای و سورتهی گویند کهت نک بفتح کاف تازی ثقیله و سکون
تای فوقانی مثقله و نون مفتوحه و کاف عجمی خفیفه مرکب از مارو و دهول و جیت سری
و کیدارا باشد پارادی مرکب از دیوگری و گوند و گوری و پوربی باشد بهیم پلاسی
مرکب از دهناسری و سده و پوربی باشد ربنباو به ضم را و نون منونه و بای موحده
ثقیله ممدوده و واو موقوفه و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف مرکب از
مالسری و سده و ملار باشد کندهاری مرکب از کهت راک و اساوری و دیسی باشد
براری مرکب از دیسکار و تودی و ترونی باشد بهاگرا مرکب از کیدارا و مارو

و سرستی باشد لیلاوتی مرکب از ولسکار و جیت سری و للت باشد منوهر مرکب از
مارو و تروتی و گوری باشد و بعضی گویند مرکب از مارو و تروتی و بهاری باشد
و آنرا منوهر گوری نامند تنک مرکب از ~~ملار~~ سیرراگ و کانرا و بهیروی باشد
ناگ دهنی مرکب از ملار و کیدارا و سوهو باشد ابهیری مرکب از کلیان و ولسکار و گوجری
و سیام باشد و بعضی آنرا اهیری خوانند و گویند این را کانه خوانده رتبهس منکل و رتبهس منکلا
مرکب از سنکرابهرن و آدانا و سورتهی باشد و آنرا رتبهس منکل و رتبهس منکلا نیز گویند راج هنس
مرکب از مالوا و سیرراگ و صفتور باشد و گویند این را بهرت بهیس نار و خوانده سری سمود
بکسر سین مهمله و رای متصله و یای معروف و سین مهمله مفتوح و میم مضموم و واو مجهول
و دال ثقیله مرکب از مالسری و سده و سیرراگ و بهیم پلاسی و تنک باشد ولیسی
مرکب از تودی و گجرات راگ باشد بهنسی بهمزه مفتوحه و نون منونه و سین مهمله مکسور و
یای معروف مرکب از دهولسری و گوند باشد دیوگری مرکب از پوربی و سارنگ و
سده باشد و گویند این را دیوتا خوانده اند گوالهل مرکب از بهاکرا و کلیان و کانرا
باشد و گویند این را بهرت خوانده سری راوتی مرکب از سیرراگ و مالسری و سنکرابهرن
باشد ککبه مرکب از بلاول و پوربی و کیدارا و دیوگری و مادهو باشد دیوارے مرکب
از کنبار و مالسری و سرستی باشد گوجری مرکب از للتا و رامکری باشد منکل گوجری
مرکب از رامکلی و سیام و گندهار و منکلا شتک باشد و بعضی بجای منکلا شتک
بهلی گویند مالکوجری مرکب از رامکلی و سیام و گندهار و گوجری باشد بجتیرا مرکب از
سری راوتی و جینی و گوری و براری باشد ترودی مرکب از ولسکار و گوری و پوربی باشد و

بعض بجای

بعضی بجای پوربی للت گویند و بعضی ببهاس گویند کلاویٔ بکاف تازی خفیفه
مفتوح و قیاف مضموم و لام ممدوده و همزهٔ ملینه و یای معروف مرکب از نت نارایِن
و اداونا و بلاول باشد و بعضی مرکب از بلاول و کانهرا گویند و آنرا در متعارف کرائی
و سکرائی گویند سریراگ مرکب از تدهانس و تلنگ و گوری باشد کیدارا مرکب
از ککبه و پوربی و بلاول باشد هندول مرکب از لیلاوتی و للت و پنجم و پوریا و
بهیرون باشد میگه راگ مرکب از کلیان و کاموده و ساونت و لسنت باشد
لسنت مرکب از دیوگری و نت و ملار و سارنگ و بلاول باشد بهیرون مرکب از
هندول و سده و کانهرا و پوریا باشد شنکرون مرکب از سورتهه و تلنگ و هنس و بلاول
باشد بهل گوجری مرکب از دیسکار و بنگال و رامکری و گوجری باشد بهیروی
مرکب از برادی و للت و سده و سارنگ و پنجم و بلاول باشد و بعضی مرکب از
سده و سیام و بهیرون گویند بهلی مرکب از رامکری و گوجری و دیسکار و بنگال
و پنجم باشد و بعضی بجای بنگال تلنگ آرند للت مرکب از دلسی و ببهاس و پنجم
باشد و بعضی مرکب از دیوساکه و بنگال و هندول و ببهاس گویند برکه مرکب از دیوساکه
و لیلاوتی و سارنگ و سده و ملار و گونت باشد مادهو مرکب از سده و ملار و بلاول
و نت نارائن باشد بلاول مرکب از کلیان و کیدارا باشد بنگال مرکب از دیوگندهار و سری و
مارو و گوری و للت باشد ببهاس مرکب از بلاول و گوجری و اساوری باشد
پنجم مرکب از للت و لسنت باشد و بعضی مرکب از گندهار و منوهر و هندول گویند سوهو مرکب
از مالسری و بلاول و ببهاس باشد و بعضی بجای ببهاس سده گویند و بعضی باگیسری گویند

سورٹھه مرکب از گوجری و پنچم و بهیروی و کندهار و بنگال باشد گوری مرکب از جیجاونتی
و اساوری و گوجری و سورٹھه باشد و بعضی مرکب از سوهو و کانهرا گویند مالکونس
مرکب از کلاهیر و کیروی و بکهار و تدهنس و سده بات و ثنک باشد و بعضی
مرکب از هندول و بسنت و جیجاونتی و پنچم و کنت رالک و مارو و سارنگ و تساونی گویند
تودی مرکب از اساوری و دهناسری و کنت رالک باشد و بعضی مرکب از للت و دهناسری
و دهنوسری گویند کیتهاونی مرکب از مالسری و ملار باشد ترتحیتی مرکب از بجیاو
تدهنس و دیسی باشد مالی گورا مرکب از گوری و سورٹھه باشد درگا مرکب از مالسری و
لیلاوتی و گوری و سارنگ باشد مالاوتی مرکب از پنچم و کاموود و سده و نت و همیر باشد
مالوا مرکب از گوری و بیرج و بیباس باشد مارو مرکب از گوری و بیرج و سورٹھه باشد
بکهار مرکب از بهیروست و پنجین باشد گیروی مرکب از سارنگ و سوها و گوجری و گوری باشد
جیتی مرکب از ساونت و للت و دیوریا باشد پوربی مرکب از مالوا و گوری باشد و بعضی
مرکب از گوری و گونند و دیوگری گویند رورانی مرکب از للتا و لیلاوتی و جیتی و
پنچم باشد دیپک مرکب از کیدارا و کاموود و سده نت و باگیسری باشد گونند
مرکب از دهناسری و ملار و بلاول باشد مهکلا شتنک مرکب از جیت سری و کانهرا
و کیدارا و کلیان باشد و بعضی سیام را بر آن نیز افزایند جیجاونتی مرکب از سورٹھه و دهولری و دهنوسری
و بلاولی باشد و بعضی گویند مرکب از گوری و بهاگرا و نت باشد بیوپالی مرکب از
گونند و کلیان باشد و بعضی مرکب از بلاول و کلیان گویند کانهره مرکب از سنکرابرن و گورتی باشد
تهری مرکب سنکرابرن و مارو باشد سرهتی مرکب از مالوا و ابهن و سورٹھه باشد

ساونت

ساونت مرکب از سارنگ وملار باشد وبعضی مرکب از کیدارا وکامود گویند و
بعضی کانهرا ایران بغرا نید رایگیسر مرکب از بهیروین وگوری وکیدارا ودیوگری وکندهار و
سندهورا ودهناسری وکانهرا واساوری باشد بحیا مرکب از تودی وکنبهاری
وپوربیا باشد دهمانی جیتی مرکب از تودی وبیباس وستمانا باشد کنبه مرکب از
دهناسری وسرستی باشد برد مرکب از بهیروین وسوها وسده باشد گیم مرکب از
کانهرا وسرستی وکلیان باشد سرپکیا مرکب از للت وپنجم وتلک وسارنگ وسوها باشد
ملار مرکب از سارنگ وسورته وبلاول باشد وبعضی مرکب از نت وسارنگ وهمکرار
گویند سارنگ مرکب از دیوگری وملار ونت باشد وبعضی مرکب از مارو وملار دانند
رت بلیه مرکب از نت وسارنگ وبهیروین وللت وپنجم باشد گورا مرکب از
گوری ونت وترون باشد کلاپیر مرکب از بلاول وکانهرا ونت وملار باشد
استیه مرکب از مالسری وسده وملار باشد دلیکار مرکب از سرستی وبیرج وسورته تین
کرنان نت مرکب از پنجم وللت وبیباس وگوجری باشد کادوی مرکب از مارو و
بهاگرا ونت باشد بهاری مرکب از مارو وسنکرابهرن باشد مانجه مرکب از
سارنگ وسورته وبلاول وملار باشد برج مرکب از دهناسری ومارو وکندهار باشد
وبعضی مرکب از مارو وتودی واساوری گویند بات منجری مرکب از مالسری و
نت باشد گنکا مرکب از دیسی وتودی وللت واساوری ودلیکار و
گوجری باشد تربینی مرکب از نت نارانی وجیتسری وسنکرابهرن باشد
بیرلوسی مرکب از دیوگری ودیونی وگوری وگوند باشد کشما بفتح کاف تازی خفیف ونون
شونه وتایی وفای الف ممدوده مرکب از مارو وکیدارا وجیتسری وتیراک

باشد مده متهن مادهوی بفتح میم و سکون دال ثقیله والف فتح میم و تای فوقانی ثقیله و سکون نون و میم ممدوده و دال ثقیله موقوف و واو مکسور و یای معروف مرکب از زنت یا راین و ملار و سده و هیمر و مده ماده باشد و گویند این را گاهانه خوانده کرم نحم مرکب از للت و لنبت و نهدول و دلیکار باشد سیور تی مرکب از بدس و سندهوی باشد و گویند این را رت زن کام خوانده سندهوی مرکب از اساوری و اهیری بلی و آنرا سندهوی نیز نامند مروا بفتح میم و سکون را و واو ممدوده مرکب از للت و بیلاوساکه و کاهنرا و سریلک باشد کلا بربنی بفتح کاف تازی خفیفه و لام ممدوده و فتح بای عجمی خفیفه و سکون را و بای موحده خفیفه مکسور و یای معروف و نون مرکب از گوکلت و کاهنرا و سوبها باشد و گویند این را نار دلبته و این هرهر راگ آخر کم بگوش رسیده دیپا وتی ببلل خفیفه مکسور و یای معروف و بای عجمی خفیفه ممدوده و واو موقوف و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف مرکب از دیپک و سرستی باشد انوپ روپ مرکب از دنهاسری و توڈی بی حیتی گوری مرکب از للت و گوری باشد گور سارنگ مرکب از گورا و سارنگ باشد و بعضی مرکب از گوری و سارنگ دانند کاپر گوری بکاف تازی خفیفه ممدوده و بای عجمی خفیفه مفتوح و را مرکب از حیتی و کیتها وتی و جیت سری و اهیری و تنک دیرار باشد والله اعلم **فصل هشتم** در بیان راگهایی که درمتاخرین وضع کرده اند مثل امیر خسرو دهلوی علیه الرحمه وغیره و آن منقسم است بدو شعبه **شعبه اول** در بیان راگهائیکه امیر خسرو علیه الرحمه وضع کرده بباید دانست که امیر خسرو علیه الرحمه دوازده مقام وضع کرده و اختراع نموده و هریکی را نامی علحده گذاشته بدین تفصیل اول مجیر بضم میم

ونکول جا

و سکون حای مهمله و یای تحتانی مفتوح و را و قیل بفتح حای مهمله و یای تحتانی سپرده
و آن مرکب از نغار او مقامی از مقامات باشد و بعضی گویند مرکب از تودی و عراق
باشد دوم سازگری بسین مهمله و زای معجمه موقوف و کاف عجمی مکسور و یای معروف
و رای مکسور و الف یای معروف و بدون یا و آن مرکب از پوربی و گورا و کنگلی و مقامی
از مقامات فارسی باشد و بعضی بجای پوربی بهاس گویند سیوم تمن بتای تحتانی و میم
مفتوحتین و نون و آن مرکب از هندول و مقامی از مقامات فارسی باشد و بعضی مرکب
از یمنی و مقامی از مقامات فارسی دانند چهارم عشاق بضم عین مهمله و تشدید شین
معجمه و قاف و آن مرکب از سارنگ و بسنت و مقامی از مقامات فارسی باشد پنجم موافق
بمیم مضموم و واو و فای مکسوره و قاف و آن مرکب از تودی و ماروی و دوگاه و
حسینی باشد و آنرا دلواسی نیز نامند ششم غنم بغین معجمه و نون مفتوحتین و میم و آن
در پوربی فی الجمله تصرف کرده و تغیری داده هفتم زیلف بزای معجمه مکسور و یای معروف
و لام مفتوح و فا و آن در کهت دالک فی الجمله تصرف کرده و تغیری داده هشتم فرغنه
بفتح فا و سکون را و غین معجمه مفتوح و نون و آن مرکب از کنبات و گورا باشد نهم سرپرده
بسین و را مهملتین بفتح اول و قیل بالضمه و سکون ثانیه و بای عجمی مفتوح و رای مهمله و
و دال مهمله و آن مرکب از گور سارنگ و مقامی از مقامات فارسی باشد و بعضی مرکب
از کلوند و بلاول و پوربیا و مقامی از مقامات فارسی دانند دهم باخرز بباء موحده
و خای معجمه موقوف و رای مهمله مکسور و یای مجهول و زای معجمه و آن مرکب از
دیسکار و مقامی از مقامات فارسی باشد یازدهم فرودست بفای مفتوح

وراء مضموم و واو مجهول و دال و سین مهملتین بفتح اول و سکون ثانی و تای فوقانیه
و آن مرکب از کانهرا و کوری و پوربی و سیام و مقامی از مقامات فارسی باشد دوازدهم
صنم بصاد مهمله و نون مفتوحتین و میم و آن مرکب از کلیان و مقامی از مقامات
فارسی باشد و بعضی بجای آن نیز نیز گویند و آنرا مرکب از تیمنجری و مقامی از مقامات عجم
فارسی دانند شعبه دوم در بیان راگهای که سلطان حسین شرقی بادشاه جونپور رحمه الله
وغیره استادان بسته اند و آن منقسم است بدو نوع نوع اول در بیان راگهای که
سلطان حسین شرقی رحمة الله علیه بفده راگ بسته دوازده قسم سیام و چهار قسم
تودی و یک قسم آساوری دوازده سیام بدین تفصیل اول گور سیام دوم ملار سیام
سیوم بهوپال سیام چهارم کنهر سیام پنجم سوهو سیام ششم پوربی سیام هفتم سیام الله
هشتم میگه سیام نهم بسنت سیام دهم برار سیام یازدهم گرامی سیام دوازدهم
گونه سیام غرض او در سیام هر راگی که داخل کرده او را بدون نام ملقب ساخته
و چهار تودی بدین تفصیل اول جونپوری تودی دوم راما تودی سیوم رسولی تودی
چهارم بهلیمی تودی در جونپوری تودی مالسری و موافق آمیخته و در راما تودی رامکلی
مالسری داخل کرده و در رسولی تودی ملتانی دهناسری ضم کرده و در
بهلیمی تودی نیز راگی داخل کرده و این تودی را گم میخوانند و در آساوری
جونپوری تودی ضم نموده آنرا جونپوری آساوری نام کرده نوع دوم در بیان راگهای
که مخدوم بهاء الدین زکریای ملتانی قدس سره وغیره اختراع نموده از انجمله مخدوم
قدس سره در دهناسری تودی و مالسری را ضم نموده ملتانی دهناسری نام کرده

و نیز استاد

و نیز استادی و نایکی در دو فنهای سری پوریا داخل کرده پوریا و فنهای رشی نام کرده البتة
و نایک بکسو در تودی و تلسکارا را داخل نموده بهادری نام کرده بنام سلطان بهادر
گجراتی دیگر در کانهرا و شیام و کنبهاوتی داخل کرده نیایکی کانهرا مشهور ساخته و
همچنین در کلیان تصرف کرده نیایکی کلیان اختیار داده و میان تان سین در کانهرا ملار
و کلیان ضم نموده درباری کانهرا نام کرده چون بعد از رسیدن بحضور عرش آشیانی
این اختراع کرده آنرا بدین اسم موسوم ساخته دیگر در اساوری دیوگندهار ضم نموده چوکیا
اساوری نام کرده و علی هذا القیاس از استادان سلف هر یکی تصرفی نموده و نامی گذاشته
والحال نیز بمهارت علمی و حوصله فنی هر که خواهد چنین تصرفات تواند کرد **فصل ششم**
در بیان مقامات فارسی و شعبه و گوشه و آوازه و آن منشعب است بشش شعبه **شعبه اول** در
بیان مقامات باید دانست که مقام در اصطلاح مغنیان عجم بمنزله راگ باشد و آن
بحسب قرار اینها دوازده است بدین اسامی و تفصیل اول رهاوی دویم حسینی
سیوم راست چهارم حجاز پنجم بزرگ ششم کوچک هفتم عراق هشتم اصفهان
و آنرا اصفهانک نیز گویند نهم نوا دهم عشاق یازدهم زنگوله دوازدهم بوسلیک
شعبه دویم در بیان شعبهای مقامات دوازده گانه مذکوره باید دانست که هر
مقامی دو شعبه دارد و آن بمنزله راگنی باشد و شعبه اول از پستی مقام مذکور منخرج و
شعبه دویم از بلندی آن و هر شعبه مرکب از نغمات باشد بدین اسامی و تفصیل
شعبهای مقام رهاوی اول نوروز عرب و آن مرکب از شش نغمه باشد و از
پستی مقام مذکور خیزد دویم نوروز عجم و آن نیز مرکب از شش نغمه باشد و از بلندی مقام

و گوشه و آوازه

مذکور خیزد و باقی شعبه همرین قیاس از بلندی و پستی مقامها خیزد شعبهای مقام
حسینی اول دوگاه و آن مرکب از دو نغمه باشد دویم محیر نشد بدالیا و التجا بنه و
آن مرکب از هشت نغمه باشد شعبهای مقام راست اول مبرقع و آن مرکب
از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب از نه نغمه گویند دویم پنجگاه و آن مرکب از پنج نغمه
باشد شعبهای مقام حجاز اول سه گاه و آن مرکب از سه نغمه باشد دویم حصار
و آن مرکب از هشت نغمه باشد شعبهای مقام بزرگ اول همایون و آن مرکب از
چهار نغمه باشد دویم نهفت و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب از دو نغمه گویند
شعبهای مقام کوچک اول رکب و آن مرکب از سه نغمه باشد دویم بیاتی و آن
مرکب از پنج نغمه باشد شعبهای مقام عراق اول مخالف و آنرا رومی عراق نیز گویند
و آن مرکب از پنج نغمه باشد دویم مغلوب و آن مرکب از هشت نغمه باشد شعبهای
مقام اصفهان اول نیریز و آن مرکب از پنج نغمه باشد دویم نشابورک و آن مرکب
از شش نغمه باشد شعبهای مقام نوا اول نوروز خارا و آن مرکب از پنج نغمه باشد نوا
دویم ماهور و آن مرکب از شش نغمه باشد شعبهای مقام عشاق اول زابل و آن مرکب
از سه نغمه باشد دویم اوج و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب از دو نغمه گویند
شعبهای مقام زنگوله اول چارگاه و آن مرکب از چهار نغمه باشد دویم عزال و آن مرکب
از پنج نغمه باشد شعبهای مقام بوسلیک اول عشیران و آن مرکب از ده نغمه باشد
دویم صبا و آن مرکب از پنج نغمه باشد **شعبه سیوم** در بیان شش آوازه بدین اسامی و اوصاف
اول سلمک و آن از پستی اصفهان و بلندی زنگوله خیزد و از یازده نغمه حاصل شود
دویم گردانیه و آن از پستی عشاق و بلندی راست خیزد و از نه نغمه حاصل شود

سیوم نوروز

سیوم نوروز و آن از پستی بوسلیک و بلندی حسینی خیزد و از چهار نغمه حاصل شود چهارم گوشت
نصف اول فتح ثانی و آن از پستی حجاز و بلندی نوا خیزد و از سه نغمه حاصل شود
پنجم مایه و آن از پستی کوچک و بلندی عراق خیزد و از پنج نغمه حاصل شود ششم
شهناز و آن از پستی بزرگ و بلندی رهاوی خیزد و از شش نغمه حاصل شود
شعبهٔ چهارم در بیان گوشهها باید دانست که گوشه جمله چهل و هشت است الا جمله
آنچه برین ضعیف بتحقیق پیوسته در اینجا ثبت نموده و آنچه مشکوک فیه بوده آنرا
ترک داده انشاء الله تعالی از استادی تحقیق نموده نوشته خواهد شد بدین تفصیل
اول بهار نشاط دوم غریب سیوم سوار چهارم خمرو پنجم بیات ترک ششم سرافراز
هفتم بسته نگار هشتم بیات کردانیه نهم نهاوندک دهم صفا یازدهم دلیر دوازدهم
اوج کمال سیزدهم نگار چهاردهم وصال پانزدهم شهری شانزدهم عشیران هفدهم غزال
هژدهم طرب انگیز نوزدهم بحر کمال بیستم اصلی بیست و یکم اعتدال بیست و دوم گلستان
بیست و سیوم نیریز کبیر بیست و چهارم حیران بیست و پنجم جمالی بیست و ششم روح افزا
بیست و هفتم حیرت بیست و هشتم معتدله بیست و نهم معنوی سیم بهلوی
شعبهٔ پنجم در بیان آمیزش مقامات فارسی در راگهای هندی بدین تفصیل لکت
غزال آهنگ کمت راگ دارد و بیات آهنگ فنهاری دارد و حسینی و دوگاه
و نوروز عجم آهنگ کانی دارند نوا و نشابورک و نهاوندک آهنگ سارنگ دارند
سه گاه و چهارگاه و مایه و بسته نگار و زنگوله و مغلوب آهنگ تودی دارند
زابل و مخالف آهنگ پوربی دارند نیریز صغیر و کبیر آهنگ ایمن دارند عشاق و
عراق و اوج آهنگ کنکلی دارند شعبهٔ ششم در بیان اصول و بحور مختلفه که هندی

آنرا تال گویند بباید دانست که بحسب قرار داد اغانی عجم کنده اصول است و آنرا
بحر و دایره نیز گویند اول بحر مخمس دویم بحر ترک ضرب و آنرا ترکی ضرب نیز گویند
سیوم بحر دو یک چهارم بحر دور پنجم بحر ثقیل ششم بحر خفیف هفتم بحر چار ضرب
هشتم بحر درافشان نهم بحر ماتی دهم بحر ضرب الفتح یازدهم بحر فاخته دوازدهم
بحر چنبر سیزدهم بحر نیم ثقیل چهاردهم بحر اوفر پانزدهم بحر الرحمد شانزدهم بحر رمل هفدهم
بحر هزج **فصل دهم** در بیان تال ادهیای یعنی علم اصول و بحور و آن مشتمل است
بر دو شعبه **شعبه اول** در تعریف تال و بیان بعض امور ضروریه و لواحق مر آن و آن مشتمل است
بچهار نوع **نوع اول** در تعریف تال بباید دانست که تال بتای فوقانی خفیفه ممدوده و لام
در لغت اهل هند اصول و بحر را گویند و آن اجهات نغمه و ساز و رقص است و آن
ذریعیست که نغمه و ساز و رقص بدون آن صورت نه بندد و گویند اهل تال از مهادیو
پاربتی رسیده خاسته بدین قسم که اول مهادیو رقصیده و رقص او را تاند گویند بتای
فوقانی خفیفه ممدوده و نون مفتوحه و دال منقله و آن رقص بنولس بحستی و چالاکی و تندی
بعد ازان پاربتی رقصیده و رقص او را الاسن نامند بلام ممدوده و سین مهمله و آن
رقص بنولس بملایمت و هموارست و آید میدیکس چون ازین تاند تای فوقانی خفیفه
گرفتند و از لاسن لام صورت تال بهم رسید و آن مرکب بود از ماتراها چنانکه
بعد ازین ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی **نوع دویم** در بیان ماتراهای تال که آنرا در اصطلاح
اهل فن کلا نامند بکاف تازی خفیفه مفتوح و لام ممدوده بباید دانست که تال
بعض بسیط است و بعض مرکب از انکه وکرد بلیت و درت دله برام و درت برام

واندرت

و اندزرت و ماترا ها ی مذکوره را در وزن دو اعتبار است یکی امتداد و اقتصار
بحسب تلفظ حروف و آن در علم پنگل و اوزان چهند ها معتبر است و گاه در زبان نیز
مثلی حاجت افتد چنانکه در اکثر زبان نیز گویند و در پنگل و اوزان چهند لگه و گر
معمول است فقط چنانکه در باب اول گذشت دیگر امتداد و اقتصار زمان سکون مابین
قرعتین بحسب التقاعات و نغمات تال یعنی اصول و بحور و در تال همه ماترا های مذکوره
معمول است چنانکه حرف لگه را یک ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ آنرا در یک
درجه اعتبار نمایند چه لگه بلام مفتوح و کاف عجمی ثقیله در لغت اهل هند بمعنی خرد باشد
ولکن بحسب کتابت عربیه حرفی بود مفرد که بیک حرکت خوانده شود خواه فتحه خواه ضمه
خواه کسره و باعتبار نواختن تال چنان بود که مقدار زمان سکون مابین قرعتین یعنی دو ضرب
لگه مثل مقدار زمان سکون مابین دو حرکت نبض آدم صحیح البدن باشد یا لگه مقدار مذکور
للقدر باشد که در آن قدر مدت پنج حرف ک که ک که ک مفتوح بی امتداد
و اماله متصل گفته شود و رقم آن بشکل الف عربی نویسند بدین شکل ا و حرف
گرو را دو ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ آنرا در دو درجه اعتبار نمایند چه گرو بکاف
عجمی خفیفه مضموم و را در لغت بمعنی کلان باشد و لکن بحسب کتابت عربیه حرفی بود
با آن حرف الف یا واو و یا ها یا یای تحتانی لاحق باشد یا در آخر آن نون متحرکه بود
یعنی حرفی که تنوین و غنه خوانده شود مثل نون نیاء در کلمه سنگ و رنگست و باعتبار نواختن
تال قرعات گره ها متفاوت واقع شوند یعنی زمان سکون مابین قرعتین طویل باشند
مثل نبض متفاوت که زمان سکون مابین دو حرکت آن بیشتر شود و رقم آن بشکل ها نیمه تره
عربیه نویسند بدین شکل ی و پلت را سه ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ آنرا در سه درجه

اعتبار نمایند چه بلبت بیای عجمی خفیفه مضموم ولام مکسور و یای فوقانی خفیفه بمعنی بسیار دراز
وکلان باشد و در مقابل آن حرفی نباشد مگر آنکه حرف کر بعد صوت تلفظ کرده شود
چه امتداد صوت بمرتبه ماترای سیوم است و باعتبار نواختن تال قرعات بلبتها بسیار
متفاوت باشند یعنی زمان سکون ما بین قرعتین اطول بود و رقم آن باشکال رقم کر نویسند
و بر سر آن خطی محرف از چپ براست با سر از زیر وصل کنند بدین شکل ی و درت
بضم دال خفیفه ورای متصله و تای فوقانی خفیفه نیم ماترا باشد و در مقابل آن حرف
بنجس یعنی حرف موقوف بود و باعتبار نواختن تال قرعات در تها بسیار متواتر افتد
یعنی زمان سکون ما بین قرعتین اقصر بود و رقم آن باشکال صفر نویسند بدین شکل ٥ و برام
بیای موحده خفیفه مکسور ورای محدوده و میم ماترائی بود که در مقابل آن هیچ حرفی نباشد
و باعتبار نواختن تال در برام محل وقوع ضرب نباشد و تال آن بهوا زدنه است
و علامت آن مستعمل برای نبود مگر آنکه با ماترائی دیگر مرکب گردد و آن از جمله
ماتراهای مذکوره با لگه و درت مرکب گردد فقط و با هر که مرکب گردد مرتبه ماترای
آنرا ده پانزده بنظر آید پس اگر با لگه مرکب گردد بر سر رقم لگه خطی محرف از چپ
براست با سر از زیر وصل کنند چنانکه در شکل بلبت بر سر رقم کر گذشت بدین شکل ٦
یا آنکه رقمی شبیه بعدد ننیکه هر دو طرف آن نقطه واری مایل بزیر بود بر زبر رقم
مذکور بدین شکل ┬ و آنرا لگه برام یا له برام بهای مضموم خوانند و یک و نیم ماترا حساب
کنند و اگر با درت مرکب گردد بر سر رقم درت خطی محرف چنانکه سابق در
له برام گذشت نویسند بدین شکل ٥ و آنرا درت برام گویند و سه ربع ماترا حساب
کنند و انددرت بفتح همزه و سکون نون و ضم دال خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفه

ربع ماترا بود و در مقابل آن غنه باشد مثلا غنه حرفی که با آن اروه چند بود بعنی غنه حرف لکه که خود سفسه مغنونه باشد با بعد از حرف کر تون مغنونه بود مثل کول و جاند وامثال آن پس غنه که با کاف تازی خفیفه کول و بعد از جیم عجمی خفیفه محدوده جاندست در مقابل اندرت بود و علامت آن بر سر رقم درت نقطه کرده اند بدین شکال ۵ پس تال مرکب باشد ازین اجزای مذکوره همچنانکه بعد ازین مقاب بیان کرده شود ان شاء الله تعالی نوع سیوم در بیان تال کرم تبا ی فوقانی خفیفه محدوده و للم موقوفه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و میم یعنی اسباب تال و آن چند چیز است اول لی بفتح لام و سکون یای تحتانی و آن مقدار زمان سکون باشد مابین قرعتین از ماترا هالکه و کرو غیره و آن باید در همه جا یک اندازه باشد و زاید و ناقص نگردد اگر لکه باشد باندازه لکه و اگر کرو باشد باندازه کرو غیر آن باید در همه جا باندازه و یکسان باشد و جای تال قرار کرد آنرا کره مانند بفتح کاف عجمی خفیفه و رای متصله و ها و مانی نیز گویند بمیم محدوده و نون و کره که مان باشد بر چهار گونه است سم بسم اتیت اناکت سم بسین مهمله مفتوح و میم آن بود که در نغمه ضرب تال مان و تلفظ لفظی که بر آن مان واقع است و در رقص ضرب تال مان از زمینچه و صدای جرونک یا ترنچه قایم مقام اینها باشد و حرکت و ضرب دست و پای رقاص بیک دفعه مطابق و متفق واقع شود یعنی در همه جا و همه حال تال با نغمه و حرکت دست و پای رقاص با تال و اصول ساز و نوا مطابق و موافق افتد و بسم بکسر بای موحده خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره است که این چیزها که مذکور شد مختلف و تیس فی بس واقع گویند

و آن معمولست از ایدر جنس واقع شود و آن ثبت همزهٔ مفتوحه و تای فوقانی خفیفه مکسور
و یای معروف و الف و تای فوقانی خفیفه آنست که در نغمه تلفظ لفظ در بر آن مان
واقع است اول واقع شود و ایقاع ضرب تال مان بعد از آن شود و انا کت بهمزهٔ
مفتوحه و نون ممدوده و کاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین با اول مفتوح بعکس آن
بود یعنی ضرب تال مان اول واقع شود و تلفظ لفظ در بر آن مان واقع است بعد از وی
بود و بعضی گویند اتیت آن باشد در تان یعنی نغمه با تال چسبان با درو غیب لخت
که باز انقسم نماید و انا کت آن بود در نغمه با ساز و نوا با قسام و انواع مختلفه
واقع شود و نیمه با در وجوب باشد و از جائی در تال را شروع نمایند و ابتدا کنند آن را
رجار گویند بضم همزه و تشدید جیم عجمی خفیفه ممدوده و را و از آن جار با گره یعنی مان مجموع را
برن مانند بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و نون و دیم انگت بضم همزه و فتح کاف
عجمی ثقیله و تای فوقانی مثقله و آن لفظی بود چند بمعنی و آهنگ یا اصول و وزن که
گویند ها که در حالت رقص آن الفاظ را با آواز بلند گویند و مرد یکی نیز در مرد نک همان الفاظ
بهمان وزن و اصول شوند و رقاص بر همان وزن و اصول بر قصد بنای رقص بر اصول
همان الفاظ است و اصل آن الفاظ پنج حرف است در الفاظ مذکوره متفرعند بر آن
و مرکب از آن و آن حروف اینست اول ت یعنی تای فوقانی خفیفه مفتوحه
دویم دی بدال خفیفه مکسور و یای معروف سیوم تهو تهای فوقانی ثقیله مضموم و واو
مجهول چهارم نا بنون ممدوده پنجم تی تهای فوقانی مثقله مکسور و یای مجهول مثلا
تتهتی تها تکن فوقانیین خفیفتین مفتوحتین و فتح تای فوقانی ثقیله و سکون یای تحتانی

و کسر از و الکه

مرکبت از دو لکه و یک گرو لکر را که تهی باشد مجد صوت گویند بلت گردد و تمام بند آن
چهار ماترا بود و اگر را بلت اختیار کنند پنج ماترا باشد و تا تا هی تبا یعنی فوقانیین
ممدوده تین و فتح تای فوقانیه ثقیله و سکون یای تحتانی مرکبت از ۳ گرو تمام بند آن
شش ماترا بود و امثال آن سیوم جت بجیم تازی و تای فوقانیه خفیفتین باول
مفتوح و آن سوق وردیه تال باشد در چتی و ستی و غیر آن **نوع چهارم** در بیان
بعضی مصطلحات نرت ادهیای و ذکر اقسام ساز و نوا تقریباً جهت ازدیاد
فایده تا این کتاب از ذکر آن نیز خالی نباشد و آن منقسم است بدو قسم
قسم اول در بیان بعضی مصطلحات نرت ادهیای باید دانست که نرت
بکسر نون و سکون را و تای فوقانیه خفیفه بمعنی رقص بود و آن بر چند گونه است
اول تاندب با تای فوقانیه خفیفه ممدوده و نون مفتوحه و دال مثقله و آن رقص است
بس محتبی و چالاکی و تندی و آنرا مهادیو رقصیده دویم لاسی بلام ممدوده و
سین مهمله و آن رقص است بس نیزی و هموار و آرمیدگی و آنرا پاربتی زن
مهادیو رقصیده کما ذکرنا هما سیوم چهین بجیم عجمی خفیفه مکسوره و یای معروف و نون
و آن رقص است پر خم و چم و حرکات خوش آینده چهارم سدهنگ بضم سین مهمله
و فتح دال ثقیله و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه و آن رقص بود در غایت هموار
و آرمیدگی و خوش ادائی و اصول و کیجل و اجرا و انداز هائی که در حالت رقص کنند
آنرا انگ نامند بهمزه مفتوحه و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه و انکهای رقص بسیار است
از آنجمله یکی ارمی است بضم همزه و سکون را و میم مفتوحه و همزه مکسوره و یای معروف
و آن انکی بود که از زمین بر جهند و در هوا منحرف شده مان را تمام کنند بعد از آن

برزمین فرود آیند و آن از همه اینها مشکل‌تر است دویم سُلب بضم سین مهمله
و فتح لام و بای عجمی خفیفه و آن روشنی بود بس بملایمت و ادا و انداز و خوش آیندگی
سیوم ارپ بضم همزه و سکون را و بای عجمی خفیفه و ترپ بکسر تای فوقانی خفیفه
و سکون را و بای عجمی خفیفه این هر دو آهنگ از قبیل هم‌اند و آن محرف و مورب
شدن باشد در جستن و آمدن و رفتن چهارم سدهر بضم سین مهمله و سکون
دال خفیفه و ضم میم و دال خفیفه مشدده و رای متصله ممدوده و آن عبارتست از آنکه
در کمال خوبی و خوش آیندگی و خوش ادائی پا گرفتن و ادا کردن هر آنچه بود
بکمال خوبی و خوش ادائی بی زیادت و نقصان کما هو حقه و چنانکه باید و شاید
پنجم للک بلام ممدوده و کاف عجمی خفیفه و آن از آنچه هر لحن و آهنگ دیگر
پیوستن بود با داد و خوش آیندگی ششم دات بدال و تای فوقانی منقلبه
با دال ممدوده و آن گرفتن آهنگ و ادا کردن آن بود بتندی و چالاکی هفتم دیلانگ
بکسر دال ثقیله و لام ممدوده و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه و آن آنچه بود که از
زمین بر جهند و باز بر زمین آمده بخوش ادائی پا را تمام کنند دیگر پوشیده نماند
که همگان رقص را رنگ هم گویند بفتح را و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه موقوف
و ضم بای موحده ثقیله و میم و چون در اوایل رقص رقاص آمده در رنگ هم بنشیند
و پرده در پیش روی او گیرند آن پرده را جمنکا گویند بجیم تازی خفیفه و میم
مفتوحتین و سکون نون و کاف تازی خفیفه ممدوده و چون پرده از پیش روی
رقاص برگیرند و رقاص میان رنگ هم ایستاده و قدری گلک در بر ها وقت
گرفته مدح و ثنای دیوتاها بدون نغمه و آهنگ بگوید و کلمات را در رنگ هم

برکنده سازند

پراکنده ساخته با دای خوشنما برقص دیگر آن مدح وثنا خواندن را است
گویند بفتح همزه وسکون سین مهمله وتاء فوقانیین خفیفتین با ول مضموم وآن
گلها را در رنگ بهم پراکنده ساختن وبرقص درآمدن را بسبب رنجری نامند
ببای عجمی خفیفه وهای مضمومتین والف یای عجمی خفیفه وفتح همزه ونون مثونه
وضم جیم تازی خفیفه ورای مکسور ویای معروف وچون رقاص ورا بند که
بنواختن مردنگ وتال ونقش انگشت بدون نغمه وآهنگ برقصد ولقام انگها
بکردار آنرا بلمر و گویند بکسر بای عجمی خفیفه وفتح لام وسکون میم ورای مضموم و
واو معروف وچون رقاص وخواننده ومردنگ وتال وبار بچهارکس
جمع شوند آن سنگیت نامند بفتح سین مهمله ونون مثونه وکاف عجمی خفیفه
مکسور ویای معروف وتای فوقانیه خفیفه قسم دوم در بیان اجناس ساز ونوا
ببایدد دانست که اجناس ساز ونوا چهار است اول تت بتاءین فوقانیین خفیفتین
با ول مفتوح وآن جنس سازیست که تار داشته باشد مثل رباب وطنبور وقانون
وامثال آن دویم بتت بکسر بای موحده خفیفه وتاءین فوقانیین خفیفتین با ول مفتوح
وآن جنس سازیست که تار نداشته باشد بلکه مجلد بود یعنی سر کش را بچرم گرفته باشد
مثل مردنگ ودهل ودایره وامثال آن سیوم گهن بفتح کاف عجمی خفیفه ونون وآن
جنس سازیست که دو ساز را بهم زنند وبنوازند مثل منجیره وسنج یعنی جهانجه و
کتتار وامثال آن چهارم سکر بکسر سین مهمله وفتح کاف تازی ثقیله ورا وآن جنس
سازیست که آنرا بدهان نوازند مثل نی وسرنای وامثال آن شعبه دویم در بیان
اقسام تال وآساس وتفصیل آن بباید دانست که اقسام تال بسیار است اگر جمله را

بیان کنم بطول انجامد بس چند تالی که معمول و متداول‌اند بطریق ایجاز و اختصار آورده شد
و ازانجمله نود و دو ست بدین تفصیل دا آسایی اول کوکلا تال بکاف تازی خفیفه مضموم و
واو مجهول و کاف تازی خفیفه مکسور و لام ممدوده و آن تالی یعنی اصولی بود مرکب از دو لگه
و یک گرو و یک لگه و یک پلیت و تمام بند آن هشت ماترا باشد بدین شکل ی١ء ١١
دویم رایج بدیا دهر تال برای ممدوده و جیم تازی خفیفه موقوف و بای موحده و
دال خفیفتین باول مکسور و ثانی مشدوده مکسوره ممدوده بایای مضمومه و دال ثقیله مفتوح و را
و آن تالی بود مرکب از دو لگه و یک گرو و دو درت و تمام بند آن پنج ماترا باشد
بدین شکل ٥٥ء١١ سیوم جی مهک تال بفتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی
و میم و های مفتوحتین و کاف تازی خفیفه و آن تالی بود مرکب از دو لگه و یک گرو
باز دو لگه و یک گرو و تمام بند آن هشت ماترا باشد بدین شکل ی١١ی١١ چهارم تلکا متو دل تال
بکسر تای فوقانی خفیفه و سکون لام و کاف تازی خفیفه ممدوده و میم مضموم و واو
مجهول و دال خفیفه و آن تالی بود مرکب از دو لگه و چهار درت و تمام بند آن چهار ماترا
باشد بدین شکل ٥٥٥٥١١ پنجم بجیا نند تال بکسر بای موحده خفیفه و جیم تازی خفیفه مشدده
ممدوده بایای مضمومه و نونین نون اول مفتوح و ثانی منونه و دال خفیفه و آن تالی بود مرکب
از دو لگه و سه گرو و تمام بند آن هشت ماترا باشد بدین شکل ییی١١ ششم کرتیدا تال
بکسر کاف تازی خفیفه و رای متصله و یای معروف و دال مثقله ممدوده و آن تالی بود
بسیط که یک درت برام دللو و تمام بند آن سه ربع ماترا باشد بدین شکل ٥
هفتم جیسری تال بفتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و کسر سین مهمله و رای
متصله و یای معروف و آن تالی بود مرکب از یک گرو یک لگه باز یک گرو یک لگه و
یک گرو دیگر

یک گر دیگر در آخر و تمام بند آن هشت ماترا باشد بدین شکل ٤١٤١ هشتم
ملرند تال بفتح میم و سکون کاف تازی خفیفه و رای مفتوحه و نون منونه و دال خفیفه و آن
تالی بود مرکب از دو درت و سه لگه و تمام بند آن چهار ماترا باشد بدین شکل ١١٥٥٥.
نهم کریت تال بکاف تازی خفیفه مکسور و یای معروف و رای مفتوحه و تای فوقانی
خفیفه و آن تالی بود مرکب از یک لگه و یک پلت و یک گر باز یک لگه و یک پلت
و تمام بند آن ده ماترا باشد بدین شکل ٣١٣١ دهم سری کریت تال بکسر سین مهمله
و رای متصله و یای معروف و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن تالی بود مرکب از
دو گر و دو لگه و تمام بند آن شش ماترا باشد بدین شکل ١١٤٤ یازدهم بدریالی تال
ببای موحده و دال خفیفتین بفتح اول و تشدید ثانی و رای متصله و میم ممدوده
و لام مکسور و یای معروف و آن تالی بود مرکب از یک گر و چهار درت و باز
یک گر و تمام بند آن شش ماترا باشد بدین شکل ٤٥٥٥٥٤ دوازدهم سم تال
بسین مهمله مفتوح و میم و آن تالی بود مرکب از یک لگه و یک درت و یکدرت برام
و تمام بند آن دو ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ١٥٦ سیزدهم نندن تال
بنوینی نون اول مفتوحه و ثانی منونه و دال خفیفه مفتوح و نون و آن تالی بود مرکب
از یک لگه و دو درت و یک پلت و تمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل
٣٥١ چهاردهم متهکا تال بفتح میم و سکون تای فوقانی الثقل و کاف تازی
خفیفه ممدوده و آن تالی بود مرکب از یک گر و یکدرت و یک پلت و تمام
بند آن پنج ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ٤٥٣ پانزدهم بامتهکا تال
ببای موحده خفیفه ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن تالی بود مرکب

از دو لگه و یک درت و یکدرت برلم و تمام بند آن سه ماترا و ربع ماترا باشد

بدین شکل ٥ ٥ ١١ شانزدهم و تیکه بهر تال بدال خفیفه مکسور و یای معروف و بای عجمی

و کاف تازی خفیفتین باول مفتوح و سکون ثانی و فتح دال ثقیله و را و آن تال بود مرکب

از دو درت و دو لگه و دو گرو و تمام بند آن هفت ماترا باشد بدین شکل ى ١١ ٥ ٥

هفدهم ادیجین تال بضم همزه و فتح دال خفیفه و سکون یای تحتانی و فتح جیم عجمی ثقیله و نون

و آن تال بود مرکب از دو لگه و یک گرو و تمام بند آن چهار ماترا باشد بدین شکل ى ١١

هژدهم و نیکی تال بفتح دال ثقیله و سکون یای تحتانی و نون موقوف و کاف تازی خفیفه

مکسور و یای معروف و آن تال بود مرکب از یک گرو و یک لگه با یک گرو و تمام بند آن

پنج ماترا باشد بدین شکل ى ١ ى نوزدهم یکهتم تال بیای موحده خفیفه مکسور و کاف تازی

ثقیله مفتوح و میم و آن تال بود مرکب از سه درت و یک درت برلم با سه درت

و یکدرت برلم و تمام بند آن چهار ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥

بستم مل تال بمیم مفتوح و لام و آن تال بود مرکب از چهار لگه و یکدرت برلم و یکدرت

و تمام بند آن پنج ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ٥ ٥ ١١١١ بیست و یکم لوین کنکال تال

بیای عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و رای مفتوح و سکون نون و کاف تازی

خفیفتین کاف اول مفتوح و نون منونه و کاف ثانی ممدوده و لام و آن تال بود

مرکب از چهار درت و یک گرو و یک لگه و تمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل ا ى ٥ ٥ ٥ ٥

بیست و دوم کنند کنکال تال بفتح کاف تازی ثقیله و نون منونه و دال ثقیله موقوف

و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن تال بود مرکب از دو درت و دو گرو

و تمام بند آن نیز پنج ماترا باشد بدین شکل ى ى ٥ ٥ بیست و سوم سم کنکال تال

د هیمه تاله

لغمه بنی

بفتح سین مهمله و سکون میم و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن تالی بود مرکب از دو کر
و یک لگه و تمام بند آن نیز پنج ماترا باشد بدین شکل ا ی ی بیست و چهارم بکرم تال
ببای موحده خفیفه مکسوره و کاف تازی ثقیله مفتوح و سکون میم و باقی حروف و
حرکات مذکوره و آن تالی بود مرکب از یک لگه و دو کرو تمام بند آن نیز پنج ماترا باشد
بدین شکل ی ی ا بیست و پنجم ایدوان تال بهمزهٔ مکسوره و یای مجهول و قبل معروف ها
و دال خفیفه موقوف و واو ممدوده و نون و آن تالی بود مرکب از یکدرت و یک لگه لا
و دو درت یا از یک لگه و تمام بند آن سه ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل اه ه ا
بیست و ششم جیتر تال بجیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین بکسر اول و فتح و تشدید ثانی و رای
متصله و آن تالی بود بسیط که یک اندرت دارد و تمام بند آن ربع ماترا باشد بدین شکل ه
بیست و هفتم جهنپه تال بفتح جیم تازی ثقیله و نون منونه و بای عجمی ثقیله و آن تالی بود
مرکب از یک کرو سه درت و تمام بند آن سه ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ی ه ه ه
بیست و هشتم ابهنک تال بفتح همزه و بای موحده ثقیله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه
و آن تالی بود مرکب از یک لگه و یک پلیت و تمام بند آن چهار ماترا باشد بدین شکل ا ی
بیست و نهم بسنت تال بفتح بای موحدهٔ خفیفه و سین مهمله و نون منونه و تای فوقانی
خفیفه و آن تالی بود مرکب از سه لگه و سه کرو تمام بند آن نه ماترا باشد بدین شکل ااا
ی ی ی سیم پرتاب سیکهر تال بفتح بای عجمی خفیفه و رای متصله و تای فوقانی
خفیفهٔ ممدوده و بای عجمی خفیفه و سین مهمله مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیله
مفتوح و را و آن تالی بود مرکب از یک پلیت و یکدرت و یکدرت برام و تمام بند آن
چهار ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ط ه ی سی و یکم جی جنپا تال بفتح جیم

جیم تازی خفیفه وسکون یای تحتانی وفتح جیم تازی ثقیله ونون منونه وبای عجمی خفیفه
ممدوده وآن تالی بود مرکب از یک کرو دو ورت ویکدرت برام وتمام بند آن
سه ماترا وسه ربع ماترا باشد بدین شکل ٥٥٥ی سی ودوم جتیرمکه تال بجیم عجمی وتای
فوقانی خفیفتین باول مفتوح وثانی مضموم وسکون را ومیم مضموم وکاف تازی ثقیله
وآن تالی بود مرکب از یک لکه ویک کر ویک لکه ویک پلت وتمام بند آن
نصف ماترا باشد بدین شکل ا١ی١ سی وسیوم مدن تال بمیم ودال خفیفه مفتوح و
نون وآن تالی بود مرکب از دو ورت ویک کرو تمام بند آن سه ماترا باشد بدین شکل
ی٥٥ سی وچهارم رت تال برای مفتوحه وتای فوقانی خفیفه وآن تالی بود
مرکب از یک لکه ویک کرو تمام بند آن نیز سه ماترا باشد بدین شکل ی١ سی وپنجم
پاربتی لوچن تال بپای عجمی خفیفه ممدوده ورای موقوفه وبای موحده وتای فوقانی
خفیفتین باول مفتوح وثانی مکسور وبای معروف ولام مضموم وواو مجهول وجیم عجمی
خفیفه مفتوح ونون وآن تالی بود مرکب از سه کرو ویک لکه ویک پلت ودو کر
وسه ورت وتمام بند آن پانزده ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ٥٥٥ یی(ی)١ یی
سی وششم لیلا تال بلامین لام اول مکسور وبای معروف ولام ثانی ممدوده وآن تالی بود
مرکب از یک ورت ویک لکه ویک پلت وتمام بند آن چهار ماترا ونصف
ماترا باشد بدین شکل ح١٥ سی وهفتم کرن تال بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را
ونون وآن تالی بود مرکب از چهار ورت وتمام بند آن دو ماترا باشد بدین شکل
٥٥٥٥ سی وهشتم للت تال بلامین لام اول مفتوح وثانی مکسور وتای فوقانی خفیفه
وآن تالی بود مرکب از دو ورت ویک لکه ویک کر وتمام بند آن چهار ماترا باشد
بدین شکل ی١٥٥ سی ونهم ربع نرایش تال برای ممدوده وجیم تازی خفیفه موقوف

ونون

و نون مفتوح و رای محدوده و یای تحتانی مفتوح و نون و آن تالی لیو مرکب از دو درت و یک لکه و یک کر باز یک لکه و یک کر و تمام بند آن هفت ماترا باشد بدین شکل ٥٥١٥١٥ جهلم الجهمی اللستی تال بفتح لام و سکون جیم عجمی ثقیله و میم مکسور و یای معروف و نون مکسوره و یای معروف و سین مهمله و آن تالی لیو مرکب از یکدرت و یکدرت برام و یک لکه و یک پلیت و تمام بند آن پنج ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ٥٥١٥٦١٥ ٪ جهت دیگم للت بریا تال بلاملبی للم اول مفتوح و ثانی مکسور و سکون تای فوقانی خفیفه و بای عجمی خفیفه مکسور و رای متصله و یای تحتانی محدوده و آن تالی لیو مرکب از دو لکه و یک کر و یک لکه و یک کر و تمام بند آن هفت ماترا باشد بدین شکل ١١٥١٥١ جهت دوم سری نند تال بکسر سین مهمله و رای متصله و یای معروف و تنوین نون اول مفتوح و ثانی منونه و دال خفیفه و آن تالی لیو مرکب از یک کر و دو لکه و یک پلیت و تمام بند آن هفت ماترا باشد بدین شکل ٥١١٥ جهت سوم خیک تال بجیم عجمی خفیفه و قیل جیم تازی خفیفه و نون مفتوح حتش و کاف تازی خفیفه و آن تالی لیو مرکب از چهار لکه و دو کر و دو لکه و تمام بند آن ده ماترا باشد بدین شکل ١١١١٥١١٥١١ جهت چهارم بیرودهتی تال بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و دال ثقیله مفتوح و نون و آن تالی لیو مرکب از دو درت و یک پلیت و تمام بند آن چهار ماترا باشد بدین شکل ٥٥٥ جهت پنجم راگ بیرودهتی تال برای محدوده و کاف عجمی خفیفه موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن تالی لیو مرکب از یکدرت و یکدرت برام باز یکدرت و یک پلیت و تمام بند آن چهار ماترا و سه ربع ماترا باشد بدین شکل ٥٥٥٥٥ جهت ششم کنت تال

لکاف تازی ثقیله مفتوح وتای فوقانی مثقله وآن تالی بود مرکب از شش درت و تمام
بند آن سه ۳ ماترا باشد بدین شکل ٥٥٥٥٥٥ چهل و هفتم انترکریتا تال بتمره مفتوحه
و نون منونه و فتح تای فوقانی خفیفه و سکون را و کاف تازی خفیفه و رای متصل و
یای معروف و دال مثقله ممدوده وآن تالی بود مرکب از دو درت و یک درت برام و تمام
بند آن یک ماترا و سه ۳ ربع ماترا باشد بدین شکل ٥٥٥ چهل و هشتم بلوکت تال
بیای موحده خفیفه مکسور و لام مضموم و واو مجهول و کاف تازی و تای فوقانی خفیفتین
باول مفتوح وآن تالی بود مرکب از یک کرو و دو درت و تمام بند آن سه ۳ ماترا
باشد بدین شکل ٥٥۶ چهل و نهم کنج تال بکاف عجمی و جیم تازی خفیفتین باول
مفتوح وآن تالی بود مرکب از دو لگه و یک لگه برام و تمام بند آن سه ۳ ماترا و نصف
ماترا باشد بدین شکل ۱۱۶ پنجاهم برن جت تال بیای موحده خفیفه و رای
مفتوحتین و سکون نون و جیم تازی و تای فوقانی خفیفتین باول مفتوح وآن تالی
بود مرکب از دو لگه و دو درت و تمام بند آن سه ۳ ماترا باشد بدین شکل ٥٥۱۱
پنجاه و یکم هنس تال بهای مفتوحه و نون منونه و سین مهمله وآن تالی بود مرکب از
دو لگه برام و تمام بند آن سه ۳ ماترا باشد بدین شکل ۱۱ پنجاه و دوم کرنا تال بفتح کاف تازی
خفیفه و سکون را و نون ممدوده وآن تالی بود بسیط که یک کرو است و تمام بند آن
دو ماترا باشد بدین شکل ۶ پنجاه و سیوم سارس تال بسین مهمله ممدوده و رای مفتوحه
والف سین مهمله وآن تالی بود مرکب از یک لگه و سه ۳ درت و دو لگه و تمام بند آن
چهار ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ۱٥٥٥۱۱ پنجاه و چهارم چند تال بفتح
جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال مثقله وآن تالی بود مرکب از دو درت و دو لگه

و تمام بند آن

156

ملا چوتاله

وتمام بنیدآن سه ماترا باشد بدین شکل اا٥٥ پنجاه وپنجم جنبر کلا تال بفتح جیم عجمی و
نون منونه ودال خفیفه موقوف ورای مهمله وکاف تازی خفیفه مفتوح ولام ممدوده
وآن تالی بود مرکب از سه کرو سه پلیت وتمام بنیدآن پانزده ماترا باشد بدین شکل
ددددد پنجاه وششم امی تال بهمزه مفتوحه ومیم مکسور ویای معروف وآن
تالی بود مرکب از یک کرو یک لگه و سه پلیت و دو لگه و سه درت وتمام بنید
آن پانزده ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ٥٥٥اادددد پنجاه وهفتم
سکهند تال بکسر سین مهمله وفتح کاف تازی ثقیله ونون منونه ودال منقله وآن تالی بود ملا
مرکب از یک کرو یک لگه پانزده دو درت و دو کرو تمام بنیدآن ده ماترا باشد
بدین شکل دد٥٥دد پنجاه وهشتم ادرتالی بضم همزه وفتح دال خفیفه وسکون را و تای
فوقانی خفیفه ممدوده ولام مکسور ویای معروف وآن تالی بود مرکب از دو لگه و دو درت
باز دو لگه وتمام بنیدآن پنج ماترا باشد بدین شکل اا٥٥اا پنجاه ونهم موتبا تال بضم
مضموم وواو مجهول وبای موقوف ونون ممدوده وآن تالی بود مرکب از دو لگه و دو
درت باز دو لگه و یک کرو تمام بنیدان هفت ماترا باشد بدین شکل دا٥٥اا
شصتم قرند تال بدال منقله مفتوح ونون منونه ملایم دال منقله وآن تالی بود مرکب از
دو لگه و سه کرو یک لگه و یک پلیت وتمام بنیدان دوازده ماترا باشد بدین شکل
ددددا شصت ویکم مکند تال بضم میم وفتح کاف تازی خفیفه ونون منونه
ودال خفیفه وآن تالی بود مرکب از یک لگه وچهار درت و یک کرو تمام بنیدان پنج ماترا
باشد بدین شکل د٥٥٥٥ا شصت ودوم کوبد تال بکاف تازی خفیفه مضموم
وواو مجهول وبای موحده ودال خفیفه یا دال مکسور وآن تالی بود مرکب از دو لگه و دو درت

ویک گرو یک بلیت وتمام بند آن هشت ماترا باشد بدین شکل ۱۱ ۵ ۵ ۰ ۵
شصت وسوم کلاوتی تال بفتح کاف تازی خفیفه وسکون لام و دال ثقیله مکسور
و یای معروف و نون و آن تای لیو مرکب از دو لگه و یک گرو یک لگه و
یک بلیت وتمام بند آن هشت ماترا باشد بدین شکل ۱۱ ۰ ۵ ۰ شصت وچهارم
کوری تال بفتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو و رای مکسور و یای معروف و آن تای لیو
مرکب از پنج لگه وتمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل ۱۱۱۱۱ شصت وپنجم
راج مرگانگ تال برای محدوده و جیم تازی خفیفه موقوف و کسر میم و سکون را
و کاف عجمی خفیفه محدوده و نون منونه و الف کاف عجمی خفیفه و آن
تای لیو مرکب از دو درت و یک گرو یک لگه وتمام بند این چهار ماترا باشد
بدین شکل ۱ ۰ ۵ ۵ شصت وششم راج مارتند تال برای محدوده و جیم تازی
خفیفه موقوف و میم محدوده و رای موقوفه و فتح تای فوقانی خفیفه و نون منونه و
دال منقله و آن تای لیو مرکب از یک گرو یک لگه و یک درت وتمام بند آن سه ماترا
و نصف ماترا باشد بدین شکل ۵ ۱ ۰ شصت وهفتم نسنک تال بنون مکسور و
سین مهمله مفتوح و نون منونه و کاف تازی خفیفه و آن تای لیو مرکب از یک لگه و
یک گرو یک بلیت دو گرو یک لگه و یک گرو وتمام بند آن سیزده ماترا باشد
بدین شکل ۵ ۱ ۵ ۵ ۰ ۵ ۱ شصت وهشتم سارنگ دیو تال بسین مهمله محدوده و رای
مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه موقوف و دال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو
موقوف و آن تای لیو مرکب از دو درت و یک لگه و یک بلیت و دو گرو و یک لگه

وتمام بند آن

وتمام بند آن ده ماترا باشد بدین شکل ۱۱۰۳۱۰۰ شصت وسیم ایک تالی بهمزه
مکسوره و یای مجهول و کاف تازی خفیفه موقوف و تای فوقانیه خفیفه ممدوده
و لام مکسور و یای معروف و آن تالی بود بسیط که یکدرت دارد و تمام بند آن
نصف ماترا باشد بدین شکل ٥ شصت و چهارم کندک تال بفتح کاف عجمی خفیفه و نون
منونه و دال مثقله مفتوح و کاف تازی خفیفه و آن تالی بود بسیط که یک درت برلم
دارد و تمام بند آن سه ربع ماترا باشد بدین شکل حبت تال ٥ شصت و پنجم
منه برت تال بمیم مفتوح و سکون تای فوقانیه ثقیله و فتح بای موحده خفیفه و سکون را
و تای فوقانیه خفیفه و آن تالی بود بسیط که یک پلیت دارد و تمام بند آن سه ماترا
باشد بدین شکل ۳ شصت و ششم نسنک لیل تال بنون مکسور و سین مهمله مفتوح و نون منونه
و کاف تازی خفیفه موقوف و لام مکسور و یای معروف و ایضا لام و آن تالی بود
مرکب از دو پلیت و دو کرو یک لکه و تمام بند آن یازده ماترا باشد بدین شکل ۱۱۰۳۳
شصت و هفتم برتیه تال بکسر بای موحده خفیفه و رای متصله و نون منونه و بای موحده ثقیله
و آن تالی بود مرکب از یک لکه و یکدرت باز یک لکه و دو درت باز یک لکه و
سه درت باز در آخر یک لکه و تمام بند آن هفت ماترا باشد بدین شکل ۱۰۰۰۱۰۰۱۰۱
شصت و هشتم جهنپ تال بجیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین اول مفتوح و ثانی مضموم و را و آن
تالی بود مرکب از سه درت و یک لکه و تمام بند آن دو ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل
۱۰۰۰ شصت و نهم لبد تال بضم لام و سکون بای موحده خفیفه و دال ثقیله ممدوده و آن
تالی بود مرکب از یک لکه و یکدرت برام و تمام بند آن یک ماترا و سه ربع ماترا باشد
بدین شکل ۱۰۱ هفتادم رویک تال برای مضموم و واو معروف و یای عجمی و

کاف تازی خفیفش با اول مفتوح و آن تا یے بود مرکب از یک لکه و یکدرت و یکدرت برام
و تمام بنداں آں دو ما ترا و ربع ما ترا باشد بدیں شکل مورفاقته ١٥٥ نفقاد و هفتم اشت تال
بهمزه مکسوره و قبل مفتوحه و سکون شین معجمه و تا یے فوقانیے منقله و آن تالی بود مرکب
از دو درت و تمام بند آں یک ما ترا باشد بدیں شکل ٥٥ نفقاد و هشتم سنکه تال
بفتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی ثقیله و آن تالی بود مرکب از یک لکه و یکدرت
و تمام بنداں یک ما ترا و نصف ما ترا باشد بدیں شکل ١٥ نفقاد و نهم برت تال
بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و تا یے فوقانیے خفیفه و آن تا یے بود مرکب از یک لکه و
دو درت و تمام بنداں دو ما ترا باشد بدیں شکل ١٥٥ هشتادم سنج تال
بفتح سین مهمله و قبل لضمه و نون منونه و جیم تازی خفیفه و آن تالی بود مرکب از
یک درت و ٣ لکه و تمام بند آں ٣ ما ترا و نصف ما ترا باشد بدیں شکل ٥١١١
هشتاد و یکم مکتند تال بفتح سین مهمله و سکون میم و میم مضموم و سکون کاف تازی ثقیله
و تا یے فوقانیے خفیفه مفتوح و را و آن تالی بود مرکب از دو لکه و یکدرت برام
باز یک درت و تمام بند آں ٣ ما ترا و ربع ما ترا باشد بدیں شکل ٥٥ا١١ هشتاد و دوم
اشت تالکا بفتح همزه و سکون شین معجمه و تا یے فوقانیے منقله موقوف و تای فوقانیے
خفیفه ممدوده و لام مکسوره و کاف تازی خفیفه ممدوده و آن تا یے بود مرکب
از یکدرت و یک لکه و تمام بنداں یک ما ترا و نصف ما ترا باشد بدیں شکل ٥١
هشتاد و سوم کوندتا تال بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و نون مغنونه و دال منقله و الف
تا یے بود مرکب از دو لکه و دو درت و یک لکه و یک گرو تمام بند آں شش ما ترا باشد
بدیں شکل ١٥٥١١ هشتاد و چهارم اننگ تال بهمزه و نون مفتوحتین و نون مغنونه

وکاف عجمی

وکاف عجمی خفیفه و آن تالی لیو مرکب از یک لگه و یک پلت و دو لگه و یک گر
و تمام بند آن هشت ماترا باشد بدین شکل ۶۱۱۶۱ هشتاد و پنجم زنبند تال بفتح زای معجمه
و کسر بای موحده ثقیله و نون لول مفتوح و تای منونه و دال خفیفه و آن تالی لیو
مرکب از دو لگه و دو درت و یک گر و تمام بند آن پنج ماترا باشد بدین شکل ۶۰۰۱۱
هشتاد و ششم راجی هکو تال برای مهمله ممدوده و همزه ملینه و فتح ها و سکون های تحتانی و
کاف تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و آن تالی لیو مرکب از یک گر و یک لگه باز
یک گر و دو درت و تمام بند آن شش ماترا باشد بدین شکل ۶۶۰۰ هشتاد و هفتم
کاروکی تال بکاف تازی خفیفه ممدوده و رای مضمومه و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه
مکسور و یای معروف و آن تالی لیو مرکب از سه درت و یکدرت برلم و تمام بند آن
دو ماترا و ربع ماترا باشد بدین شکل ۰۰۰۵ هشتاد و هشتم برن مهکه تال بفتح بای موحده
خفیفه و سکون را و نون موقوف و میم و های مفتوحتین و کاف تازی ثقیله و قیل خفیفه
و آن تالی لیو مرکب از دو درت و یک لگه و باز دو درت و تمام بند آن سه ماترا باشد
بدین شکل ۰۰۱۰۰ هشتاد و نهم ناندی تال بنون ممدوده و همزه ملینه و نون منونه و
دال خفیفه مکسور و یای معروف و آن تالی لیو مرکب از دو لگه و دو درت باز دو لگه و دو گر
و تمام بند آن نه ماترا باشد بدین شکل ۶۶۱۱۰۰۱ نودم دوا تل تال بدال خفیفه
مفتوح و واو ممدوده و نون مفتوح و لام و آن تالی لیو مرکب از یک لگه برلم و یک لگه و تمام
۶۱ بند آن دو ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ۶۱ نود و یکم بهکن تال بفتح بای موحده
ثقیله و کاف عجمی خفیفه و نون و آن تالی لیو مرکب از دو لگه و چهار درت و

و۳ که برام و تمام شد آن هشت ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ١١٥٥٥٥٦٦٦
نود و دویم سرستی ابهرن تال بفتح سین مهمله و سکون را و سین مهمله مضموم و تای فوقانی
خفیفه مکسور و یای معروف و همزه مفتوحه و سکون بای موحده ثقیله و قیل الف ممدوده
و فتح بای موحده ثقیله و را و نون و آن تالی بود مرکب از دو کرو دو لکه و دو درت
و تمام شد آن هفت ماترا باشد بدین شکل ٥٥ ١١ ی ی باب ششم در بیان
علم کوک یعنی معرفت اقسام زن و مرد و صحبت داشتن و مباشرت کردن با زنان
و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در معرفت اقسام استری یعنی زن باید دانست
که اقسام استری بفتح همزه و سکون سین مهمله و کسر تای فوقانی خفیفه و رای مهمله و یای
معروف یعنی زن بحسب قرار داد اهل این فن چهار است اول پدمنی دویم چترنی
سیوم سنکهنی چهارم هستنی و آن منشعب است به پنج شعبه شعبه اول در بیان اشکال و شمایل
و علامات پدمنی بیای تحتی و دال خفیفتین بفتح اول و سکون ثانی و میم موقوف و نون
مکسور و یای معروف و آن زنی بود که از عرق و بدنش بوی گل کول یعنی بوی خوش آید
و نیز رنگش برنگ گل کول یعنی سرخ و سفید بود و بعضی برنگ گل چنبه گفته اند یعنی صبیحه
ملاحت آمیز که اندکی تیره روی زند و بسبب همین بوی بنور یعنی زنبور سیاه دایما بر گرد
آن پرواز کنند و هجوم نمایند و این علامت عمده پدمنی است و بهمین جهت او را
پدمنی نامند چه پدم یعنی گل کول باشد و آن دوازده علامت دارد اول که
مذکور شد دویم آنکه بسیار نازک بود و میانه بالا و باریک میان و خوش اندام و خوش کلام
و خوش آواز بود سیوم آنکه کم خوراک باشد چهارم آنکه کم خواب بود پنجم آنکه کم شهوت باشد
و پاک جامع سیر گردد ششم آنکه بسیار عاقله و صاحب طبع و صاحب همت و کریم

و خلق

و خلقی و خوش خوی و متواضع باشد سیم آنکه طبعش نخواهی شیر و شکر و استعمال کل د
عطریات و جوبها باشد راغب و مایل بود ششم آنکه طبعش بلباس سفید و زیور مروارید
بسیار محظوظ باشد نهم آنکه بلباس حریر و پوشش تنک و باریک بسیار خوش بود
دهم آنکه همه در حلم و رضا جوئی و اخلاص مندی و خدمتگذاری شوهر باشد و سکنات
آنرا بس کسی نبرد یازدهم آنکه با عصمت و عفت بود و زاهده و عابده و متقیه و پارسا
باشد دوازدهم آنکه بحسب خلقت چهار چیزش سیاه باشد و چهار چیز سفید و چهار چیز فربه
و چهار چیز لاغر و باریک آنچه سیاه باید اینست اول موی دوم حدقه چشم سیوم سر پستان
چهارم خال رخسار و آنچه سفید باشد اینست اول فرق سر که بهندی مانگ گویند دوم
بیضه چشم سیوم دندان چهارم ناخن دست و پای و آنچه فربه و پر باشد اینست اول رخسار
د بهندی آنرا گال نامند دوم ساعد و بازو سیوم ران و ساق چهارم پستان و آنچه
لاغر و باریک باشد اینست اول بینی دوم لب سیوم انگشتان دست و پای چهارم کمر
پوشیده نماند که این فربهی و لاغری نه بافراط باید بلکه بحد توسط **شعبه دوم**
در بیان سکنات و شمایل و علامات چترنی بجیم عجمی و تای فوقانی حقیقتش بکسر اول
و تشدید تای فوقانی و رای مهمله و نون ملفوظ و یای معروف و آن زنی بود در قد و قامت
و حسن و جمال و سیرت و خصال مشابه پدمنی اند کی جسیم تر و بلند تر از او و رنگش
نرنگ گل چنبه بود یعنی صبیحه بملاحت آمیز که اندکی بزردی زند و در غایت صفا و لطافت
و صاحب طبعت و شوخ و شنگ باشد اما با عصمت و عفت و شرم و حیا بود
و بلند بینی و پیوسته ابرو و خوش چشم و سیاه مو و باریک میان باشد و طبعش

بخواندن ونوشتن وتصویر کشیدن ونغمه وسرود ورقصیدن وساز ونوا وتفرج و
تماشا وسیر باغ وصحرا راغب ومایل بود وغذاهای شیرین ولباسهای رنگین
را دوست دارد وازعرقش بوی شنبلید آید وکم غضب وشیرین گو ومتواضع وحلیم
بود القصه چیزی در اکثر اوصاف مشابه به بدیعه است مگر در بعضی وبدینی را
تشبیه بالکل کول کرده اند وچیزی را بماده آهو شعبه سیوم در بیان شکل وشمایل و
علامات سنکنی بفتح سین مهمله ونون منونه وکاف تازی بتقدیم موقوف ونون
مکسور ویای معروف وآن زنی بود دراز بالا ودراز دست وپا وزور آور ودراز مو
ودر راه رفتن جلد وشتاب بود ولی سنگین وحیا وبدخلق وبدخوی باشد ومدام
سر زیر انداخته با چین ابرو وافخم بود ونظر بزیر دارد ویا بنوعی بیگانه وصاف دل
بود وقت غضب بی محابا بزند وبگزد ولگد زند وبر رشک وحسد بود وبر شهوت
وهیا نیست حرص است باشد وکنده طبعیت وزبان دراز بود وبدنش پرمو باشد
ولباسهای سرخ را بسیار دوست دارد وازعرقش بوی زشت آید ودم ونفسش بوی
دود گوگرد دهد واو را بماده اسب تشبیه کرده اند شعبه چهارم در بیان شکل وشمایل
وعلامات هستنی بفتح ها وسکون سین مهمله وتای فوقانی خفیفه مفتوح ونون مکسور
ویای معروف وآن زنی بود قوی هیکل وکنده گوشت ورخسار وبینی وکف
وسرین ولبها وبازوها ورانها وساقهایش کنده وفربه بود ولیست وکف دست
وگردن وانگشتان دست وپایش خرد وکنده باشد ولبتانهایش کنده وبینی ودراز بود
وشکمش بلند باشد وکمرش با کفک وسرینش یک لخت بود وسرش کلان باشد وپاشنه
پایش پهن وکنده بود ودر رفتن آواز دهد وآهسته راه رود وکف پایش درشت بود

وبینی کم

ولی شرم و حیا و پر شهوت و بسیار خوار باشد و از عرق بوی مستی فیل و الحکه کریهه آید
و او را بماده فیل تشبیه کرده اند و پوشیده نماند که از این سکات و شمایل و علامات اقسام
اربعه مذکور شد صرف بعلامات خاصه که علامت قسم دیگر در و نیامیخته باشد نادر
و کمیاب است و اکثر آنست که مثلا چند علامت چترنی دارد و چند علامت سنکهنی یا چند
علامت سنکهنی دارد و چند علامت هستنی اما باید که علامت خاص الخاص دارد تا مسخ
قسم مشتبه نشود و آن بوی خوش عرق است که عرق پدمنی بوی گل کول دهد و بدان سبب بهور
را آن هجوم نمایند و آن بسیار نادر و نایاب است پس در هر صورت چون علامات اقسام مذکوره
در یک کس باهم آمیخته یافته شود حکم بر آن باید کرد که اکثر و غالب باشد **شعبه پنجم** در بیان مقدار
و اندازه عمق موضع مخصوص هر یک از اقسام اربعه مذکوره زنان اندازه پدمنی چهار انگشت یعنی
یا انگشتهای متوسط و اندازه چترنی شش انگشت بود و اندازه سنکهنی نه انگشت و
اندازه هستنی دوازده انگشت بود **فصل دوم** در معرفت اقسام مرد یعنی مرد و سکات و
شمایل و علامات آنها باید دانست که در بحث قرار داده اند که این فن اقسام مرد که
بضم یای عجمی خفیفه و سکون لام و کاف تازی نقل یعنی مرد نیز چهار است لعل سسا
دویم مرکا سیوم برکب چهارم ترنگ و آن منشعب است بشش شعبه **شعبه لعل**
در بیان سکات و شمایل و علامات سسا که وسسا لسبنی مهملتین سین لعل
مفتوحه و ثانی ممدوده مرد بود خوش و خوب و میانه بالا و نازک اندام و
خوش چشم و کمان ابرو و پر شرم و حیا و طبیعتش پر نغمه و سرود و عیش و عشرت الفت
و مایل بود و طباع و ظریف و صاحب فطنت و بزدا اخلاق حمیده باشد و ملیح اولد

وکم خواب و کم غضب و کم جماع بود و باندک غذا و جماع سیر گردد و او را انجرگوش
نشسته کرده اند و او صفت برهمنی باشد شعبهٔ دوم در بیان شکل و شمایل و علامات
مرکا برکه و مرکا بکسر میم و سکون را و کاف عجمی خفیفه محدوده مردی بود مشابه
بسیار اندک جسیم تر و قوی هیکل تر الذو و صاحب حسن و جمال و خوش خو و شیرین گو
و طباع و ظریف و لطیف بود و شوخ و شنگ و شاهد باز و حیت و چالاک
و جماع دوست بود و طبعش به نغمه و سرود و عیش و عشرت و سیر باغ و صحرا الفت
و مایل بود و او را باهو نشسته کرده اند و او صفت چتری است شعبهٔ سوم در بیان
شکل و شمایل و علامات برکهب و برکهب بکسر بای موحده خفیفه و سکون را و فتح کاف
تازی بعده بای موحده خفیفه مردی بود مرطوبی قوی هیکل کنده گوشت و بازوها
دراز باشد اعضایش قوی و پرگوشت بود و بسیار خوار و پر شهوت و حریص جماع و خودکام
و بی شرم و حیا و ستمکار و فریبنده بود و بلند آواز و لحن و نغمه دان باشد و تلخ گو و
بدخو بود و او را بگاو نشسته کرده اند و او صفت شکنی است شعبهٔ چهارم در بیان شکل
و شمایل و علامات شربک و شربک بضم تای فوقانی خفیفه و فتح را و نون مغنونه
و کاف عجمی خفیفه مردی بود قوی هیکل دراز بالا و دراز دست و پا و پر خوار و
بسیار خواب بود و جا بجا تعلق بهم رساند و فاسق و بدکار و بدخوی باشد و در صحبت
و مباشرت یاران حلاوت طرفین را رعایت نکند و بیرون لگد و مست و بدخو و
کارهای پیر و زن زبردست قوی هیکل الا درست ولاو و بعد از فراغ شست و
کاهل و بیدماغ گردد و او را باسب نشسته کرده اند و او صفت بیستی است شعبهٔ پنجم

در بیان مجهللا

در بیان مقدار آلت هر یک از اقسام اربعه مذکوره فرد آن مقدار آلت سسا چهار انگشت
هموار باشد یا انگشتهای متوسط و مقدار آلت مرکا شش انگشت باشد و مقدار آلت
برکهب نه انگشت باشد و مقدار آلت ترنک دوازده انگشت باشد و مقدار آلت هر یک
از زنها بقدر اندازه هر یک از جفت انهاست در فصل اول مذکور شد نغمه ششم در
بیان اقسام رت و رت براے مفتوحه و تاے فوقانی خفیفه بمعنی جماع و مباشرت
پوشیده نماند که اهل این فن رت یعنی جماع را به پنج قسم منقسم کرده اند
بدین تفصیل اول سمرت بفتح سین مهمله و سکون میم یعنی جماع برابر و موافق و آن جماعی بود
که هر یکی از اقسام اربعه مرد با جفت خود جماع کند مثلا سسا با پدمنی و مرکا با چترنی
و برکهب با سنکهنی و ترنک با هستنی و این جماع لذت و حلاوت طرفین بخشد
دویم اچرت بضم همزه و تشدید جیم عجمی خفیفه یعنی جماع بلند و زبردست و آن جماعی بود
که مرد زبردست و قوی باشد و زن زیردست و ضعیف بود مثلا جماع مرکا با پدمنی
و برکهب با چترنی و ترنک با سنکهنی و این جماع نیز لذت و حلاوت بود سیوم اترت
بفتح همزه و سکون تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره یعنی جماع بس بلند
و آن جماعی بود که مرد بغایت بالادست و قوی باشد و زن بسیار فرودست و ضعیف بود
مثلا جماع برکهب با پدمنی و ترنک با چترنی و این جماع بهیچ وجه لذت و حلاوت
نه بخشد بلکه محال بود و صورت نه بندد چهارم نچرت بکسر نون و تشدید جیم عجمی خفیفه
یعنی جماع پست و فرودست و آن جماعی بود که مرد فرودست و ضعیف بود و زن
بالادست و قوی باشد مثلا جماع سسا با چترنی و مرکا با سنکهنی و برکهب با هستنی

واین جماع نیز لذت وحلاوت نه بخشد پنجم است بحرست بحروف وحرکات
مذکوره یعنی جماع بسیار پست وفرودست وآن جماعی بود که مرد بغایت فرودست و
ضعیف باشد وزن بسیار بالادست وقوی بود مثلا جماع سسا با سنکهنی ومرکا با هستینی
واین جماع هیچ وجه لذت وحلاوت نبخشد وزن بغایت ناخشنود ماند فصل سیوم
دربیان کهت بیس ومستی وجوشش جوانی زنان وذکر بعضی لواحق بدان وآن مشتمل است
به پنج شعبه شعبه اول دربیان کهت بیس یعنی استان ششگانه زنان چه کهت بفتح
کاف تازی ثقیله وتای فوقانیه مثقله بمعنی شش باشد وبیس بفتح بای موحده خفیفه
وسکون یای تحتانیه وسین مهمله بمعنی سن وسال بود باید دانست که بیس یعنی سن
زنان بحسب قرار علمای این فن شش است اول از ابتدای تولد تا هشت سالگی
باشد وزنی که بدین سن وسال بود او را کنیان نامند بفتح کاف تازی خفیفه وکسر نون
مشدده ممدوده ویای مضمومه ونون مفتوحه وآن زنی بود تا دان مشغول بلهو ولعب
طفلانه ومباشرت با وی ممنوع است دوم از هشت سالگی تا دوازده سالگی باشد
وزنی در این سن وسال بود او را کوری نامند بکاف عجمی خفیفه مضموم وواو مجهول وقیل
بفتح الاول وسکون الثانیه ورای مکسور ویای معروف وآن زنی بود که شرم وحیا وشوق
صحبت مرد هر دو برابر مساوی باشد وخوشحال مردی که چنین لعبتی دلفریب در
کنار داشته باشد سیوم از ابتدای سیزده سالگی تا بیست سالگی باشد وزنی که بدین سن و
سال بود او را بالا نامند بیای موحده خفیفه ولام ممدوده وآن زنی بود در کمال عنفوان
شباب با شوق صحبت وذوق ملبوسات وحلل عطریات وزیب عیش مردی که
چنین حور سیم اندام ولعبت الهی بکام داشته باشد چهارم از ابتدای بیست ویک سالگی
تا سی سالگی

تا سی سالگی باشد و زنیکه بایں سن و سال بود او را ترنی خوانند بفتح تای فوقانی خفیفه و
سکون را و نون مکسور و یای معروف و آن زنی بود در کمال جوانی و جوش مستی و شوق
صحبت و مباشرت و تقاضا جوئی و دلربائی مرد باقسام و انواع کرشمه و ناز و ادا و این
سن نیز بدت پنجم از ابتدای سی و یک سالگی تا چهل سالگی باشد و زنی که بایں سن
و سال بود او را پرودها گویند بضم پای عجمی خفیفه و رای متصله و واو مجهول و دال ثقیل ممدوده
و آن زنی بود در کمال خواهش و رغبت صحبت و مباشرت و خاطر داری و دلربایی
مرد با انواع فنون و شیوه دانی و این سن غایت و آخر خوبی و جوانی زن بود ششم از ابتدای
چهل و یک سالگی تا آخر عمر باشد و زنی که بایں سن و سال بود او را برد ها نامند بکسر بای موحده
خفیفه و سکون را و دال ثقیله ممدوده و آن زنی بود باید بر ویدار مباشرت آن احتراز
و اجتناب فرمود لیکن مگر آنکه جمیله و مرغوب طبع بود غایت صحبت و مباشرت با زنی
تا پنجاه سالگی و انقطاع حیض مجوز تواند بود لیکن از احتیاط و رغبت طبیعت و
چون از پنجاه سالگی متجاوز شد و حیض منقطع گشت و زن آیسه شد مباشرت با وی
ممنوع و مضرات پس از جمله اقسام ششگانه مذکوره زنان با دو قسم زن جماع و مباشرت
ممنوع است یکی با کنیان دویم با برودها خصوصاً که آیسه شده و بحد عجوزی رسیده باشد
شعبه دویم در بیان علامت جوش شهوت و مستی جوانی زنان و وقت و زمان
شهوت و مستی و آن متنوع است بر دو نوع نوع اول در علامت جوش شهوت و
مستی جوانی زنان و آن چند علامت دارد اول آنکه بسوی مرد نگاههای گرم
عاشقانه کند دویم آنکه بر بدن مرد هر ساعت پرده از روی برگیرد و باز بپوشد

سیوم آنکه اگر در خانه باشد هر بار از غرفه و دریچه خود را بمرد نماید و باز پوشیده کند چهارم آنکه
بهانها بر سینه و پستان و بغل ناف بمرد نماید پنجم آنکه هر بار گیسوها پراگنده کند و زلف
بر رخ آویزد ششم آنکه هر بار بی سببی بند سینه بند را واکند و باز بندد هفتم آنکه پستانها
خود را خود بمالد هشتم آنکه بار بار خمیازه بدن کشد و هر جا دست بر سر خود بگذارد نهم آنکه
زن مصاحبه خود را هر بار در آغوش و کنار گیرد دهم آنکه اطفال را بر سینه و پستان گرفته
و تنگ در بر گیرد و بوسه بسیار دهد یازدهم آنکه گاهی بی حیائی کند و گاهی شرم و حجاب کشد
دوازدهم آنکه با بر انداختن فاژه یعنی خمیازه کشد و بندهای انگشتان دست
بشکنند تا از آن صدائی برآید سیزدهم آنکه گوشه معجر بپوشد و اکثر و اندر حالی چهاردهم آنکه
هر بار زیور گلو و مالای خود را بیاراید و راست کند پانزدهم آنکه هر بار گوش خود با انگشت
بخارد شانزدهم آنکه لبهای خود را میان دندانها گیرد هفدهم آنکه گاه گاهی حیران وش
بر جا فرو ماند و زمین را با انگشت بکاود هژدهم آنکه بدبرق مرد در راه رفتن بی سببی ها
ایستاده شود و زیورهای درست کند نوزدهم آنکه بی سبب و بی موجب بدون پرسیدن
با زنان مصاحبه حرف زند بیستم آنکه در راه رفتن بی سببی باز لباس بند و زیورهای
خود درست کند و بر و سینه خود بنماید بیست و یکم آنکه همیشه در آراستن و پیراستن
خود و زیور پوشیدن و سرمه کشیدن و پان خوردن و بار بار آینه دیدن مشغول و مقید باشد
بیست و دوم آنکه اکثر اوقات خصوصاً از مشاهده و تصور مرد قشعریره و لرزه اندام
بهم رسد و موی بر بدنش ایستاده گردد و بن دندانها خارش کند نوع دویم در بیان
وقت و زمان غلبه شهوت و مستی زنان در بین اوقات شهوت غلبه کند بدین تفصیل
اول ایام جوانی دویم بعد از انقطاع حیض و فراغ غسل آن سیوم پس از وضع حمل

بعد از چهل روز

بعد از چهل روز چهارم پس از حامله شدن بعد از دو ماه پنجم آنکه مدتی مدید در مفارقت مرد
گذشته باشد ششم از مشاهده مرد یا تصور و خیال آن هفتم از مساس کردن مرد هشتم
از پوشیدن زیور و لباس و استعمال عطریات نهم در موسم بسنت که بهار باشد
و از مشاهده ابر و برق و بارش باران و رقص طاوس و شنیدن آواز کویل و پپیها و از
دیدن باغ و صحرا و بهونر یعنی زنبور سیاه و مهتاب دهم از مشاهده خلوت و مسند
آراسته بگل و پان و عطریات و لوازم عیش و عشرت یازدهم از شنیدن سرود و نغمه و
حکایات عیش و عشرت و صحبت و مباشرت دوازدهم از شنیدن اوصاف
حسن و جمال مرد زبانی زنان دلاله و مشاطه **شعبه سیوم** در بیان علامات بی اخلاصی
زن با مرد و اسباب فسق و بدکاری آن و آن منقسم است بدو نوع **نوع اول** در بیان
علامات بی اخلاصی زن با مرد بدین تفصیل اول آنکه مرد بجانب زن بشوق تمام ببیند
و او اصلا بطرف مرد نگاه نکند دوم آنکه مرد بشوق تمام با او حرف زند و او از وی
یکی را هم درست جواب ندهد سیوم آنکه مرد از زیور وغیره آنچه از روی شوق بدو بدهد او
نگیرد و اگر بگیرد هم به بیدلی و بیدماغی چهارم آنکه زن در خوابیدن بسوی مرد پشت داده
بخوابد پنجم آنکه چون مرد از شوق تمام دست او بگیرد او دست خود را از دست او بکشد و اگر
خواسته باشد که او را در آغوش و کنار کشد او بیتابی و بیقراری کند و اگر بوسه دهد او
آن عضو و آنجا را پاک سازد و اگر تکلیف صحبت و مباشرت کند او ابا و امتناع نماید
ششم آنکه هرچند مرد با او اظهار اخلاص و دوستی کند او مرد را دشمن خود داند **نوع دوم**
در بیان اسباب فسق و بدکاری زن که چون زن را این اسباب رو دهد موجب فسق و بدکاری او

او گردد و آن بشش علت است اول آنکه صحبت زن با زنان فاسقه و بدکاره باشد دوم آنکه
زن بیرون کوی بود و میان مردان آمد رفت داشته باشد سوم آنکه زن همیشه بخانه مادر
و پدر خود باشد چهارم آنکه مرد بدخو و سخت گوی و ظالم بود و بوجه زن را بدست و زبان برنجاند
پنجم آنکه مرد با زن هیچ الفت نداشته باشد و با دیگران تعلق هم رسانیده بعیش و عشرت
مشغول باشد ششم آنکه مرد همیشه در سفر باشد و از زن جدا بود هفتم آنکه مرد فقیر و بینوا
باشد و زن نان و نفقه محتاج بود هشتم آنکه زن عقیمه بود و حامله نگردد نهم آنکه زن
در خورد سالی بیوه گردد دهم آنکه مرد رجولیت نداشته باشد یازدهم آنکه مرد زن دیگر
بنکاح آورده دوازدهم آنکه مرد از قوم رذل و جلف باشد سیزدهم آنکه زن نجابت و شرافت
نداشته باشد چهاردهم آنکه مرد ظالم و بدگمان بود پانزدهم آنکه زن جمیل بود و مرد بدنما باشد
شانزدهم آنکه مرد بیمار دائمی باشد هفدهم آنکه مرد ضعیف بنیه و لاغر و ناتوان بود هژدهم آنکه
میان مرد و زن سازگاری نباشد نوزدهم آنکه مرد گنده دهان بود و از دهنش بوی گنده
آید بیستم آنکه زن طباع و ظریف باشد و مرد کودن و احمق باشد بیست و یکم آنکه
زن کمال شهوت و جوش مستی جوانی داشته باشد و مرد از ضعف باه تواقعی تدارک آن
نتواند کرد و پوشیده نماند که اسباب فسق و فساد زنان در مذکور شد اکثریه است
نه کلیه زیرا که زنان اگر عصمت و عفت ذاتی نداشته باشند اسباب مذکوره تحلف است
که موجب فسق و فساد گردد والله اعلم **شعبه چهارم** در بیان اصناف دوتی یعنی زنانی را
دلالگی و قوادگی زنان دیگر کنند چه دوتی بدال خفیفه مضموم و واو معروف و تای فوقانی
خفیفه مکسور و یای معروف بمعنی زن دلاله و قواده بود و ذکر فنون دوتی و اختیار کردن
و برگزیدن آن و آن متنوع است بر دو نوع **نوع اول** در بیان اصناف دوتی د

ان

آن چند صنف مردم اند که این کار کنند بدین تقریب اول سکهی بسین مهمله مفتوح و کاف
تازی ثقیله مکسور و یای معروف یعنی زن مصاحبه دویم مالنی بمیم ممدوده و لام موقوف
و نون مکسور و یای معروف یعنی زنان گل فروش و تره فروش سیوم گوالنی بضم کاف
عجمی خفیفه ممدوده با واو مشموم و لام موقوف و نون مکسور و یای معروف یعنی زنان
شیر و ماست فروش چهارم چیتری بجیم عجمی و تای فوقانی حقیقی مکسور تین و یای مجهول
و رای مکسور و یای معروف یعنی نقاش زن و مصور زن پنجم نتنی بنون مفتوح
و تای فوقانی مثقله مکسور و یای معروف یعنی زنان بازیگر و شعبده باز ششم نائن
یعنی حجام زن هفتم دهوبن یعنی گازر زن هشتم دهای بدال ثقیله ممدوده و همزه ملینه یا
یعنی دایه زن و هر زنی که دایگی کند و بخانهای مردم در آید نهم چیری بجیم عجمی خفیفه مکسور و
یای مجهول و رای مکسور و یای معروف یعنی داه و کنیز خانگی دهم جوگنی و سنیاسنی یعنی
زنان جوگیان و سنیاسیان که بلباس فقرا باشند و هم تنبولن یعنی زن پان فروش یازدهم
زنان عجوزه و کلنده پیران دوازدهم بالن بروسن ببای موحده خفیفه ممدوده و لام موقوف
و بای عجمی خفیفه مفتوح و رای مضموم و واو مجهول و سین مهمله مفتوح و نون یعنی زنی که
از طفولیت و خردسالی همسایه باشند سیزدهم شمارے یعنی زن جوری فروش چهاردهم گندهن
یعنی عطار زن پانزدهم رامنجنی یعنی ارباب طوایف و زنان رقصنده و نغمه خوان شانزدهم
ڈهیڈنی بدال ثقیل مکسور و یای مجهول و دال ثقیل مفتوح و نون یعنی زنان قومی که کناسی و
خاکروبی کنند و بخانهای مردم در آیند هفدهم کهاری بفتح کاف تازی خفیفه و های
ممدوده و رای مکسور و یای معروف یعنی زنان قومی که دولی و پالکی و بار بردوش کشند
—

وصیدها می‌کنند و سوای این اصناف دیگر نیز هست که توصیف آن موجب تطویل است
غرض که ازین اصناف که مذکور شد و سوای این هر صنفی که در خانهای اعلا و ادنی راه
داشته باشند بسیار هوشیار و خبردار باید بود تا ممکن و مقدور باشد اصناف مذکوره را
نوع دوم بخانه راه نباید داد مگر بحسب ضرورت تا موجب فساد نگردد و رخنه در ناموس نیفتد
در ذکر فنون دوتی و اختیار کردن و برگزیدن آن باید دانست که مردم شاهد بازها را
از دوتی ناگزیر است باید که دوتی که با این صفات و فنون که مذکور شد بنحو موصوف باشد
اختیار کنند و برگزینند تا شاهد مراد در آغوش بینند و آن صفات اینست که باید که دوتی
عاقله و هنرمند و فهیمه و ظریفه و خوش طبع و ذو فنون باشد و شیرین گو و خنده‌رو و دلبر
و دلفریب بود تا بشیرین زبانی و خوش بیانی دلها را بفریبد و باید که بی طمع و مستغنی
بود و صاحب تمکین و وقار و استقامت و استقلال باشد تا بهر پست و بلند و
اندک گفتگوی مردم که در حق او گویند از جا نرود و دست پاچه نشود تا کار از پیش برد
شعبه پنجم در بیان سنکیت یعنی وعده‌گاه و جای خلوت و تعداد امکنه ملاقات و
موعد وصال یار و ترتیب سیج یعنی مسند و بعضی لواحق بدلیل و آن متنوع بچهار نوع
نوع اول در بیان سنکیت باید دانست که سنکیت بفتح سین مهمله و نون منونه
و کاف تازی خفیفه مکسور و یای مجهول و تای فوقانی خفیفه وعده‌گاه و خلوتگاه را
نامند و آن چند مکان اول خانه دایه و دوم خانه سکهی یعنی زن مصاحبه سیوم خانه
و مکان خالی چهارم در اژدحام جاترا یعنی پرستش تیرتها مثل عرس و امثال آن پنجم
تیرته یعنی زیارتگاه و طوافگاه مثل رفتن بغسل گنگا و امثال آن ششم جایی که
شادی باشد هفتم جایی که بدعوت رود هشتم بیابان و صحرای برای استنجا نهم

درجای

در جایی که برای سفر ساعتی اختیار کرده بجهت شگون منزل نزدیک کنند و هم
در جایی که مردم برای آن گشتن روند نوع دویم در ذکر آرایش سیج یعنی مسند و ترتیب
خلوت و بعضی لواحق بدان بباید دانست که اول معاشر میاشر را باید که برای خلوت
و صحبت جای بخوف و مکانی خالی اختیار کند و باید که مکانی باشد شسته و
رفته و پاک و پاکیزه و خانه لب لصفا و تکلف مزین با نواع فروش و ملون باقسام تصاویر
و نقوش و در طاقها ظروف آبگینهای شامی چیده و زیر سقوف شامیانهای
مخملین کشیده و چار بالشی از دیبا و پرنیان نهاده و قادمه رعنای باریک میان در گوشه
استاده بزمی بشمع کافوری روشن و منور و با نواع نفحات و عطریات معنبر و
معطر و میناهای شراب در پیش گذاشته و اقسام مزه و نقلیات در برابر آن داشته
و در آن خلوت بجز خادمه محرم دیار نه و بغیر از طلب کسی را در آنجا بار نه نوع سیوم
در بیان آرایش و لباس و وضع مردم شاهد باز بباید دانست که مرد شاهد باز را باید که بس
با صفا و لطافت و لباس فاخره باشد و عطر و ارگجه در وجوه مالیده و مالای مرصع در گلو
انداخته و پان خورده بار آلش تمام بود و موهای دراز در سر داشته باشد و باید که ظریف
و خوش طبع و خندان رو و نغمه خوان و سنجی و بادل و صاحب همت و بی ترس و بیم بود
نوع چهارم در بیان بهن یعنی زیور و آرایش زن بباید دانست که ابهرن بفتح همزه و
سکون بای موحده و نعله و رای مفتوحه و نون بحسب قرار داد اهل این فن دوازده است
اول غسل کردن و طهارت و صفای بدن از جمیع لوثیات و فضلات دوم استعمال
عطریات سیوم شانه کشیدن و موی سر و فرق سر آراستن چهارم آرایش سینه کردن

از قسقه و امثال آن پنجم سرمه کشیدن و وسمه بر ابرو زدن ششم آرایش لب و دهان و دندان
کردن اند مسی یعنی ستون سیاه بر دندان مالیدن و پان خوردن هفتم آرایش بینی کردن از تنته
یا بسیر هشتم آرایش گوش کردن بگوشواره و کرن پهول نهم آرایش بر رو ستیه کردن از ماله
و اربسی و دیگر گلو انداختن دهم آرایش دست و بازو کردن بیازو بند و دست برنجن و حنا
در دست بستن یازدهم آرایش کمر کردن بتر نگولهای مرصع و رنیس دوازدهم آرایش پای کردن
بخلخال و حنا بستن **فصل چهارم** در بیان آداب خلوت و مباشرت و آنکه و
چون کنند و نکه داشتن و ذکر آنکه در هر تاریخ از ماه منی زن در کدام عضو او میباشد
و تدبیر هر عضوی که آن عضو را چه تدبیر کنند تا شهوت زن بجوش آید و لذت یابد
و بعض لواحق بدان و آن مشتمل است بچهار شعبه **شعبه اول** در بیان اداب خلوت و
ابتدای مباشرت بباید دانست که مرد شاهد باز چون بزم عیش و عشرت آراسته باشد
و معشوقه بباید باید او را چند قدم استقبال کرده بیارد و بر مسند بالا تر بنشاند و خود
پایین تر بنشیند و بروی او نگاههای گرم عاشقانه کند و لشیرین زبانی تبسم کنان
سخنهای دلفریب گوید تا حجاب طرفین مرتفع گردد بعد از آن سپاری یعنی
فوفل را بدندان شکسته و بیره پان راست کرده بدست خود در دهان او بگذارد
و اگر زن کراهیت نخورد علامت الفت و اخلاص باشد و الا علامت لی الفتی
و بی اخلاصی بود و چون بیری پان بخورد دیگر همه بیرها راست کرده بدست خود
در دهان او می نهاده باشد و هر بار بسر انگشت لبهای او مساس میکرده باشد
و چون بخاید و لبهاش سرخ گردد بوسه بر لبهاش دهد و چون هر دو بیرسیج بخوانند لبهاش
باید دانست

باید و دست در زیر سر هم بگذارند و مرد بعد از بوس و کنار باید که لب و رخسار زن را
مساس کند بعد از آن سینه و پستان و شکم و زیر ناف و موضع مخصوص را مساس کرده
و بر همه جا آلت را انداخته بجنباند و مشغول کار شود و در یک شب دو بار جماع کند و
زیاده بر آن مرد را ضعیف و بی‌قوت گرداند و کم کردن نیز نشاید که زن را سیری حاصل
نگردد و بعد از فراغ جماع مرد اندام خود را با آب گرم بشوید و زن با آب سرد شعبهٔ دوم
در بیان آلنگن و چمبن و نکهندن و بکهندان و آن متنوع است بچهار نوع نوع اول در بیان آلنگن
باید دانست که آلنگن بالف ممدوده و لام مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح
و نون بمعنی آغوش و کنار باشد و آن بحسب قرار داد اهل این فن هشت است بدین
تفصیل اول آموده آلنگن بالف ممدوده و میم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه و آن آلنگنی بود
که مرد زن را در کنار خود بر زانو بنشاند و دست چپ بر دوش او گذاشته مدت زمانی
بان بخوراند دوم مدت آلنگن بضم میم و دال و تای فوقانی خفیفتین با ول مفتوح و آن
آلنگنی بود که زن در پهلوی چپ مرد نشسته باشد و پای چپ او میان هر دو ران مرد
یا بالای هر دو ران او بود و مرد او را پیاله شراب میداده باشد سیوم بیم آلنگن
ببای عجمی خفیفه مکسور و یای مجهول و میم و آن آلنگنی بود که یک پای زن در کمر مرد پیچیده بود
و پای دیگرش بالای ران مرد باشد و هر دو در آغوش و کنار هم باشند چهارم آنند آلنگن
بالف ممدوده و نونین نون اول مفتوحه و ثانی منونه و دال خفیفه و آن آلنگنی بود
هر دو پای زن بکمر مرد پیچیده باشد و دستش در گردن او بود و هر دو با هم در آغوش و
کنار باشند پنجم رج آلنگن برای مضمومه و جیم عجمی خفیفه و آن آلنگنی بود که زن بر هر دو

رانِ مرد روبرو نشینند و هر دو با هم سینه بسته در آغوش و کنار باشند ششم مدن آنکنی
بمیم و دال خفیفه مفتوح و نون و آن آنکنی بود که مرد یک دست در گردن زن داشته و
دست دیگر در کمرش داشته باشد و در آغوش و کنار بود هفتم بنود آنکنی بکسر بای موحده
خفیفه و نون مضموم و واو مجهول و دال خفیفه و آن آنکنی بود که پای راست مرد در کمر زن
پیچیده بود و پای راست زن در کمر مرد پیچیده باشد یا بالعکس یعنی پای چپ هر دو در کمر هم
پیچیده باشد و هر دو همدیگر را سینه بسته و لب بلب در آغوش داشته باشند نوع دوم
در بیان چمن بباید دانست که چمن بالضم جیم عجمی خفیفه و فتح میم مشدده و نون بمعنی بوسه و لفظ
بود و بجهت قرار دادن اصحاب این فن محل بوسه دادن هشت عضو است اول لب
دوم رخسار سیوم چشم چهارم پیشانی پنجم حلقوم و بناخن گرفتن ششم سینه و پستان
هفتم ذقن و بعضی بجای ذقن کف دست گفته اند نوع سیوم در بیان کهندن بباید دانست
که کهندن بالضم کاف تازی ثقیله و نون مغنونه و دال خفیفه مفتوح و نون بمعنی مالیدن
و مساس کردن بود و بجهت قرار دادن اصحاب این فن محل مساس از جمله هفت عضو مذکور
بدون چشم و پیشانی و حلقوم چهار عضو است و آن لب و رخسار و سینه و ذقن نوع چهارم
در بیان نکهدان بباید دانست که نکهدان بفتح نون و سکون کاف تازی ثقیله و دال خفیفه
ممدوده و نون بمعنی ناخن زدن بود و بجهت قرار دادن اصحاب این فن محل ناخن زدن
و بدست و مشت گرفتن شش عضو است اول پهلو و زیر بغل دوم کمر سیوم پستان
چهارم پشت پنجم گردن ششم لب و بعضی بجای لب ران گفته اند و بجای گردن
سینه و بعضی لب را اصلا داخل نکهدان نداشته و پنج عضو باقی را محل نکهدان
گفته اند شعبه سیوم در بیان آنکه در هر تاریخی از ماه منی زن در کدام عضو او میباشد
و تدبیر هر عضو

و تدبیر هر عضوی جهت تبل شهوت که آن عضو را چه تدبیر کند تا شهوت زن بجوش و حرکت آید
و زن لذت یابد و ذکر بعض لواحق بران و آن متنوع است بچهار نوع نوع اول در بیان آنکه
در هر تاریخی از ماه هندی زن در کدام عضو او میباشد و تدبیر هر عضوی جهت تا شهوت زن بران
بجوش و حرکت آید و زن لذت یابد باید دانست که منجمان هند ماه را سی روز را بدو حصه کرده اند
هر حصه پانزده روز و هر حصه را پچه گویند بپای عجمی خفیفه مفتوح و جیم عجمی ثقیله و پچه اول را یعنی از
ابتدای اجتماع نیرین تا استقبال سکل پچه گویند بسین مهمله مضموم و کاف تازی خفیفه
مفتوح و لام و پچه دوم را یعنی از استقبال تا اجتماع کرشن پچه نامند بکسر کاف تازی خفیفه
و رای متصله و سکون شین معجمه و نون و هر تاریخی را از تواریخ پانزده گانه تته نامند بتای
فوقانی خفیفه مکسوره و تای فوقانی ثقیله و حساب تواریخ پانزده گانه ایشان چنان بود
چون ماه از نقطه اجتماع آفتاب تجاوز کند و منصرف گردد تخمینا تا دوازده درجه تاریخ
اول یعنی غره ایشان باشد از سکل پچه و آنرا پروا نامند بفتح پای عجمی خفیفه و سکون را
و واو ممدوده و آن یکروز پیش از روز رویت ماه باشد و روز رویت ماه دویم ایشان بود
و آنرا دوج گویند بدال خفیفه مضموم و واو معروف و جیم تازی خفیفه و روز غره ماه
سیوم ایشان باشد و آنرا تیج گویند بتای فوقانیه خفیفه مکسوره و یای معروف و جیم تازی
خفیفه و علی هذا القیاس پانزدهم ایشان بتاریخ سیزدهم ماه باشد بحسب رویت و آنرا
پورنون نامند بپای عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و نون مضموم و واو مجهول و نون مفتوحه
و آن تا رسیدن ماه بنقطه استقبال باشد و چون ماه از نقطه استقبال تجاوز کند و متصل گردد
آنروز پروا یعنی تاریخ اول کرشن پچه باشد و آن چهاردهم ماه بود بحسب رویت پس
بدستور سابق دوج و تیج وغیره باشد تا آنکه ماه باز بنقطه اجتماع رسد و هر پانزده تته

کرشش بچه تمام گردد و تته بابرخیم کرشش بچه را آلغاو بسش مانند ستره مفتوحه و میم ممدوده
و داو مفتوحه و سین مهمله باز بر و الیعنی تاریخ اول شکل بچه بود و حالت او بی عود کند
پس در هر شمی یعنی تاریخی از تواریخ پانزده کانه یک شب و یکروز منی زن در شق جیب او
در عضوی باشد و مرد را در شق راست او بود در شکل بچه یعنی زاید النور ماه از پای تا
بسر رود و در کرشش بچه یعنی ناقص النور از سر بپای آید و بهمین طریق شب و روز معلوم در صعود و نزول
باشد و در اعضایی که در ایام صعود منزل داشته باشد در ایام نزول نیز در همان اعضا منزل کند
بدین تفصیل در روز پرواتیه شکل بچه یعنی در تته اول شکل بچه که یکروز پس از روئت ماه باشد
منی زن در انگشت ابهام پای چپ بود آنرا باید که بمالد و مساس کند تا شهوت او
بجوشش و حرکت در آید و از جماع و مباشرت لذت و حلاوت یابد و در دوج یعنی تته دوم
آن که روز روئت ماه باشد در کف پای بود آنرا باید که بکف دست نرم نرم مساس کند
و در تیج یعنی تته سیوم آن که غره ماه باشد در پاشنه پای بود آنرا باید که چون لیمو بمالد
و بفشارد تا صفرای شهوت اشکند و از مباشرت فضیحت متلذذ گردد و در چوته یعنی تته چهارم
در زانو باشد باید که کاسه زانو را نیز مثل ترنج بمالد و بفشارد تا تفریح قلب حاصل شود
و در پنچمی یعنی تته پنجم در ران باشد باید که آنرا بکف دست نرم نرم مساس کند و بمالد
و در کهشتمی یعنی تته ششم در فرج باشد باید که آنرا با نیز ذکر بیشتر بمالد و جماع تند
و سخت کند و در ستمی یعنی تته هفتم در کمر باشد باید که آنرا بلطافت آغوش گیرد و نهاد آن
هر دو دست در کمر انداخته نخو نکند و محکم بحمیت بگیرد و بمالد و بفشارد و جماع تند
و سخت داشته باشد و در اشتمی یعنی تته هشتم در ناف باشد باید که آنرا بکف
دست نرم نرم بمالد و مساس کند یا زن را در آغوش کند چنانکه شکم بشکم و سینه بسینه

مانیده بود

مالیده شود و باهم مساس کند و در نومی یعنی تته نهم بالای ناف و زیر سینه باشد باید
آنرا نیز همان تدبیر کند در بالا گذشت و بکمدان کند یعنی بمشت بگیرد و بیفشارد و در دسمی
یعنی تته دهم در سینه و پستان باشد باید آنرا بکف دست نرم نرم بمالد و مساس کند و
پستانرا بکمدان کند یعنی مثل ترنج سیمین و سیتبو سازد و بمشت بیفشارد و سینه بسینه
گذاشته تنگ در آغوش کند و در الکادسی یعنی تته یازدهم در پهلو و زیر بغل باشد
باید آنرا آلنکن و بکمدان کند یعنی تنگ در آغوش بگیرد و زیر بغل را بمشت بگیرد
و بیفشارد و بمالد و در دوادسی یعنی تته دوازدهم در گردن باشد باید آنرا نیز
آلنکن و بکمدان کند یعنی دست در گردن او حمایل سازد و بمشت گرفته بیفشارد
و نیز چمبن کند یعنی بوسه دهد و در ترودسی یعنی تته سیزدهم در رخسار باشد باید
آنرا گهندن و چمبن کند یعنی نرم نرم بمالد و مساس کند و بوسه بسیار دهد و در چودسی
یعنی تته چهاردهم در لب باشد باید آنرا چمبن کند یعنی بوسه بسیار دهد و آن مایه بوسش را
بمکد تا حیات جاودانی و لذت زندگانی بیابد و در پورنون یعنی تته پانزدهم که تته آخرین
شکل بچه است و بحسب روئیت سیزدهم ماه بود منی زن در چشم باشد باید
آنرا چمبن کند یعنی بوسه دهد و چار چشم شده نگاه عاشقانه کند تمام شد بر پانزده تته
شکل بچه بعد ازین چون ماه از نقطه استقبال تجاوز کند و چهاردهم ماه شود بحسب روئیت
آنروز بروای گرشن بچه یعنی تته اول گرشن بچه باشد چه در آنروز منی زن در فرق
سر او بود باید دست بر تارک سرش بکشد و بکف دست مساس کند و
بر فرق سر ناخن زند و گیسوی تارک را بجلدیت بکشد و در دوج گرشن بچه

یعنی تته دویم آن بچشم نزول کند و در تیح یعنی تته سیوم از چشم بلب رود و از لب
بر رخسار رود و علی هذا القیاس بمنازلی که صعود کرده بهمان منازل نزول کند تا آنکه در تته
پانزدهم بکف پای رسد و این تته آخرین کرشنی بچه باشد و تدبیر هر عضوی که در حالت
صعود ایراد پذیرفته همان تدبیر در حالت نزول نیز بعمل آید و چون ماه باز از نقطه اجتماع
تجاوز کند و پروا یعنی تته اول شکل بچه شود آن نور منی زن باز تا بانگشت ابهام
پای چپ او رود و حالت اولی عود کند پس ازینجا معلوم شد که غایت صعود
منی زن فرق سر است و غایت نزول آن انگشت ابهام پای و در حالت صعود
در ابتدای شکل بچه منی در انگشت ابهام پای چپ باشد و در انتهای آن در چشم بود
و در حالت نزول در ابتدای کرشنی بچه در فرق سر باشد و در انتهای آن در کف پای
و دایما بهمین طریق مثل نفس در آمد و رفت و صعود و نزول بود و در هر عضوی یکشب و
یکروز منزل کند و تدبیر هر عضوی که مذکور شد محض برای آنست که ازین تدبیرات شهوت
زن بجوش و حرکت آید و زن لذت و حلاوت یابد و اینکه در متعارف گویند که
باین تدبیرات زن انزال کند محض غلط و غلط محض است و زن انزال نکند مگر شهوت
بلند و آلت قوی و جماع تند و سخت والله اعلم نوع دویم در بیان تنهای مخصوصه
هر یک از اقسام اربعه زنان یعنی پدمنی وغیره و ذکر یا سهای مخصوصه آنها از چهار پاسی
شب که در آن اوقات از جماع لذت و حلاوت بیشتر یابند تنهای پدمنی
چهار است پروا و دوج و چوتهی و پنجمی تنهای چترنی نیز چهار است تنتهی و اشتمی
و دسمی و دوادسی تنهای سنکهنی نیز چهار است تیج و ستیمی و ایکادسی و تردوسی
تنهای هستنی سه است نومی و چودس و پورنماسی و از یاسهای شب بعد منی یاسی

یابند

اول مخصوص آن

اول مخصوص است و بعضی چهارم گفته اند و بخته تر نوع باسمن سیوم و لنگکنی باسن چهارم و بستنی باسن دوم

نوع سیوم در تدبیر انزال کردن زن و خواص هر یک از اقسام اربعه زنان درین باب باید دانست که تا زن انزال نکند از جماع لذت نیابد و سیر نگردد و تدبیر انزال کردن او آنست که اول باید مرد معجون مبهی و ممسک و منشط بخورد و بحبس نفس زمانی دراز جماع کند و چون دیر کند و نفس بسوزد نفس را بکشد از دو باز حبس کند و بسیار بحرص جماع نکند و بر زود زود حرکت نکند و این تدبیرات برای آنست که مرد زود منزل نگردد پس با رعایت این تدبیرات باید که چنان جماع کند که سر آلت مرد بسر رحم زن مالیده گردد و هر چند سر آلت مرد بسر رحم زن مالیده گردد و ضرب برای بیشتر رسد زن بیشتر لذت یابد و تا سر آلت بسر رحم نرسد و مساس نکند زن هرگز از جماع سیر نگردد و اصلا لذت و حلاوت نیابد و باید در ضرب زود تها آلت را بچستی و سختی زیر و بالا و چپ و راست فرو کند و بخلاند و چون زمانی دراز چنین صحبت کند ساعتی از حرکت باز ایستد و آرام گیرد و آلت را بیرون کشد و از رطوبات پاک کرده باز فرو کند یا با دخول آلت زن را سینه بسینه و شکم بشکم چسپانیده و تنگ در آغوش گرفته در پیش خود بنشاند چنانکه هر دو پای زن هر دو طرف کمرش باشد و آرام گیرد و بعد از ساعتی باز مشغول بکار شود و رای گردد چون سه چهار بار چنین تدبیر کند اغلب زن منزل گردد و علامت انزال کردن زن آنست که زن را لرزه اندام و قشعریره گیرد و در سخن گفتن زبانش لکنت پیدا کند و زن هر دو چشم بپوشد و بمرد در آویزد و دلش نخواهد که مرد دیگر حرکت کند و چون مرد این علامات در زن مشاهده کند باید جهد نماید تا خود نیز معاً انزال کند.

و تدبیر انزال کردن مرد آنست که مرد بحرص و لذت تمام زود زود حرکت کند و
در کشیدنها و فرو کردنها آلت را بیشتر کشیده فرو کند و سینه بسینه بمالد و بر لب
رخسارش بوسه دهد و در کشیدنها و فرو کردنها موضع مخصوص زن نگاه کند و زن
هردو ران مرد را بکف دست خود نرم نرم مساس نماید مرد زود انزال کند و چون
زن و مرد هردو یکجا معاً انزال کنند لذت طرفین حاصل گردد از اقسام اربعه زنان
پدمنی و چترنی بماندک جماع سیر شوند و زود انزال کنند و فرج پدمنی نرم و نازک و
بی آب و بیمو و سرخ رنگ باشد و از منی او بوی گل کنول آید و فرج چترنی نیز
بهمین صفت بود اما از منی او بوی شهد آید و سنکهنی و هستنی از جماع سیری ندارند
و بدشواری سیر شوند و انزال کنند و فرج هردو سخت و دراز و درشت و پرمو باشد
و از منی سنکهنی بوی گنده آید و از منی هستنی بوی مستی فیل آید **نوع چهارم** در بیان
اقسام آلت مرد و عیب و هنر آن بباید دانست در بهترین آلتهای مرد آلتی بود که
نه بسیار دراز باشد و نه بسیار کوتاه و نه بسیار گنده و فربه و سخت بود و از پیش و پس
یکسان باشد و اگر گاو دم بود مثل آلت گاو از همه بهتر باشد و این بسیار نادر بود و آلتی که
بسیار دراز بود در جماع قوی و قایم نباشد و بسیار سست بود و زود انزال کند و آلتی که
بسیار خرد و باریک بود زن از جماع او سیر نگردد و هیچ لذت نیابد و آلتی که از حد بیش
گنده و فربه باشد و از تنگی و باریک بود آن خرد بر ازاله بکارت قادر نباشد
و مع هذا اگر دراز بود آن آلت بر مطلق قابل جماع نباشد و از ان هیچ کار نیاید
و مردی که بسیار جلق زده آلت او نیز از پس باریک افتد و سست و ضعیف باشد
و زود انزال کند **شعبه چهارم** در بیان اقسام آسن و آن مشتمل است بسه نوع **نوع اول**
در بیان آسنها

در بیان آسنها در بیان اقسام آسن و آسامی و تفصیل آن باید دانست که آسن
بالف ممدوده و سین مهمله مفتوح و نون در لغت بمعنی نشستگاه بود و در اصطلاح
شکلی از اشکال جماع باشد و جمله اشکال جماع هشتاد و چهار است از آنجمله
٣٦ سی و شش آسن سهل الوقوع و آسان است و باقی چهل و هشت آسن مشکل و
١ دشوار است پس ما سی و شش آسن آسان را درین مختصر بیان کنیم و آن اینست اول
رت آسن برای مفتوحه و تای فوقانی خفیفه و آن آسنی بود که مرد هر دو پای زن را بر
هر دو بازوی خود بگیرد پس هر دو بازوی زن را بدو دست محکم گرفته در موضع معهود نشسته مشغول
کار شود و اگر هر دو کشی زن را گرفته مشغول کار کرد صحبت تر و تند تر ازین باشد
٢ ولذت بیشتر دهد دوم مُدکُوت آسن بفتح میم و سکون دال خفیفه و نون مضموم و واو
مجهول و دال و تای فوقانی خفیفتین با دال مفتوح و آن آسنی بود که مرد هر دو پای زن را
بهر دو طرف کمر خود بگیرد و هر دو پستان را گرفته مشغول کار شود اما بدین شکل جماع تند
و خاطرخواه میسر نشود و چندان لذت ندهد زیرا که با هر دو پای زن طرفین کمر مانع حرکت
خاطرخواه گردد و این شکل برای زنی مناسب است که تاب جماع تند نداشته باشد
٣ سیوم چوک آسن بجیم تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه و آن آسنی بود
زن به پشت خوابیده پای راست خود را بر ران چپ خود بگیرد چنانکه پاشنه پای متصل
بکشش ران باشد و همچنین پای چپ بر ران راست بگیرد مثل جلسه جوکیان که مربع نشینند
بعد از آن هر دو ران خود را بدو دست خود گرفته طرف خود کشیده دارد چنانکه هر دو ران او
بملاصق سینه او باشد پس مرد در محل معهود نشسته و هر دو بازوی او را گرفته قدری
٤ بلند شده مشغول کار شود چهارم اَنذر آسن بکسر همزه و نون مفتوح و دال خفیفه موقوف

ب

ورای متصله و آن آسنی بود که مرد مربع بنشیند و هر دو پای زن را بر هر دو بازوی خود گرفته
پیش خود بالای هر دو ران بنشاند و بهر دو دست کمر او را قایم گرفته و سینه بر سینه
داشته زن را بقدر حاجت حرکت میداده باشد و زن هر دو دست بر دوش
٥ گردن مرد درآورده باشد پنجم لدک آسن بلامی لدم لعل محدوده و ثانی مفتوح و
سین مهمله و آن آسنی بود که مرد بجزی تکیه کرده و نیمه دراز کشیده زن را پیش خود
بالای هر دو ران بنشاند چنانکه کمرش میان هر دو پای زن باشد و زن نیز بر دو
پای خود نشسته و هر دو دست در گردن مرد حمایل کرده یا هر دو دست بر سینه او
٦ تکیه کرده بقدر حاجت حرکت میکرده باشد ششم بهبیت آسن ببای موحده
و بای عجمی خفیفتین بکسر اول و سکون ثانی و رای مکسور و یای معروف و تای خفیفه و آن
آسنی بود که مرد هر دو پای خود دراز کرده بازنستان یعنی به پشت بخوابد و در زیر کمر
تکیه گذاشته اند که کمر خود را بلند داشته باشد و بعضی گویند بهر دو دست کمر زن نیز
گرفته باشد و زن او را میان هر دو پای خود گرفته مردوار در محال معهود بنشیند و هر دو
٧ دست در گردن او حمایل ساخته بقدر خواهش حرکت میکرده باشد هفتم اُبنج آسن
بهمزه مفتوحه و نون مثنوه و بای موحده و جیم تازی خفیفتین با دال مضموم و آن آسنی بود
که مرد بازستان خوابیده و هر دو پستان زن بدست داشته باشد و زن او را همان
هر دو پای خود داشته مردوار بالای او نشسته بقدر خواهش حرکت میکرده باشد.
٨ هشتم مِرگ آسن بکسر میم و رای متصله و کاف عجمی خفیفه و آن آسنی بود که زن
مثل چهارپایان بر هر چهار دست و پا بایستد چنانکه کفل از پیش بلندتر باشد و
پیش پست تر بود و مرد از عقب ایستاده دخول کند و بهر دو دست کمرش گرفته
٩ مشغول کار شود نهم تمال آسن بفتح تای فوقانی خفیفه و میم محدوده و لام و آن آسنی بود

که زن و مرد برهنه ایستاده باشند و مرد بهر دو دست کمر زن را قایم در آغوش
داشته باشد و زن برهنه پای خود را بفاصله گذاشته و کشاده داشته اندکی طرف
۱۰ پشت خود مایل گردد و مرد میان برهنه پای او ایستاده دخول کند و مشغول کار شود قسم دهم
مرنال است بفتح میم و سکون را و نون ممدوده و لام و آن آسنی بود که مرد تکیه بدیوار یا
یا ستونی کرده ایستاده شود و یک دست خود از زیر یک ران زن و دست دیگر از زیر ران دیگر
گذرانیده بهر دو دست کمر او را قایم گرفته و از زمین برداشته برابر کمر خود گذاشته باشند
و زن هر دو دست خود را در گردن مرد حمایل ساخته بر او در آویخته باشد پس مرد
بقدر حاجت او را بهر دو دست خود مثل گهواره حرکت بدهد و پس میزده باشد
۱۱ و مشغول کار بود یازدهم شکه پلو آسن است بضم سین مهمله و سکون کاف تازی و نقل
و فتح بای عجمی خفیفه و لام مشدده و سکون واو و آن آسنی بود که زن به پشت خوابیده
هر دو ران خود را بهر دو دست گرفته بطرف سینه خود کشیده چنانکه هر دو رانش
ملاصق سینه او باشند و هر دو قدمش بر سر مرد باشند و مرد در محل معهود نشسته و
۱۲ بهر دو دست پستانش را گرفته یا لبت و گردنش را گرفته مشغول کار گردد دوازدهم
شرتنت آسن است بضم شین معجمه و سکون را و تای فوقانی خفیفه مفتوحه و نون مفتوحه و الف
تای فوقانی خفیفه و آن آسنی بود مرد برهنه پای زن را بر دوشش گذاشته و بهر دو دست
۱۳ کمرش را گرفته مشغول کار گردد سیزدهم اُرده آسن است بضم همزه و سکون را و دال ثقیله
و آن آسنی بود کمر و سرین زن بالای تکیه بلند باشد و سر و دوش آن پست تر بود
۱۴ و مرد در محل معهود نشسته مشغول کار گردد چهاردهم لیکه آسن است بلام مکسور و یای مجهول

وکاف تازی ثقیله وآن آسنی بود که زن پاها دراز کرده به پشت بخوابد و مرد دخول
کرده بالای آن شکم بشکم و سینه بسینه و لب بلب نیز دراز بخوابد و بقدر حاجت
حرکت کند باردهم گل گشتی آسن بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون لام و فتح کاف ۱۵
تازی خفیفه و نون مونثه و تای فوقانی ثقیله مکسور و یای معروف وآن آسنی بود
زن هر دو پای خود را در گردن مرد حمایل سازد و مرد هر دو دست خود را در گردن
زن حمایل کند و در حالت بوس و کنار مشغول بکار باشد یازدهم بنک بلو آسن ۱۶
بیا و کاف عجمی خفیفتین بفتح اول و سکون ثانی و فتح بای عجمی خفیفه و لام مشدده
و سکون واو وآن آسنی بود زن به پشت خوابیده و پنجه هر دو پا را بگیرد و جمع کرده
بهر دو دست بطرف سینه خود کشیده دارد و خانم انگشت ابهام هر دو پنجه ملاصق
سینه او باشد و مرد در محل معهود نشسته و هر دو ران او را در آغوش گرفته مشغول کار
گردد دوازدهم اتنک آسن بضم همزه و فتح تای فوقانی خفیفه و نون مونثه و کاف ۱۷
عجمی خفیفه وآن آسنی بود زن برابر یا ستونی تکیه کرده ایستاده باشد و مرد بند
ران یک پای چپ او را برداشته و برابر کمر آورده و بهر دو دست کمر او را قایم گرفته
ایستاده دخول کرده مشغول کار گردد سیزدهم ارد بنک آسن بفتح همزه و سکون را ۱۸
و دال ثقیله مفتوح و نون مونثه و کاف عجمی خفیفه وآن آسنی بود زن پهلوی چپ
بخوابد و پای راست خود را بر دوش مرد بلند کند و مرد بر ران چپ او نشسته و
ران دیگرش را در کنار گرفته مشغول کار شود و اگر در این صورت زن به پشت خوابیده باشد
هم حکم همان آسن دارد چهاردهم هندول آسن بکسر ها و نون مونثه و دال مثقله مضموم ۱۹
و واو مجهول

وواو مجهول ولام و آن آسنی بود که مرد و زن هر دو بر گهواره باشند و زن هر دو پای
خود را حمایل کمر مرد ساخته بود و مرد در محل معهود نشسته و دخول نموده حرکات
٢٠ متواتره گهواره جنبانی میکرده باشند بیستم کلیه آسن بکاف تازی خفیفه و لام مفتوحتین
و یای حطی ثقیله و آن آسنی بود که زن انگشت ابهام پای راست را بدست راست
و ابهام پای چپ را بدست چپ گرفته طرف خود کشیده چنانکه هر دو زانوی او
در پهلو بغل او باشد و مرد در محل معهود نشسته و سینه بسینه گذاشته
٢١ مشغول کار شود بیست و یکم سم آسن بسین مهمله مفتوح و میم و آن آسنی بود که زن
به هر دو دست کمر مرد گرفته باشد و مرد میان هر دو پای او در محل معهود نشسته و
٢٢ به هر دو دست کمر معشوق را قایم گرفته مشغول کار گردد بیست و دوم انکک آسن
بکسر همزه و فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه و آن آسنی بود
که زن یک پای خود را بر دوش مرد بگذارد و پای دیگرش زیر پلنگ آویخته باشد
٢٣ و مرد در محل معهود نشسته و ران او را در کنار داشته مشغول کار گردد بیست و سوم
سرل آسن بسین مهمله و رای مفتوحتین و لام و آن آسنی بود که زن به پشت
خوابیده و هر دو پای یکجا جمع کرده هر دو پنجه پای بر سینه مرد بگذارد چنانکه هر دو
کف پایش ملاصق سینه مرد باشد و هر دو رانش ملاصق شکم و سینه خودش بود
٢۴ و مرد در محل معهود نشسته و هر دو رانش را در کنار گرفته مشغول کار گردد بیست و چهارم
مهایل آسن بمیم مفتوحه و هاء محدوده و یای موحده خفیفه مفتوح و لام و آن آسنی بود

که زن هر دو پای خود را بر هر دو بازوی مرد کشاده و دراز داشته باشد و مرد در محل معهود
٢٥ نشسته مشغول کار گردد بیست و پنجم رچ بوکبت آسن بضم را و سکون جیم عجمی خفیفه و
بای عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول و کاف تازی ثقیله مفتوح و تای فوقانی خفیفه و قبل
کاف تازی خفیفه و آن آسنی بود که مرد و زن هر دو پهلوی هم دراز بخوابند و مرد
بر پهلوی چپ خوابیده و پای چپ زن را بر کمر خود گرفته و میان هر دو پاش درآمده
و پای نشسته او شده و بدست راست پای نلیک یعنی چوب پای زنی
نلیک را گرفته یا بهر دو دست هر دو پای را گرفته و اگر نلیک نباشد بر اینها اعتماد
٢٦ کرده مشغول کار شود بیست و ششم آر آسن بالف ممدوده و رای مفتوحه و سین
مهمله و آن آسنی بود که زن بسوی مرد پشت کرده بخوابد و هر دو ران خود را با شکم خود
قریب یا ملا ملتصق گرداند و مرد یکپای خود را بالای سرین یا کمرش گذاشته و بازوی
٢٧ او را گرفته و دراز کشیده مشغول کار گردد بیست و هفتم سنکوچ آسن بفتح سین مهمله و نون مغنونه
و کاف تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و جیم عجمی خفیفه و آن آسنی بود که زن هر دو پای خود را
دراز کرده و باهم متصل ساخته باز ستان یعنی به پشت بخوابد و مرد در محل معهود
نشسته خواه یکپای او طرف راست کمر زن بود و پای دیگرش طرف چپ کمرش
باشد و هر دو پستانش را گرفته مشغول کار شود و اگر زن هر دو پای خود را کشاده و بالا نیز
نشاید و اگر مرد میان هر دو پایش نشسته و هر دو پستانش را بدست داشته مشغول کار گردد
٢٨ نیز حکم همین آسن دارد بیست و هشتم ادت آسن بضم همزه و دال و تای فوقانی
خفیفه بادل مشدده مفتوح و آن آسنی بود که زن بپهلو بخوابد و هر دو ران خود را
با شکم خود ملاصق گرداند و مرد در محل معهود نشسته و بهر دو دست کمر یا دوش او را
گرفته مشغول کار شود .

گرفته مشغول کار شود بیست و نهم ستهل آسن بفتح سین مهمله و تای فوقانیه ثقیله و لام ۲۹
و آن آسنی بود که زن یکپای خود را دراز کرده به پشت بخوابد و پای دیگر را بر دوش مرد
یا بر کمرش بگذارد و مرد در محل معهود نشسته و پستانش را گرفته مشغول کار گردد
سیم کنندک آسن بفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال مثقله مفتوح و کاف تازی ۳۰
خفیفه و آن آسنی بود که زن به پشت بخوابد و هر دو پای خود را باهم پیچیده قایم و راست
دارد و مرد در محل معهود نشسته و هر دو ران با پاهای قایمش را مثل ستون
بلورین در کنار گرفته مشغول کار گردد سی و یکم ادریدا آسن بضم همزه و فتح دال خفیفه ۳۱
و سکون را و یای عجمی و دال خفیفش باول مفتوح و آن آسنی بود که زن به پشت
بخوابد و هر دو پای خود را قایم و ایستاده داشته و هر دو ران خود را بهر دو دست گرفته
بطرف خود کشیده دارد و مرد در محل معهود نشسته و هر دو بازوش را گرفته مشغول کار گردد
سی و دویم هت آسن بهای مکسوره و تای فوقانیه خفیفه و آن آسنی بود که مرد ۳۲
به پشت بخوابد و زن خلاف عادت مردوار در محل معهود نشسته و هر دو
پای مرد را بر بازوهای خود گرفته و مرد بهر دو دست هر دو پای او را گرفته داشته باشد
و زن مردانه مشغول کار گردد سی و سیوم اتان آسن بضم همزه و تشدید تای فوقانیه خفیفه ۳۳
ممدوده و نون و آن آسنی بود که زن هر دو دست خود را از زیر هر دو ران خود گذرانیده
و هر دو دست گردن خود بگیرد و مرد در محل معهود نشسته و هر دو دست کمر یا سینهٔ زن را
گرفته مشغول کار شود سی و چهارم دهنک آسن بدال ثقیله و نون مفتوحتین و کاف تازی ۳۴
خفیفه و آن آسنی بود که اول باید که کمانی نرم کم زور را در جایی بقبضه بیاویزند
چنانکه بقدر یک گز از زمین بلندتر باشد پس زن در زیر آن به پشت بخوابد و

هر دو دست خود را از طرف بیرون از زیر هر دو ران خود گذرانیده و طرف ابروان
بر آورده بهر دو دست چلهٔ کمان محکم بگیرد و مرد در محل معهود نشسته و بهر دو
دست دو شش را گرفته مشغول کار گردد سی و پنجم ملابس آسن بکسر پای موخوذه ٣٥
خفیفه و لام محدوده و سین مهمله و آن آسنی بود که زن به پشت بخواند و هر دو پای
خود کشیده و گشاده و الو جائیکه هر دو ران اش ملاصق زمین باشد و مرد در محل
معهود بنشیند چنانکه کمر زن میان هر دو پای او باشد پس بهر دو دست پستان یا
کمر شش را گرفته مشغول کار گردد و اگر میان هر دو پای زن بنشیند چنانکه پنجه هر دو پای
مرد زیر هر دو سرینش بود نیز حکم همان آسن دارد سی و ششم ملابس آسن بهای مضمومه ٣٦
و لام محدوده و سین مهمله و آن آسنی بود که زن به پشت بخواند و مرد در محل
معهود بنشیند و هر دو ران اش را بر داشته طرف پهلوهای خود زیر کند چنانکه
هر دو ران اش ملاصق هر دو پهلوی او باشند و مشغول کار گردد **نوع دویم** در بیان
آسنهای مخصوصه هر یک از اقسام اربعه زنان که بدان آسنها بیشتر لذت و حلاوت
یابد آسنهای مخصوصه پدمنی سه است اول پدلوت دوم شنکهج سوم مرنال
آسنهای چترنی شش است اول پدلوت دوم مرنال سوم اسج چهارم ارستی
پنجم للاتس ششم ببربت آسنهای سنکهنی سه است اول کندک دوم چوک سوم
رت آسنهای هستنی چهار است اول برتنت دوم بیت سوم چهابل
چهارم پلابس **نوع سیوم** در بیان احاس رت بباید دانست که رت برای
مفتوحه و تای فوقانی خفیفه بمعنی مباشرت و جماع بود و احاس آن هیچ است
جنس لعل تر حلک بکسر تای فوقانی خفیفه و سکون را و جیم عجمی و کاف تازی

حففی

خفیفه یای اول مفتوح و در آن سه آسن است مرک آیمن آدت آسن آریس آسن جنس دوم
بربت بیای موحده و یای تحتی حقیقی بکسر اول و سکون ثانی و رای مکسور و یای معروف و تای
فوقانی خفیفه و در آن نیز سه آسن است هبت آسن انبج آسن بربت آسن جنس
سیوم استت بفتح همزه و سکون سین مهمله و تای فوقانی نقطه مفتوح و تای فوقانی
خفیفه و در آن دو آسن است انذر آسن لالکس آسن جنس چهارم اشت بضم همزه
و تشدید تای فوقانی نقطه مفتوحه و تای فوقانی خفیفه و در آن نیز دو آسن است
تمال آسن مرنال آسن جنس پنجم رت برای مفتوحه و تای فوقانی خفیفه و در آن
بیست و شش آسن باقیست از جمله آسنهای سی و شش گانه مذکوره **نوع پنجم**
در بیان ادویه مقویه و مبهه و ممسکه و بعضی لواحق بران و آن منشعب است بدو شعبه
شعبه اول در بیان ادویه مقویه و مبهه و ممسکه و بعضی لواحق بران بطریق اهل هند
و آن منوع است بدو نوع **نوع اول** در بیان ادویه مفرده که منی بیفزاید و قوت باه
زیاده کند سیماب کشته و فولاد کشته و طلای کشته که مرکانک باشد و مس کشته
یعنی تامبر و شیر و روغن و شهد و شکر و ماهی و گندم و آمله و فلفل و موصلی سیاه
و مندی و اسگنده و موجرس و دودهی خرد و سنگهاره ولی یعنی گاوزبان و عاقرقره
و بیل و تخم کونچ و چهرتی و نمک سیندها و گلوی و پان خوردن و روغن کنجد در
بدن مالیدن و خوشبوی و عطریات بوئیدن و اتفاق حکمای هند است که تجربه
افزایش منی و قوت باه هیچ چیز برابر شیر نیست و اگر بعد از مجامعت قدحی
از شیر بخورد ضعف و انکسار کم نگردد **نوع دوم** در بیان ادویه مفرده که امساک آرد
و دیگر آنکه چند چیز است که ضعف باه آرد و منی را رقیق گرداند ادویه مفرده که

که امساک آورد اینست مندی و اسپند و جاپهل و جاوتری و افیون و نمک و
اجواین خراسانی و آن چیزها که ضعف باه آورد و منی را رقیق گرداند اینست بسیار خوردن
مفرط و آب خوردن بسیار خصوصا نا ناشتا خوردن و زور و قوت نمودن و رجایی و بسیار
دوانیدن اسپ منی را رقیق گرداند و قوت باه را ضعیف کند شعبهٔ دوم در ذکر
مرکبات مقویه و منعظه که نعوظ آورد و منی را زیاده گرداند و بعضی لواحق بیان ترکیب
مقویه مثل مودک بیار داسگنده گوته کنگر و جیرا اجمود هر بهیره انولا گوته
مداری کند و بتهان موتها موچرس کیچ بیل پوست درخت سیپل گنجور موصلی سیاه
مرچ کاپهل گوکهرو و بیل مرچ سانت محل تالیس تیرچی سار انارکی بیج سفید زیرا
سیاه زیرا جیتا بهارنگی گوبجه کی بیج میتهی کول کتا سنگهاره کاکرا سنگی ناک کیسر
پهلکر مول ستاور اینجمله سی و نه ادویه است از هریکی یک تانک و وزن تانک
برابر مثقالست کسری زیاده و بعضی پنج ادویه بر آن افزوده اند و آن سنگهاهولی
و بیلا مولی و ناکیسر و کیتری و بهیلی است اینهمه ادویه را نرم کوفته و بیخته نگاه دارد
بعد آن بیارد شیر گاو یا گاومیش پنج آثار شاهجهانی و در دیگ سفالین بجوشانند
و نیم پاو نمک فرد اول کاکاپوری یعنی بوزن پنج سیر سا... در پارچه بسته در آن
شیر انداخته بجوشانند تا آنکه شیر غلیظ گردد بعد آن نمک مذکور را بدست مالیده
و افشرده بیرون انداز و پس ادویه مذکوره را ابتدا از اسگنده کرده در آن انداخته
با آتش نرم بجوشانند تا آنکه بقوام آید بعد از آن بیارد جرونجی جاپهل جاوتری
دارچینی الایچی خولنجان اسپند منقی کهوپرا کهجور ابرک ده دوا را ایضا از هریکی یک تانک
کوفته و بیخته ابتدا از لونگ کرده در آن شیر بقوام آمده انداخته درهم بیامیزد و
حوض الفراغ

خوب امتزاج دهد بعد ازان از آتش فرود آورده چون اندکی سرد شود چند همه ادویه که
یکصد و بیست تانک باشند شکر سفید در آن انداخته در هاون هم بیامیزد و ممزوج گرداند پس از آن جمله
بیجاه حبه سازد و حبه ازان خوراک بود اگر کسی معتاد نشه و کیف باشد و طبیعت را
برداشت نشاه بنگ بود و اگر طبیعت را برداشت نشه نباشد و صوفی بود بقدر برداشت
طبیعت خود ترکیب نماید مولف گوید قوت باه زیاده کند و منی بیفزاید و اشتهای طعام
آورد و امساک منی کند و رنگ رو صاف گرداند و سعال و ضیق النفس و اکثر امراض بدن را
نافع بود و عرق کردن دست و پای و صفرا بر طرف سازد و عرق بدن و بوی دهان را
خوش کند سرتیبی ازان یک نیم تانک بود که یک و نیم مثقال باشد اجزای آن موتبا
تبج بل جبدی کوت گوکرو نمک سیندها تخم کونجه هلد الاچی ناگیسر دار چینی
داکه یعنی منقا فسان کیسر کبور تکر برنهی لکر بهیرا هرر انولا زیرا ستاور
دیودار بهکر مول کنول کتا کجور حاو تری لونک نهکرا مهرسی برتا تالمکانا
اجواین بهارنگی مرچ اجواین خراسانی لنکول موصلی سیاه کچور اروسا بس لوجن
بداری کند انار دانه لوبست رینکا یا کتان بیدنا بس تیر صمغ کیر جیر بهیلی اجمود
بلج کیله بیل تخم کاجر اتنکن سکهاره کلو کلیجن کاته اندرجو هوبر ماجوپهل
سمندرسوکه مجیته سیاره ازهر یک ۳ تانک یعنی سه مثقال کستوری یعنی مشک ناشته
ناسیر یعنی مس کشته سار یعنی فولاد کشته بنگ یعنی قلعی کشته از هر یک یک تانک
ملتیمه ادویه را کوفته بیخته نگاهدارد و کستوری و ناسیر و سار و بنگ را کوفته بیخته
علیحده نگاه دارد بعد ازان بیارد و بجیا یعنی بنگ نیم اثار شاهجهانی و بعضی یک اثار گفته اند

مصری یک آثار و شهد یکنیم آثار کهانڈ یعنی شکر چینی دو آثار از شهد و شکر جلاب ساخته
و آنرا بقوام آورده بعد از آن همه ادویه مذکوره و مصری کوفته و بیخته داخل او در آن جلاب بقوام آمده
اندک اندک بریزد و تیز زنند تا خوب باهم آمیخته گردد پس بقدر یکنیم تانک حبه شده ٢
هر صبح یکحبه بخورد ترکیب کام کلول قوت باه آرد و منی بتعزیر ولذت قوی گرداند اجزای
آن عقرقرحا موچرس موصلی سیاه موصلی سفید بهیلی اندرجو ست کلوی تبشوره خارک
تخم کونچ تیج بل تالمکهانا کباب چینی کهوکرو مستیکی اینجبار وه ادویه را مساوی الوزن
کوفته بیخته و برابر آن شکر سفید درو آمیخته سفوف سازد و هر روز بمقدار دو و نیم تانک
ازان با شیر بخورد از سر نو جوان گردد ترکیب کام برند بیا قوت باه آرد و امساک کند
اشتهای طعام بتعزیر ولذت قوی کند و رنگ روی صاف گرداند اجزای آن کیسر یک تانک
لونگ جوز تانک جاپهل سه تانک آدهی یعنی افیون چهار تانک کستوری دو سرخ
این هر پنج ادویه را کوفته و بیخته در شهد کف گرفته و بقوام آورده بقدر نیم تانک حب سازد
بوقت شام یک ازان بالقدر برداشت طبیعت با بیره پان بخورد و چون یک پهر شب بگذرد
جماع کند لذت تمام یابد و تا ترشی نخورد انزال نشود ترکیب مدن بربنده قوت باه
و امساک آرد اجزای آن کل لگ کل دهتوره موصلی سیاه اسپند از هر یک پنج تانک
روغن گاو پنج تانک شهد پانزده تانک ادویه را کوفته و بیخته در روغن و شهد کف گرفته
بمقدار یک تانک حب شده و بوقت شام حب ازان بخورد و بالای آن شیر ماده گاو
شکم سیر بخورد و امساک تمام آرد ترکیب حبه سرعت انزال اجزای آن
فولاد کشته سونته از هر یکی برابر مصری برابر هر دو سفوف سازد سه تحفه هر روز بمقدار
یک تانک بخورد

یکتانک بخورند سرعت انزال برطرف گردد ترکیب دیگر جهت امساک و قوت باه و اشتهای
طعام اجزای آن بار ارکند مک لونک کنکول مونها کباب چینی همه مساوی الوزن بعسل
سمات و کند مک الکیج کند بعد از آن ادویه دیگر را باریک کوفته بیخته در آن بیامیزد و
بعسل کف گرفته مقدار نیم تانک حب بندد طلای که قضیب را سطبر و محکم گرداند اجزای
آن بابو برگ درخت چنبا و سبزه آن بکشد بعد از آن سها کاکوت و منوطک را همه مساوی الوزن
باریک کوفته بیخته بگذارد و بس در سبزه برگ چنبا مساوی الوزن روغن کنجد بیافزاید و مقدار
چهارم حصه برگ ادویه مذکوره در آن انداخته با آتش نرم بجوشانند تا آنکه آب سوخته گردد روغن بماند
بعد از آن صاف کرده در شب بگذارند و دیگر روز در میان طلای کرده باشد قضیب سطبر گردد
و قوی گردد ضمادی که قضیب را سطبر کند و قوی گرداند مغز سر خروس ضماد کند و مغز
سر گنجشک نر و چرکوش تیر بمعنی عاقرقرحا ضمادی بر چوب در ابتدای مباشرت
بر قضیب ضماد کند لذت طرفین حاصل گردد بادنجان را گرفته و آنرا خالی کرده مقدار
۵ تانک سیماب در آن پر کند باز آنرا بگل حکمت گرفته در آتش اندازد چون پخته گردد
سیماب را از وی برآورده در سایه خشک سازند بعد از آن دار چینی ۵ تانک و جوزبویا
۵ تانک و تهکری یکتانک همه ادویه را باریک کوفته و بیخته در آن قدر عسل که حب
بسته گردد حب بسته نگاه دارد و بوقت مباشرت در لعاب دهن آن حب سوده
بر قضیب ضماد کند چون خشک گردد جماع کند لذت طرفین حاصل گردد نوع دیگر
بسلار کس را در ابتدای مباشرت بر قضیب ضماد کند لذت دهد و دلکی که
فرج را تنگ سازد بیارد تخم حرجره یعنی تخم درخت بازکونه و بسیار دهای چوبیل

و کامه کهیر هر چهار لعوبه را مساوی الوزن جوکوب کرده یک شبانروز در شیر گاو تر کرده
لکایدلالو بعد ازان بطریقی تیال خستر ازان روغن بکشد و در ظرف ابگینه لکایدلالو و
در ابتدا یمیا نشرت بقدر نیم ماشه ازان در فرج طلا کند بعد ازان دو وسه ساعت
مشغول کار شود فرج بغایت تنگ گردد نوع دیگر بیار و لوبیت بیخ انار و آنرا ریزه ریزه
کرده در هشت برابر آن آب در ظرف مسین بجوشاند و دران پارچه باریک کهنه ها
بیندلالو تا دران آب بجوشد و برنگ لعویت بیخ انار رنگین گردد و آن آمیخته خشک شود
بعد ازان پارچه مذکور را ازان برآورده در سایه خشک کرده لکایدلالو و بوقت حاجت
زن بقدری ازان پارچه شافه بردالو و چون ساعتی بگذرد پارچه مذکور رطوبات
فرج را بر چیند و تر گردد و از فرج برون کند و مشغول کار شود فرج بغایت تنگ گردد
نوع دیگر بیارد ماین و تهکر ... و لوبیت بیخ جوا ساو کل دهاوه این هر چهار لعوبه را
مساوی الوزن در آب بسایند و آن آب را صاف کرده بآن آب فرج بشوید
چون خشک گردد مکرر چنین عمل کند فرج بغایت تنگ شود لذت تمام یابد علاج
سوزاک و برمیو مردان ببالوست سلاجیت و باکهان بیدانه هر یکی چهار ماشه اللاچی
خورد بیل از هر یکی دو ماشه باریک کوفته و بیخته سفوف توری بیند و هر صبح ناشتا
با شکر سفید و آب برنج تر کرده بخورد و اگر در یک نعقه به نشود دو نعقه و سه نعقه و زیاده
بر آن بخورد شفا یابد علاج برمیو زنان ببالو سکهاره کوکرو صمغ ببول و صمغ سنبل
این هر چهار لعوبه را باریک کوفته و بیخته برابر همه لعوبه شکر سفید بیامیزد و هر صبح
یک کفدست ازان بخورد برمیو برطرف گردد حبته برطرف ساختن موی الکراول

موی را

موی را بموی چینه بچینند بعد از آن روغن تخم معصفر بر آن مالد چون چندین بار چنین عمل
کند دیگر موی نروید و اگر بعد از دور کردن موی چند بار آب کنجله بمالد نیز
همین عمل کند ابتنی که جلد بدن را نرم کند و بارک و روشن و رنگین گرداند اجزای
آن بلد کوکرد سوخته نکه موتیا سرکل کیسر کیور از هر یکی یک تانک
رگلت چنین کشنیه از هر یکی چهار تانک حرونجی ده تانک همه را کوفته بیخته
و در روغن تلخ انداخته ابتنی سازد و در بدن بمالد رنگ روشن گردد **باب هفتم**

در علم سامدریک بسین مهمله ممدوده و ضم میم و تشدید دال خفیفه مکسوره و
رای مهمله و یای معروف و بدون یا و کاف تازی خفیفه یعنی علم قیافه
و معرفت خطوط دست و پا و غیر آن که علامت خیر و شر و سعادت و شقاوت
مرد و زن از آن معلوم شود و آن مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در معرفت
قیافه مرد و آن منشعب است بدو شعبه **شعبه اول** در معرفت بتیس لچهن یعنی
خصایل و علامات سی و دو گانه در سیما که دلالت بر خیر و سعادت کند
چه لچهن بفتح لام و جیم عجمی بتشدید مشدده و نون بمعنی خصلت و سیرت بود
و آن متنوع است بدو نوع **نوع اول** در بیان بتیس لچهن نحو خصلت و سیرت پسندیده که تعلق بدیکل اعضا دارد
اول حسن خلق و نیک محضری دوم شرم و حیا سیوم حسن صورت و تناسب اعضا
چهارم حسن تعقل و تفطن و صاحب فطرتی پنجم صلاح و تقوی ششم
اصالت و نجابت هفتم جودت طبع و صفای ذهن هشتم صاحب کمالی
و فضایل نهم علم و هنر دهم تواضع و فروتنی یازدهم استقامت مزاج

دوازدهم لطف و رحم سیزدهم تشرع و دینداری چهاردهم لطافت و ظرافت
پانزدهم محبت و دوستی شانزدهم اعتدال مزاج و شهوت هفدهم زنده دلی
و سبکروحی هژدهم یاریابی و خوش معاشی نوزدهم عصمت و عفت بیستم
کمخواری بیست و یکم کمخوابی بیست و دوم خدمتکاری پیر و مرشد و بزرگان
بیست و سوم حق گزاری اهل حقوق بیست و چهارم کارهای خیر و ثواب کردن
بیست و پنجم جود و سخاوت بیست و ششم زهد و ورع بیست و هفتم حسنه و نیکی
در حق مردم بیست و هشتم سخندانی و شعرفهمی بیست و نهم عدالت و انصاف
سی‌ام شجاعت و جوانمردی سی و یکم حق گزاری و خدمتکاری مخدوم
سی و دوم قدردانی خادم **نوع دوم** در بیان هیئت و شکل بحسب خلقت اعضا
و صورت از الجمله آنچه سرخ باید هفت است اول ناخن دوم چشم
سیوم لب چهارم کام پنجم زبان ششم کف دست هفتم کف پا و آنچه
باریک و تنک باید پنج است اول بندهای اعضا و مفاصل دوم دندان
سیوم جلد بدن چهارم ناخن پنجم موی و آنچه پر و فربه باید سه است اول بنای
دوم رخسار سیوم سینه و آنچه دراز باید پنج است اول بینی دوم فاصله میان فاصله
هر دو پستان سیوم چشم چهارم زنخ پنجم بازو و آنچه کوتاه باید چهار است اول
کتف و دوش دوم ذکر سیوم ران چهارم گردن و آنچه بلند باید پنج است
اول قرغره دوم جبهه سیوم ناخن چهارم سینه پنجم بینی و آنچه عمیق باید
سه است

سه است اول قیافت دوم آواز سیوم عقل پس عقل مشترک باشد
میان خصلت و سیرت و اعضا و صورت و سیر و خصال و اعضای مذکوره
در هر دو نوع که ذکر یافت مشترک باشد میان مرد و زن مگر بعضی چیز که مخصوص
مرد است مثل شجاعت و درازی و کوتاهی ذکر و غیر آن **شعبه دوم** در معرفت
علامات خیر و شر و سعادت و شقاوت و آن متنوع است به سه نوع **نوع اول**
در معرفت علامات خیر و شر و سعادت و شقاوت بحسب خلقت اعضای
و صورت از سر تا پای بدین تفصیل پیشانی بلند علامت بختاوری و دولتمند
بود و پیشانی کشاده بحد اعتدال و هموار و خوش اندام مثل نصف ماه علامت
سلطنت و دولت بود و پیشانی پهن و کشاده علامت علم و دانش بود و پیشانی
تنگ و پست علامت کوتاهی عمر و بدبختی باشد و پیشانی ناهموار و بلند
و فراز و نشیب علامت رنج و محنت و گذرانیدن عمر بسختی و دشواری بود و خال
در پیشانی علامت بختاوری بود و سیب خورد در سر یعنی در منتهای منبت
موی سر مقابل ابرو طرف چپ و راست سر که موی کمتر باشد علامت
بختاوری بود و سیب کلان در سر که از حد اعتدال زیاده باشد علامت فقر و
درویشی بود ابرو کشیده و خوش چشم و دنباله دار علامت دولت و سلطنت بود
و ابروی پیوسته علامت دزدی بود و ابروی نیم مو و کم موی علامت
نکبت و فلاکت بود اگر استخوان میان هر دو ابرو بسیار بلند بر آمده باشد
علامت سلطنت و دولت بود چشم سیاه و سفید و رگهای سرخ در وی
بیاگنده باشد علامت شاهد پرستی و نظربازی و بهره مندی از زنان بود

خصوصا اگر خال سیاه بر سطح بیاض دیده باشد و چشمی که برنگ چشم سبز بود

یعنی اندکی میگون زند علامت شجاعت و تهور باشد و چشمی بر شکل

چشم گاو کلان باشد و بیضهٔ دیده اش بلند بر آمده باشد علامت وقاحت

و بیشتر مشوم و چشمی بر مثال چشم گربه ازرق و کبود و برنگ باشد علامت

بدخلقی و سیاه چشمی دلیری و سبکی بود خصوصا اگر گرد حدقه مثل زنار دانه نیک سلیمانی

طوقی دیگر باشد و معتقد اگر آنجا دگو سبج بود بدتر باشد بینی دراز بلند باندام

علامت دولت و سعادت بود و بینی مثل منقار طوطک یعنی بینی که اندکی

شکسته وار و اریب و خمیده در میانه و باندام بود آن نیز علامت دولت و سعادت

بود و هر بینی در درازی و کوتاهی و بلندی و پستی و باریکی و فربهی میانه و خوش اندام

و خوشنما بود علامت نیک باشد و بینی بسیار بلند و باریک و شکسته وار

علامت سبکساری بود و بینی پست و پهن علامت شهوت باشد بینی

که از میان پست و از بن و لبش بلند باشد علامت شرارت و بدو آنی بود

و بینی باریک و کج چنانکه سر بینی بر دهان افتاده باشد علامت بدخلقی و

بدروی بود و بینی گنده و فربه و فراخ علامت نخوت و تکبر بود و هر بینی که

در درازی و کوتاهی و باریکی و فربهی و بلندی و پستی از حد اعتدال متجاوز بود

ناپسندیده باشد گوش کلان و پهن علامت عمر دراز باشد و گوشی که در

درازی و کوتاهی و فربهی و لاغری و پهنی و خردی بحد اعتدال بود علامت

سعادت و اخلاق پسندیده باشد و موی بر گوش علامت رنج و محنت

بچو کام دهانی

بود کام وزبان سرخ علامت دولت ومال بود وکام وزبان زرد علامت دولت وسلطنت
باشد وکام وزبان سفید علامت نکبت وفلاکت باشد وکام وزبان سیاه علامت
شقاوت وبدبختی باشد زبان لک وفربه وخشک علامت دروغگویی باشد
لثه سیاه یعنی گوشت بن دندان که سیاه باشد علامت دولت ومال بود لبهای کج
علامت دولت وسعادت بود ولبهای سیاه علامت نکبت وبدبختی بود
اگر لب زیرین کج یا سطبر باشد علامت رنج ومحنت بود دندانهای خورد وباریک
بحد اعتدال مثل دانه های انار علامت دولت وسعادت بود دندانهای براق
وجلادار علامت دولت ومال بود یا علامت فقر وترک دنیا باشد و
دندانهای بی رونق وبی جلا وکم زیاد واز هم ترکیده ودراز وفاصله دار ومثل دندانهای
خرس وخوک اینها علامت رنج ومحنت ونکبت وفلاکت بود ودندان بالای
دندان رسته علامت دولت ومال باشد ودندانهای ناهموار علامت علم وهنر
باشد سی ودو دندان علامت دولت وعیش وعشرت باشد سی ویک
دندان علامت سلطنت ودولت باشد وسی دندان نیز علامت نیک باشد
وبیست ونه دندان علامت رنج ومحنت بود ودندان زیاده از سی ودو
وکم از بیست ونه علامت ظلم وبیرحمی وقساوت قلب بود زنخ مدور
وخوش گوشت در درازی وکوتاهی وفربهی وباریکی میانه علامت سعادت ودولت بود
وخال بر زنخ علامت زنانگی وزن طبیعتی بود باید در مردان بران لو به زنخدان رخسارهای
خوش گوشت علامت دولت بود واگر در وقت سخن گفتن وخندیدن در رخسار
گود افتد علامت سعادت بود چهره باریک خوش گوشت مایل بدرازی علامت

شرم و حیا بود و دهان تنگ بود و دهان مثل غنچه گل علامت سعادت و دولت بود
و دهان مثل دهان موش و لب علامت نکبت و فلاکت باشد گردن باریک
علامت زیرکی و دانائی بود و گردن فربه و کنده علامت نکبت و فلاکت باشد
و گردن مثل گردن مرغان یعنی دراز و باریک و خم دار و حلقوم از پس برآمده علامت
نکبت و فلاکت و تیره و گناه باشد و گردن کوتاه علامت شیطنت و شرارت بود
و گردنی دراز از حد زیاده علامت دزدی باشد و گردنی که در درازی و کوتاهی و فربهی و
باریکی میانه و بحد اعتدال باشد علامت سعادت و دولت بود قفا مثل قفای فیل
یعنی اندکی برآمده و لشته دار علامت سعادت و دولت بود قفا مثل قفای بوزنه
یعنی خشک و کاواک علامت نکبت و فلاکت باشد پشت خلقی میانه
علامت سلطنت و دولت بود و پشت دراز منحنی و دراز از حد اعتدال علامت نکبت
و فلاکت باشد بازوی دراز علامت هوشمندی و دانائی بود و بازوی خورد علامت
کندیکی و غلیظی باشد و بازو در درازی و کوتاهی و فربهی و باریکی میانه علامت
سعادت و دولت بود اگر دست راست از دست چپ درازتر بود علامت
شجاعت و تهور باشد و اگر دست چپ از دست راست درازتر بود علامت
جبن و بددلی باشد آرنج مثل آرنج شیر یعنی پرگوشت و خوش اندام علامت
دولت بود و آرنج مثل آرنج اسب یعنی قوی و پرگوشت علامت شوکت
و دولت بود و آرنج خشک و باریک مثل آرنج بوزنه علامت نکبت و فلاکت
بود و اگر بندگاه پنجه دست پرگوشت بود مثل بندگاه پنجه دست شیر چنانکه ساعد
و پنجه دست یکسان نماید علامت دولت و تهور و شجاعت باشد خال سیاه

در کف دست

در کف دست چنانکه اگر مشت بربندد در مشت آید علامت دولت و مال و
نعمت باشد و چون انگشتان دست را با هم متصل ساخته راست بدارند اگر در بیخ
انگشتان مابین هر دو انگشت فاصله بماند و دریچه وار بنماید علامت آنست که آنکس
صاحب تصرف بود و مال بسیار او جمع نشود و اگر فاصله نماند و دریچه وار ننماید علامت
آنست که آنکس ممسک باشد و مال بسیار او جمع شود و اگر انگشت خنصر دست راست
دراز باشد چنانکه از سر بند اول انگشت بنصر بگذرد آنکس در دولت و نعمت از پدر خود
زیاده گردد هر دو پستان فربه علامت دولت و مال باشد اگر پستان چپ فربه تر
از پستان راست باشد او را از زن خوب نصیب گردد و پستان لاغر کم گوشت
علامت نکبت و فلاکت بود هشت استخوان در پهلو علامت سلطنت و پادشاهی
بود نه استخوان در پهلو نیز علامت سلطنت و دولت بود و ده استخوان در پهلو
علامت فقر و درویشی باشد و یازده استخوان در پهلو علامت کمال زیرکی و هنر بود
و دوازده استخوان در پهلو علامت رنج و محنت و فلاکت باشد و سیزده استخوان
در پهلو علامت دولت و مال باشد و چهارده استخوان در پهلو علامت بزه و گناه
باشد شکم کلان علامت نعمت و مال بود و شکم پر گوشت خوش اندام نیز علامت
دولت و نعمت بود و شکم دراز کم گوشت و بکو فرو رفته و باریک خمیده علامت
نکبت و فلاکت بود ناف عمیق خوش گوشت علامت دولت و مال بود
ذکر بسیار دراز علامت نکبت و فلاکت باشد و اگر از طرف راست بلندتر
باشد زن خوب نیکبخت نصیب او گردد و اگر از طرف چپ بلندتر باشد او را
فرزندان و اولاد بسیار شود اما از زن خوب نصیب نباشد و در رنج و محنت بود

واگر سر ذکر بلند باشد ولیکن آن پست تر بود زن خوب نصیب او بود و عیش و
عشرت بگذراند واگر بعکس این بود یعنی پشت ذکر بلند تر باشد و سر آن پست تر بود
بعکس آن باشد یعنی از لذت جماع محروم گردد و زن از وی ناخشنود ماند
و خال سیاه بر ذکر علامت عیش و عشرت با زنان بود اگر منی کسی بوی ماهی دارد باشد
علامت کثرت اولاد و فرزندان و مال و مواشی بود واگر بوی شهد داشته باشد
علامت عیش و عشرت با زنان بود واگر بوی زهر داشته باشد علامت سلطنت و
دولت بود واگر بوی شیر و خوراک داشته باشد نیز علامت دولت بود
واگر منی قلیح داشته باشد طبیعت آنمرد بر فسق و زنا راغب و مایل بود در وقت
بول کردن اگر یک فواره از ایزه جهد علامت دولت بود واگر دو فواره جهد
علامت علم و دانش باشد واگر سه فواره جهد علامت زهد و تقوی و پرهیز بود واگر
چهار فواره جهد علامت نکبت و فلاکت باشد رانی که مثل ران آهو باشد یعنی
پرگوشت و خوش اندام علامت دولت و سعادت باشد و مثل ران اسپ یعنی دراز
و قوی و پرگوشت بس علامت دهقانی و کشاورزی بود و مثل ران شیر یعنی مختصر و
قوی و پرگوشت باشد علامت دولت و مال و نعمت بود و ران بسیار دراز کم گوشت
و بسیار خورد و فربه بد اندام علامت شره و گناه باشد و موی بسیار بر ران علامت
خواهش و رغبت بسیار بر زنان باشد واگر موی با کلان نما باشد علامت نکبت و
فلاکت بود اگر در هر مسام یک موی رسته باشد علامت دولت بود واگر دو موی
در یکجا رسته باشد علامت علم و دانش باشد واگر سه موی در یکجا رسته باشد
علامت عبادت و خداپرستی بود واگر چهار موی در یکجا رسته باشد علامت

نکبت و فلاکت

نکبت و فلاکت بود موہای درشت و کنده در بدن مثل موی گاو و فیل علامت
علم و دانش و شہوت باشد و موہای نرم و باریک علامت رنج و محنت بود و
موہای دراز در بدن علامت درازی عمر بود و موہای خرد و کوتاه علامت کوتاہی
عمر باشد و موہای بسیار خرد و کوتاه علامت نکبت و فلاکت باشد ساق ہای
خوش گوشت خوش اندام علامت دولت بود و ساق ہای قوی مثل ساق
جاموس علامت الفت در زن خوب لضیلاد بود و ساق دراز خشک
کم گوشت علامت نکبت و فلاکت بود زانوی کلان خوش گوشت علامت
دولت و عیش و عزت بود و زانوی کلان نرم بسیار گوشت علامت
نکبت و رنج و محنت باشد و زانو مثل زانوی شیر و یوز علامت سلطنت و
دولت بود و مثل زانوی آہو و موش و خوک نر علامت دولت بود و
مثل زانوی یوزینه و خوک و شغال و خرس علامت نکبت و فلاکت بود تا
پاشنه ہای در درازی و کوتاہی و فربہی و لاغری میانه علامت دولت بود و
پاشنه [illegible] پر گوشت علامت رنج بود و پاشنه دراز در رنج و فلاح میانه باشد
و پاشنه بسیار خرد علامت نکبت و فلاکت باشد لب ہای خوش گوشت و
خوش اندام مثل لب کشف علامت سعادت و دولت بود و کف پای پر گوشت کم
در میانه کف پا بزمین نرسد و کاواک ماند علامت سعادت و دولت بود
و کف پای پر گوشت در میانه کف پای بزمین رسد و سیح کاواکی نماند علامت
بیدولتی باشد و در زبان بعکس آن باشد ناخنہای پا دراز و سرخ یا لضیع سرخ و

و باشند ناخن‌های نرم و میانه و انگشتان پای هموار و باهم ملاصق و مجتمع چنانکه قدری شگافی نک
باشند علامت سعادت و دولت بود و ناخن‌های پای بی‌جلا و از هم ترکیده و
ناهموار و سفید یا زرد رنگ و پنجه‌های پهن و انگشتان پای منتشر و از هم جدا علامت
بی‌دولتی بود و ناخن‌های پای که بسیار سیاه باشند علامت دزدی و بندی و
زنجیر و سرگردانی و پریشانی بود انگشتان پای خرد و کوتاه علامت بدخویی
باشد و بغایت خرد و کوتاه علامت دزدی بود انگشت ابهام پای که از
انگشتان دیگر جدا و بفاصله باشد علامت رنج و مشقت و جنگ و بدخویی
بود انگشت میانه پای که از انگشت سبابه درازتر بود علامت آنست که زن
نیک نصیب او شود و اگر انگشت میانه مذکور بسیار خرد باشد زن بدخوی کلپه دراز
نصیب او گردد و از وی لذت و حلاوت نیابد انگشت بنصر پای که از
میانه و سبابه درازتر بود علامت آنست که زن نیک نصیب او شود و علم و
دانش آموزد و اگر انگشت خنصر پای درازتر بود علامت آنست که مردم بر و
طعن زنند و مذمت او کنند و اگر انگشت مذکور خرد و تر بود علامت علم و دانش
باشد استخوانهای دست و پا و غیر ذلک که دراز و خوش گوشت باشد
علامت سعادت و دولت و راحت و آسودگی بود و استخوانهای دراز
خشک کاواک بی‌گوشت علامت نکبت و فلاکت بود و استخوانهای خرد
و کوتاه بسیار گوشت نیز علامت نکبت و فلاکت باشد خون بدن اگر سرخ و خوش رنگ
باشد علامت دولت بود و اگر مایل بکبودی و سیاهی بود علامت عیش و
عشرت باشد و اگر بشیر رنگ گل کنول بود علامت رنج و محنت و

کثرت اولاد

کثرت اولاد و دختران باشد آواز مثل آواز هنس علامت سعادت و دولت بود
و مثل آواز طاوس یعنی پس بلند و صاف و خوش نیز علامت دولت بود
و مثل آواز قوچ علامت شهوت و مستی بود و آواز درشت منتشر مثل آواز
دهل علامت نکبت باشد **نوع دوم** در بیان ریکه بیای مکسوره و یای مجهول و کاف
تازی یعنی نقیله یعنی خطوط دست و پا وغیره یک خط در پیشانی العرض یعنی از
شقیقه تا شقیقه علامت دولت و مال بود دو خط علامت علم و هنر باشد
و سه خط علامت سلطنت و وزارت باشد و چهار خط علامت بیدولتی
و درویشی باشد و پنج خط نیز علامت بدبختی بود و عدم خط در پیشانی
علامت خوب یعنی ترک دنیا باشد و نیز گویند پنج خط در پیشانی علامت
صد ساله عمر باشد و چهار خط علامت هشتاد ساله عمر و سه خط علامت
شصت ساله عمر و دو خط علامت چهل ساله عمر و یکخط علامت بیست ساله عمر
و عدم خط در پیشانی علامت کم عمری بود و خط مثلث در پیشانی یا خط
راست قایم مثل حرف الف علامت ریاست و مهتری بود و زنان او را
بسیار دوست دارند یکخط در گلو علامت دانش و علم بود و دو خط علامت
هنرمندی باشد و سه خط علامت هوشمندی و دانائی بود یک خط در بندگاه
دست نزدیک پنجه علامت سعادت و دولت بود و دو خط علامت
علم و دانش بود سه خط علامت کمال زهد و عبادت و ریاضت بود در کف دست
خطوط بشکل خندق یا قلعه یا برق علامت علم تجارت و بازرگانی و مالداری بود
و بشکل ماهی علامت دولت و نعمت و فتح الباب باشد و بشکل چکران

علامت وزدی بود و خطی بشکل هلال یا کجک فیل علامت دولت و مال و هنر و
و شجاعت باشد و بشکل مربع در کفدست علامت هنر و شجاعت بود
اما آنکس اکثر دربند و زندان باشد و شکل مثلث را در کفدست در اصطلاح
بهندار نامند بفتح بای موحده ثقیله و نون منونه و دال ثقیله ممدوده و را و آن
علامت دولت و مال باشد پس اگر بهندار مذکور از طرف زیر کشاده باشد
یعنی خطها این طرف برابر نرسیده و احاطه تامه نکرده باشد بلکه از میان گسسته باشد
علامت آنست که مال او بفسق و فجور و زنا و فاحشه و قحبه تلف کردد و اگر
شکم بهندار کشاده باشد علامت آنست که مالش بدزدی رود یا بسوختن و
غرق شدن و امثال آن تلف کردد و اگر پشت بهندار یعنی از طرف بالا کشاده
علامت آنست که اصلا مال بدستش نیاید و همیشه نکبت و فلاکت بگذراند
بهر حال درست و سالم یعنی بهندار او بیاست و علامت جمع شدن
دولت و مال و کشاده و ناقص یعنی او علامت تلف شدن مال اگر خطی
از بن کفدست بالا رود و بانگشت سبابه یا وسطی برسد علامت دولت و
مال بود و اگر آن خط بر بهندار بگذرد بغایت نیکو باشد و این خط را اردهه ریکه
نامند بضم همزه و سکون را و دال ثقیله و خطی که از نزدیک بیخ انگشت خنصر بالا
رود آنخط را اربل ریکه گویند با لف ممدوده و رای موقوفه و بای موحده خفیفه
مفتوح و لام یعنی خط عمر پس اگر آن خط میان سبابه و وسطی منتهی کردد و از هیچجا
گسسته و منقطع نشده باشد علامت درازی عمر بود و درازی و کوتاهی
عمر را از درازی و کوتاهی اینخط قیاس نمایند و بر کنار کفدست تا بیخ خط مذکور
و بیخ انگشت

و بیخ انگشت خنصر هر قدر خطهای خرد باشند بهمان قدر دلالت بر عدد زنان کند که
نکاح او در آیند اگر یکی باشد یک زن و اگر دو باشد دو زن و زیاده برین و مابین خطوط
مسطور و بند دست اینها بر کنار کف دست هر قدر که خطوط خرد باشند بهمان قدر
عدد فرزندان دلالت کنند اند ترپسران و خردتر دختران و در زیر بیخ انگشت ابهام
تا نصف کف دست در عرض خطوط خرد دلالت بر اولاد و فرزندان کند و خط
بندهای انگشتان که شکل جو دانه کشاده و فراخ علامت فراخ دستی
و همت و خرج بسیار بود و خطی بشکل کنجک فیل در کف پای علامت
سلطنت و دولت بود و خطی دراز نا پشته پای بالا رود و بانگشت ابهام
منتهی گردد علامت دولت و نعمت بود و اشراردیکه نامند بضم را و
تشدید دال خفیفه و رای متصله اگر خط سه شاخه در بطن انگشت وسطی باشد
علامت عیش و عشرت بود و اگر در بطن انگشت بنصر بود علامت فسق و فجور
و زنا باشد و اگر در بطن خنصر بود علامت زهد و ریاضت و عرفان باشد
یک چکر در انگشتان دست علامت دولت و مال بود و چکر بجیم عجمی و کاف تازی
خفیفتی باول مفتوح و ثانی مشدده و رای متصله خطی بود مدور تو بر تو در بطن
سر انگشت و دو چکر علامت علم و هنر باشد و سه چکر علامت دولت و سعادت
بود و چهار چکر علامت نکبت و فلاکت باشد و پنج چکر علامت هنر و عیش و
فلاح بود و شش چکر علامت شهوت و لذت و عیش و عشرت باشد و هفت چکر
علامت تهور و شجاعت بود و هشت چکر علامت خشم و غضب باشد و نه چکر
علامت سلطنت و دولت بود و ده چکر در بطن انگشتان هر دو دست علامت دولت

وفتح الباب باشد یک سنکه در انکشتان دست علامت دولت وراحت باشد
و سنکه بفتح سین مهمله ونون منونه وکاف تازی ثقیله خطی بود تو برتو در بطن انکشت
شبیه بجکر مایل بدرازی بر انکشت و دو سنکه علامت نکبت و فلاکت باشد و
سه سنکه علامت دریوزه کری وکدایی بود و چهار سنکه علامت هنر و علم باشد
و پنج سنکه علامت نکبت و فلاکت بود و زیاده بر پنج سنکه تا ده سنکه علامت
سلطنت و دولت بود و یک بدم در بطن انکشتان دست تا چهارم علامت دولت و
مال بود و بدم بیای عجمی و دال خفیفتین بفتح اول و سکون ثانی و میم خطی بود بشکل کل
چهار برکه و از چهار بدم تا نه بدم علامت دولت و طالعمندی بود و ده بدم
در انکشتان هر دو دست علامت کمال فقر و درویشی و ترک دنیا باشد و کوفی
در بطن انکشتان دست از یکی تا پنج علامت زهد و ورع و تقوی و هنر باشد و
زیاده از پنج تا ده کوفی علامت کمال فقر و درویشی و عرفان بود و کوفی بفتح کاف
تازی خفیفه و سکون واو و دال مثقله مکسور و یای معروف خطوطی بشکل حرفه و خطوط
بسیار در کف دست زیاده بر سه خط علامت محنت و رنج و کذب و دروغکوئی
بود و پوشیده نماند که در دیدن خطوط دست و پای در مردان طرف راست اعتبار
کنند و در زنان طرف چپ **نوع سیوم** در بیان قد و قامت بباید دانست که پنجاه و
دو انکشت قد مرد علامت فضل و کمال و عزت و اعتبار باشد اما دلالت بر
فقیری و درویشی و دریوزه کری نیز کند و مقدار شصت انکشت علامت دزدی و عیاری
و فریبندکی و حرص و طمع و بدفعلی و بدعملی باشد و مقدار نود انکشت قد در مرتبه
ادنی بود و مقدار صد انکشت در مرتبه اوسط باشد و مقدار یکصد و شش انکشت
در مرتبه اعلی بود و قدی که مقدار نود انکشت باشد دلالت بر بسی صاحب هنر کند

وار نود انکشت

وار نود انگشت تا یکصد و ده انگشت آنچه بیفزاید سر بر انگشتی پنجساله عمر بر سی سال عمر بیفزاید مثلا نود و یک انگشت قد دلالت بر سی و پنج ساله عمر کند و نود و دو انگشت بر چهل ساله عمر و علی هذا القیاس تا یکصد و ده انگشت قد بهر انگشتی پنجساله بیفزاید چنانکه یکصد و ده انگشت قد دلالت بر یکصد و سی ساله عمر کند و از یکصد و ده انگشت تا یکصد و بیست انگشت قد آنچه بیفزاید سر بر انگشتی هفت سال عمر بر یکصد و سی سال عمر بیفزاید چنانکه یکصد و یازده انگشت قد دلالت بر یکصد و سی و هفت ساله عمر کند و یکصد و دوازده انگشت قد دلالت بر یکصد و چهل و چهار ساله عمر کند و علی هذا القیاس بهر انگشتی هفت سال عمر بیفزاید چنانکه یکصد و بیست انگشت قد دلالت بر دوصد ساله عمر کند و چون از یکصد و بیست قد بیفزاید عمر جاودانی یابد و علم لدنی حاصل کند والله اعلم

فصل دوم

در معرفت قیافه زنان از پایها تا سر بدن بطالع کف پای سرخ و نرم و پر گوشت چنانکه چون پای بر زمین گذارد تمام کف پای بر زمین رسد و نقش پای درست ظاهر شود علامت سعادت و دولت بود و اگر میانه کف پای بر زمین نرسد علامت سعادت و میوه که بود و پشت پای خوش گوشت و هموار مثل پشت کف علامت سعادت و دولت بود و خشک و دراز و کاواک علامت محنت و فلاکت بود و شکل پدم یعنی گل کنول و چکر یعنی دایره تو بر تو در کف پای علامت سعادت و دولت بود و هرچند شکل پدم و چکر در کف پای بیشتر همانقدر سعادت و دولت زیاده تر و اگر در کف پای شکل چتر یا کنجک فیل باشد علامت سلطنت و سعادت و دولت بود و آن زن البته زن پادشاه شود یا پدر او را نکاح در آن آن کس دولت عمده رسد و اگر پای شکل سنکه شد یعنی دایره مانند بدراز پی شبیه چکر علامت غصه و رنج و بدخو و بدخلق بود و اگر در میانه کف پای خطی بود دراز چنانکه از پاشنه تا انگشتان پای رسد

و آنرا آرد ریکه خیابکه در فصل اول ازین باب کذشت علامت سعادت و دولت بود
و اکر انکشت ابهام پای باریک و سرخ بود علامت آن باشد که آن زن در رضاجوئی
و فرمان برداری و اخلاصمندی شوهر بسیار کوشد و فریبی و کیدی کند که ابهام پای درازتر علامت
آن بود که آن زن زود بیوه کردد و اکر انکشت سبابه پای درازتر از انکشت ابهام باشد
علامت آن بود که آن پر شهوت باشد و مرد بیکانه را بسیار دوست دارد و اکر
از حد زیاده دراز باشد آن زن در وقت دو شوهر نیز بدکاره بود و اکر انکشت مذکور
خوردتر باشد علامت بدخوئی و بدخلقی بود و اکر انکشت وسطی پای درازتر باشد
علامت بد فعلی بود و بعضی کویند زود بیوه کردد و اکر آن انکشت از پای راست
بر زمین نرسد آن زن پیش شوهر بی اعتبار بود و شوهر کفته او را قبول نکند و اکر
همان انکشت از پای چپ بر زمین نخورد علامت دولت بود و اکر انکشت بنصر
پای او از وسطی درازتر بود آن زن زود بیوه کردد و اکر انکشت مذکور خوردتر باشد علامت
بدخلقی و بدخوئی بود و اکر همان انکشت بر زمین نرسد و معلق ماند او دو شوهر کند و اکر
انکشت خنصر پای درازتر بود علامت بی شرمی و بیحیائی باشد و آن زن شوهر بسیار کند
و اکر خوردتر بود و بر زمین نخورد نیز علامت بد فعلی بود البته شوهر دیکر کند و اکر انکشت مذکور
از پای چپ بر زمین نرسد علامت سعادت بود و همه کس او را دوست دارد
و اکر هر چهار انکشت پای بر زمین نرسد چهار شوهر او بمیرد و پاشنه پای اکر دراز باشد
شوهر او را بسیار دوست دارد و لیکن از شوهر جدائی بسیار کند و دیو او را بغیر از
خود شوهر کس را هم نباشد و اکر کنده و سطبر باشد علامت نکبت و فلاکت بود
و اکر از طرف راست اندکی فربه و کنده بود علامت شرم و حیا و عصمت و عفت
باشد و پاشنه میانه و نرم و نازک علامت سعادت و دولت بود شنا نیک
کنده و بلند

کنده و بلند مانند شاخ گاو میش علامت قید و زنجیر و شنق شوهر باشد ساق پای
خوش گوشت و کاو دم و صاف و بی‌مو علامت سعادت و دولت بود و ساق کج
و سطبر و پر موی علامت پرستاری بود و ساقی که مثل ساق زانو و اندک موی باشد
و مویش مثل موی خر بود او و شوهرش همیشه پریشان احوال باشند و اگر در وقت راه رفتن
از ساقش یا از مهره کمرش آوازی برآید فرزندش نزید و اگر فرزند بزید شوهرش بمرد زانو اگر
اندام نهانی او پست و بلند و نشیب و فراز باشد آن زن بدکاره بود و شوهر بسیار کند و اگر مانند
پشت کفش باشد یعنی اندکی پشته دار و خوش گوشت و خوشنما باشد علامت سعادت
و دولت بود و اگر بلند باشد نیز علامت دولت بود اگر خلو بود علامت توانگری و
مالداری باشد و اگر دراز و فربه و بسیار گوشت باشد علامت رنج و محنت بود و
معتدل اگر درشت و سخت و پر از موهای درشت مثل موی فیل و گاو باشد آن زن لابد
کنیز و پرستار گردد و اگر از جانب راست اندکی بلند باشد علامت بیدینی بود لما
پسران بسیار زاید و اگر از جانب چپ اندکی بلند باشد علامت عیش و عشرت بود
اما دختران بسیار زاید [illegible] دراز و خشک و بیگوشت باشد علامت شقاوت و علامت و فلاکت
بود و اگر بر پیشانی اندامش بهتر باشد یعنی موها گرد و پیچدار باشد او را فرزندان بسیار صاحب
دولت باشند و اگر بجانب راست اندامش یا بر پیشانی آن خال سرخ باشد علامت
سعادت و دولت بود و اگر داغ سیاه باشد و معتدل دراز بود علامت رنج و محنت
و فلاکت باشد کفل و سرین پر گوشت و بلند و پهن علامت سعادت و دولت بود
کمر باریک مثل کمر شیر و یوز علامت سعادت و دولت بود و کمر فربه و سطبر علامت
غم و اندیشه بود ناف عمیق علامت آنست و شوهرش بسیار بخواهد و دولت و لالو و

و ناف مرد و زن خوش گوشت علامت عیش و عشرت بود اگر در ناف چند چین نقد و
موی شکم برنگ طلا باشد علامت سعادت و دولت بود آن زن البته زن بادشاه بود و اگر از
سر ناف تا زیر سینه خطی باشد از موهای نرم و باریک آنرا در اصطلاح اهل هند روماولی
گویند علامت دولت و سعادت بود اگر تا ناف از جانب راست اندکی بلند باشد علامت سعادت
و دولت بود و اگر در زیر ناف خال زنبور غفرانشان باشد علامت دولت بود و پسران زاید
و ناف کم گوشت بیرون برآمده علامت نکبت و فلاکت بود شکم خوش گوشت و خوش اندام
مانند پشت علامت سعادت و دولت بود و شکم مانند پشت خوک باشد یعنی پهن و
پر گوشت باشد علامت آنست که آن زن پسری زاید که صاحب دولت و عمده گردد
اگر بر شکم رگهای نیلگون نمودار باشد خواه زن باشد خواه مرد علامت سلطنت و دولت بود
و اگر رگهای سرخ بود علامت بدفعلی و قحبگی باشد و اگر مرد باشد علامت فسق و زنا باشد
بود و اگر بر شکم اهس یعنی لکه سیاه باشد علامت فقر و درویشی و سرگردانی بود خواه زن
خواه مرد و اگر بر سینه رگهای سرخ باشد علامت علم و دانش و حلم و مال بود شوهرش
بسیار دوست دارد و سینه بلند و تنگ علامت غم و اندیشه بود و خالهای مایل
بسفیدی بر سینه علامت رنج و محنت بود پشت بلند علامت پرستاری بود
و پشتی که مثل پشت فلنگ یعنی اندکی نشسته دار بود علامت قوادگی و دلالگی
باشد و پشتی که مثل پشت آهو باشد علامت سعادت و دولت بود و موی بر پشت
علامت نکبت و فلاکت بود و بسیار موی بر پشت یعنی موهای مدور پیچدار علامت
رنج و محنت بود و شوهر آن بسیار را هلاک سازد و پشتی بر پشت یعنی داغ سیاه علامت
ادبار و کاهلی بود

186

دلی و سعادت بود و اگر بر پشت رگها نمودار باشند علامت درازی عمر بود لیکن دراز و کاواک
علامت رنج و محنت و فلاکت بود پستان گرد خوش قبه و خوش گوشت و سخت خصوصاً
رگها بران نمودار باشند علامت سعادت و دولت بود و شوهرش بسیار حرمت دارد
و پستان دراز و پرگوشت علامت فرزندان و اولاد بسیار بود و پستان دراز کم گوشت
علامت رنج و محنت و فلاکت بود و خواه کم گوشت بی‌مغز مثل خریطهٔ خالی نیز علامت
نکبت و فلاکت باشد و پستان بلند نه اندام درشت ترکیده جلد علامت کنیزی و
پرستاری بود و درشت جلد سرخ رنگ علامت بیفرزندی باشد و اگر در زیر پستان
تولول
خال سرخ یا ثولول یعنی مسهٔ سرخ واقع شود آن زن اول پسر زاید خصوصاً که خال یا مسه جانب
چپ باشد و اگر آن خال بر پهلو یا بر گلو یا بر گوش یا بر دست جانب چپ باشد
نیز همین حکم دارد و اکثر پسر زاید و اگر یک پستان سخت باشد و دیگر نرم یا یکی کلان و دیگر
خورد علامت رنج و محنت و غم و اندیشه بود پنجهٔ دست خوش گوشت و خوش اندام
و نرم و نازک و کف سرخ مثل گل کنول علامت نیکی و دولت بود و خشک کم گوشت
و کاواک و سیاه بعکس آن باشد ناخن لب‌بسته دار و هموار مثل پشت کشف باریک و
سرخ رنگ و براق مثل برگ کنول علامت سعادت و دولت بود و ناخن سطبر و
فرو نشسته و بیحال و ناهموار و ترکیده و زرد یا سیاه رنگ همه بعکس آن باشد اگر
در کف دست نشان پدم یعنی گل کنول و چتر و برق و ماهی و مالا یعنی تسبیح و کوندل یعنی
خرمهره باشد علامت سعادت و دولت بود و آن زن البته زن پادشاه باشد
یا بشوهرش بدولت عظیم رسد و باقی خطوط دست مثل خطوط دست مرد باشد
اما در مردان دست راست و در زنان دست چپ چنانکه در فصل اول

گذشت گردن و گلوسی برنماف گردن و گلوی آهو باشد علامت سعادت و جهالت بوله
گردن کوتاه و باریک یا بسیار سطبر و فربه علامت رنج و محنت و فلاکت بوله و گلو و
حلقوم دراز و سطبر و بد اندام علامت محنت و فلاکت باشد زنخدانی میانه خوش گوشت
و مدور علامت سعادت و دولت بوله خصوصا چاه داشته باشد و زنخدانی
دراز کم گوشت علامت نکبت و فلاکت بوله و اگر معیدا بر زنخدان موی باشد بدتر بوله و بیوه گردد
غبغب خوش گوشت که یک چین داشته باشد علامت سعادت و دولت بوله لبهای سرخ و باریک
بحد اعتدال علامت سعادت و دولت بوله و لبهای سیاه و دراز و سطبر علامت فلاکت
و بیوه کی باشد و اگر معیدا بر پشت لب موی باشد مثل بروت مردان بدتر بوله و آن زنی
تمام عمر در بیوه کی و نکبت و فلاکت بگذراند دهان تنگ مثل غنچه گل یا دهان بسته علامت
سعادت و دولت بوله و دهان فراخ و دراز چنانکه در وقت خنده همه دندانها کرسی نماید علامت
رنج و محنت و فلاکت بوله و دندانهای خرد و برابر و آبدار مثل دانه انار علامت سعادت و
دولت بوله و دندانهای دراز و بلند و بیحد علامت نکبت و فلاکت و بیوه کی بوله
دندانهای ناهموار و پست و بلند علامت آنست که فرزندانش نزیند و بمیرند لثه مستحب
یعنی سیاه گوشت بیخ دندانها علامت نکبت و فلاکت بوله و بعضی حکما گفته اند زبان سرخ
و باریک و نرم علامت سعادت و دولت بوله و زبان سفید و سطبر و درشت و سخت علامت
نکبت و فلاکت و بیوه کی بوله و آن زن همیشه بیوه باشد و نیز گویند لوللوسی نزیند
زبان سیاه علامت جنگ آوری و بد خلقی و بد خویی و بدبختی زنان بوله یعنی بره زل
و جای بد کند یا سخن بنفرینی در از زبان نه آلود اثر آن نفوذ ظاهر بوله کام سرخ میانه گوشت
علامت سعادت و دولت بوله و کام سفید علامت کنیزک و پرستاری بوله و کام تلو علامت

فی وقح

فسق و فجور و در علوم کوشی بود و کام سیاه علامت نکبت و فلاکت و بدخوی و بدخلقی بود و
کام فربه و پرگوشت علامت بیدولتی باشد بینی میانه و خوش اندام مثل منقار طوطک یا غنچه
گل خیته و غیر آن علامت سعادت و دولت بود و بینی خواله و فربه و از پس فرو
افتاده علامت کبر و پرستاری بود و بینی پهن فناک بینی گربه علامت فسق و بدکاری
بود و اگر سر بینی بسیار دراز و نوک دار باشد علامت خشم و غضب و بدخلقی بود اگر در
رخسار بوقت سخن گفتن یا خندیدن مغاک افتد ما در و پدر آن زن بمیرد و بعضی گویند آن زن
شوهر خود را خوش نکند و دیگری را نخواند و خود کام باشد چشمها دراز و سیاه چشم نجابت
سیاه و بیضه چشم نجابت سفید و یکتا یا باریک سرخ و در سفیدی چشم منتشر و رگ کند
و آبدار و پر شرم و حیا علامت سعادت و دولت بود و چشمهای سرخ علامت
رنج و محنت بود و چشمهای ازرق علامت بدکاری و بدعملی و رذالت و بدذاتی
باشد و چشمها مایل به زردی علامت عقل و شعور بود اما زود بیوه گردد ابروی
دراز کشیده و [illegible]یده و خوش موی و دنباله دار علامت سعادت و دولت بود و ابروی
کوتاه و بیمو و کم مو علامت رنج و محنت و فلاکت و بیوگی باشد و ابروی پیوسته در میان
هر دو ابرو موی بسیار باشد علامت بدکاری و بدعملی و بیوگی بود گوش تنگ باریک و
تنک مایل بدرازی و خوش اندام علامت سعادت و دولت بود و گوش پهن و کلان
مثل غلاف آن علامت نکبت و فلاکت بود و موی بر کناره گوش علامت نکبت و
فلاکت و بیوگی باشد پیشانی بمقدار یک انگشت یا چهار انگشت عرض داشته باشد
و دراز و بلند و هموار و از موی صاف و پاک بود علامت سعادت و دولت باشد و خال سیاه
در پیشانی علامت آنست که آن زن پنج پسر زاید و همه دولتمند باشند و اگر وقت خنده در پیشانی

چنین بنهند علامت دولت و نعمت بود اگر در پیشانی خطی بشکل مثلث ظاهر باشد
علامت آن است که آن کس بر هزاران خلاوندی و صاحبی و حکمرانی کند و پیشانی تنگ و
پرمو علامت نکبت و فلاکت بود موهای سر دراز و سیاه و براق علامت سعادت و
دولت بود و موهای لک و درشت علامت بیوه‌گی باشد و موهای انبوه در سر و مکنون
مایل بزردی پراگنده و بر لبها باشد و بر دوش و بر سینه افتد و بر فرق سر نیز پریشان و
ایستاده مانند علامت نکبت و فلاکت و بدخوی و بدخلقی بود بینی پر موی در بینش بس علامت
هوسی و بدکاری و بدفعلی بود موی بر گردن علامت نکبت و فلاکت باشد و زنی که بر چهره او ریش
علامت شجاعت و مردانگی ظاهر باشد و بر بدنش موی بسیار باشد علامت کنیزکی و پرستاری آید
بود موهای بسیار و درشت بر بدن مثال موی فیل و گاو علامت نکبت و کنیزکی و پرستاری بود
و اگر در عضوی بعضی جا مو باشد و بعضی جا نباشد و خم و پیچ خورده بود علامت بیوه‌گی
باشد جائیکه زیر پستانها و ناف و بر پشتش نرسد و در هر مسامی یکموی علامت نکبت و دو موی عکس آن
باشد اگر از عرق بدن زنی بوی خون یا تلخ مثال بوی درخت [illegible] و گل توری یا
بوی تیز یا گریه آید اینها علامت نکبت و فلاکت باشد و اگر بوی شیر و شاخ گاو و
مستی فیل و گندم نمک و زرنیخ و چیزهای تیز و ماهی آید و آنچه منتن و گندیده باشد
و مانند آن احتمال نتوانند کرد اینها علامت نکبت و فلاکت و بیوه‌گی و بیفرزندی است
و اگر بوی لکب یعنی بوی الاکیه آید او را زوج بهم نرسد و اگر بوی گل چنبه باشد یا سنبل آید
علامت سعادت و دولت بود اگر از دهانش روایح خوش گلها پسندیده آید نیز علامت خیر و
سعادت بود اگر روایح منتن و گندیده آید علامت نکبت و فلاکت و ناخوشی باشد
و زنی که بسیار دراز بالا یا بسیار کوتاه قد یا بسیار خشک و لاغر یا بسیار فربه و سیم کوتبت باشد

علامت بد بود

علامت بدبود زنیکه بسیار خوار و بسیار جواب یا بر گویا یا بسیار خاموش باشد یا نیکه بسی حیران وکش وفکر زده نماید وهمیشه مغموم باشد و بی وجهی بسیار خندد یا بسیار گرید یا بسیار خشم کیرد علامت نکبت و فلاکت باشد و زنیکه در راه رفتن ها بسیار بجنبد و خم وچم بسیار داشته باشد و چشمها شوخ و شنگ داشته بود و دیده در کاسه چشم بسیار بگرداند و لب چشم نازک کند علامت بدکاری و عیاری بود از نامها نام تیرته مثل کاسی و پراگ و امثال آن علامت هلاک او لاد بود و نام کوه مثل کیلاس و نام درخت مثلا خنبه و نام رود مثل گنگا و جمنا و نام پرند مثل کوکلا و امثال آن علامت بدکاری و بدفعلی بود بعد حسن خلقت و تناسب اعضا و حسن سیرت و مکارم اخلاق علامت سعادت و دولت بود و بالعکس آن باشد در علم لغت اهل هند

باید دانست که لغات هندیه به ترتیب حروف تهجیه عربی ضبط نموده شد خانکه حرف اول لغت باب قرار یافته و حرف آخر آن فصل مثلا لغتی که حرف اول آن الف بوده در باب الف و لغتی که حرف اول آن با بوده در باب با و همچنین لغتی که حرف آخر آن بحسب کتابت عربی الف بوده در فصل الف و لغتی که حرف آخر آن با بوده در فصل با و برین قیاس سایر حروف تا یای تحتانی به ترتیب مذکور ضبط نموده شد و قید کتابت عربی احتراز است از کتابت هندی چه لفظی که در آخر آن یکی از حروف علت که آن الف و واو و یاست لاحق باشد مثل کاو کوو کی و امثال آن بحسب کتابت عربی مرکبست یعنی دو حرف است پس در ضبط لغات کتابت عربی اعتبار کرده شد نه هندی مثلا لغت آسا که بمعنی لبعد در فصل الف آورده شد نه در فصل سین مهمله و با رو بمعنی ریک

در فصل واو نه در فصل تای فوقانی خفیفه و امثال آن و بعد از خفیفه ثقیله و بعد از ثقیله
متقله و بعد از متقله اثقل و بعد از تازی و عجمی ایراد پذیرفت و نیز لغتی که حرف ثانی آن
بحسب کتابت عربی الف بوده آنرا بر لغتی که حرف ثانی آن بای موحده بوده
و همچنین بای موحده را بر تای فوقانی و خفیفه را بر ثقیله و ثقیله را بر متقله و متقله را
بر اثقل و تازی را بر عجمی چنانکه سابق گذشت تا یای تحتانی مقدم آورده شد بلکه
بر همین قیاس رعایت حرف ثالث نیز نموده شد تا جوینده را آسان گردد چنانکه
لغت کاب را بر لغت کبت و لغت کبت بر لغت کتر و برین قیاس
مقدم آورده شد لکنون شروع کنیم در ضبط لغات هندیه به ترتیب حروف تهجیه
عربیه من الله التوفیق و هو نعم الرفیق **باب الالف فصل الالف** آبها با اول و بای موحده
ثقیله ممدوده و بیتی بمعنی عکس و پرتو بود اتبجا با اول ممدوده و فتح تای فوقانی خفیفه و سکون
میم و جیم تازی خفیفه ممدوده بمعنی دختر باشد آسا با اول و سین مهمله ممدوده بمعنی لهند
باشد و این بدون الف آخر نیز بمعنی لکده ابرا بالفتح اول و سکون بای موحده خفیفه
و سین مهمله مفتوح و رای ممدوده بمعنی حور باشد و آن باعتقاد اهل هند زنانی
مطربه در مجلس اندر راجای عالم علوی و بجای سین مهمله جیم عجمی ثقیله نیز استعمال
کنند و اچهرا گویند و آن بغت البرالت و نام هریکی در محل خود ایراد یابد ان شاء الله تعالی
ابلد بالفتح اول و سکون بای موحده خفیفه و لام ممدوده بمعنی لعو ما بین دوازده سالگی
و بیست سالگی و آنرا بالا نیز گویند ابهسار بالفتح اول و سکون بای موحده ثقیله و سین
مهمله و رای ممدوده زن بدکاره را نامند و آنرا ابهسارکا بکاف تازی خفیفه

ممدوده نیز

ممدوده نیز گویند آبهند بتا بفتح اول وسکون های موحده ثقیله وسین مهمله مفتوح ونون منونه وکسر
دال ثقیله وقیل بفتحه وتای فوقانی خفیفه ممدوده نام نایکائیست از جملهٔ نایکاهای هشتگانه
وآنرا کلهنتریتا نیز گویند وآن نایکائی بود که از ناز کردن خوی با نایک نادم وپشیمان گردد ها ها
کهنڈتا بضم اول وتای فوقانی وکاف تازی خفیفه بسکون ثانی وفتح ثالث ونون منونه
وکسر تای فوقانی ثقیل وتای فوقانی خفیفه ممدوده نام نایکائیست از نایکاهای هشتگانه
وآن نایکائی بود از دیر رسیدن وزود بوعده خود نرسیدن نایک اندیشه کند وقیاسهای
گوناگون نماید اتنا باول وتای فوقانی مثقله ممدوده بام وسقف خانه بود اجیا بفتح اول
وکسر جیم تازی خفیفه مشدده ممدوده بابای مثنومه نیز انامند اجیار بضم اول وسکون
جیم تازی خفیفه ویای تحتانی ممدوده بمعنی روشنی بود اجنبها باول وجیم عجمی خفیفه مفتوح
ونون منونه وبای موحده ثقیله ممدوده بمعنی عجیب وغریب بود اکرا بضم اول وسکون
کاف عجمی خفیفه ورای ممدوده نام یکی از سرتها سرتنجم بود اگیا بفتح اول وکسر کاف
عجمی خفیفه مشدده ممدوده بابای مثنومه بمعنی رخصت واجازت بود اللاله باول مضموم
ولامین ممدوده نام جنیدست دونکی از خنیدهای تنکیل که در آخر هیچی آید امایا باول
مضموم ومیم وهای ممدوده بمعنی شوق وآرزو بود امریا بفتح اول وسکون میم ورای مفتوحه
وتشدید یای تحتانی ممدوده بضغر امرایی باشد وآن اینه زار بود انامکا باول
مفتوح ونون ممدوده ومیم مکسور وقیل موقوف وکاف تازی خفیفه ممدوده
انگشت بنصر را نامند انترا باول مفتوح ونون منونه وتای فوقانی خفیفه موقوف
ورای ممدوده تک دویم یعنی فقره دویم دبربد را نامند انجا بفتح اول وضم نون
وجیم تازی خفیفه ممدوده جواهر خرد بود انجرا باول مفتوح ونون منونه وجیم عجمی ها

خفیفه موقوف ورای محدوده کوشه معجر وها در واشمال آن بود انجیا بکسر اول ونون منونه و
کسر جیم عجمی ثقیله محدوده با یای مشموله یعنی خواهش وآرزو بود انگنا بفتح اول ونون منونه و
کاف عجمی خفیفه مفتوح ونون محدوده زنی را نامند انگیا بفتح اول ونون منونه وکاف
عجمی خفیفه مکسور ویای تحتانیه محدوده پیراهنی بود تا زیر سینه وآستینهاش تا نصف بازو
که زنان هنود پوشند وآن معروفست وآنرا انگی بیای معروف نیز گویند انوتها باول مفتوح
ونون مضموم وواو معروف وتای فوقانیه ثقیل محدوده چیزی نادر وغریب بود وتحفه
نایاب ودر آخر آن بجای الف یای معروف آورند وانوتی گویند انوکها باول مفتوح و
نون مضموم وواو مجهول وکاف تازی ثقیله محدوده چیزی اختراعی را نامند وکنت یا ثبت
نیز در آخر آن بجای الف یای معروف آورند وانوکهی گویند اوستها باول وواو مفتوح حتی
وسکون سین مهمله وتای فوقانیه ثقیله محدوده مصیبت ورنج وهلاکت بود آوندا باول
مضموم وواو مجهول ونون مغنونه وحای مهمله ثقیله محدوده حوصله مرغان را نامند اهلیا بفتح اول
وکسر ها ولام مشدده محدوده با یای مشموله نام یکی از زنان که با وجود جماع همیشه باکره می بود
والله اعلم فصل بای موحده خفیفه ارب بفتح اول وسکون را نام عددیست در نبات
مراتب اعداد و بالاتر از ان یکمرتبه کمترست ولیش داشته مراتب اعداد را بند بلکی
در محاسبه خود اعداد پذیرد ان شاء الله تعالی اب باول مفتوح ونون منونه یعنی آب
باشد فصل بای موحده ثقیله ادت بریه باول محدوده ودال وتای فوقانیه
خفیفتین بکسر اول وتشدید ثانی وفتح یای عجمی خفیفه ورای مهمله نام باری بود غرامیمه
اربته باول محدوده ورای مفتوحه ونون منونه شروع کردن در کارها وقصد واراده
نمودن ورا عزم بود استبته بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانیه خفیفه
ونون منونه

ونون منونه بمعنی حیرت بود ودر اصطلاح حالت حیرت بود سالکرا در غرق سالک
بدید آید وآنرا بهاد گویند بیای موحده ثقیله ممدوده وواو ابنه بای اول مفتوح ونون منونه
آب را نامند فصل بای عجمی خفیفه ارب بضم اول وسکون را آنکی بود از نرت
یعنی آصوات وادات بود از رقص ارکنب بضم اول وسکون را وفتح کاف تازی خفیفه
ونون منونه بهادی بود یعنی حالتی بود از استیلای شوق سالک وغلبه شهوت بر ابدالم
سالکرا لرزه گیرد الذب بای اول مفتوح واللام ممدوده تشدید در آغاز نغمه وسرود خوانند
الب بای اول واللام مفتوحتین بمعنی خرد واندک باشد انشتب بفتح اول وضم نون
وسکون شین معجمه وفتح تای فوقانی مثقله نام چیزیست وقتیکه نثر مانند در
هر رنگ آن هشت حرف بود بلا قید لکه ذکر واکثر دران چیزها اشلوک گویند الوب
بای اول مفتوح ولام مضموم وواو معروف بمعنی نادر وزیبا بود اوب بای اول مضموم
وواو مجهول بمعنی جلا وصفا باشد فصل تای فوقانی خفیفه ادت بای اول ممدوده
وکسر دال خفیفه در ... آخر افعال را نامند ارکت بای اول ممدوده وفتح را وسکون کاف
عجمی خفیفه بمعنی سرخ بود ایوتیت بضم اول وسکون بای عجمی خفیفه وواو مکسور وبای معروف
بمعنی زنار باشد ادات بالفتح بمعنی بسیار باشد وبالضم بمعنی آن طرف بود وبالکسر بمعنی اطراف
اتمیت بضم اول وتای فوقانی وبای عجمی خفیفه بسکون اول وضم ثانی بمعنی اهلک وابتدا
بود اتیت بفتح اول وکسر تای فوقانی خفیفه وبای معروف فقیر وبینوا را نامند لعبت
بفتح اول وسکون دال خفیفه وضم بای موحده ثقیله بمعنی لعبت عجیب وغریب باشد
انکت بضم اول وسکون کاف تازی خفیفه حد سن وانتقال دهنده واخراج وتصرف
کردن بود در لغت اکست بای اول وکاف عجمی خفیفه مفتوح وسکون سین مهمله نام

دلو ماهی گویند و دریای شور فرو خورده بود و همان دلو یا ست در آسمان رفته و ستاره
سهیل گشته لهذا ستاره مذکور را نیز لک نامند لمبت باول و میم مفتوحتین و سکون را
و فتح بای عجمی خفیفه نام یاری بود غزل سرا امرت بکسر اول و سکون میم و رای مفتوحه آب حیات را گویند
انت باول مفتوح و نون منونه بمعنی آخر و نهایت بود باول و نون مفتوحتین بمعنی جای دیگر باشد
والضم اول و فتح و تشدید ثانی بمعنی بلند و بالاتر باشد اننت باول و نون مفتوحتین و نون منونه
نام دکپال یعنی موکل جهت پاتال است ایراپت بفتح اول و سکون یای تحتانی و رای ممدوده
و فتح بای عجمی خفیفه نام فیل اندر است در عالم علوی و آن از جمله چهارده رتن است که از
دریای محیط بر آمده فصل تای فوقانی ثقیله اته بالفتح بمعنی دیگر و بعد ازین بود ارته
بفتح اول و سکون را معنی الفاظ و عبارات را نامند استه بفتح اول و سکون سین مهمله بمعنی
غروب آفتاب و امثال آن بود و استخوان را نیز گویند فصل تای فوقانی مثقله اپهت بالضم
اول و فتح بای موحده ثقیله نفرت یعنی طبیعت بود از چیزی اچات باول مضموم و جیم
عجمی خفیفه ممدوده بمعنی تفرقه خاطر و برخاستن دل و طبیعت بود از چیزی اشت بفتح اول
و سکون شین معجمه بمعنی هشت باشد و بکسر اول سحر و شعبده بود الگت بالضم اول و فتح
کاف عجمی ثقیله کلمه بود چند مهمل و بمعنی بوزن و اصول که سازنده و نوازنده با مقام رقص
گویند و مردنگی نیز بهمان وزن و اصول بنوازد و رقاص نیز بهمان اصول و انداز بر قصد و بمعنی
ظاهر و نیز حجاب و نه پرده نیز آمده و بکاف تازی ثقیله بمعنی بس یا خوردن
باشد للت بالضم اول و فتح لام منعکس و دراز گون شدن باشد انوٹ بفتح اول و سکون
نون و واو مفتوح زیوری بود که زنان در انگشت پای پوشند اوبٹ باول
مضموم و واو معروف و فتح بای موحده ثقیله نیز راه رفتن بود اودت باول مضموم

و واو مجهول

دواله مجهول پرده و حجاب را نامند و بفتح اول و سکون واو بمعنی خوش باشد فصل ها
تای فوقانی نُنقل ایته بالف مکسور و یای معروف دوست را نامند فصل جیم تازی خفیفه
ایتج بالف ممدوده و تای فوقانی خفیفه موقوف و میم مفتوح بمعنی بسیار باشد آج بالف
ممدوده بمعنی امروز باشد و آن معروفست ایج بضم اول و فتح یای عجمی خفیفه بمعنی تولد و
پیدایش و نمودار شدن چیزی باشد و در اصطلاح مغنیان هند آن بود که همان تک اول
یعنی فقره اول از هر بند چند کلمه را تکرار خوانند و آن شنیدنی و گفتنی ارشاد تعلق دارد اوجرج
بفتح اول و سکون جیم عجمی خفیفه و رای مفتوحه لعربی عجیب و غریب را نامند ارج بضم اول
و فتح را ابستان را نامند و بفتح اول مهند عرض باشد انبج بفتح اول و نون منونه و ضم
بای موحده خفیفه کل کنول را نامند آنج بفتح اول و ضم نون برادر خورد را گویند فصل جیم
تازی ثقیله ارجه بضم اول و سکون واو در هم برهم شدن موی و کلافه و امثال آن بود اوجه
بالف مضموم و واو مجهول شکفته را نامند فصل جیم عجمی خفیفه آنچ بالف ممدوده و
نون منونه تابش آتش و آفتاب بود اچ بضم اول و تشدید ثانی بمعنی بلندی باشد و در متعارف
اونچ گویند بالف مضموم و واو معروف و نون منونه انبچ بفتح اول و سکون یای تحتانی و نون
منونه بمعنی کشش بود فصل دال خفیفه آد بالف ممدوده بمعنی اول و مقدم و ابتدا بود
اسیرباد بالف ممدوده و سین مهمله مکسور و یای معروف و رای موقوف و بای موحده خفیفه
ممدوده بمعنی دعا و ثنا و ستایش و نیایش بود آمود بالف ممدوده و میم مضموم و واو مجهول
بمعنی عیش و عشرت بود انند بالف ممدوده و غیر ممدوده و نون بین نون اول مفتوح و ثانی
منونه نیز بمعنی عیش و عشرت بود ارنبد بفتح اول و سکون را و کسر بای موحده خفیفه و نون منونه کل کنول

باشد اناد بااول مفتوح ونون ممدوده نام باری بود غراسیمه اند بااول مکسور ونون منونه
ماده را نامند انکید بااول مکسور وبای معروف وفتح کاف تازی ثقیله گل اینلی را گویند ها
فصل دال ثقیله ابراده بفتح اول وسکون بای عجمی خفیفه وراء ممدوده گناه وبزه باشد
اوده بضم اول وفتح دال خفیفه دریا را نامند اراده بااول مفتوح وراء ممدوده بمعنی
فقیر وبینوا باشد ارده بفتح اول وسکون را بمعنی نصف بود ونیز بمعنی زبر وپایین آمده
والضم اول بمعنی بالا باشد استاده بااول مفتوح وسین مهمله ممدوده بمعنی بیخ از کارها
وبا منقطع بود اکاده بااول مفتوح وکاف عجمی خفیفه ممدوده فقیر وبینوا باشد
انبده بفتح اول ونون منونه وضم بای موحده خفیفه دریا بود انده بااول مفتوح ونون
منونه بابسیار گویند وبمعنی ظلمت وتاریکی نیز آمده اوده بااول دواو مفتوحتین بمعنی وعده
بود ونیز نام موضعی است مشهور فصل دال ثقیله آد بااول ممدوده چیزی حایل درمیان
ولعرض افتاده بود ونیز قسقه که بعرض دریا بالای کشند اند بااول ممدوده ونون مغنونه بمعنی
خصیه بود وبالف غیر ممدوده ونون منونه برضه را نامند انکه لاد بااول ونون مفتوحتین
وسکون کاف تازی ثقیله ولام ممدوده نازنجه از جد بود اینبد بفتح اول وسکون بای جانبی
ونون مغنونه بمعنی بیخ وتاب وگرختی بود فصل دال اثقل استاده بااول مفتوح و
سین مهمله ممدوده نام ماه دویم است از گریکیم رت فصل را آتر بااول ممدوده
وضم تای فوقانی خفیفه شتاب زده را گویند آدر بااول ممدوده ودال خفیفه مفتوح
تعظیم وتواضع واعزاز واکرام باشد آر بااول ممدوده بنسی را نامند اکهر بااول ممدوده
وفتح کاف تازی ثقیله چراگاه اهوان وگوسفندان باشد ابیر بفتح اول وکسر بای
موحده خفیفه وبای معروف مهند عبیر باشد وآن سفوفی بود خوشبو که بهنود درجشن هولی
برهم ریزند

بر همدیگر اندازند و بازی کنند ابرم بار بفتح اول و سکون بای عجمی خفیفه و رای مفتوحه و سکون
میم و بای عجمی خفیفه ممدوده بمعنی ابدی و بی آخر و بی نهایت بود ابلکار بالضم اول و بای
عجمی و کاف تازی خفیفه بسکون لام و ثانی ممدوده بمعنی منت گذاشتن باشد بر کسی
ابهسار بفتح اول و سکون بای موحده ثقیله و سین مهمله ممدوده بمعنی فسق و بدکاری بود اتر
باول مضموم و فتح و تشدید تای فوقانی خفیفه جهت شمالی را نامند اتار باول مضموم و
تای فوقانی خفیفه ممدوده بمعنی نزول و هبوط باشد اجار باول مضموم و جیم تازی خفیفه
ممدوده ویرانه بود اجاگر بالضم اول و جیم تازی خفیفه ممدوده و فتح کاف عجمی خفیفه
بمعنی صاف و روشن بود اجیار بالضم اول و سکون جیم تازی خفیفه و بای تحتانی و رای
ممدوده تیی بمعنی روشن بود اچار بالضم اول و تشدید جیم عجمی خفیفه ممدوده استعمال کردن و ترجیع
نمودن چیزها بود و در اصطلاح اغانی لفظی را گویند که ازان لفظ آهنگ برواشند و نغمه را
ترجیع نمایند ابهار باول مضموم و جیم عجمی ثقیله ممدوده بمعنی برتافتن و برافراشتگی و بلندی
بود و بمعنی قی کردن نیز آمده اجهر بفتح اول و جیم عجمی ثقیله مشدده بمعنی حرف و رقم بود و
بجای جیم مذکور کاف تازی ثقیله نیز استعمال کنند و آهر گویند و بالضم ادار باول مضموم و دال خفیفه
ممدوده سخن و جواب گردن را نامند ادر بالضم اول و فتح دال خفیفه شکم بود ادیاکر بالضم اول و فتح دال
خفیفه و بای تحتانی ممدوده و فتح کاف تازی خفیفه آفتاب را نامند ادهار بفتح اول
و دال ثقیله ممدوده بمعنی تقویت بود و للقدر غذا در دفع جوع کنند و سد رمق گردد و قوت بخشد
و بالضم اول بمعنی قرض و وام باشد ادهر باول و دال ثقیله مفتوح دو معنی دارد اول لب را
نامند دوم بمعنی معلق باشد ادهر نیز باول و دال ثقیله مفتوح و نون منونه و فتح بای موحده

خفیفه یعنی پارچه و قماش درخت و لباس باشد و یعنی آسمان نیز آمده انبر بفتح اول
و نون منونه و تای فوقانی خفیفه مفتوح یعنی فرق و فاصله بود انجر با اول مفتوح و نون منونه
و فتح جیم عجمی خفیفه گوشه معجر و چادر و امثال آن بود و آنرا با الف ممدوده و نون مغنونه
نیز استعمال کنند اندر با اول مکسور و نون منونه و دال خفیفه موقوف و رای متصله نام دو نبات
مشهور و آن باعتقاد هنود پادشاه عالم علویست انسر با اول مفتوح و نون منونه و ضم
سین مهمله اشک چشم بود انکر با اول مفتوح و نون منونه و ضم کاف تازی خفیفه چون
تخم بشکافد و از زمین سر بر زند آنچه از وی ظاهر شود آنرا انکر گویند اننگ ستیکد با اول
و نون مفتوحتین و نون منونه و کاف عجمی خفیفه موقوف و سین مهمله مکسور و یای مجهول
و فتح کاف تازی نقطه نام چیندلیست از چیندهای پیکل و آن چیندلیست چنانکه
که در برنگ آن سپید و اور حرف بطریق لکه و کر درهم و بهر بشت حرف میرام یعنی
وقف واقع شود اوار با اول مفتوح و واو ممدوده یعنی تاخیر و درنگ باشد اوتار
بفتح اول و سکون واو و تای فوقانی خفیفه ممدوده تناسخ را گویند و آن بعد از ممات
تعلق گرفتن روح باشد ببدن غیر چه هنود قایلند به تناسخ و گویند این تعلق بجهت
کمالیت روح تسلسل واقع تا روح در بدنی کمال حاصل نکند یعنی بمبدا که ذات
واجبست نسبت پیدا نکند آمد و رفت منقطع نگردد و نیز اعتقاد دارند که حضرت
سبحانه تعالی الله عما یشرکون بصورت شخص در عالم وجود گرفته و انتظام عالم داده و ازانجمله
ده اوتار است نه اوتار شده اند دهم خواهد شد بدین تفصیل اول مچه اوتار بمیم مفتوح
و تشدید جیم عجمی نقطه دویم کچه اوتار بفتح کاف تازی خفیفه و تشدید جیم عجمی نقطه سوم
براه اوتار بفتح بای موحده خفیفه و آنرا ممدوده نیز استعمال کنند و رای ممدوده و ها

چهارم

چهارم نرسنگه اوتار بفتح نون و سکون را و سین مهمله مکسور و نون منونه و کاف عجمی ثقیله

پنجم باونا اوتار بباي موحده خفیفه ممدوده و واو موقوفه و نون ممدوده ششم راما اوتار

برای ممدوده و میم و آن سه رام است رام چند پرسرام بلبهدر برابر کانه نهم کشنا اوتار

بکسر بای موحده خفیفه و سکون شین معجمه و نون و آن کانه بوده دهم بوده اوتار ببای موحده

خفیفه مضموم و واو مجهول و دال ثقیله و آن خواهد شد والله اعلم لوتر باول مضموم و واو معروف

و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی جواب اوربا اول مضموم و واو مجهول بمعنی طرف و جانب باشد

و بفتح لعل بمعنی دیگر بود اوسر بفتح لعل و سکون واو و سین مهمله مفتوح بمعنی وقت و زمان بود

و با اول مضموم و واو مجهول ماده گاو خوانبرا مانند اوسیر بفتح اول و سکون واو و سین مهمله

مکسور و یای مجهول بمعنی امید و انتظار باشد آبار باول مفتوح و بای ممدوده نغرا باشد

و آنرا با الف ممدوده نیز استعمال کنند اهیر باول مفتوح و های مکسور و یای معروف نام

قومی است مالدار که گاو و گاومیش دارند و شیر و جغرات و امثال آن فروشند و آن

بمعنی نعت و نیز نام چندگیست از چند های پنگال ایشر باول مکسور و یای معروف و فتح تای

فوقانی خفیفه نحو نمار اگویند البیر باول مکسور و یای معروف و سین مهمله مفتوح و قیل مضموم

بمعنی صاحب و خداوند دولت و نعمت بود و نیز یکی از نامهای مهادیوست و در زبان

سنهکرت بضم شین معجمه استعمال کنند فصل سین مهمله آدلیس باول ممدوده و دال خفیفه

مکسور و یای مجهول بمعنی ممدوح و ثنا و ستایش و ثنا ایش باشد آرسی باول ممدوده و رای مفتوحه

بمعنی کاهیل بود آسی باول ممدوده امید باشد اکاسی باول و کاف تازی خفیفه

ممدوده تینی آسمان را نامند و بمعنی هوا نیز آمده ابهیاس بفتح اول و کسر بای موحده

نغیلهٔ مشدده ممدوده باباء مشمومه بمعنی درس وتدریس ومباحثه ومذاکره وملکه بولدیلس
بضم اول وباء عجمی ودال خفیفتین بسکون لعل وکسر ثانی ویاء مجهول عزت وناز طنج بود
ایهانس بضم لعل وسکون باء عجمی خفیفه وهاء ممدوده ونون مفتوحه خنده که به
تمسخر واستهزا کنند ادرس باول مضموم ودال خفیفه ممدوده نیله جمعیت دل وتفرقه خاطر
باشد اساس باول مضموم وسین مهمله ممدوده نفس سرد ودراز را گویند آسیس باول مفتوح
وسین مهمله مکسور ویاء معروف بمعنی دعا وثنا بود اکاس باول مفتوح وکاف عجمی
خفیفه ممدوده آسمان را نامند اماوس باول مفتوح ومیم ممدوده وواو مفتوحه سلخ
ایام بتید باشد وآن در هر ماه دو سلخ واقع شدی یکی بدو روز پیش از رویت ماه
دویم یک روز پیش از شب بدر که استقبال ماه باشد یا آفتاب آمرکوس باول ومیم
مفتوحتین وسکون را وضم کاف تازی خفیفه وواو مجهول نام جویست که از خواص او
آنست که چون آب را بنوشند وآن هر چار نافه مشک باشد در آنجا جمع گردد انس
باول مفتوح ونون منونه بمعنی حصه وبهره بود اوس باول مضموم وواو ممدوده بمعنی
بیگانه باشد اوس باول مضموم وواو مجهول شبنم را نامند الیس باول مکسور ویاء معروف
مهر وریس را نامند ونیز نام دکپال جهت ایشان یعنی موکل جهت ایشان است وآن
کنج ما بین مشرق وشمال است **فصل** کاف تازی خفیفه اتک باول وتاء فوقانی
منقله مفتوح بمعنی تعلق خاطر وتعشق ومنع ووا ایستادن بود ونیز نام رود لیست مشهور
در سرحد هند وکابل اجهک بضم اول وفتح جیم تازی تیغیله بمعنی حیث وخیز
وشوخی وشنگی باشد اچانک باول مفتوح وجیم عجمی خفیفه ممدوده ونون مفتوح
بمعنی لکایک وناکاه باشد اچک بضم اول وفتح جیم عجمی خفیفه بمعنی در زلعو (؟)

جزیرا

جزیره را ادک بضم اول وفتح دال خفیفه آب را نامند وهبک بفتح اول وکسر دال نقطه و
قیل ایضا نعجه بمعنی زیاده واقرول باشد آدیک بضم اول وکسر دال منقله ویای معروف بمعنی
انتظار بود ابرک بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر را خون را نامند اشلوک بفتح اول وسکون
شین معجمه ولام مضموم وواو مجهول دو فقره بود وزبان سنسکرت بلا قید قافیه اشلیک الف
بفتح اول وسکون شین معجمه واللم مکسور ویای مجهول الفاظ و عبارات مشترکه را گویند یعنی
یک لفظ یا یک عبارت که دو معنی وزیاده بران داشته باشد اک بکسر اول وتشدید تا نیز
بمعنی یک باشد ودر متعارف بعد از ترجمه یای مجهول استعمال کنند واینک گویند الک بااول
واللم مفتوح خش زلف وامثال آن باشد انگ بااول مفتوح ونون منونه دو معنی دارد
اول آغوش وکنار بود دوم بمعنی حرف ورقم باشد وآنرا باالف ممدوده نیز استعمال کنند
اوک بااول مضموم وواو مجهول بمعنی تیوح وقی کردن بود وحیل کنند بت را الکفچه نموده برویها
گذارند واب دال ریخته نخورند انرا نیز گویند ولواد معروف بمعنی خطا باشد فصل
کاف تازی نقله اینکه بفتح اول وکسر بای موحده نقله ولام ممدوده کوق وخواهش و
آرزو بود الکه بااول ولام مفتوح ختش نامی است از نامهای باریتعالی ومعنی آن بیچون وبیچگون
وناممعلوم وناممدرک باشد انکه بااول ونون مفتوح حتش از غایت ناز بیدماغ شدن
وناز بسیار کردن بود ایکه بااول مکسور ویای معروف نیشکر را نامند فصل کاف عجمی
خفیفه اک بااول ممدوده آتش بود وآن معروف است ابوک بفتح اول وضم بای معجمه
نقله وواو مجهول دوبک آخر بیت دو فقره آخر هر بید را گویند اتنک بضم اول وفتح بای
عجمی خفیفه ونون منونه نام ساز یست اتنگ بضم اول وفتح تای فوقانی خفیفه ونون منونه
بمعنی ملبند وبرآمده باشد ارتیک بفتح اول وسکون راو دال نقله مفتوح ونون منونه

مرکبست از ارده و انگ یعنی نصف بدن چه ارده بمعنی نصف باشد و انگ بمعنی بدن بود
و در اصطلاح اطبای هند مرض فالج را نامند چه درین مرض نصف بدن بیحس و حرکت گردد
و ارذهنگ بهای معروف آخر کنایه از مهادیوست چه گویند در نصف بدن او طرف چپ
صورت پاربتی زوجه او بوده و در نصف دیگر صورت خودش بوده والله اعلم ارگ
بضم اول و فتح را مار بود انمنک باول مضموم و میم مفتوح و نون منونه خوش کوق و دولوله
بود انراک بفتح اول و سکون نون و رای ممدوده بمعنی الفت و محبت و همرستی بود انگ
باول مفتوح و نون منونه جسم و جثه و بدن باشد اننک باول و نون مفتوحتین و نون منونه
بمعنی شهوت جماع بود انیک باول مفتوح و نون مکسور و یای مجهول بمعنی انواع و اقسام باشد

فصل اللام آربل باول ممدوده و رای موقوفه و فتح بای موحده خفیفه بمعنی عمر باشد آنل .
باول ممدوده و نون مفتوحه آتشه بود و بفتح اول و کسر نون بمعنی آتش باشد اتابل باول مضموم
و بای موحده خفیفه بمعنی جوش بود اتال باول مضموم و تشدید تای فوقانی خفیفه ممدوده چلد
و چالاکی و سرعت و شتابی باشد اجل بضم اول و فتح جیم و بای خفیفه مشدوده بمعنی
سفید باشد اچل باول و جیم عجمی خفیفه مفتوح بمعنی کوه باشد ادیاچل بضم اول و فتح دال
خفیفه و یای تحتانی ممدوده و جیم عجمی خفیفه مشرق را گویند و استاچل بفتح همزه و سکون
سین مهمله و تای فوقانی خفیفه ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره بمعنی مغرب
بود ارل بفتح اول و کسر را نام چیندلست خیار تکی از چیندهای تیکل لل باول مفتوح رنخوذ
سیاه باشد الل بضم اول و تشدید لام ممدوده و تخفیف نام چیندلست و دویکی از چیندهای
تیکلس در آخر جیبی آید و لام آخر را ممدوده نیز استعمال کنند و لالا گویند اتول باول
مفتوح و لام مضموم و واو مجهول بمعنی جوستی است و بنیز مستی بره و غزاله و غیر آن و جوش
و خروش .

و خروش باشد امل بفتح اول وکسر میم ترشی را نامند و بفتح میم بمعنی پاک و صاف باشد
انجل با اول مفتوح و نون منونه وضم جیم تازی خفیفه آن نبود که قدرت را آفاقی کشند
چنانکه چیزی مثل آب و غیره در آن بگنجد انگمال با اول مفتوح و نون منونه و کاف تازی خفیفه موقوف
و میم ممدوده بمعنی آغوش و کنار گرفتن بود انگول بفتح اول و سکون نون و قبل نون منونه
وضم کاف تازی خفیفه و واو معروف نام پالکی است از پالکیهای چهارگانه و آن پالکی
بود با پالکیها ظاهر کرد با اطبا اختلاط مند باشد و نیز او بد بکری میل نکند **فصل** میم اکم
با اول ممدوده و کاف عجمی خفیفه مفتوح دانستن احوال و اخبار آینده و مستقبله بود
بفتح اول فوقانی چیزی سخاوت و نیز پایان را نامند اتم بضم اول وکسر تای فوقانی خفیفه
مشدده بمعنی لعل و فولاد باشد ادهم با اول و دال ثقیله مفتوح ضد اتم بود یعنی ادبار و
فروتر ارم بکسر اول بمعنی جنبش باشد **فصل** نون آتمان با اول ممدوده و تای فوقانی
خفیفه موقوف و میم ممدوده و نون مغنونه بمعنی جان و روان باشد آدیتن با اول
ممدوده وکسر دال ثقیله و تای معروف بمعنی عاجز و مطیع و منقاد باشد آسن با اول ممدوده
و سین مهمله مفتوح بمعنی نشستگاه و مسند و وضع نشستن بود و در اصطلاح اهل کوک
شکل جماع را گویند آلنگن با اول ممدوده ولام مکسوره و نون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه
کنار و بغل گرفتن بود آن با اول ممدوده بمعنی قسم و سوگند و ملاحظه داشتن از کسی
و از حد تجاوز ننمودن بود و بمعنی دیگر نیز آمده انگن با الف ممدوده و نون مغنونه و فتح
کاف عجمی خفیفه صحن خانه را نامند و آن معروف است و با اول مفتوح و نون منونه ازکجه را
گویند آننن با اول ممدوده و نون مفتوحه بمعنی عارض و رخسار بود و شاید که لغت در
اصل آن باشد و نون دیگر در آخر برای معنی به نجی یعنی جمع بوده باشد چه رخسار

دو می باشد و ما فوق واحد جمع است چنانکه بنین بگویند بنون جمع آخر داران دوم چشم بگویند
خوانند اما استعمال بنی هم مفرد و هم جمع بنون آخر آمده و استعمال آن مفرد بدون
نون جمع آخر نیامده ابرن بفتح اول و سکون بای موحده ثقیله و رای مفتوحه بمعنی زنبور
و بمعنی صفت و آرایش بود و آن در اصطلاح ایشان دوازده است و آن در باب چهارم
لذین کتاب در علم شکار رسم تحصیل ایراد پذیرفته ابوکین بفتح اول و ضم بای
موحده ثقیله و واو معروف و فتح کاف تازی ثقیله زیور بود ابین بضم اول و بای
عجمی و بای موحده خفیفتین بسکون اول و فتح ثانی بمعنی باخ باشد ابجان باول مضموم و سکون
بای عجمی خفیفه و میم ممدوده بمعنی مشبه به بود یعنی چیزی که بدان چیزی را تشبیه کنند و بنون
مغنونه بمعنی تشبیه باشد و آنچه او را بچیزی تشبیه کنند یعنی مشبه آنرا ابمو گویند بضم اول
و سکون بای عجمی خفیفه و میم مکسور و یای مجهول و واو مثلا روی معشوق را بماه تشبیه کنند روی
معشوق ابمو باشد و ماه ابجان و تشبیه کردن ابجان بنون مغنونه اتابی بضم اول و تای فوقانی
خفیفه ممدوده بپارستان خوابیدن یعنی به پشت خوابیدن بود اتبین بضم اول و تای فوقانی
و بای عجمی خفیفتین بسکون اول و فتح ثانی بمعنی ابتدا و آغاز هر چیز بود اتدرین باول و تای فوقانی
ثقیله مفتوح و سکون راو فتح بای موحده خفیفه بمعنی کهنه و قدیم و دیرینه بود و نیز نام بهد
چهارم است از بندهای چهارگانه ابستا و زند اوایری بضم اول و دال خفیفه ممدوده
و فتح ها و سکون را نجرایف و حدیثی را گویند اودها باول مفتوح و دال ثقیله ممدوده
حملک و بار شکم باشد اودهن باول و دال ثقیله مفتوح آنچه پس بود برای پختن طعام گذارند
آدکن بضم اول و سکون دال مثقله و فتح کاف عجمی خفیفه ستاره و کوکب را نامند
ارجن بفتح اول و سکون را و ضم جیم تازی خفیفه نام درختی است مشهور بهندی و عرب ابکی
وکن

و آن یکی از پنج برادر بوده که آنها را پاندو گویند و بمعنی طلا نیز آمده ارس بفتح اول و
ضم را بمعنی سرخ باشد استمان بفتح اول و سکون سین مهمله و تای فوقانی بثقیله ممدوده
بمعنی محل و مکان بود استن بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی بثقیله لستان را
مانند استی بفتح اول و کسر سین مهمله آتش را مانند اشلیکمان بفتح اول و سکون شین معجمه
و لام مکسور و یای مجهول و کاف تازی خفیفه موقوف و میم ممدوده و نون مغنونه خلط
بلغم را گویند اشن بضم اول و سکون شین معجمه بمعنی گرم باشد اشنان بفتح اول و
سکون شین معجمه و نون ممدوده بمعنی غسل باشد اکنی بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه
و قاف الف بفتح بمعنی آتش بود و نیز نام دکپال یعنی موکل جهت اکنی است و آن کنج
مابین مشرق و جنوب باشد اکهن بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و های مفتوحه نام
ماه اول است از سه رت و در متعارف بدون ها بکاف عجمی ثقیله خوانند ان
بفتح اول و تشدید آخر بمعنی غله بود و بالضم و التخفیف بمعنی انگشت باشد و بالکسر بمعنی زینکی بود
انجن بفتح اول و نون منونه و فتح جیم تازی خفیفه سرمه باشد و آنچه در چشم کشند
اندن بضم اول و سکون نون و کسر دال خفیفه بمعنی مدام و همیشه بود اون بواو مضمومه و واو
معروف ابر و باران بود ابرن بفتح اول و سکون ها و رای مفتوحه سندان را خوانند
ایان بفتح اول و یای تحتانی ممدوده ناوات بود الیاس بواو مکسور و یای معروف و سین
مهمله ممدوده نام حبشی بود از حیات ده گانه و آن کنج مابین مشرق و شمال باشد فصل واو
ایمبو بضم اول و سکون بای عجمی خفیفه و میم مکسور و یای مجهول مشبه را گویند یعنی چیزی که آنرا
بچیزی تشبیه کنند مثلا روی معشوق را آنرا بماه تشبیه کنند پس روی معشوق آیمبو باشد

و ماه که بدان تشبیه کرده اند ایمان بغو بمعنی آخر و نفس تشبیه را ایمان گویند بغی بمعنویه آخر چنانکه
سابق در فصل نون گذشت اُدو بضم اول و فتح دال خفیفه و قیل بالضاد بضمه و واو مجهول بمعنی
طلوع بود و بجای واو یای تحتانی نیز استعمال کنند وادی گویند ارنو بفتح اول و سکون را
و نون مفتوح دریا را نامند اسو بفتح اول و سکون سین مهمله اسپ را نامند اندربهو
با دال مکسور و نون منونه و دال خفیفه موقوف و رای متصل و فتح بای موحده خفیفه و ضم
دال ثقیله و واو معروف کرمکیست سرخ رنگ که در موسم برشکال بهم رسد و انرا در
متعارف بیر بهوتی گویند بکسر بای موحده خفیفه و یای معروف و رای موقوف و
فتح بای موحده خفیفه و های مضموم و واو مجهول و کسر تای فوقانی مثقله و یای معروف
اوده هو با دال مضموم و واو معروف و ضم دال ثقیله و واو مجهول نام مردیست از مصاحبان
کانه در میان او و گوپیا که عاشقه و هم معشوقه او بود میانجیگری و پیغام گزاری میکرد
و بفتح اول و سکون واو و ضم دال ثقیله و واو معروف سپاهی را نامند اهو با دال
مفتوح و های مضموم و واو مجهول حرف ندا بود بمعنی ای **فصل** تا آه با دال ممدوده
و آخر مکسوره بمعنی هشت باشد اتساه بضم اول و سکون تای فوقانی خفیفه و سین مهمله
ممدوده بمعنی طوی و شادی و جشن باشد اله با دال و لام مفتوح حق نام باری تعالی
جل شانه و بمعنی لکن نامفهوم و نامدرک بود و تنها که مهند و مخصوص الله باشد اوه
بفتح اول و کسر آخر مار را نامند ایه با دال مکسور و یای مجهول بمعنی اینست آمده **فصل** یای تحتانی
آرتهی با دال ممدوده و رای موقوفه و کسر تای فوقانی ثقیله و یای معروف توده هیزم که
بعد ازو در آن میت هنود را سوزانند آرسی با دال ممدوده و رای موقوفه و سین مهمله
مکسور و یای معروف آیینه بود و آن معروفست اللی با دال ممدوده و لام مکسور و یای معروف

ایضا رتی مقابله

~~بود~~ زن مصاحبه بود اباسی بفتح اول وکسر بای موحده خفیفه وقبل ثقیله ونون
ممدوده وسین مهمله مکسور ویای معروف کسی را نامند که فنا وزوال نداشته باشد
ابهی بضم اول وفتح بای موحده ثقیله بمعنی دو باشد اترای بفتح اول وضم تای فوقانی
خفیفه ورای ممدوده وهمزه ملینه ویای معروف بمعنی شتاب زدگی باشد
آتوی بفتح اول وسکون تای فوقانی منقله وواو مکسور ویای معروف صحرانورد اربسی
بضم اول وسکون را وفتح بای موحده خفیفه وسین مهمله مکسور ویای معروف ودر بعضی دللو
لعل زیوری بود در گلو آویزند وآن قرصی بود مرصع در برابر سینه آویخته باشد ودر
متعارف اترا دهلکه هلکی نامند ودویم نام البرائیت از البرایاست مجلس راجا اندر
در اعتقاد هنود پادشاه عالم علویست ارمی بضم اول وسکون را ومیم مفتوحه
وهمزه مکسور ویای معروف نام انگلیت از انگناست نزت بمعنی اصول واداست
از اصول واداهاست رقص استری بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی خفیفه و
رای مکسور ویای معروف بمعنی زن بود اسونی بفتح اول وسکون سین مهمله و واو معروف
ونون مکسور ویای معروف نام نختری است از نختربهای بیست وهشتگانه یعنی منزلی از منازل قمر
اکالکی بفتح اول وکاف تازی خفیفه ممدوده ولام موقوفه وکسر کاف تازی خفیفه ویای معروف
برق را نامند اکنی بفتح اول وسکون کاف عجمی خفیفه ونون مکسور ویای معروف نام
جهتی است از جهات ده گانه وآن کنج ما بین مشرق وجنوب است اگری باول مفتوحه بالا
مغنونه وضم کاف عجمی خفیفه ورای مکسور ویای معروف انگشت را نامند الانی باول
مفتوح ولام ممدوده وپای عجمی خفیفه موقوف ونون مکسور ویای معروف نام سرتیست لذ

سرتهای بیست و دوگانه و آن شرت سر پنجم است لعرابی بفتح اول و سکون میم
و رای ممدوده و نبره ملینه و یای معروف لنبه زار باشد انارسته باول مفتوح و
نون ممدوده و رای مکسوره و یای معروف بمعنی نادان و نااستاد باشد امی باول
مفتوح و میم مکسور و یای معروف آنجات را نامند انتر جامی باول مفتوح و نون منونه
و فتح تای فوقانیه خفیفه و سکون را و جیم تازی خفیفه ممدوده و میم مکسور و یای معروف
بمعنی دانا و فهیم و ماهر و رازدان بود لنبی بفتح اول و نون منونه و کسر تای فوقانیه خفیفه و
یای معروف گوشواره و حلقه زرین بود که مردان هنود در گوش پوشند و آن معروفست
اندری بکسر اول و نون منونه و دال خفیفه و رای متصله مکسور و یای معروف حواس خمسه ظاهری
بود و آلت تناسل را نیز نامند انجری بفتح اول و نون منونه و ضم جیم تازی خفیفه و رای
مکسوره و یای معروف آن بود که کدورت را فاش سازند چنانکه آب و غیر آن در آن
بگنجد انگی بفتح اول و نون منونه و کسر کاف عجمی خفیفه و یای معروف پیراهنی بود مثل
نیمه آستین بی دامن که زنان هنود پوشند انی باول مفتوح و نون مکسور و یای معروف نوک نیزه
و امثال آن بود و در محاوره پنجابی حرف ندا است برای مونث چنانکه در محاوره هندی
اری گویند بیای معروف اولی باول و واو معقو ختین و لام مکسور و یای معروف بمعنی عقد و
سلک جواهر و غیره و قطار چیزها باشد ایری باول مکسور و یای مجهول و رای مکسور و یای
معروف پاشنه پای را گویند و برای ندای مونث نیز آید باب بای موحده خفیفه

فصل الالف باچا باول و جیم عجمی خفیفه ممدوده و تای بمعنی عهد و پیمان بود باسا
باول و سین مهمله ممدوده و تین بمعنی محلت و مکان و جای تعلق باشد باسک سنجا
باول ممدوده و فتح سین مهمله و سکون کاف تازی خفیفه و بالضم فتح سین مهمله و کسر
جیم تازی خفیفه مشدده ممدوده با یای مشمومه نام نایکا ایست از نایکاهای هشتگانه
و آن نایکا

وآن نایکائی بود از اسباب عیش و عشرت آماده ساخته منتظر نایک باشد نایکا
بباء اول وکاف عجمی خفیفه محدود و تِین لباس و رخت پوشیدن بود بالد بالام محدود نتی
عموما زن را نامند و خصوصا زنی که سنش مابین دوازده سالگی و بیست سالگی باشد
و طفلان را نیز نامند بابا بباء اول و میم محدود تِین نیز بمعنی زن باشد و این نام بدون
الف آخر نیز گویند بانا بباء اول و نون محدوده علامتی در بهادران و دلاوران و کاملان
هر فن دارند مثل جلاجل و قطاس و بهادران بگردن نیز بندند و انتساب آن و
نیز نام حربه الیست که بیشتر اهل دکن دارند بیربند ها ببای موحده و یای عجمی خفیفتین بکسر اول
و تشدید ثانی و رای مهمله و ضم لام و سکون بای موحده خفیفه و دال ثقیله محدوده نام نایکا
از نایکاهای هشتگانه و آن نایکائی بود که بوعده نایک بوعده گاه برود و در آنجا نایک را
نیابد و ناکام برگردد تتها بتاء اول مکسور و تای فوقانی ثقیله محدوده مصیبت را نامند بچیا
بکسر اول و سکون جیم تازی خفیفه و یای تحتانی محدوده نیک را گویند بچهوا بکسر اول و سکون
جیم عجمی ثقیله و واو محدوده زیوری بود که زنان هنود در انگشتان پای پوشند چنانکه در راه رفتن
آواز دهد بچهوها بکسر اول و ضم جیم عجمی ثقیله و واو مجهول و های محدوده بمعنی فراق بود بدرا
بفتح اول و سکون دال خفیفه و رای محدوده ابر را نامند بدیا بکسر اول و دال خفیفه مشدده محدوده
بابای مشموله بمعنی علم و هنر بود بدها بتاء اول مکسور و دال ثقیله و تای فوقانی خفیفه محدود و تِین نام
یاری بود غیر اسمه بدهاوا بباء اول مفتوح و دال ثقیله و واو محدود و تِین شادی را نامند بدنیا
بکسر اول و سکون دال ثقیله و نون محدوده نام یاری بود غیر اسمه بردها بکسر اول و سکون را و دال ثقیله
و نون محدوده زن پیر را گویند برکها بفتح اول و سکون را و کاف تازی ثقیله محدوده
بمعنی باران بود و فصل برشکال را نیز گویند و آن دو ماه است ساون و بهادون برنیا

بچهوها

بفتح اول ورای متصله ونون منونه وبای موحده ثقیله ممدوده وغیر ممدوده با عتقاد هنود
نام دیوتائیست که آفرینش عالم و مخلوقات بعهدهٔ اوست وحق سبحانه تعالی اول کسی
که آفریده او بوده و برهمنان از اولاد او گویند و از دهان او بهم رسیده برندا بکسر اول ورای متصله ونون
منونه ودال خفیفهٔ ممدوده تلسی را نامند وآن نباتی بود خوشبو که هنود آنرا پرستش نمایند
وآن ریحان صحرائیست برواگ بکسر اول وسکون را وواو ممدوده بمعنی نونهال باشد برها
بکسر اول وسکون را وهای ممدوده فراق را نامند وآنرا بدون الف آخر نیز استعمال
کنند و بره گویند بسدها بفتح اول وضم سین مهمله ودال ثقیله ممدوده زمین و عالم و دنیا را گویند
بسنبهرا بکسر اول وفتح سین مهمله ونون منونه وفتح بای موحدهٔ ثقیله ورای ممدوده نیز زمین
و عالم را نامند بسندهرا بکسر اول وفتح سین مهمله ونون منونه وفتح دال ثقیله ورای ممدوده .
بمعنی زمین باشد بلیا باول ولام مفتوحتین ویای تحتانی ممدوده حلقهای که بسته بود که زنان
بطریق دست برنجن در دست پوشند وآنرا در متعارف چُری گویند بضم جیم عجمی خفیفه
ورای مکسور ویای معروف بنتا بفتح اول وکسر نون وتای فوقانی خفیفه ممدوده بمعنی
زن باشد بنترا بفتح اول وسکون نون ورای ممدوده تصغیر بنتا باشد بفتح اول و[illegible] ممدوده
وبنا نوکد خدا و داماد را نامند بوتا باول مضموم وواو معروف وتای فوقانی خفیفه ممدوده
قوت و توان باشد بونا بفتح اول وسکون واو ونون ممدوده لیت قد را نامند بورا
بفتح اول وسکون واو ورای ممدوده دیوانه را نامند بضم اول وواو معروف شکر سفید بود
بهرتنا بضم اول وسکون ها وقیل بفتح اول وضم ثانی وفتح را وسکون تای فوقانی خفیفه و
نون ممدوده زمین را گویند بیسیا باول مکسور ویای مجهول وسین مهمله ممدوده زن فاحشه و
قحبه را گویند وآنرا بیسوا نیز گویند بولا ممدوده بیلا باول مکسور ویای مجهول ولام ممدوده
بمعنی وقت باشد و بمعنی کناره دریا و رود نیز آمده بیندا باول مکسور ویای مجهول ونون مغنونه

ودال مغلظ

ودال مثقله ممدوده بمعنی دریب ومنحرف بود **فصل**. بای موحده خفیفه بابب باول ممدوده
وبهمزه ملینه نام جهتی است از جهات ده گانه وآن کنج مابین مغرب وشمال بود ببب باول
مکسور بمعنی دو باشد بتب بکسر اول ونون منونه ثمریست صحرائی سرخ رنگ رو در متعارف
آنرا کندوری گویند بفتح کاف تازی خفیفه ونون منونه وضم دال خفیفه وواو معروف ودال بی
مکسور و یای معروف وشعرای هند لب معشوق را بدان تشبیه کنند ببیب باول مکسور و یای
مجهول بمعنی دو باشد **فصل** بای موحده ثقیله برکبه بکسر اول وسکون را وفتح کاف تازی
ثقیله کادر را نامند بربنه بفتح اول وراء متصله ونون منونه نام دلو تابیست وآن باعتقاد
هنود مخلوقیست که حق سبحانه تعالی اول کسی که آفرید او بوده وخلقت کل مخلوقات
بعهده اوست وبرهمنان از اولاد او بید واز دهان او بهم رسیده بلبه بفتح اول ولام مشدد
بمعنی بهره مند وکامیاب باشد **فصل** بای عجمی خفیفه باب باول ممدوده پدر را نامند
وآن معروفست بت بالفتح تنه واندام بود وبالکسر والتشدید برهمن را نامند ودر
اصطلاح اهل شکل نام کتیست مرکب از چهار لکه بتبت بکسر اول وفتح تای فوقانی مثقله درخت را
نامند بدهوب باول مکسور ودال ثقیله مضموم وواو معروف شکل دوپهریه را گویند وآن
درآن گلی است سرخ رنگ تشبیه بلاله بیداغ. بجهیب بکسر اول وجیم عجمی ثقیله مشدده و
یای مجهول هادی بود یعنی حالتی بود که ناگاه از جوش جوانی مستانه ولذا ابالیانه باشد
چنانکه از لباس وزیور خبر نداشته باشد که بیجا شده یا بر جای خود مانده بیاب باول
مکسور ممدوده بابای مشهوره بمعنی طاری شدن حالتی بود بر کسی بمثل راحت ورنج وعشق و
محبت وامثال آن **فصل** تای فوقانی خفیفه تات باول ممدوده بمعنی سخن بود
معروفست تبهات باول مکسور و بای موحده ثقیله ممدوده بمعنی صبح باشد تبت بکسر اول
وفتح بای عجمی خفیفه بمعنی رنج ومصیبت بود تت بالکسر اندازه ومقدار باشد تبت

باول وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف بمعنی گذشتن وقت و زمانه بود بجیت
بکسر اول وفتح جیم عجمی ثقیله مشدده هاوی بود که نالکا از نابیک آرزده شده ترک آن آلیسی
کند و زبان مصاحبه لعوا منیت بیارایند بدت بفتح اول و دال خفیفه مشدده برق را
مانند برت بفتح اول وسکون را بمعنی صوم و روزه بود و بمعنی ورزش و استعمال
نیز آمده بسنت باول وسین مهمله مفتوح و نون منونه دو معنی دارد اول نام فصلی است
از فصول ششگانه در آن هر دو ماه چیت و بیساکه باشد دویم نام راگنی است در گیتها همان
فصل جو نشده وجایت آن سنبوران بود تبر ترتیب سر کم بدهی بکریت بکسر اول وفتح
کاف تازی خفیفه مشدده ورای متصله بمعنی ناهموار بود و در اصطلاح افغانان آن بود که
در نغمات نغمه خارج از آهنگ واقع شود بلنت بفتح اول وکسر لام بمعنی پیچیده وتابدار
بود بنیت باول ونون مفتوحتین درست وآراستن بود بنبت بکسر اول وسکون نون و
فتح سین مهمله عدد بیست را گویند بوهت بضم بای موحده خفیفه و واو مجهول وهای
مفتوح جهاز و کشتی کلان را مانند **فصل** تای فوقانی مثقله بات باول ممدوده
راه را مانند و سنگ ترازو را نیز گویند بلیت بکسر اول وسکون یای عجمی خفیفه ولام مفتوح
بمعنی قلب و عکس و برگشته بود بت باول مفتوح درخت بر بود و آن درختی بود کلان سر دار
در غایت کلانی وبالیدگی واز آن شاخها نازل شود و تا زمین رسد و بیخ گیرد
وآن شاخها را در متعارف ریش آن گویند و بعضا که بتازی آن را لحیة الشیخ گویند
بکلت بکسر اول وفتح کاف تازی خفیفه بمعنی مهوک و مشهور باشد بنکت باول
مفتوح و نون منونه و فتح کاف تازی خفیفه بمعنی کج و خم دار باشد **فصل**
تای فوقانی الف بستیه باول مفتوح وسین مهمله مکسور ویای معروف بمعنی میانجی بود
بتیه باول مکسور ویای معروف بنجال ولشکر جانوران باشد و بفتح اول آمده
ار لمشتی بود بکلیته بفتح اول وسکون یای تحتانی وضم کاف تازی خفیفه ونون منونه
بهشت را مانند

بهشت را نامند فصل جیم تازی خفیفه باج بااول ممدوده مشدد باز باشد و کلمات طامات
شکاری مشهور و اعراض و اخته شدن نیز بود و نیز نام یکی از سلاطین مسلمین هند است که او را
باج بهادر گفتندی بارج بااول ممدوده و رای مفتوحه کل کنول یعنی نیلوفر را نامند
برج بکسر اول و سکون را نام سرزمینی است و آن موضع متهرا و چند کروه نواحی آن بود
بفتح اول امر از منع کردن بود و برج بال بحروف و حرکات مذکوره و بای موحده
خفیفه ممدوده و لام کنایت از رادهانست زن کانه و برج کوپال بحروف و حرکات
مذکوره و ضم کاف عجمی خفیفه و واو مجهول و بای عجمی خفیفه ممدوده و لام کنایت از نا
کانه باشد بنج بااول و نون مفتوح خفیف بمعنی سوداگری و تجارت بود بیج بااول مکسور
و یای معروف و رای متصله تخم را نامند و منی را نیز گویند فصل جیم تازی نعده
بوجه بااول مضموم و واو معروف بمعنی فهمیدگی و دانایی بود بواو مجهول بمعنی بار باشد
بیجه بااول مکسور و یای معروف بمعنی پوشیدن و خوابیدن کرم بود چوب و امثال آن را
فصل جیم عجمی خفیفه بچ بالفتح بمعنی عهد و پیمان بود و آن اختصار باچا باشد و نیز
نام دوایست مشهور و بالکسر بمعنی میان بود و آن اختصار بیچ بود بیای معروف برچ بکسر
اول و سکون را بمعنی وحشت کردن و یک پهلو شدن بود در اعراب و بالضم اول و فتح
و تشدید ثانی نام مردیست دانا که وزیر راجا بهوج بوده برنچ بکسر اول و فتح را و نون مغنونه
نام باری بود خراسمه بیچ بااول مکسور و یای معروف بمعنی قماش و میانه بود و بیای مجهول
امر از فروختن باشد فصل جیم عجمی نغلبه برچه بکسر اول و سکون را درخت را نامند
فصل دال خفیفه باد بااول ممدوده مباحثه و مجادله را گویند و بمعنی نابود و ناچیز آمده

باره با اول ممدوده و رای مفتوحه ابر را مانند بند بکسر لعل و نون منونه منی را مانند
بنود بکسر اول و نون مضموم و واو مجهول بمعنی عیش و عشرت بود و نیز نام یکی از بترهای
یعنی لشکران هشتگانه هندوان بلکت بوند با اول مضموم و واو معروف و نون مفتوحه
قطره را مانند بیاد با اول مکسوره ممدوده بابای مضمومه قوم بهار را مانند و آن قوم
صحرائی است و کوه که رهزنی کنند بید با اول مکسور و یای مجهول کتاب بنود را مانند
و آن جبار است که بید مجنون بید سیاه بید انجیر بید بتری ار بند بفتح لعل و
سکون ثانی تحتانی و رای مکسور و یای معروف و فتح همزه و سکون راء و کسر بای موحده ‎ با آیی
خفیفه و نون منونه کنایت از ماه باشد فصل دال نقطه بارده با اول ممدوده و رای مفتوحه
دریا را مانند بانده با اول ممدوده و نون مفتوحه بمعنی پل و امثال آن بود که بروی آب بندند.
و نیز امرار ستی بود بیده بکسر اول و فتح بای موحده خفیفه و قیل ایضا بکسره بمعنی اقسام و انواع
بود بده بالکسر نام نابدی بود عراسه و بمعنی طرز و روش نیز آمده و بالضم و التشدید بمعنی عقل
باشد و نیز نام ستاره عطارد است و آنرا بتخفیف نیز استعمال کنند برده با اول مکسور و
رای متصله بمعنی مرد پیر بود و برده با دال نقطه ممدوده زن پیر باشد برووه با اول مکسور و ثانی مضموم
و واو مجهول خشم و غضب بود بنده بفتح اول و نون منونه برادر خرد را مانند بوده با اول
مضموم و واو مجهول بمعنی حمق و نادانی بود و نیز نام او بار و سیم است از او بارده کانه و
آن خواهد شد بیاده با اول مکسوره ممدوده بابای مضمومه زنخ و بیمار بی بود بیده بفتح اول
و سکون یای تحتانی طبیب را مانند فصل دال منقله باذ با اول ممدوده برحق و خلافت را
مانند و نیز قسمت را خوانند که فرقه فرقه باشد ای را خوانند بوذ با اول مضموم و واو معروف ‎ قسمت قسم است
بمعنی غرق شدن و امرار غرق شدن باشد و بواو مجهول امرار غرق کردن بود بنید با اول مکسور
و یای معروف و نون مفتوحه بمعنی لشکاره باشد و بیای مجهول بمعنی کجی و انحراف بود فصل

دال الثقل

دال ثقل باشد بادّه باول ممدوده طغیان آب و فزونی چیزها را گویند و نیز دم شمشیر و خنجر را
که برفسان تیز کنند نامند و بمعنی بریدن نیز آمده **فصل** را بادر باول ممدوده و فتح دال خفیفه
ابر را نامند بار باول ممدوده چهار معنی دارد اول ثقل آب را نامند دوم ثمر درختها و نیز بود سیوم
بمعنی موی باشد چهارم بمعنی کرت و مرتبه آمده و بمعنی دربار نیز مستعمل است باسر
باول ممدوده و سین مهمله مضموم تذرو را گویند باکنر باول ممدوده و غیر ممدوده و فتح کاف
عجمی ثقیله و نون مشوبه و فتح بای موحده خفیفه پوست شیر بود که جوکیها بر آن نشینند بامر باول
ممدوده و میم مفتوحه آفتاب را نامند بانزر باول ممدوده و نون مفتوحه و فتح دال خفیفه بوزینه
باشد بانر باول ممدوده و نون مفتوحه نیز بمعنی بوزینه بود بهچار بکسر اول و سکون بای موحده
خفیفه و جیم عجمی خفیفه ممدوده بمعنی فسق و بدکاری بود بهیر بکسر اول و تشدید بای عجمی خفیفه
و رای مهمله بمعنی هجوم را گویند و نیز نام کنی است مرکب از چهار لکه بهیر بکسر اول و فتح بای عجمی ثقیله
وحشت معقول و تنگ پهلو شدن باشد در امر سی و نیز اعراز وحشت معقول و تنگ پهلو
شدن باشد تتهر بکسر اول و فتح تای فوقانی ثقیله بمعنی پریشان و پراکنده شدن باشد
و نیز اعراز پراکنده شدن بود تتبار بفتح اول و سکون تای فوقانی منقله و بای عجمی خفیفه
ممدوده باتوزن را گویند تتور بفتح اول و ضم تای فوقانی منقله و واو مجهول بمعنی جمع کردن
و فراهم آوردن بود بجر بفتح اول و تشدید جیم تازی خفیفه و رای مهمله الماس را نامند
و هرچه شکستن و گرفتن بار بود بجار باول مکسور و جیم عجمی خفیفه ممدوده فکر و اندیشه و تأمل باشد
بچیتر باول مکسور و جیم عجمی و تای فوقانی خفیفتین بفتح اول و تشدید تای و رای مهمله
صاحب طبع و فهیم را گویند بدار باول مکسور و دال خفیفه ممدوده بمعنی دور کردن و برهم مخفف

بود خبر را بدهر بکسر اول وضم دال نقله کرونا شنوار را مانند بربا بفتح چهار معنی دالد
اول بمعنی شوی و داماد باشد دوم بمعنی خوب و نغز بود سیوم قوت و زور باشد
چهارم نام درختی است سنبور وبا ضم فرج را مانند براور باول مکسور و رای ممدوده
و واو مفتوحه نام یکی از راکنیای تدول را کفت و جات آن سنبور بود بترتیب
دهش سرکمب و سرد توت کر به آدوست لسیار باول مکسور و سین مهمله ممدوده فراموش
و امر از فراموشی بود لستبار بکسر اول و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه ممدوده
بمعنی شرح و بسط و تفصیل و تطویل در امور بود لستبر لفتح اول و سکون سین مهمله
و فتح تای فوقانی خفیفه لباسی درخت پوشیدن بود لستید بکسر اول و فتح سین مهمله
و نون مثنوه و فتح بای موحده نقله نام مهادیو باشد بکبر لفتح اول و تشدید کاف
تازی خفیفه و رای متصله بمعنی کج و ناراست بود بکهار لفتح اول و کاف تازی ثقیله
ممدوده نام راکنی است لکار باول مکسور و کاف عجمی خفیفه ممدوده ضایع شدن
و نادرستی خبرها و کارها بود و بمعنی بیکار شده آمده بکسر باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح
خانه و چار دیوار سه خانه بود بلبهدر لفتح اول و سکون لام و فتح بای موحده ثقیله
و دال خفیفه مشدوده و رای متصله نام بلور کانه باشد بلهار لفتح اول و سکون لام
و های ممدوده بمعنی قربان و بلاگردان شدن باشد بنجر لفتح اول و سکون نون و
جیم عجمی خفیفه مفتوح لوزینه را مانند بور لفتح اول و سکون واو حرمعنی دالد
اول دیوانه بود دوم شکوفه انبه را مانند و اثرا در متعارف مور گویند لفتح میم
بهار باول مضموم و های ممدوده بمعنی روفتن و امر از روفتن بود بهر باول و های
مضموم متی

مضمومتین و قیل بای اول مفتوح بمعنی دیگر و لیس لغو بهیر بای اول مفتوح و های مکسور و یای معروف
گزشت راهروان و بیدرلی رفتن مسافران باشد بهار بای اول مفتوح و یای تحتانی ممدوده باد را کوشند
بیر بای اول مکسور و یای معروف چهار معنی دارد اول بمعنی برادر لغو دوم بمعنی سنجاب و بهادری
و سپاهی و بهادر لغو سیوم بمعنی گوشواره آمده چهارم موکلان چین را نامند و بیای مجهول
دو معنی دارد اول بمعنی تاخیر و فراک لغو دوم میوه کنار را نامند و بفتح اول و یای تحتانی
مشدده بمعنی زن لغو و بفتح اول و سکون یای تحتانی بمعنی دشمنی و عداوت لغو بیسر
بای اول مکسور و یای مجهول و فتح سین مهمله زیوری باشد که زنان هنود در بینی پوشند بیوپار
بکسر اول و سکون واو و بای یای مشمومه و بای عجمی خفیفه ممدوده بمعنی تجارت فی سوداگری
لغو بیوهار بکسر اول و سکون واو و بای یای مشمومه و بای ممدوده بمعنی معامله لغو بهیر بفتح
اول و سکون یای تحتانی و های مفتوح باد را نامند **فصل** سین مهمله بالیس بای اول
ممدوده و ضمه ملیته زانو را نامند باس بای اول ممدوده سه معنی دارد اول بمعنی بوی
باشد و آن معروف است دوم لباس را نامند سیوم محل و مکان را نامند ها
بهاس بای اول مکسور و بای موحده ثقیله ممدوده نام ملکی است و آن بجانب بنو باهات
تیر هندوستان را گفت و در متعارف بجای بای موحده خفیفه بای موحده ثقیله خوانند
و بجای ثقیله خفیفه تباس بای اول مفتوح و تای فوقانی خفیفه ممدوده بمعنی یاد باشد
بدلیس بای اول و دال خفیفه مکسور و یای مجهول غربت و نیی وطنی لغو تدهنس بفتح اول
و سکون دال مثقله و های مفتوحه و نون منونه نام یکی از شهر های بنگاله مالکوس
را گفت برس بای اول و رای مفتوحتین بمعنی سال باشد و نیز بمعنی بارش و باغراد بارید لغو

وبجای سین مهمله کاف تازی ثقیله نیز استعمال کنند وبرکه کویند وبکسر اول بمعنی تیمر بکا
ونلی حلدوتلی بعولسی بالکسر بمعنی زهر لیو وآنرا بکاف تازی ثقیله نیز استعمال کنند
ونکه کویند وبالفتح بمعنی اختیار باشد لسوارس بکسر اول وسکون سین مهمله وواو ممدوده
دسوارس را مانند بکس بکسر اول وفتح کاف عجمی خفیفه بمعنی شکفتی ولذا هم رنجش و
کسنجتی ولا مراد شکفتی ولذا هم رنجش وکسنجتی باشد بلارس باول مکسور ولام ممدوده
بمعنی عیش وعشرت بود ونیز نام ولیت که نایکا خراسان وشا وماه وتنم کمان
بیش بانک بباید نمارس باول مفتوح ونون ممدوده ورای مفتوحه نام صنعت
مشهور در معظم معبد هنود است وکاشی تمام است نبارس باول مکسور ونون ممدوده
بمعنی زوال وفنا وهلاکت وخرابی باشد هنس باول مفتوح ونون منونه لکلاورا مانند
وبمعنی لی زنره نیز آمده بن هاکس بفتح اول وسکون نون ومیم ممدوده ونون مضموم کیا زنست
لذا بوزیته باشد بهیس باول مکسور وهای مفتوح بمعنی خوشوقتی وخوشدلی بود وبیخ کل کبول
را نیز مانند لی بهبس باول مکسور ویای معروف وفتح بای موحده ثقیله وسکون های
فوقانی خفیفه کراهت ونفرت طبعت بود ازچیزی منغص ومکروه بیس بفتح
اول وسکون یای تحتانی بمعنی بیست وسال باشد ونیز نام قوت است فصل
کاف تازی حفیفه بارک باول ممدوده ~~وسین~~ مهمله ورای مفتوحه بمعنی آب
بود باسک باول ممدوده وسین مهمله مفتوح نام مار است دربا پادشاه
ماران باک باول ممدوده سخن وکفتار بود بالک باول ممدوده ولام مفتوحه
طفل را مانند بانک باول ممدوده ونون منونه بمعنی آرایش بود بوک بکسر اول

وضم بای موحده

وضم بای موحده خفیفه مشدده و واو معروف نام ناولیست از ناوهای یازده گانه و آن جانی بود
که ناوکها از ناوک آرزده شده باشد و ناوک لعل لمنت و مغزارت زیور و لباس بپوشانند
و بباراند بیدوکینک بای اول مکسور و دال خفیفه مضموم و واو معروف و فتح کاف تازی نقله
قسم ناوکی است از اقسام ناوک و آن ناوکی بود که قواد سک و منخر کے شعار چون بشاخ ماهی باشد
بدهنک بکسر اول و فتح دال نقطه صیاد را نامند برجهک بکسر اول و سکون را و فتح جیم
عجمی نقطه عقرب را گویند و نیز نام برج هشتم است از بروج دوازده گانه برنداک
بای اول در رای منقوطتین و نون منونه و دال خفیفه ممدوده یادنجان بود برنیک بکسر اول و فتح را
و نون منونه بمعنی شرح باشد بلانیک بای اول مفتوح و لام ممدوده و های مفتوحه ابر را نامند
بلوک بای اول مکسور و لام مضموم و واو مجهول بمعنی دیدن باشد بنجک بفتح اول و نون منونه و جیم
عجمی خفیفه بمعنی غنوده و فریب بود بنک بای اول مفتوح و نون منونه بمعنی کنج و کنجی بود فصل
کاف تازی نقله بیکه بای اول و یای موحده خفیفه مکسور و یای مجهول بمعنی تلون و رنگارنگ بود
برکه بکسر اول و رای متصله درخت را نامند و در آخر کلمه جیم عجمی تخفیف نیز استعمال کنند و برچه گویند
و نیز نام برج دویم است از بروج دوازده گانه و بای اول و ثانی مفتوح بمعنی بارش و امر از
بارش بود و بمعنی سال نیز آمده بسیکه بای اول و سین مهمله مکسور و یای مجهول بمعنی خاصیت
و اثر و تجربه باشد بکه بالکسر زیر بود بیساکهه بفتح اول و سکون یای تحتانیه و سین مهمله ممدوده
نام ماه دویم است از سنت رت فصل کاف عجمی خفیفه باگ بای اول ممدوده
دو معنی دارد اول جند باغ باشد دویم بمعنی جلو اسب بود برگ بفتح اول و سکون را
آن بود در منجمان هند هر چند برای حرفی از حروف تهجی خود مرتبه قرار داده اند و آن را

برگ گویند وآنجمله بهشت برگشت بدین تفصیل اول گرد بفتح کاف عجمی خفیفه
وضم را و دال منقله یعنی سیمرغ وآن مرتبه این سه حرف وملحقات اوست
اَ اِ اُ یعنی همزه مفتوحه ومکسوره ومضمومه دویم بلا و بکسر بای موحده خفیفه ولام ممدوده
وواو موقوفه یعنی گربه وآن مرتبه این پنج حرف وملحقات اوست ک که گ گه ن
یعنی کاف تازی خفیفه ونقله وکاف عجمی خفیفه ونقله ومغنونه سیوم سنگه بسین مهمله
مکسور ونون مغنونه وکاف عجمی نقله یعنی شیر وآن مرتبه این پنج حرف وملحقات اوست
چ چه ج ی ن یعنی جیم عجمی خفیفه ونقله وجیم تازی خفیفه ونقله ویای تحتانی مغنونه
چهارم سرپ بفتح سین مهمله وسکون لام ویای عجمی خفیفه یعنی مار وآن مرتبه این
پنج حرف وملحقات اوست ت ته د ده ن یعنی تای فوقانی خفیفه ونقله و
دال خفیفه ونقله ونون پنجم سوان بضم سین مهمله وواو ممدوده ونون یعنی سگ و
آن مرتبه این پنج حرف وملحقات اوست ٹ ٹه ڈ ڈه ن یعنی تای فوقانی
منقله وثقل ودال منقله وثقل ونون ثقله ششم موسا بمیم مضموم وواو معروف
وسین مهمله ممدوده یعنی موش وآن مرتبه این پنج حرف وملحقات اوست :
پ په ب به م یعنی پای عجمی خفیفه ونقله وبای موحده خفیفه ونقله ومیم هفتم
مرگ بمیم مکسور ورای منقله وکاف عجمی خفیفه یعنی آهو وآن مرتبه این چهار حرف
وملحقات اوست ی ر ل و یعنی یای تحتانی ورا ولام وواو هشتم مینده
بمیم مکسور ویای مجهول ونون مغنونه ودال ثقل ممدوده یعنی قوچ وآن مرتبه این چهار حرف
وملحقات اوست ش که س ه یعنی شین معجمه وکاف تازی ثقل وسین مهمله
وها ولوپوشیده نماند که برکتابت شگانه مذکوره بعضی با هم موافقت دارند وبعضی

مخالف

مخالفت و بعضی غالب اند و بعضی مغلوب شیر با مار و موش با قوچ و گربه با آهو و
سگ با کرد موافقت و همدستی دارند و کرد با مار و سگ با قوچ و گربه با موش و شیر با آهو
مخالفت و دشمنی دارند و اول غالب و ثانی مغلوب و حاصل این گفتگو آنست
که هرکس مطابق سر حرف اسم خود ببیند که از کدام یک از برجهای مذکوره منسوبست و هرکس را که با هم
معامله باشد مثال زن و شوهر یا پدر و پسر یا برادر کلان با برادر یا برادر و دوست یا برادر و غنیم
و دشمن پس اگر برج هر دو با هم موافقت داشته باشد میان آن هر دو کس با هم موافقت
بود و اگر مخالفت داشته باشد میان آن هر دو کس مخالفت بود و برج هر که غالب باشد
او بر آنکس غالب بود برک بکسر اول و فتح سین مهمله و سکون را بمعنی وقف بود بک
بالفتح بوتیمار باشد و آن طایریست مشهور سفید رنگ که اکثر بر کناره رودها و نهرها باشد
و بمعنی روان شدن و شتافتن نیز آمده بلک بکسر اول و فتح لام دو معنی دارد اول
در لغت بخیه و چسبیدن بخیه و اعراز در آو بخیه و چسبیدن بخیه بود دویم ریسمانی بود
دراز که برای آویختن چیزها بدان مثال جامه و غیر آن بندند بنک بکسر اول و نون مفتوحه
لطف و نزاکت و نکته که در سخن و اشعار واقع شود و بالفتح قلعی کشته بود بهنک
بکسر اول و فتح ها و نون مفتوحه مخصوصا بمعنی طایر و پرنده بود خصوصا پیها باشد و آن طایریست
که در موسم بهار بر کوهها مست گردد و پیو پیو فریاد کند و آن معروفست بیراک
بفتح اول و سکون یای تحتانی و رای ممدوده فقر و درویشی و ترک دنیا باشد
بیک با اول مکسور و یای مجهول بمعنی شتاب و زود باشد بیوک با اول مکسور و یای تحتانی
مضموم و واو مجهول فراق و جدائی بود فصل کاف عجمی اغلبه بگه بالفتح والتشدید

شیر را نامند و آنرا در متعارف نا که گویند باول ممدوده و بالکسر والتخفیف کرگ را
خوانند **فصل** اللام بال باول ممدوده بمعنی نل بود و در متعارف موی را نامند
بتد و انل بفتح اول و سکون فال مثقله و واو ممدوده و نون مفتوح آتشی بوده که از دریا
برآمده لبال باول مکسور و سین مهمله ممدوده بمعنی دراز و بلند باشد بل بالفتح چهار
معنی دارد اول بمعنی زور و قوت بود دوم بمعنی قربان نام مرا غیر کانه باشد سیوم
بمعنی هیچ ذبات لشته چهارم بمعنی قربان و بلا گردان شدن بود و آنرا بمعنی آخر بتکرار
لفظ بل بل نیز گویند و بالکسر سوراخ موش و امثال آن بود و بالضم فرج را نامند و بامعنی
بجای اللام را نیز استعمال کنند و برگویند بمل باول مکسور و میم مفتوح بمعنی خاف و باکزه
و پاک بود بنگال باول مفتوح و نون مثونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده نام راگنی بنزول
راگ که حالت آن شنیدن بود نیز بیت سر کم بپرهنی و سر کج گریه لوست و آنرا بنگالی
بیای معروف نیز گویند بنمان بفتح اول و سکون نون و میم ممدوده بار کال بمعنی حمایل گل بود
دراز که در کمر بکذرد و آنرا اکثر مردم صحرایی از گلهای صحرائی سازند و در گلو اویزند و بول
باول مضموم و واو مجهول بمعنی سخن و حرف و کلمه باشد و نیز نام دواییست در انرا
تمازی مر خوانند بضم میم و تشدید را بپاکیل باول مکسوره ممدوده با یای مثنومه و ضم کاف
تازی خفیفه مقرارد و تیغات را نامند بیال باول مکسوره ممدوده با یای مثنومه مار باشد
بیلی باول مکسور و یای مجهول خلیک را نامند یعنی شاخهای باریک که بر چیزی پیچد
یا برروی زمین رود مثل خلیک خربزه و کدو و امثال آن و نیز نام تباتیست که گل آن
خوشبو بود شبیه بگلک چمبا و آن مشهور است و بفتح اول و سکون یای تحتانی کاو را
نامند و آن نیز معروف است **فصل** المیم بالم باول ممدوده و اللام مفتوحه دوست را گویند

بام باول

بام بالف ممدوده بمعنی زن بود و بمعنی دست چپ و طرف چپ نیز آمده بیدرم بکسر اول
و فتح بای موحده ثقیله مشدوده و رای متصله بمعنی موج بود بدرم بکسر اول و فتح دال خفیفه مشدوده
و قیل بضمه و رای متصله مرجان را نامند برم بکسر اول و فتح را بمعنی شنفک و فرنفک واو
در شنفک و فرنفک بود لبرام بکسر اول و سکون سین مهمله و رای ممدوده بمعنی وقف و از آنکه بود
و آنرا بدون سین مهمله نیز استعمال کنند و برام گویند تکهم بکسر اول و فتح کاف تازی ثقیله بمعنی تلخ و
شاق و دشوار باشد تهکم بکسر اول و فتح ها و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح عموما بمعنی
طایر و پرنده باشد خصوصا بیبها را نامند و آن طایریست در موسم برشکال مست گردد
و پیو پیو فریاد کند و آن معروف است بوم بکسر اول و سکون واو بای مضمومه اشیان را نامند

فصل نون بارن بالف ممدوده و رای مفتوحه فیل را نامند بامان بالف و میم ممدوده تن و
نون منونه تن را نامند مان بالف ممدوده دو معنی دارد اول تیر را نامند دوم بمعنی تجارت
و سوداگری بود باوتان بالف ممدوده و واو مفتوحه با موقوفه و نون نون لعل ممدوده و ثانی
مخنونه نام اوتاریست از اوتار ده گانه و بجای واو میم نیز استعمال کنند و بامنان گویند
باهن بالف ممدوده و های مفتوحه بمعنی مرکب دارالعلاج بود بهن بفتح بای اول مفتوح و نیز مکسوره
و یای معروف و فتح بای موحده خفیفه و سکون را بهاوی یعنی حالتی بود از غلبه شوق تا یک
رنگ روی با یکبار متغیر گردد بجهن بکسر اول و فتح جیم تازی خفیفه و جیم عجمی ثقیله مشدوده بمعنی
زیرک و فهیم و رند و عیار بود بجن بالف و جیم عجمی خفیفه مفتوح بمعنی سخن بود بدان بالف
و دال خفیفه مفتوح روی و چهره باشد برتمان بفتح اول و سکون را و تای فوقانی خفیفه معروف
و میم ممدوده زمانه حال را نامند و بمعنی رواج و استعمال نیز آمده برکهان بکسر اول
و رای متصله و سکون کاف تازی ثقیله و بای موحده ثقیله ممدوده نام پدر راده هازل کانوده

برنی باول وراء مفتوحتین بمعنی رنگ و وصف بود وبالضم نانی نام وکبال جهت مغرب یعنی
مو کال جهت مغرب است . برنداش بکسر اول وراء مهمله ونون مفتوحه ودال خفیفه ممدوده
وبای موحده خفیفه مفتوح نام صحرائی وموضعی است مشهور در نواحی تهرا که کاشه درآن
صحرا کاو میچرانیده وآنرا در متعارف بنداش گویند لش بکسر اول وسکون سین مهمله
وفلک لفتحه بمعنی شاهد بازی بود ولفحتین بمعنی لباس ورخت باشد لشن بکسر اول
وسکون شین معجمه نام دلو باشت رنا عنقا و نمود تعریف ویرورس اینک عالم
متعلق بدوست ونیز کاشه را نامند از بجهت که وی او بار ششم است تعیین لشتق
در کالبد او لعالم باز آمده بکلمان باول مفتوح وکاف تازی نقله ممدوده بمعنی بیابان
باشد وباول ممدوده نیز استعمال کنند وباکمان گویند بلمان لفتح اول وسکون لام و
میم ممدوده ونون مفتوحه دوست ویار ومعشوق ومحبوب بود بن بالفتح بمعنی صحرا و
بیابان بود وبالکسر بمعنی بی ودون وغیر وسوا باشد بنان باول مکسور ونون ممدوده بمعنی
بنان باشد وبنون مفتوحه آخر نیز بمعنی بی ودون وسوا باشد بنجن بکسر اول ونون مفتوحه
وفتح جیم تازی خفیفه بمعنی خفیف واندک باشد ونیز حرفی در آخر کلمه ساکن با
موقوف افتد وتمام وکمال تلفظ درنیاید بندل لفتح اول ونون مفتوحه ودال خفیفه
مفتوح روزی بود برای مضموم وواو مجهول وراء مکسوره بای معروف وآن سفوفی بود
لس باریک وسرخ رنگ در زبان بنلی قسقه کشند بندنات لفتح اول ونون مفتوحه و
دال خفیفه مفتوح ونونش بنون اول ممدوده وتای مفتوحه بمعنی عادت وبندشایا باشد
بندهن لفتح اول ونون مفتوحه ودال ثقیله مفتوح بمعنی قید وبند بود بوان باول مکسور
وواو ممدوده تخت ومرکب دلو باشد بروب هوا ردو ولوض بمعنی هانشیند

وقرد وان

٤

و مردان غیب نیز استعمال کنند بوبن بفتح اول و سکون واو بمعنی فقیر و درویش بود و بمعنی
قی کردن نیز آمده بهان بکسر اول و بای ممدوده صبح را مانند بهن بفتح اول و کسر ها خواهر باشد
و آن معروفست بیجن باول مکسور و یای معروف و جیم تازی خفیفه مفتوح مروحه و باد زن
را مانند بیشنول بفتح اول و سکون یای تحتانی و شین معجمه موقوف و نون مضموم و واو مجهول
و نون مغنونه بمعنی تایب و تارک و متقی بود بیش بفتح اول و سکون یای تحتانی سخن را مانند و
بکسر اول و یای معروف نام نی سازیست مشهور و نیز بمعنی چیدن و امر از چیدن باشد فصل واو
بارو باول ممدوده و رای مضموم و واو معروف ریک را مانند و بجای را لام نیز استعمال کنند
و بالو گویند بجرو بفتح اول و سکون جیم عجمی ثقیله و رای مضموم و واو معروف بمعنی کوساله بود
بدهو باول مکسور و دال ثقیله مضموم و واو معروف زن را مانند بسدیو بفتح اول و سکون
سین مهمله و دال خفیفه مکسور و یای مجهول نام پدر حقیقی کانه بوده بهراو بفتح اول و سکون ها و
رای ممدوده مشغول ساختن بود مرکبی بجاپلوسی و امر از مشغول ساختن مرکبی را بجاپلوسی
بهو باول مفتوح و های مضموم و واو معروف زن پیر را مانند و آن معروفست فصل ها
باره باول و رای ممدوده تیش خوک را مانند و حرف اول را غیر ممدوده نیز استعمال کنند و براه گویند
بانه باول ممدوده و نون مغنونه بمعنی درست و بازو بود بره بکسر اول و فتح را عشق و محبت
و فراق بود بسه باول مکسور و سین مهمله ممدوده بمعنی حزین و امر از حزین بود بلبنه بفتح اول و
سکون لام و نون مکسور و یای مجهول نام یک از تیر های بهروتی یعنی پسران هشتگانه بهروتی را گفت
بیه بالفتح و الضم و قیل بالضمتین بمعنی بسیار بود بیاه باول مکسوره ممدوده با های منضومه بمعنی
عروسی و کتخدائی بود بیه باول مکسور و یای مجهول بمعنی سوراخ باشد فصل یای تحتانی

وکدخدائی

باتی باول ممدوده وتای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف فتیله را نامند بارابی باول ورای
ممدوده وبای مکسور و یای معروف یعنی رنگین باشد باری باول ممدوده ورای مکسور
و یای معروف خر یعنی ولالو لعل یعنی بانغ باشد دویم دختر باول را نامند باتی
باول ممدوده وسین مهمله مکسور و یای معروف یعنی باشنده بود و یعنی طعام شبینه و غیر آن
نیز آمده باکیانی باول ممدوده وکاف تازی و یای موحده خفقتی باول موقوف و
ثانی ممدوده ونون مکسور و یای معروف نوای خواندن وسخن گفتن بود بانزی باول
ممدوده ونون مفتوحه وسین مهمله مضموم یا موقوف ورای مکسور و یای معروف نی بود که
آنرا نوازند بانی باول ممدوده ونون مکسور و یای معروف یعنی طرز و روش وسنجی گفتن
و عیار زر و نقره ولتنبانی آن بود بابی باول ممدوده بادی که در معده و اعضا حادث
گردد و نیز نام دکپال جبت باب یعنی موکل جهت باب بود و آن کنج ماهی معروف و
مشهور است بدهای باول مفتوح و دال ثقیله ممدوده و همزه ملینه و یای معروف صله
زر درشادی ها بردوم و شد بدلابی باول مفتوح ولام ثانی لعل ممدوده وتای فوقانی مکسوره
و یای معروف نام راگنی بهیروی راگ است چاب آن شنیدن بود سر بتیسر گم بدینی
و عمر کبیرج گرید است برتی بفتح اول وسکون را و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف
درویش و زاهد و مرتاض و صایم و روزه دار را نامند برجی بفتح اول وسکون را و جیم
عجمی ثقیله مکسور و یای معروف نیزه را نامند بردتی بکسر اول و قیاب بفتح وسکون را و
دال خفیفه موقوف ونون مکسور و یای معروف رود را نامند برتی بفتح اول وسکون
را و نون مکسور و یای معروف یعنی ترکان بود برستی بکسر اول وسکون سین مهمله و نون مکسور
و یای معروف

و یای معروف مرد شاهد باز را خوانند بکنی بضم اول و سکون کاف تازی خفیفه و نون مکسور
و یای معروف بمعنی شکوفه باشد بکری ببای موحده و کاف عجمی خفیفتین مفتوحتین
با اول مضمومه و رای مکسور و یای معروف حلقهٔ نو باریک از آبگینه و زر که زنان بطریق دست
برنجن در دست پوشند بلّری بفتح اول و لام مشدده و رای مکسور و یای معروف خلبک را
نامند یعنی شاخ باریک که بر درختی و چوبی پیچد یا بر زمین دود و آنرا در تعارف مجاوره
بیلک گویند بکسر بای موحده خفیفه و یای مجهول و لام بلکری بکسر اول و سکون لام و فتح کاف عجمی
خفیفه و رای مکسور و یای معروف عقدی بود از دانهای طلا یا مروارید و امثال آن
زنان در گلو بندند بندنتی بکسر اول و سکون نون و تای فوقانیه خفیفه مکسور و یای معروف یعنی
منت باشد بندی بکسر اول و نون مضمومه و دال خفیفه مکسور و یای معروف بمعنی صفر و آنچه
نیکال دایره خرد باشد که آنرا اندلی نیز گویند بکسر بای موحده خفیفه مفتوحه و سکون دال
خفیفه و لام مکسور و یای معروف بنسی بفتح اول و سکون نون و سین مهمله مکسور و یای معروف
نی بعوض آنرا نوازند و نیز نی یا چوب باریک که بدان ریسمان شست و قلاب ماهی بندند
بنی با اول مفتوح و نون مکسور و یای معروف عروس را نامند و تصغیر آن بنری بود بفتح اول
و سکون نون ثانیه و رای مکسور و یای معروف بوهنی بضم بای موحده خفیفه و واو مجهول و های موقوف
و نون مکسور و یای معروف اول سودای فروشنده را نامند بهاری با اول مکسور و های ممدوده
و رای مکسور و یای معروف یکی از نامهای کاشانه است بی با اول مکسور و یای مجهول یعنی دو باشند
و آنرا بتشدید آخر نیز استعمال کنند بیری بفتح اول و سکون یای تحتانیه و رای مکسور و یای
معروف دشمن را نامند و با اول مکسور و یای معروف برگ تنبول که برای خوردن بسته کنند

بهندی باول مکسور و یای مجهول و نون مخفونه و دال خفیفه مکسور و یای معروف قشقه بود که خرد
ریز مردان هنود و زنان از مشک و زعفران و امثال آن در پیشانی و میان هر دو ابرو کنند و از
چیزی نیز مدور سازند و زنان در پیشانی و میان دو ابرو کنند بهینی باول مکسور و یای مجهول
و نون مکسور و یای معروف موی سر بود و نیز نام معبد هنود است مشهور که در انجا
سه رود گنگا و جمنا و سرستی یکجا شده و آن در پایه قلعه اله اباد است باب
بای موحده ثقیله فصل الف بهارجا باول ممدوده و رای موقوفه و جیم تازی
خفیفه ممدوده بمعنی زن و زوجه باشد بهاکها باول ممدوده و کاف تازی ثقیله بمعنی
زبان و محاوره و روزمره بود بهاندا باول ممدوده و نون مخفونه و دال ثقیله بمعنی
ظرف و آوند بود بهتها باول مفتوح و تای فوقانی ثقیله ممدوده بادنجان بود بهجا
باول مضموم و جیم تازی خفیفه بازو را نامند بهجیا بکسر اول و جیم عجمی ثقیله مشدده
ممدوده با یای مشموم بمعنی گدائی و دریوزه بود بهدرا بفتح اول و دال خفیفه مشدده
رای متصله در اصطلاح منجمان هند نسبت را نامند یا طریقه را گویند و آن چند درجه است
ماه در آن درجات نحوست دارد و در آن وقت هیچ کار نشاید کرد بهترا بفتح اول
و سکون را و تای فوقانی خفیفه بمعنی شوهر و صاحب و خداوند باشد و نامی از
نامهای باری تعالی اسمه نیز بود بهونرا بفتح اول و سکون واو و نون مخفونه و را زنبور سیاه را
نامند و در متعارف ته خانه و سردابه را نیز گویند بهوگتا باول مضموم و واو مجهول
و کاف عجمی و تای فوقانی خفیفه باول موقوف بمعنی صاحب حصه بود بهولنا
باول مضموم و واو مجهول و لام بمعنی سهو و مغالطه بود و مردم نادان را نیز گویند و
بهولناتهه بحروف و حرکات مذکوره و نون ممدوده و تای فوقانی ثقیله یکی از نامهای
مهادیو است

مهادیو است بهیا بفتح اول و تشدید یای تحتانی بمعنی برادر بود بهیجا باول مکسور و یای مجهول
و جیم تازی خفیفه مغز را نامند فصل بای عجمی خفیفه بهاپ باول ممدوده بخار را نامند
بهوپ باول مضموم و واو معروف بمعنی پادشاه بود فصل تای فوقانی خفیفه
بهات باول ممدوده چلاو دختگه را نامند و آن معروفست بهانت باول ممدوده
و نون مغنونه بمعنی طرز و روش بود بهرات بفتح اول و رای ممدوده برادر را نامند ها
بهگت باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح خادم را نامند و بمعنی خدمت نیز آمده
بهگونت بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و واو مفتوحه و نون مغنونه بمعنی صاحب و خداوند
و کجناور و طالعمند بود و نیز نام باری تعالی باشد عز اسمه بهوت باول مضموم و واو معروف
بمعنی والد و اول حق را نامند و آن معروف است دوم زمانه ماضی را گویند و بهوت کرت
بحروف و حرکات مذکوره و کسر کاف تازی خفیفه و رای متصله و تای فوقانی خفیفه
نام باری بود عز اسمه بهیت باول مکسور و یای معروف بمعنی خوف و ترس و بیم بود
بهنت باول مکسور و یای معروف و نون مغنونه دلدار بود و آن معروف است
فصل تای فوقانی ثقیله بهاکرته باول ممدوده و کسر کاف عجمی خفیفه و یای معروف
و رای مفتوح نام یکی از دیوتاهاست و گویند ردو کنگ را که وی آورده چنانکه هر جا رفته
سوار بر او میگشت گنگا در پی آن می آمد والله اعلم بهرته بفتح اول و سکون را
نام برادر خرد رام چند است که راجا جسرت پدرش با التماس کیکی مادرش او را
راج داده و رام چند را اخراج کرده فصل تای فوقانی منقله بهات باول ممدوده
باد فروش بود بهت بالفتح تنور بود و بمعنی خادم نیز آمده بهینت باول مکسور و یای مجهول
و نون مغنونه بمعنی ملاقات باشد فصل جیم تازی خفیفه بهاج باول ممدوده کرنجتی

دالم اذکر بخش بود بهانج باول ممدوده ونون مفتوحه فرزند خواهر بود بهاوج باول ممدوده
وواو مفتوحه زن برادر را نامند بهنج بالضم بازو را نامند بهوج باول مضموم وواو مجهول
نام راجائیست مشهور وگویند او در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هند بوده وغایبانه
ایمان آورده ومسلمان گشته ودر دهانها را اکثری مذکورست بهیج باول مکسور ویای معروف
بمعنی تر شدن والمراد تر شدن بود وبیای مجهول بمعنی فرستادن والمراد فرستادن باشد
فصل جیم عجمی ثقیله بهچه بالفتح بمعنی حوتعل والمراد حوتعل بود وبالکسر والتشدید گدارا
نامند بهیچه باول مکسور ویای معروف بمعنی گدائی بود ودر آخر آن بجای جیم عجمی ثقیله
کاف تازی ثقیله نیز استعمال کنند وبهیکه گویند فصل دال خفیفه ها
بهرک نند بکسر اول وسکون را وکاف عجمی خفیفه موقوف وبونش تول اول
مفتوح وتای منونه ستاره زهره را نامند بهوتاد باول مضموم وواو معروف
وتای فوقانی خفیفه ممدوده نام پاری بود حرامزه بهید باول مکسور ویای مجهول بمعنی راز
وسخن پوشیده والمراد مبطن بود فصل دال ثقیله بهانند باول ممدوده ونون مغنونه
عموماً هر فحاش وهزال را گویند وخصوصاً فرقه الییست مشهور از اهل طوایف
منسوب بفحاشی وهزالی ومسخرگی ونقالی بهنت باول مفتوح ونون منونه بمعنی پراکنده
پراکنده بود فصل رای بها بهر باول ممدوده وفتح بای موحده ثقیله ورم وآماس
بود بیار باول ممدوده بمعنی بار باشد وآن معروفست بهاسکر باول ممدوده
وسین مهمله موقوف وفتح کاف تازی خفیفه آفتاب را نامند وبهاسی را نیز
گویند وآن یکی از تیرهای هندوان راکست بهانور باول ممدوده ونون مغنونه وواو مفتوحه
رغبت ومیل طبعت را نامند بهتار باول مفتوح وتای فوقانی خفیفه ممدوده شوهر را
نامند

نامند بهدر بفتح اول و دال خفیفه مشدده و رای متصله آن بود که بشنود از حرفی چیزی و برون گن
در لغات دیگر سرور لیسی تراشند بهر بالکسر امر از در آویختن و متقابل سلق بود باکسر و
بالفتح امر از پر کردن بود بهور باول مضموم و واو مجهول صبح را نامند و بواو معروف رنگ را
گویند بهور باول مفتوح مخزونه و فتح واو زنبور سیاه بود و گرداب را نیز نامند و نیز نام یکی
از تیرهای بیشکانه ما لکوس را گفت بهیر باول مکسور و یای معروف کثرت و انبوهی و ازدحام بود
و بیای مجهول بمعنی گزنا باشد فصل سین مهمله بهاس باول ممدوده امر از گفتن بود بهباس
باول مکسور و بای موحده خفیفه ممدوده نام یکی از تیرهای بیشکانه هندوان را گفت بهبس بالفتح
خاکستر بود و بالضم خس و خاشاک بود بهوس باول مضموم و واو معروف غوک را نامند
بهیس باول مکسور و یای مجهول بمعنی لباس و پیرایه بود فصل کاف تازی خفیفه تهتک
باول و تای فوقانی مثقله مفتوح بمعنی سرکشی و آوارگی و امر از آن بود بهجک بکسر اول
و فتح جیم عجمی ثقیله مشدده گدا و دریوزه گر بود بهتک بفتح اول و سکون را و فتح تای فوقانی
خفیفه بمعنی خادم بود بهنک باول و نون مفتوحتین شنیدن نشمه از سخن بود بهیانک باول
مفتوح و یای تحتانی ممدوده و نون مفتوح بمعنی سهم و هول و خبر سهمناک و هولناک باشد
فصل کاف تازی ثقیله بهاکه بمعنی گفتن و امر از گفتن بود بهکه بالفتح بمعنی خواندن و امر
از خواندن بود بهوکه باول مضموم و واو معروف گرسنه باشد و آن معروف است و بفتح اول
و کسر واو و تشدید آخر زمانه مستقبل را گویند بهیکه باول مکسور و یای مجهول بمعنی لباس بود
و بیای معروف گدائی و دریوزه گری باشد و آن معروف است فصل کاف عجمی خفیفه
بهاگ باول ممدوده بمعنی بخت و طالع بود و بمعنی گریختن و امر از گریختن نیز آمده بهجنگ
بضم اول و فتح جیم تازی خفیفه و نون مغنونه مار را نامند و بجای جیم واو نیز استعمال کنند

و بهونک گویند بهرک بکسر اول و سکون را نام دیوتاییست که ستاره زهره پسر اوست
چه زهره را بهرک سُت گویند یعنی پسر بهرک بهک بالفتح فرج را نامند بهنک باول
مفتوح و نون منونه دو معنی دارد اول بمعنی تفرقه و پریشانی و دوم بلسان اکار بود
نبک را گویند و آن معروفست و بهربک باول و رای متصله مکسور و قبل مفتوح موج را
نامند بهوک باول مضموم و واو مجهول بمعنی حصه و عیش و عشرت و کامرانی بود و بمعنی
تخلص شاعر نیز آمده و بک تک یا دونک آخر را از چهار تک و هر یک نیز نامند
بهیک باول مکسور و یای معروف بمعنی ترسیدن و امر از ترسیدن باشد فصل اللام
بهال باول ممدوده بمعنی سر و پیشانی بود و پیکان تیر را نیز نامند و آن معروفست بهسل
باول و سین مهمله مفتوح نام قسمی از نقاد و یک قسم چهیی بود بهکل باول و کاف عجمی
خفیفه مفتوح لباس درکارها بود بهوآل بضم اول و واو ممدوده بادشاه را نامند
بهوپال باول مضموم و واو مجهول و بای عجمی خفیفه ممدوده نیز بمعنی بادشاه باشد بهودل
باول مضموم و واو مجهول و دال مهمله مفتوح طلق را نامند بهول باول مضموم و واو معروف
فراموشی و امر از فراموشی بود و بواو مجهول بمعنی نادانی بود بهیل باول مکسور و یای معروف
قومی است کوهی و صحرائی رهزنی کنند و بیای مجهول بمعنی عشق و نا خلوص بود
فصل المیم بهام باول ممدوده بمعنی زن بود بهرم بالفتح اول و سکون را بمعنی ظن و گمان
باشد بهسم بفتح اول و سکون سین مهمله خاکستر را نامند بهم بالضم زمین را نامند
بهوتام باول مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه تای اول ممدوده و ثانی
مفتوحه یکی از نامهای باری بود عز اسمه بهوم باول مضموم و واو معروف زمین را نامند

بهیم باول

بهیم باول مکسور و یای معروف نام دیو یا ئیست مشهور بزور و قوت و دلاوری و آن یکی از
پنج برادر است که آنها را پاندو گویند **فصل** نون بهاجن باول ممدوده و فتح جیم تازی
خفیفه بمعنی ظرف و آوند و سبو باشد بهادون باول ممدوده و دال خفیفه مضموم و واو معروف
و نون مغنونه نام ماه دویم است از بکرمارت بهامن باول ممدوده و میم مکسوره بمعنی لعل بود
و آنرا بهامان نیز گویند بمیم ممدوده و نون مغنونه بهاون باول ممدوده و واو مفتوحه بمعنی [illegible]
مطبوع و مرغوب طبع بود و نیز نامی است از نامهای پاربتی غراسمه بهان باول ممدوده
انکشت را مانند بهنج باول و جیم تازی خفیفه مفتوح بمعنی ورد و یاد کردن بود و بمعنی گریختن و
گریز نیز آمده بهرن باول و رای مفتوح خفیف بمعنی بر کردن بود بهکهن باول و کاف تازی ثقیله
مفتوح بمعنی غذا و خورش بود بهکن باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح بمعنی خواهر بود و نیز نام
کنی است از کنهای ستکاته مرکب از سه حروف یک کرو و دو لکه بهگوان بفتح اول و سکون
کاف عجمی خفیفه و واو ممدوده نام حق است از نامهای کانه بهس با فتح امر از کفش باشد
و بالکسر و التشدید بمعنی منفعت و مرزوح بود بهوجن باول مضموم و واو مجهول و جیم تازی خفیفه مفتوح
بمعنی غذا و خورش و حلوا بود بهوکنی باول مضموم و واو معروف و فتح کاف تازی ثقیله زلو را
گویند بهون باول و واو مفتوح ثقیل خانه را مانند بهوردن بفتح اول و سکون یای تحتانی و رای
مضموم و واو مجهول و نون مغنونه یکی از نامهای مهادیو است و نیز نام راگنیست در نغمه و آهنگ
آن هم از الحان و دیوان مهادیو سرزده و حالت آن اودو و لیو یعنی مرکب از پنج سر بترتیب
جهن سلم و سرهیوت کر یه اوست **فصل** واو بهاو باول ممدوده بمعنی ادا و طرز و طور
بود و بمعنی نرخ و قیمت نیز آمده بهتو باول مفتوح و ضم تای فوقانی مثقله و واو معروف زن

مصاحبه وانیس را نامند بهو بالضم والفتح زنبی را گویند و بفتح اول بمعنی خوف و ترس باشد

بهیو با اول مکسور و یای مجهول للازو لعر مطلق بود و لعر از ترکردن نیز باشد فصل یا بهونه

بفتح اول و سکون واو و نون مفتوحه ابر و را نامند و آن معروفست فصل یای تحتانی

بهاری با اول ممدوده و رای مکسور و یای معروف بمعنی گرانی و سنگینی و شدید و عظیم

بود بهامنی با اول ممدوده و میم و نون مکسور تین و یای معروف زنرا نامند بهرکتی بالضم

اول و سکون را و کاف تازی خفیفه مضموم و تای فوقانیه مثقله مکسور و یای معروف

ابرو را نامند بهرکی بالضم اول و سکون را و کسر کاف تازی خفیفه و یای معروف بمعنی

غافل و بیخبر ساختن بود مرکب را بسحر و جادو بهرنی بفتح اول و سکون را و نون

مکسور و یای معروف نام نخجیری بود یعنی منزلی از منازل قمر بهکهاری با اول مکسور و کاف

تازی ثقیله ممدوده و رای مکسور و یای معروف بمعنی گدا و دریوزه گر بود بهنگی با اول مکسور

نون منونه و کسر کاف عجمی خفیفه و یای معروف زنبور زرد را نامند بهونایی با اول

مفتوح و واو ممدوده و نون مکسور و یای معروف نام دلوی بود از دیوتها بهوپالی دیوتها

با اول مضموم و واو مجهول و یای عجمی خفیفه ممدوده و لام مکسور و یای معروف نام راگنی است

از راگنیای میگه راگ و حالت آن سنتیوران بود یعنی فرکت از برخفت بر ترتیب

سکم دهن بر و سر کرده گریه او است بهوری با اول مضموم و واو مجهول و رای مکسور و یای

معروف زن نادان و خردسال را نامند و بجای را لام نیز استعمال کنند و بهولی گویند

بهی بالفتح خوف و ترس بود بهیروی بفتح اول و سکون یای تحتانی و رای موقوف

و واو مکسور و یای معروف نام راگنی از راگنیای بهیرون راگ و حالت آن سنیوران بود

بر ترتیب مست و دهن بر کت و سر مدهم گریه او است باب بای عجمی خفیفه فصل الالف

پارا با اول ممدوده و را سیماب را نامند پاسا با اول ممدوده و سین مهمله طاس بازی

مثل جوهر و

مثل چوبیر و امثال آنرا نامند و بمعنی قرب و پهلو و نزدیکی نیز آمده بالد بالف اول ممدوده و لام
یخ را نامند بتیا بالف اول مکسور و تای فوقانی خفیفه پدر را نامند بتیر بالفتح اول و تای فوقانی
و یای موحده خفیفتین بسکون اول و فتح ثانی و سکون را و تای فوقانی خفیفه زن را نامند
در اصطلاح که شوهر خود بوده باشد و بی او دیگری را نداند بترا بالفتح اول و سکون تای فوقانی
خفیفه و را در تقویم منجمان هند بود بتیار بالفتح اول و سکون تای فوقانی خفیفه و یای تحتانی ممدوده
و را بمعنی اعتبار و اعتماد بود بدروا بالفتح اول و سکون دال مثقله و واو ... اهل هند بود
و آن یکروز پیش از رؤیت ماه باشد و روز رؤیت ماه دوم آن بود بیراتما بالف اول
مضموم و رای ممدوده و تای فوقانی خفیفه موقوف و میم بمعنی قدیم و درینه بود و آن
نامی است از نامهای باری عز اسمه برانا بالف اول مکسور و رای متصله ممدوده و نون زن محبوبه را
نامند برجا بالفتح اول و سکون را و جیم تازی خفیفه رعیت را گویند برکیا بالفتح اول و سکون را
و کسر کاف تازی خفیفه و یای تحتانی زن فاحشه و بدکاره بود برکها بالضم اول و سکون را
و کاف تازی ثقیله بمعنی مرد دانا و درینه بود برنرا بالف اول و رای مفتوحتین و نون منونه و
و لام خفیفه زن محبوبه را نامند بروا بالضم اول و سکون را و واو بادی را که از جانب مشرق
بوزد و بتازی آنرا صبا نامند بروجا بالف اول مکسور و رای مضموم و واو مجهول و جیم تازی
خفیفه نام زنی مغنیه که در پیش راجای بوده برپا بکسر اول و رای متصله و یای تحتانی
بمعنی زن بود بیرکیا بالف اول مفتوح و رای مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیله خردک و
خلش خاطر بود برابر بی نا ملایم بیرلوا بالف اول مفتوح و رای مکسور و یای مجهول و واو کبوتر باشد
بیسارا بالف اول مفتوح و سین مهمله ممدوده و را بمعنی تجارت و طول و عرض و لغتی بود اعرابی را
بیکیا بالفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و یای تحتانی تصغیر پاک باشد بمعنی دستارچه بلکا

بفتح اول وسکون لام وکاف فارسی خفیفه بمعنی بلمك وچهارپایه چوب بود بیدر باول
مکسور ونون مفتوحه ودال مثقله بمعنی تن وحید بود بیثار بفتح اول وسکون نون ویای تحتانی
ممدوده ورا کوه را نامند بوجا باول مضموم وواو معروف وجیم فارسی خفیفه بمعنی ها
پرستش وعبادت بود بوربا باول مضموم وواو معروف ورای موقوف وبای موحده
خفیفه نام نخچیری بود یعنی منزلی از منازل قمر بورپا بحروف وحرکات مذکوره
ویای تحتانی نام تبرسی بود از تبرهای تبرزین را گویند بیتا باول مکسور ویای تحتانی
بمعنی شوهر بود بیثرا بفتح اول وسکون یای تحتانی ونون مفتوحه ودال مثقله بمعنی اله باشد
فصل بای موحده خفیفه تب [illegible] بالضم والتشدید قوس قزح را نامند
برت بنت بفتح اول ورای متصل وتای فوقانی خفیفه موقوف وکسر بای موحده خفیفه و
نون مفتوحه بمعنی عکس باشد که در آب وآینه وامثال آن افتد توربت باول مضموم وواو
معروف ورای موقوف بای مفتوح بمعنی ساقی ومقدم ومرشد بود ونیز نام ولایتی
مشرق روبه ملک هند فصل بای موحده ثقیله بربته بفتح اول ورای متصل تا وها است
ازبا مهاجر یار بتشدید حرامیه ومعنی آن صاحب وخداوند بود فصل بای عجمی خفیفه پات
باول ممدوده بمعنی گناه باشد پاذیت باول ممدوده ودال مثقله مفتوح درخت را نامند
پانیت باول ممدوده ونون مکسور وتای مفتوح بمعنی عرق وآبرو بود پرتاب بفتح اول
ورای متصل وتای فوقانیه خفیفه ممدوده بمعنی اقبال وجاه وجلال بود پرلاب بفتح
اول ورای متصل ولام ممدوده قلق واضطراب بود پست ریت بفتح اول وسکون سین مهمله
ورای مکسور کنایه از ضیا وارت پهنیت باول ونون مفتوح جستن با لیدن وتوانا شدن اند حالت
ضعف وناتوانی پهیت باول وهای مضموم متی گل را نامند فصل تای فوقانی

خفیفه

خفیفه بابت باول ممدوده برک درخت را نامند وآن معروفست بابنت
باول ممدوده ونون مفتوحه بمعنی قطار باشد بیت بالفتح صاحب وخداوند را نامند
ونیز بمعنی شوهر آمده وعزت وآبرو را نیز گویند وبالکسر خلط صفرا را نامند بدمادت
بفتح اول وسکون دال خفیفه ومیم ممدوده وواو مفتوحه نام زنیست بدمینی رگ
رتن سین راجای چیتور اورا از شکل وی آورده وسلطان علاء الدین پادشاه دهلی بقصد او بر راجای
مذکور لشکر کشی کرده اما بدماوت بدشتش نامیده ودر آخر آن یای معروف نیز استعمال
کنند وبدماوتی گویند برابنت باول مفتوح ورای ممدوده وفتح بای عجمی خفیفه بمعنی واقع
شدن امری بود برات باول مفتوح ورای متصله ممدوده بمعنی صبح بود بربت
بفتح اول وسکون را وبای موحده خفیفه مفتوح کوه را نامند بربهات باول مفتوح و
رای متصله وضم بای عجمی ثقیله واللام مفتوحه بمعنی شکفتگی وتروتازگی بود بربت باول
مفتوح ورای متصله بمعنی قریب ونزدیک بود برتیت باول مفتوح ورای متصله وکسر تای
فوقانی خفیفه ویای معروف بمعنی اعتبار وآزمایش بود برکت بفتح اول ورای متصله و
فتح کاف تازی خفیفه وقیل بکسره حقیقت وماهیت هر چیز بود وبعد از کاف تازی
رای متصله نیز استعمال کنند وبرکرت گویند بروهت باول مفتوح ورای مضموم وواو مجهول
وهای مفتوح طباخ وباورچی را نامند بریت باول ورای متصله مکسور وبعدش رای متصله
ویای معروف بمعنی عشق ومحبت ودوستی بود وبیای مجهول جن را نامند برجبت باول
مفتوح ورای مکسور ویای معروف وفتح جیم عجمی ثقیله نام راجائیست که بعد دعای زاهدی
قرباضی بکزیدن مار هلاک گشته وپرشنی در انتقام آن اکثر قبیله ماران را در آتش نوختة بسیت
بفتح اول وضم سین مهمله ویای عجمی خفیفه مفتوح یکی از نامهای باری بود خواسمه بلبت

باول مضموم ولام مکسور حرف که بود آنرا بمد صوت تلفظ کنند و بته با تا را اعتبار نمایند
و بمعنی لغویه آن کلان باشد بلست بضم اول و فتح لام و سکون سین مهمله نام یکی از
اشت سده باشد بوت باول مضموم و واو مجهول شبه را نامند و آن در اثبات سیاه
دست و زرد و زنگ بود از آبگینه که مردم فرومایه و اهالی آنرا حرز بوده با لکار برند و نیز
بمعنی کل اندود کردن خانه وغیره و اعراز کل اندود کردن آمده بواو معروف پسر را نامند
و آن معروفست بیت باول مکسور و یای معروف بمعنی زرد بود و بمعنی مهر و محبت نیز آمده
فصل تای فوقانیه ثقیله برارته باول مفتوح و دال خفیفه ممدوده و رای مفتوحه بمعنی
جواهر بود براته باول مفتوح و رای ممدوده سطل و طاس را نامند برسته باول و
رای مفتوحتین و سکون سین مهمله دامن و کناره کوه را نامند بنیة باول مفتوح و نون
منونه بمعنی راه باشد فصل تای فوقانیه منفقله بات باول ممدوده سه معنی دارد
اول ابریشم بود دوم تخته در را نامند سیوم بمعنی غرض و بهانه یا رجم ورود وغیر آن بود
بت بالفتح بمعنی رخت و لباس و قماش بود و بمعنی تخته در نیز آمده برگت بفتح اول
و سکون را و کاف عجمی خفیفه مفتوح بمعنی ظاهر و آشکار بود و بجای کاف عجمی خفیفه نقطه
نیز استعمال کنند بلبت باول و لام مفتوحتین بمعنی برگشتن و برگشته بود بوت باول
مضموم و واو مجهول بسته غله و امثال آن بود بیت باول مکسور و یای مجهول شکم را
نامند و آن معروفست فصل تای فوقانیه الثقل باته باول ممدوده بمعنی درس و
تعلیم و سبق بود و ماده گاو و جوانرا نیز نامند بیته بالضم مد برشاخ بود خربزرا در خربزه
و اندک چیزی که در چیزی دیگر داخل باشد بیته باول مکسور و یای معروف پشت را
نامند و آن معروفست و بیته مرد بحروف و حرکات مذکوره و فتح میم و سکون را
و دال خفیفه قسمی است از اقسام نایک و آن نایکی بود که لفی قوادکی و نایکا را که از نایک

للذوه کرده باشند

آزرده شده باشد هموار کرده اند و میان بایک و تا ایکار آتشی دهد فصل جیم تازی خفیفه تبرج
بفتح اول و سکون تای فوقانیه خفیفه و رای مفتوحه نام دوائیست در تازی آنرا ساوج
نامند بیرج بفتح اول و سکون را نام الکتی است مشهور بکبج بضم اول و فتح کاف تازی نقدیه
مشدده خوک را نامند بکیراج بضم اول و سکون کاف تازی ثقیله و رای ممدوده یاقوت زرد بود
و معرب آن ابراقست بنج باول مضموم و نون منونه بمعنی کثرت و ازدحام و انبوه بود
بنکج باول مفتوح و نون منونه و فتح کاف عجمی کل گول را نامند فصل جیم عجمی خفیفه بیچ
بالفتح بمعنی محنت و مشقت و رنج و تعب بود و بمعنی هضم شدن و لعاب هاضم شدن نیز آمده
بیرچ بفتح اول و سکون را السن گردش بود بلچ بکسر اول و فتح لام بمعنی چسپیدن و بجز باها
در آویختن و اصرار چسپیدن و بجزء در آویختن بود بنچ باول و نون مفتوحه جنس جله کمان را
نامند و بنون منونه بمعنی عدد پنج باشد و بمعنی گروه و جماعت و اجماع قوم نیز آمده بوچ
باول مضموم و واو مجهول بمعنی ضعیف و زبون و بیمغز بود فصل جیم عجمی ثقیله باچه باول
ممدوده قسمی از خط بالتست بچه بالفتح والتشدید ماهی دو بچه بود هر بچی پانزده روز
پانزده روز اول را سکلک بچه گویند بضم سین مهمله و فتح کاف تازی خفیفه و لام و پانزده روز
آخر را کرشن بچه نامند بکسر کاف تازی خفیفه و رای مهمله و سکون شین معجمه و نون
فصل دال خفیفه بید بالفتح بابی را نامند و بمعنی تک کمیت یعنی مصرع شعر نیز آمده
پیرت پد باول و رای مهمله مفتوح و تای فوقانیه و پای عجمی خفیفه بسکون اول و
فتح ثانی بمعنی غره اهل هند بود و آن هر ماه دو غره است یکی بهکر دو بیس از
رویت ماه دوم فردای شب بدر بلند بضم اول و کسر لام و نون منونه قوی است

کوهی وصحرایی که راهزنی کنند بیشه مرد باول مکسور ویای معروف وتای فوقانی الثقل
موقوف وفتح میم وسکون را قسمی است از اقسام تابک که چون تابکی از تابک
آرزوده شده باشد آنرا یکجا بلوسی وقت قواد یکی هموار کرداننده میان تابک وتابکاه
صلح دهد **فصل** دال منقله باکنند باول ممدوده وفتح کاف تازی ثقله ونون منونه
مکر وتزویر وریا وسالوس لغو بیرحنید باول مفتوح ورای منصل وفتح جیم عجمی خفیفه
ونون منونه بمعنی قوی ومحکم وتنومند وزور آور لغو بیند باول مکسور ونون منونه بمعنی
جسم وجثه وتن واندام لغو بیند باول مکسور ویای معروف بمعنی آالله لغو وبجای
دال منقله بیشتر را استعمال کنند وبیر کوبند وبیای مجهول تنه ورخت را نامند
بینید بفتح اول وسکون یای تحتانی ونون منونه بمعنی کام وقدم لغو وباول مکسور ویای
معروف قالب بچه شکم که هنوز علقه ومضغه باشد وبیضه چشم وآنچه از خمیر
والشال آن مثبت وار لغو **فصل** دال الثقل بتره بالفتح خواندن واعراز خواندن
لغو بلید باول مفتوح ولام مکسور ویای مجهول مثبت مال وزیر کردن درست وبافعو
بوده بفتح اول وسکون واو بمعنی خوابیدن واعراز خوابیدن لغو **فصل** را با بیر
باول ممدوده وفتح یای عجمی خفیفه قسمی از خوردنی لغو [illegible] وغیره دار شبیه تنان
پس تنکه آنها بر آتش بریان کرده بطریق غره با اطعمه خورند وآن معروفست
پاتر باول ممدوده وفتح تای فوقانی خفیفه زن رقاصه را کوبند پاتیر باول
ممدوده وفتح تای فوقانی ثقیله سنک لغو پاچر باول ممدوده وفتح جیم عجمی
خفیفه آن لغو چون نجاران سر چوب را درجای بند کنند وسر بند
جرت کنند

حیث نمیشود وسست و گشاده ماند و درانجا چوب پاره دیگر در زنند تا چست گردد

بیت بار باول ممدوده آن رمه بود و امثال آنرا نامند باکر باول ممدوده و فتح کاف تازی

ثقیله برکستوان بود تبار باول مفتوح و تای فوقانی خفیفه ممدوده تحت الثری را نامند

و بجای را لام نیز استعمال کنند و تبال گویند و بر برهٔ التقدیر در اول های عجمی خفیفه لا ممدوده

نیز استعمال کنند و باتار و باتال گویند تبر بضم اول و تشدید تای فوقانی خفیفه و رای

متصله تیر را نامند و بفتح اول بمعنی برگ باشد و بکسر اول آبا و اجداد بود تبتر بفتح

اول و سکون تای فوقانی منقله و فتح تای فوقانی خفیفه تمثیل و تشبیه کردن بود حری زر

بحری بیرانیر باول مفتوح و رای متصله ممدوده و نون مکسور و یای مجهول و سین مهمله مضموم

کنایت از مالک و معشوق باشد بیر بهاگر بفتح اول و سکون را و یای موحده نقله ممدوده

و فتح کاف تازی خفیفه اقسام را نامند بنجر باول مفتوح و نون منونه و فتح جیم تازی خفیفه

اضلاع و قرعه را نامند و باول مکسور بمعنی قفس باشد بوتر بفتح اول و کسر واو و تشدید تای

فوقانی خفیفه و رای متصله بمعنی طاهر و پاک بود پور بفتح اول و سکون واو بمعنی دیلر و

دروازه بود و بضم اول و واو معروف طغیان رود و دریا را نامند پوکر باول مضموم و واو مجهول

و فتح کاف تازی ثقیله عموماً حوض و تالاب بود و خصوصاً تالابیست در نواح حضرت

اجمیر که معظم معبد هنود است پهکر بضم اول و سکون ها و فتح کاف تازی خفیفه این نیز

بهمان معنی پوکر در سابق مذکور شد آمده بیار باول مکسور ممدوده با یای منقوطه بمعنی مهر و محبت و

دوستی بود و آن معروفست بیر باول مکسور و یای معروف بمعنی درد و آزار بود فصل سین مهمله

بارس باول ممدوده و رای مفتوحه دو معنی دارد اول قسم سنگ است دوم آنرا بر آتش مانند

آهن را طلا گرداند حریم بمعنی دامنه وکناره کوه آمده باکس باول ممدوده بمعنی قریب و
نزدیک بود وآن معروفست باوکس باول ممدوده وواو مفتوحه موسم برشکال بود
برکس باول وراء مفتوحتین بمعنی لامه ومس کردن بود وبالضم لعل وثانیه مردرا مانند
برکاس بفتح اول وسکون را وکاف عجمی خفیفه ممدوده بمعنی ظاهر وآشکارا بود بعضی
آنرا الکاف تازی خفیفه خوانند بروکس باول مفتوح وراء مضموم وواو مجهول بمعنی
همسایه بود وبمعنی طعام کشیدن نیز آمده بس بالفتح بمعنی جوان باشد نبرکس باول مضموم
ونون مفتوح وسکون را وفتح بای موحده خفیفه نام نخچیر است یعنی منزلی از منازل قمر
بوس باول مضموم وواو معروف نام ماه دویم است از نهم رتب فصل کاف تازی
خفیفه تایک باول ممدوده وفتح یای فوقانی خفیفه بمعنی قاصد ونامه بر باشد تاپهک
باول ممدوده وفتح تای فوقانی الثقل مدرس ومعلم را مانند تارجابک باول ممدوده وراء
موقوفه وجیم تازی وتای فوقانی خفیفه اول ممدوده وثانی مفتوحه درخت طوبی را
مانند تبک بالکسر کوبک را گویند وآن طایریست مشهور شبیه بزاغ کوچک تمام آن
موصوف بخوش لحنی وخوش آوازی وشعرای هند آواز معشوقه را بدو تشبیه کنند و
بالفتح تحکیک وتاعر از تخته شدن بود تلک باول ولام مفتوحتین قرکانرا گویند تلوک
باول مفتوح ولام مضموم وواو مجهول وقیل معروف نجوک را گویند … زنگ الضم
اول ونون منونه ودال مثقله مفتوح وراء مکسور ویای معروف کلک کنول را مانند و
نیز نام قبیل اندر دکیال جبت مشرق یعنی موکال جبت مذکور بود تیک باول
مفتوح ونون منونه کلک ولایت باشد تیک باول مکسور ویای معروف زنک برگ
تنبول بود با مصالح خورند وآن معروفست فصل کاف تازی بانقطه پارکه

باول ممدوده

باول ممدوده ورای مفتوحه فراق و جوری را نامند باکه باول ممدوده هر ماه دو باکه
بود هر باکی پانزده روز باکه لعل سکلک باکه گویند بالضم سین مهمله و فتح کاف تازی خفیفه
و لام و باکه دویم را گرشش باکه نامند بکسر کاف تازی خفیفه و رای متصل و سکون شین
معجمه و نون و آنرا بچه نیز گویند بفتح بای عجمی خفیفه و تشدید جیم عجمی ثقیله بانکه باول ممدوده
و نون مغنونه پیر چرخ را نامند و تبکه باول مفتوح و نون منونه نیز با معنی آمده و بمعنی مکر
و حیله نیز آمده برکه باول و رای مضموم متین مرد را نامند و بفتحتین بمعنی شناخت
و مبصر بود بکه بالضم والتشدید بمعنی والد اول نام نخبر است یعنی قمرسا از مقارن بود
و دویم بمعنی آب تیره بود که باول مضموم و واو مجهول بمعنی پرورش باشد بیکه باول مکسور و بای مجهول
بمعنی دیدن و ام از دیدن فصل کاف عجمی خفیفه باک باول ممدوده بمعنی دستار باشد
و قند با عسل را که بقوام آرند آنرا نیز گویند و حرف اول را غیر ممدوده نیز استعمال کنند
و تک گویند تنبک باول و تای فوقانی خفیفه مفتوح و نون منونه و قیک بلجای مکسور
و رنج دلاور اول پروانه را نامند دویم چوکی است که زنگرزان رنگ سرخ بدان کنند اما
رنگ آن قرار نیست براک بفتح اول و رای ممدوده بمعنی خاک بود و گرد است
و در کلک باشد و نیز نام ترتیبت از تیر تهای نیهود و در اینجا رود و گنگا و جمنا و سرستی
سه رود یکجا شده و آن دریای قلعه الهاباد است برخیک باول مفتوح و رای مفتوح
و فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه تلیک یعنی چهار پایه جواب لا گویند بک بالفتح
بمعنی پای باشد و نیز مختصر باکیت بمعنی دستار نیک بفتح اول و نون مشدده بمعنی مار
باشد و بمعنی منونه بمعنی کلک و لای بود فصل لام بالک باول ممدوده و همزه ملیه

زلوری بود از قبیل خلخال که زنان هنود در پای پوشند و در وقت رفتن آواز دهد یا آل
بالف اول و تای فوقانیه خفیفه ممدوده و تای تحتانیه زیر را نامند و حرف اول را نیز ممدوده
نیز استعمال کنند و تبال گویند و بر بر تقدیر بجای لام را نیز بیاورند و باتار و بتار گویند
بال بالف اول ممدوده پروردن و لعزل پرورش بود بران تبل بالف اول مفتوح و رای متصله
ممدوده و نون موقوف و ضم تای فوقانیه خفیفه بمعنی محبوبه آمده پربل بالف اول مفتوح
و رای متصله و فتح بای موحده خفیفه بمعنی قوی و زورآور بود و نیز نام یکی از شهرهای مالکوس
را گفت پرمل بفتح اول و رای متصله و میم مفتوح بمعنی خوش و خوب و پاک و پاکیزه
بود پشچل بفتح اول و سکون شین معجمه و فتح جیم عجمی خفیفه زن بدکاره و فاحشه را نامند
و در بهاکها آنرا السی مهمله استعمال کنند پکهال بالف اول مفتوح و کاف تازی ثقیله
ممدوده بمعنی شستن و لعزل شستن بود و در آخر کلمه بجای لام را نیز استعمال کنند و پکهار
گویند پل بالفتح کل کول را نامند و بمعنی لمحه و لحظه و چشم بر هم زدن نیز آمده پنکه
بالف اول مکسور و نون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه بمعنی هندست و با بود و مجازا مار را
نامند و در اصطلاح علم عروض را گویند چون واضع این علم مار است لهذا این علم را
نیز بنام او خوانند پیال بالف اول مفتوح و یای تحتانیه ممدوده گاهی که از غله برنج جدا کنند
و بجای یای تحتانیه را نیز استعمال کنند و پرال گویند فصل میم با جیم بفتح اول و جیم
عجمی ثقیله مشدوده حیثیت معرب را نامند میدم بفتح اول و سکون ذال خفیفه کول
کول را نامند و نیز نام عدد لت پراتم بالف اول مضموم و رای ممدوده و فتح تای فوقانیه
خفیفه بمعنی قدیم و کهنه و دیرینه بود پرتیم بفتح اول و رای متصله و تای فوقانیه ثقیله
بمعنی آغاز و نخست بود

بمعنی آغاز و بخت واستوا بود و در برا کرت انرا بنون رای متصله خوانند و بجای تای فوقانی
دال ابثقل استعمال کنند و بتد هم گویند برم باول و رای مفتوحتین بمعنی نفیس و اعلی و اعلا بود برتم
باول و رای متصله مکسور و بیرون را دهانیه معروف و فتح تای فوقانیه خفیفه بمعنی شوهر و دوست
و معشوق باشد بنجم باول مفتوح و نون منونه و فتح جیم عجمی خفیفه شه بمعنی دلو اول بمعنی
پنجم بود دوم نام شتر پنجم نوا از سرهای ششگانه موسیقی اینک شد سیوم نام تیبرکت از
تبرهای ششگانه تبهرون را لک بیهم باول و های مضموم تمنی زمس را نامند و اثر ل
بیهمی نیز گویند بضم اول و سکون تانی و یای معروف آخر کلمه **فصل** نون با تحتین
باول ممدوده و کثر تای فوقانیه ثقل و یای معروف های را نامند بایکان باول ممدوده
و بجز ممدوده و کاف تازی بقله ممدوده سنک را نامند بایان باول ممدوده
دو معنی دلو اول برگ را نامند عموما و برگ تنبول را گویند خصوصا دوم بمعنی کندرت
باشد باین باول ممدوده و های مفتوحه سنک را نامند باهان باول ممدوده و
های مضمومه و نون بتی نون اول ممدوده و ثانیه منونه مهمان را گویند بریان باول مفتوح
و قیل مکسور و رای متصله ممدوده بمعنی حال باشد و بضم اول کتب عقاید و فقه هنود بود
بربین بفتح اول و سکون را و کسر بای موحده خفیفه و یای معروف بمعنی دانا و عاقل بود
برچین بفتح اول و سکون را و فتح جیم عجمی بقله و نون مشدده بمعنی پوشیده و پنهان باشد
بردهان باول مفتوح و رای متصله و دال بقله ممدوده و عوارض و دهقان را نامند و
تیر باشد است از نامهای باریتعالی عز اسمه بردهتی بفتح اول و سکون را و دال بقله مفتوح
نام بتهوی است از تیرهای ششگانه منقول را گفت برسن بفتح اول و سکون را و سین مهمله
مفتوح بمعنی لمس و مس کردن بود و بنیر بدآخر بمعنی مجد و معاون و امداد و اعانت بود

برسش باول ورای مفتوحتین وسکون بشین معجمه بمعنی برسیدن وسؤال کردن بود برمان باول
مفتوح ورای بی نقطه ومیم ممدوده اندازه ومقدار بود برّ بالفتح اول وسکون الاصول
نغمه را گویند برّ بالضم والتشدید بمعنی صدقه وخیرات بود وبالتخفیف بمعنی دیگر
دلبر ولید از بین باشد وبالفتح اوّل طفولیت وجوانی وپیری بود مثل بالین وغیر آن
برنا بالفتح اول ونون تنوین اول مشدده ممدوده وثانی مغنونه زمرد بود بوریا باول
مضموم وواو معروف ورای مفتوح بمعنی همه وتمام وکمال بود بوکین باول مضموم وواو مجهول
وفتح کاف تازی ثقیله بمعنی مرثیه وبرونده بود ونیز نام است از نامهای باریتعالی عزّ اسمه
بون باول وواو مفتوحتین باور نامند بونجل باول مضموم وواو معروف ونون مضموم
وواو مجهول ونون مغنونه روز استقبال ماه باشد بالغات قلل سرو هم مالت بونیش
باول مضموم وواو مجهول وهای مفتوح بمعنی مرکب والعلانه بود بهجان بالفتح اول وسکون
ها وجیم عجمی خفیفه ممدوده بمعنی شناخت ومعرفت باشد بیانان باول مفتوح وبای
تحتانی ممدوده ونون تنوین اول ممدوده وثانی مغنونه آن بود برای ساعت سفر
جای نزدیک نقل مکان کنند یا بجله حربی بود ستند بین باول مکسور وبای معروف
بمعنی سخت باشد فصل واو با هر دو باول ممدوده وهای موقوفه ورای مضموم وواو
معروف باسبان را نامند پربیو باول مفتوح ورای متصل ~~مضموم وواو معروف~~ وضم بای
موحده ثقیله وواو معروف بمعنی صاحب وخداوند بود ونیز نامی است از
نامهای باریتعالی عزّ اسمه پرلو بالفتح اول وسکون را ولام مفتوح بمعنی قیامت باشد
بکنیر و باول مفتوحه مغنونه دیگر کاف تازی ثقیله وبای مجهول ورای مضموم وواو
معروف پرنده را گویند پلو بالفتح اول ولام مشدده انگشتر را نامند پلو بالفتح ستقابه را
نامند که فی سبیل الله مردم را در آنجا آب خورانند بیو باول مکسور وبای معروف بمعنی

لوخر ولا باشد

شوهر دوست باشد **فصل ها** بروا بفتح اول وسکون را وواو ممدوده موج طغیان
آب بود بیر بالضم سپیده صبح باشد **فصل یا** یاے تحتانی پاتی باول ممدوده
وکسر تاے فوقانی خفیفه ویاے معروف نامه ومکتوب را نامند پاتی باول ممدوده
وکسر تاے فوقانی مثقله ویاے معروف بمعنی دالر اول موے پیش سر زنان بود بر دو طرف
فرق سر که شانه کنند وبیارایند ودر متعارف حرف اول را بخر ممدوده استعمال
ومیتی گویند دویم تخته بود که کودکان بران نویسند پاربتی باول ممدوده وراے موقوفه و
باے موحده وتاے فوقانی خفیفتین باول مفتوح وثانیه مکسور ویاے معروف نام زن
مها دیو است وگویند او دختر کوه بوده پارهی باول ممدوده وراے موقوفه ودال ثقیله مکسور
ویاے معروف چادر را نامند پای باول ممدوده هم بمعنی پای باشد ودر متعارف پا نو
گویند بنون مغنونه وواو موقوفه پتری بالضم اول وکسر تاے فوقانی خفیفه مشدده وراے
متصله ویاے معروف بمعنی دختر باشد وسکون تای فوقانی وکسر را بمعنی مردمک
چشم آمده ونیز لعبتی را گویند که از چوب وسنگ وغیر آن سازند پتنی بفتح اول وسکون
تاے فوقانی خفیفه ونون مکسور ویاے معروف بمعنی کدبانوی خانه باشد پتمنجری بفتح
اول وسکون تاے فوقانی مثقله ومیم مفتوح ونون منونه وفتح جیم تازی خفیفه وراے
مکسور ویاے معروف نام راگنی است از راگنیاے پنجگانه هندول راگ بحسب نموهامت ا
وحالات آن سینوران بود بترتیب بدهنی سرگم وسر پنجم کمریه اوست پچوری باول
مفتوح وجیم عجمی ثقیله مضموم وواو مجهول وراے مکسور ویاے معروف چادرے بود
مردان بر دوش اندازند بدهنی باول مفتوح وسکون دال خفیفه ومیم موقوفه ونون مکسور

ه

ویای معروف قسلمت از اقسام جبارگانه زمان وآن افضل ترین اقسام زمان
بران تیی باول مفتوح ورای متصله ممدوده ونون موقوفه ویای عجمی وتای فوقانی خفیفتین
باول مفتوح وثانی مکسور ویای معروف کنایت از نابک و مخنوق بود بران وانی
باول مکسور ورای متصله ممدوده ونون موقوف ودال خفیفه ممدوده وهمزه ملینه ونون
مکسوره ویای معروف زنی را مانند برنوبر اورا بسیار میخواسته ودرت میلا باشد
برتیهی بکسر اول ورای متصله وفتح تای فوقانی ثقیله ومیم مکسوره ویای معروف زمین وعالم
ودنیا را مانند برتیوی بحروف وحرکات مذکوره مگر آنکه بجای میم واو مکسوره آمده
نیز بهمان معنی آمده برتهی باول مکسور ورای متصله وکسر تای فوقانی ثقیله ویای معروف
نیز بمعنی ناس وعالم ودنیا آمده برسارنی بفتح اول وسکون را وسین مهمله ممدوده و
رای موقوفه ونون مکسور ویای معروف نام سر تیبت از سرتهای مدهم سر برلی بفتح لعل
وسکون را ولام مفتوح قیامت را مانند برتی باول ورای متصله مکسور ویای معروف
وکسر تای فوقانی خفیفه ویای معروف نیز سر تیبت از سرتهای مدهم سر برتسی باول
ورای متصله مکسور ویای مجهول وسین مهمله مکسور ویای معروف زنی را مانند برنوبر سی لنبار
میخواسته ودرت میلا شته باشد بنیتی باول مفتوح ونون منونه وکسر تای فوقانی ثقیله و
یای معروف مسافر را خوانند بنجی باول مفتوح ونون منونه وکسر جیم عجمی ثقیله ویای معروف
طایر وپرنده را گویند بوربلی باول مضموم وواو معروف ورای موقوف وکسر بای موحده خفیفه
ویای معروف نام بهار جا شت از بهار جاها بیب منجری باول وبای مضموم متین و
سکون یای عجمی خفیفه ومیم مفتوحه ونون منونه وفتح جیم تازی خفیفه ورای مکسور ویای معروف
تمام جنید لس

نام چند لست چپار یکی از چندهای تنکلک در هر یک آن سی و یک حرف و
چپلک و نهفت ها نیز لغو تیر ترتیب کردلکه ممزوج با هم بهی بالضم اول و سکون ها و میم مکسور و
یای معروف نفس را نامندلی بابا اول مکسور و ثانی مفتوح بمعنی شوهر و حرامت لغو و بفتحتین
شیر را نامندلی بیاری باول مکسور و یای تحتانی مفتوح و کسر یای عجمی خفیفه ممدوده با یای مشمومه
و رای مکسور و یای معروف زنی را گویند شوهرش بسیار میخواسته و حرمت ملالسه باشد
و بدون لفظ لی تنها بیاری نیز با معنی آمده باب یای عجمی مثقله فصل الف
بهانشتا باول ممدوده و نون مغنونه و تای فوقانی مثقله بمعنی شاخچه لغو بهاندا باول
ممدوده و نون مغنونه ایضا باول مفتوحه غیر ممدوده و نون مغنونه و دال خفیفه دام را گویند
پهوندا باول مضموم و واو معروف و نون مغنونه و دال خفیفه علاقه ابریشم و امثال
آنرا نامند پهیرا باول مکسور و یای مجهول و را بمعنی گردیدن و گشت کردن لغو پهنشتا باول مکسور
و یای مجهول و نون مغنونه و تای فوقانی مثقله کمربند لغو و دستارچه را نیز نامند فصل
یای موحده خفیفه پهب بالفتح بمعنی قالو و موافقت و سزاوار سی لغو فصل یای عجمی
مثقله پهانیه باول ممدوده و نون مغنونه بمعنی شاخچه و فواره مانند لغو از هر چه باشد فصل
تای فوقانی خفیفه پهرت بکسر اول و سکون را بمعنی جرب برگشته آمده و بالضم اول بمعنی
جستی و چالاک لغو فصل تای فوقانی مثقله پهانت باول ممدوده و نون مغنونه
بمعنی تقسیم لغو بدون نون مغنونه بمعنی در میان واعراز دریده شدن لغو و آن معروفست
پهیت باول مکسور و یای مجهول و بدون یا کلمه نفرین لغو پهنت باول مکسور و یای مجهول و نون
مغنونه کمرگاه و جای کمربستن از بشی و کمربند و علم کمربند لغو فصل دال خفیفه بهاند

باول ممدوده ونون مغنونه یعنی دوام باشد بهنند بفتح اول ونونین نون اول مفتوح وثانی
مغنونه یعنی مار بود خصوصاً پادشاه ماران باشد خصوصاً فصل را بهر بالضم یعنی
دست ولعل چیزی ولایت لکن جزئی لبز اولایت وسازکاری واعراز آن باشد
وبالکسر اعزاز کردن بود بهیکار باول مضمومه مغنونه وکاف تازی خفیفه ممدوده بکفش
نون مار بود بخشم وتندی بهلاهر باول مفتوح ولام ممدوده وهای مفتوح خصوصاً
میوه خوش بود وخصوصاً میوه هندوستان است یعنی صوم خود خورند بهیار باول
مضموم وهای ممدوده ترسیح بایل وآب وامثال آن بود بهیر باول مکسور وبای مجهول
یعنی دور وگردش واعراز گردانیدن بود فصل سین مهمله بهانس باول ممدوده ونون
مغنونه چیزی باریک سرتیز بود مانند ریشه نی وامثال آن در ریدن خلد بهوس باول
مضموم وواو معروف خس وخاشاک کوبیده بود وآن معروفست فصل کاف تازی
خفیفه بهانک باول ممدوده ونون مغنونه قاش خربزه وامثال آن بود بهتک
باول وتای فوقانی مثقله مفتوح بلور باشد بهرک باول وراء مفتوحتین بریدن اعضا
واعراز آن بود بهوک باول مضموم وواو مجهول ثقل چیزها را مانند بهونک باول مضموم
واو معروف ونون مغنونه یعنی دمیدن واعراز دمیدن بود فصل کاف عجمی
خفیفه بهاک باول ممدوده موسم است وبعبارتی گردن بود ودرانی موسم
بهنگ باول مضموم ونون مغنونه مفتوح سرشاخ درخت وامثال آن بود فصل
لام بهل بالفتح یعنی شمر وبر باشد وبالضم والتشدید مختصر بهول باشد یعنی گل بهول
باول مضموم وواو معروف گل را مانند وآن معروفست ونیز قسمی است از رویی وبتر
کنایه از حیض باشد فصل نون بهاکن باول ممدوده وضم کاف عجمی خفیفه
نام ماه هرم

نام ماه دویم است از سسرت **بهمن** بالفتح کفچهٔ مار و غیر آن بود و بالضم بمعنی دیگر و
بعد از این باشد **بهین** باول مکسور و یای مجهول کف را نامند **فصل** یای تحتانی تهکری
بفتح اول و سکون تای فوقانیهٔ منقله و فتح کاف تازی و رای خفیفه و رای مکسور و یای معروف
زاج را نامند و آن معروفست بهری باول مفتوح و رای مکسور و یای معروف سپر را
نامند بیلواری بضم اول و سکون لام و واو ممدوده و رای مکسور و یای معروف بمعنی باغ باشد
نهپکی باول مفتوح و نون منونه و کسر کاف تازی خفیفه و یای معروف بمعنی نخوف باشد
پهینی باول مکسور و یای مجهول و نون مکسور و یای معروف قسمی است از سنبوسه **باب** تای فوقانی
خفیفه **فصل** الف تارا باول ممدوده و را بمعنی ستاره باشد تارکا باول ممدوده
و رای مکسوره و کاف تازی خفیفه مردمک چشم را نامند و بمعنی ستاره نیز آمده تبرا
بفتح اول و کسر بای موحده خفیفه و قلب الفا بتشدید و را نام سرتیست از سرتهای
کلیج سرتپتشا بفتح اول و بای عجمی خفیفه و کسر سین مهمله مشدده ممدوده با بای مشموم بمعنی زهد
و ریاضت بود ترکما بکسر اول و سکون را و کاف تازی نقیله بمعنی تشنگی بود ترو بفتح اول
و سکون را و واو کف پا را نامند تریا باول مکسور و رای مشدده و یای تحتانی بمعنی زن
بود و آنرا تردن را نیز استعمال کنند و بفتح اول و را و تشدید یای تحتانی بمعنی ستاره بود
و آن تصغیر تارا نیز توانند شد تلا باول مضموم و لام ترازو بود و آنرا تلادن بالف آخر نیز
استعمال کنند و نیز نام برجی است از بروج دوازده گانه تلجا بضم اول و سکون لام و جیم
تازی خفیفه نام دیویست از دیوها تنبا باول مضموم و نون منونه و بای موحده خفیفه
کدوی تلخ را نامند تنجا بفتح اول و ضم نون و جیم تازی خفیفه بمعنی دختر باشد تمترا

باول ومیم مفتوحتین وتشدید سین مهمله ورا ثبت تاریک وقسمی از اقسام ابهسار کاکه در
شب تاریک است تبش باریک بود فصل بای عجمی خفیفه تاب باول ممدوده یعنی ربت بود
وآن معروف است تپ بالفتح نهد ویا یافت باشد وبمعنی بالش تر آکنده فصل
بای عجمی ثقیله تربه باول ورای مفتوحتین یعنی طپش واضطراب بود فصل تای فوقانیه
خفیفه تات باول ممدوده ویرررا نامند تبت بفتح اول وسکون بای عجمی خفیفه و
تیل الفا بفتحه یعنی گرم وگریم وطپش باشد ترت بضم اول وسکون را یعنی بالفور و
فی الحال باشد تکت بکسر اول وسکون کاف تازی خفیفه یعنی ضرب تند وتیز بود
درطعم وغیره تنت باول مفتوح ونون منونه روده را نامند ودر متعارف حرف
اول را ممدوده ونون مغنونه استعمال کنند وتانت گویند فصل تای فوقانیه ثقیله
تته بالکسر یعنی تاریخ باشد تنته بفتح اول ونون منونه آخرکار وآخر وقت که فرصت کار
نمانده باشد تریه باول مکسور ویای معروف ورای مفتوحه معبد هنود را نامند که در روزهای
معین در آنجا روند در رسوم عادات بجا آورند فصل تای فوقانیه مثقله تشت بالفتح
کناره رود ودریا وکوه وغیره آنرا نامند تکنت باول وکاف عجمی خفیفه مفتوح بسیم را نامند
وآن نقشه مرطلا یا نقره بود که بر اقمشه کنند فصل جیم تازی خفیفه تج بالفتح یعنی ترک کردن
داعراز ترک کردن بود ونیز نام دوا یست خوشبو وآنرا بتازی قرفه گویند وبالضم
یعنی تخفیف ولاغر شدن باشد تنج بفتح اول وضم نون کبیر را نامند تیج باول مکسور
ویای مجهول یعنی آفتاب وتابش وتیزی وتندی واقبال وجاه وجلال بود ونیز
معروف سیوم ماه را نامند فصل جیم عجمی خفیفه تچ بالفتح یعنی تافته شدن
بود فصل دال مثقله تاند باول ممدوده ونون مغنونه قسمی است از رقص خاصت قدیه

حتی دعالله

حستی و چالاکی و تندی و تیزی مثل رقص تند ها در مین زمان مرقص و آنرا ها دلو
رقصیده تند بضم لعل و نون مثنونه یعنی روی و چهره باشد قصلب را تار باول ممدوده
سه یعنی طلوع اول نام استهانیت از استهانها نیه که شانه یعنی محل و مکان بر آئین
آهنگ و آواز و آن دماغ و کاسه سر است و آوازها در آن محل بر آید از همه آوازها
بلند تر است دویم اصول و بحور سنگیت یعنی موسیقی بود سیوم یعنی حوض و تالاب باشد
و بابین ها بر معنی اخر بجای را اللام نیز استعمال کنند و تال گویند تانبیر باول ممدوده و نون مغنونه
دیگر بای موحده خفیفه و یای مجهول و ضم سین مهمله مس گشته بود تسار باول مضموم و سین مهمله
ممدوده شبنم را مانند تکر باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح نام دوائیست و بتازی آنرا
سلیخه گویند بفتح اول و کاف تازی خفیفه مشدوده و رای متصله دونخ و ماست را
خوانند تمج بفتح اول و سکون میم و ضم جیم عجمی خفیفه خروس را گویند تمر بکسر اول و ضم میم یعنی
ظلمت و تاریکی بود تمراد بکسر اول و سکون میم و دال ممدوده آفتاب را مانند تنبز باول مضموم و
نون مثنونه و فتح بای موحده خفیفه نام مغنیست از مغنیان مجلس اندر پادشاه اسپهانیان
و بعضی کدو را نیز مانند تنتر باول مفتوح و نون مثنونه و فتح تای فوقانی خفیفه و رای متصله
روده بود تور باول مضموم و واو معروف مرغ کوچک بود و نیز نام کنی است مرکب
از یک کرو یک لکه و فتح ثانی تخم و بیمره را گویند توحر باول مضموم و واو مجهول و میم
مفتوح کدو را مانند و نیز نام جنبدیست چهار تنگ در هر تنگ آن یک سکنی و
بر چکلی بود تیر باول مکسور و یای معروف یعنی قرب و نزدیکی بود تیور باول مکسور و
یای مجهول و واو مفتوح نگاه و قوت باصره بود تیونار بکسر اول و سکون واو و بای مضموم

و نون ممدوده ادا و انداز و نگاه باشد در وقت نغمه و سرود خواندن تو باریک حروف و حرکات
مذکوره و یای ممدوده روز عید بود باشد فصل سین مهمله تاس با اول ممدوده یعنی
ادا بود و بجای سین مهمله با نیز استعمال کنند و تاه گویند تاکرس با اول ممدوده و میم موقوفه
و رای مفتوحه کل کچل بود تامس با اول ممدوده و میم مفتوحه یعنی خشم و غضب و کدورت و
ملال خاطر بود تراس با اول مفتوح و رای متصله ممدوده تقوی و پرهیز و ترس و بیم بود تس بالکسر
تنگی باشد و بالضم خس و خاشاک و قشر غله مثل شالی و گندم و امثال آن بود تیس با اول
مکسور و یای معروف عداوت مشهور فصل کاف تازی خفیفه تارک با اول ممدوده
و رای مفتوحه یعنی ستاره بود تجک بفتح اول و جیم عجمی ثقیله مشدده نام مار است از
ماران پاتال یعنی عالم زیر زمین ترجک بکسر اول و سکون را و فتح جیم عجمی خفیفه یعنی محرف
و وریب باشد ترک با اول و رای مفتوحتین کیسه خاطر و منغص شدن طبیعت بود از خز
و بالضم اول مسلمان را نامند تک بالکسر کوه را نامند و بالفتح بزبان بنجابی ترازو بود تلک
بکسر اول و فتح لام قشقه را گویند که در پیشانی کشند و نیز نام یکی از تیرهاست تشتکانه بیرون
را کشت تمک با اول و میم مفتوحتین جستی و چالاکی بود تلوک با اول مکسور و لام مضموم و
واو مجهول یعنی هر سه عالم بود و آن عالم علوی و عالم سفلی و عالم زیرزمینی بود تنک
با اول و نون مفتوحتین یعنی اندک و قدری بود توک بالضم اول و فتح واو یعنی جلد و
پوست بود فصل کاف تازی ثقیله تیکه با اول مکسور و یای معروف یعنی تندی و
تیزی بود فصل کاف عجمی خفیفه ترنهک با اول مکسور و رای متصله و فتح بای موحده
ثقیله و نون منونه کبج و تارا است را نامند خصوصا جزیی را از سه جا کبج بود ترنگ
با اول و رای مفتوحتین موج را گویند و بالضم اول اسب را نامند تپاک با اول مکسور و

یای ممدوده

و یای ممدوده با یای مثنونه یعنی ترک و توبه باشد تیک بادل مکسور و یای مجهول مانند تیغ باشد

فصل لام تال بادل ممدوده دو معنی دارد اول حوض و تالاب را گویند دوم اصول و بحور

نغمه و سرود بود ترل بادل وراء مفتوحتین یعنی درخت بود تل بالکسر کنجد را گویند و خال را

نیز نامند و بالضم وزن کردن و ترازو بود و بالفتح یعنی قرود و باهن باشد تمال بادل مفتوح و

میم ممدوده درخت را نامند تندل بادل مضموم و نون مثنونه و فتح دال خفیفه غلام مرد را

گویند تنکل بادل مضموم و نون مثنونه و فتح کاف عجمی خفیفه زلوبیه بود در گوش توتنند

تول بادل مضموم و واو معروف بنیه را خوانند تیل بادل مکسور و یای مجهول روغن کنجد و

امثال آن بود **فصل** میم تکم بکسر اول و فتح کاف تازی خفیفه لقات را نامند

تم بالفتح یعنی ظلمت و تاریکی شب بود و بالضم تخمی شما باشد **فصل** نون تاجن بادل ممدوده

و فتح جیم تازی خفیفه مانند تاریانه است یعنی قمچی و چابک تارن بادل ممدوده وراء

مفتوحه یعنی مدد و معاون باشد تان بادل ممدوده دو معنی دارد اول بمعنی نغمه و سرود بود

و آن معروفست دوم یعنی زور و قوت و قدرت و توانائی بود تبن بادل و یای

عجمی خفیفه مفتوح لقات و تالی لقات و امثال آن بود ترن بادل وراء مفتوحتین دو معنی

دارد اول زن حامله بود دوم لقات را نامند تلوتمان بکسر اول و ضم لام و واو مجهول و

تای فوقانی خفیفه موقوف و میم ممدوده نام البسه ایست از البسهای مجلس اندر

تن بالفتح یعنی تن و اندام بود و یعنی جزء اندک و خرد نیز آمده و بالکسر کاه را نامند

و بالضم تمر درختیست که زنگیان بدان رنگ رز کنند تمهان بالفتح اول و سکون میم و ها

و راء مفتوحتین کنایت از آفتاب است تمین بادل مفتوح و میم مکسور و یای معروف

ونون مغنونه نب را گویند فصل واو تارو بااول ممدوده ورای مضموم وواو معروف
یعنی شناور وشناکننده بود تاو بااول ممدوده یعنی تابش وتیغ وتاب بود تو
بااول مضموم وواو مجهول یعنی تو تا رسد وآنرا با واو معروف نیز استعمال کنند ودر آخر
آن نون مغنونه نیز استعمال کنند وتون گویند فصل ها تاه بااول ممدوده وآخر مکسوره
یعنی او لا باشد تره بااول مفتوح ورای ممدوده یعنی توبه کردن وتاکس وتظلم نمودن بود
توه بضم اول وواو مجهول وکسر آخر یعنی تمام بود فصل یای تحتانیه تاپسی بااول ممدوده
وفتح بای عجمی خفیفه وکسر سین مهمله مشدده ویای معروف زاهد ومرتاض را گویند
تپسی بفتح اول وسکون بای عجمی خفیفه وسین مهمله مکسور ویای معروف نیز یعنی زاهد ومرتاض
بود ترجنی بااول مفتوح وسکون را وفتح جیم تازی خفیفه ونون مکسور ویای معروف انگشت
شبابه را مانند ترنائی بفتح اول وسکون را ونون ممدوده وهمزه ملینه ویای معروف
یعنی جوانی بود ترنی بفتح اول وسکون را ونون مکسور ویای معروف زن جوان بود
تری بااول مضموم ورای مکسور ویای معروف اسب را گویند تلسی بضم اول وسکون لام
وسین مهمله مکسور ویای معروف در معنی ولد اول نام زنیست دیوی صاحب حسن وجمال
دوم نباتیست خوشبو که هنود آنرا بپرستند تنی بااول مفتوح ونون مکسور مجهول ویای معروف
بند جامه وامثال آن بود توبی بااول مضموم وواو مجهول آب را مانند قی بالکسر والفتح
یعنی تنک بود وبعد از تای فوقانیه رای متصله نیز استعمال کنند وتری گویند باب
تای فوقانیه ثقیله فصل الالف تهیلا بااول ونون مفتوح حتی وسکون یای تحتانیه و
لام مرضیست در دلستان زنان بهم رسد وآنرا رلیش گردانند تهو بااول مضموم وواو
معروف وها یعنی لشته بود فصل بای موحده خفیفه تهاتب بااول

ممدوده

محدوده ونون مغنونه والف غیر محدوده ونون مغنونه ستون را نامند فصل تای فوقانیه
خفیفه تهکت باول وکاف تازی خفیفه مفتوح یعنی حیرت وحیرت زده بود
فصل تای فوقانیه منقله تهرات بفتح اول وسکون را وهای مفتوحه والف محدوده
یعنی لرزه ورعشه بود فصل دال تهر بالکسر یعنی قیام واستوار بود فصل کاف تازی
خفیفه تهکت بالفتح یعنی فروماندن واز کار فروماندن بود تهوک باول مضموم وواو مجهول
یعنی نقد باشد فصل لام تهال باول محدوده طبق را نامند تهل بالفتح محل ومکان بود
تهول باول مضموم وواو مجهول خوشه برنج در اندرون بوریت ببالد فصل میم تهام باول
محدوده ستون را نامند فصل نون تهان باول محدوده محل ومکان باشد تهن بالفتح
پستان را نامند فصل ها تهاه باول محدوده یعنی قعر وتک دریا وغیر آن بود فصل
یای تحتانی تهالی باول محدوده ولام مکسور ویای معروف طبقچه را گویند تهونی باول مضموم و
واو معروف ونون مکسور ویای معروف ستون خرد بود باب تای فوقانیه منقله فصل
الف تکوچا بکسر اول وفتح کاف تازی خفیفه وسکون واو وجیم عجمی خفیفه موقوف
یا مکسور ویای تحتانی یعنی خامه بود توتا باول مضموم وواو مجهول وتای فوقانیه منقله یعنی
خسارت ونقصان باشد وآنرا بدون الف آخر نیز استعمال کنند وتوت گویند
وبمعنی پاره از چوب وریسمان وامثال آن نیز آمده توکا باول مضموم وواو معروف وکاف
تازی خفیفه پارچه بان بود تونا باول مضموم وواو مجهول ونون سحر وجادو را نامند
تهلوا باول وهای مفتوحتین وسکون لام وواو یعنی خادم بود تکا باول مکسور ویای
معروف وکاف تازی خفیفه دو معنی دارد اول قشقه بود در پیشانی کنند دوم

شرح را گویند که بر متون نویسند و بیاض بای مجهول مدت معهود و خبرها را نامند که
در آن مدت باشد در آن روز باید رسد که بخبر نو فوتح آید تبلیا باول مکسور و بای معروف و لام
لشته را خوانند فصل بای عجمی خفیفه تاب باول ممدوده و رشت زدن ریب
بود بر یکدیگر آن تپ بالفتح خشت نقل و امر از خست نقل بود توپ باول
مضموم و واو مجهول خشت نقل و گنبذ کردن ریب و امثال آن بود و بمعنی گلوله کلان نیز
آمده نیب باول مکسور و بای معروف بلندی و اوج آهنگ بود در نغمه و سرود فصل
تای فوقانی منقوط توت باول مضموم و واو مجهول بمعنی خسارت و نقصان بود و لولد معروف
بمعنی شکستی و امر از شکستن بود تینیت باول مکسور و بای مجهول و نون مفتوحه بمعنی غرور
و تکبر بود و نیز ثمر لیست صحرایی که مردم غربا از آن آچار و نانخورش سازند و نمونها
طبقه قرینه را که در چشم حادث گردد نیز گویند فصل دال منقوطه تاد باول ممدوده
زیوری بود مثل دست برنجن که زنان هنود در بازو بالاتر از آرنج پوشند تید
باول مکسور و بای معروف ملخ را نامند فصل راء تار باول ممدوده رفع کردن و
بیرطرف کردن چیزی و امر از آن بود تر بالفتح یکسو شدن و امر از یکسو شدن بود تسبر
باول و سین مهمله مفتوح چیزی بود شبیه با بریشم او دینی تر و کم قیمت تر از آن که از و
نیز چیزها بافند تکتور بفتح اول و سکون کاف تازی خفیفه و ضم تای فوقانی
منقله و واو مجهول بمعنی مساس کردن چیزی بود بطریق تفحص و تفقد و ادراک کردن و از رو
بدون کاف نیز استعمال کنند و تنتور گویند تکور باول مکسور و ضم کاف تازی
خفیفه و واو مجهول نوزت نقاره و امثال آن بود تستک تر باول مکسور و یای
مجهول

مجهول فریاد و آواز کردن بود مر کسی را فصل سین مهمله تیس با اول مکسور و یای
معروف تیرک و فریان را گویند که در عضوی بسبب رالش ورد و بیم رسد
فصل کاف تازی خفیفه تانک با اول ممدوده و نون مغنونه وزنیست از اوزان
و آن از چهار ماشه تا پنج ماشه است تک بالفتح عادت و خوی بود و نیز نگاه کردن
در خرید بود بجد و بالضم بمعنی لمحه و لحظه و زمانی بود تنک با اول مفتوح و نون مغنونه
نام راگنی میکه را گفت و حالات آن سنتور بود تیز تیب سرکم پدنی لوک با اول
مضموم و واو مجهول متعرض شدن باشد مر کسی را در کاری و لولو معروف بمعنی نارجیل بود
تیک با اول مکسور و یای مجهول بر یک قرار بعنی و تکیه و اعتماد بر چیزی کردن باشد و تنتنی را نیز
گویند و بیای معروف پیشانی بود فصل کاف عجمی خفیفه تانک با اول ممدوده
آویختن و نون مغنونه بمعنی پای بود و بمعنی آویختن دام را آویختن نیز آمده فصل اللام تال
با اول ممدوده رفع کردن و بر طرف ساختن چیزی و دفع الوقت بمعنی و لعل آنال بود
تل بالفتح بر طرف شدن و لعل از بر طرف شدن بود تول با اول مضموم و واو مجهول
ملخ را نامند تهل با اول و های معقوحتتن بمعنی کار و خدمت بود فصل میم توم
با اول مضموم و واو معروف خله کردن و هنیز زدن بود مر اسب و امثال آنرا تیم با اول مکسور
یای مجهول شعله چراغ را نامند فصل واو تاپو با اول ممدوده و بای عجمی خفیفه مضموم
و واو معروف قدری زمین خشک در آب نمایان باشد تیسو با اول مکسور و یای
مجهول و سین مهمله مضموم و واو معروف گلیست سرخ رنگ صحرائی مشهور تیو با اول

مکسور و یای مجهول یعنی عادت و خوی بود **فصل** تا توه با اول مضموم و واو مجهول

یعنی تفحص و تجسس و سعی و تلاش بود **فصل** یای تحتانی تاتی با اول ممدوده و کسر تای

فوقانی منقله و یای معروف عموما پرده و حجاب را نامند و خصوصا پرده بود که لدکها

و امثال آن سازند تکشکی بفتح اول و سکون کاف تازی خفیفه و فتح تای فوقانی منقله

و کسر کاف تازی خفیفه و یای معروف آن بود در فکر و اندیشه باشند و

حیم برهم نزنند و حرف نکنند توری با اول مضموم و واو مجهول و دال منقله مکسور و

یای معروف الکی مالکوس الکت عجب نمونمایت و حات آن سنبوبل لپد

نبر تیب سرکم بدینی تیندری با اول مکسور و یای معروف و دال منقله مکسور و الف با معروف

ملخ را نامند **باب** تای فوقانی الثقل **فصل** الف تهکیا بفتح اول و سکون کاف عجمی

خفیفه و یای تحتانی مرد فریبنده را گویند **فصل** بای موحده خفیفه تهب بالفتح

یعنی گذاشتن چیزی در جایی و اعراض بود **فصل** تای فوقانی منقله تهت بالفتح

یعنی هجوم و ازدحام و کثرت و انبوهی بود تهیت با اول مکسور و یای مجهول یعنی اصل اصلی بود

فصل تای فوقانی الثقل تهاته با اول ممدوده تهیه و سرانجام و آلات و ادوات

چیزها بود و نیز نارها ساز که باهم کوک کنند **فصل** را تهاکر با اول ممدوده و

ضم کاف تازی خفیفه صاحب و خداوند را نامند تهر بالکسر کرختی درست و یا که

از شدت سرما شود تهنکار بفتح اول و سکون نون و کاف تازی خفیفه

ممدوده آواز سراز جرس و درا و امثال آن بر آید شور بفتح اول و سکون واو و

محل و مکان و جای باشد **فصل** سین مهمله تهانس با اول ممدوده فلوح

مفتونه

مغنونه لفظ و قید در آن عمل خربے بود تهنس بالفتح خرب دق و باکوک بود
تهوس باول مضموم و واو مجهول بمعنی بنجوف و مصمت و بر منخر بود تهیس باول
مکسور و یای معروف بمعنی نخنخ و استنزال بود فصل کاف تازی خفیفه تهسک
باول و سین مهمله مفتوح رغبت و زیبایی و آرائستگی و بیرلنگ بود تهمک بضم اول و فتح میم
خرامیدن و راه رفتن بود لیس بناز و ادا تهنک باول و نون مفتوح حتی ضربان بود که اندر درد
در عضوی بهم رسد تهونک باول مضموم و واو مجهول و نون مغنونه بمعنی کوفتن و لغزاندن بود
تهیک باول مکسور و یای معروف بمعنی درست و موافق و مطابق بود فصل کاف عجمی
خفیفه تهگ بالفتح عیار و فریبنده بود فصل نون تهونان باول مضموم و واو مجهول و نون
نون اول ممدوده و ثانی مغنونه آن بود که انگشتان را خم کنند و به پشت انگشتان بر سر کسی زنند
و بمعنی طعنه زدن نیز آمده فصل واو تهانو باول ممدوده و نون مغنونه بمعنی محل و مکان
با بند تهگاو باول مفتوح و کاف عجمی خفیفه ممدوده بمعنی قریب و فریبنده بود فصل
یای تحتانی تهکرائی بفتح اول و ضم کاف تازی خفیفه و رای ممدوده و همزه ملینه و یای معروف
بمعنی صاحب و خداوند بود تهگائی باول مفتوح و کاف عجمی خفیفه ممدوده و یای معروف
بمعنی قریب و فریبنده بود تهگوری باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح و سکون واو و رای
مکسور و یای معروف نیز بمعنی قریب و فریبنده بود باب جیم تازی خفیفه فصل الف
جاتر باول ممدوده و تای فوقانی خفیفه موقوف و را بمعنی مجمع و هنگامه بود در
عرسها و امثال آن گویند جاتکا باول ممدوده و تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین باول
موقوف بمعنی پسر باشد جهیا بکسر اول و بای موحده ثقیله مشدده ممدوده و یای مغنونه

زبان را مانند جتها باول مفتوح وتای فوقانی ثقیله یعنی جماعت وگروه وصنف و
فریق بود جدا باول مفتوح ودال خفیفه یعنی هرگاه بود جبودها باول مفتوح وسین مهمله
مضموم وواو مجهول ودال ثقیله نام زنیست که گانه را الغوزه بدی پرورده جنیا بالضم
اول وفتح نون وتشدید یای تحتانی ماتها نیلی را نامند جوا باول مضموم وواو معروف
والف ممدوده والضا واو ممدوده یعنی قمار باشد ونیز چوبی که بهر دو دل برهه گاو
عرابه کش یا قلبه کش وامثال آن بعرض کنوا انند جوتسنا باول مضموم وواو مجهول وفتح تای
فوقانی خفیفه وسکون سین مهمله ونون قسمیست از اقسام ابهار که گانه زنانه بسی ها
تایک بردو جودها باول مضموم وواو مجهول ودال ثقیله مرد دلاور وبهادر بود جوکهتا باول
مضموم وواو مجهول وکاف تازی ثقیله موقوف وتای فوقانی خفیفه یعنی زن بود
جنتیها بالفتح اول وسکون یای تحتانی وشین معجمه موقوف وتای ثقیل زنی را گویند
که شوهر کش بسیار میخواسته وحرکت میداشته باشد ونیز نام نخجیریست فصل بای
موحده ثقیله جیبه باول مکسور ویای معروف زبان بود وآن معروفست فصل بای
عجمی خفیفه چات باول ممدوده والضا غیر ممدوده یعنی ذکر وتسبیح بود جدب بفتح
اول ودال خفیفه مشدده یعنی هرگاه بود فصل تای فوقانی خفیفه جات باول ممدوده
ومعنی ذات باشد ویعنی نوع وجنس وقسم بود جت بالفتح در اصطلاح اغانی شده روبه
در طریقه وسوق آهنگ واصول بود که بیک فطره افتد وبالضم یعنی روح وخفت بعیث
باشد وبالکسر یعنی هرکجا وهرجا بود جبومت باول مفتوح وسین مهمله مضموم وواو
مجهول ومیم مفتوح نام جبودیا زنی بنده بوده که گانه را الغوزه پرورده حلکت باول

در کاف عجمی

وکاف عجمی خفیفه مفتوح بمعنی عالم بود دنیا باشد و بضم اول بمعنی مضمون تازه و لوا فتح

و لطایف عنبر باشد حلب بمعنی و حرکات کو و فتح های عجمی خفیفه بای زاو باگا

بای بلی عنبر اسعد و معنی آن خداوند عالم بود و جوت بضم اول و فتح دال بمعنی آن باشد

و بجای واو بای لو خفیفه حقیقه معنی استعمال کنند و بواو مجهول بمعنی دوستی دیگر تو بود چو گیت

باول مضموم و واو مجهول و کاف تازی ثقیله مفتوح بمعنی زن بود جب باول مکسور

و بای معروف بمعنی شیخ دین بود جب باول مکسور و بای معروف بمعنی فتح

و برد باشد و بفتح اول و سکون یای تحتانی درختی بود که گلهای نفیس دارد

تای فوقانی مثقله جیت بالضم بمعنی پیوسته بود و بالفتح قومی است مشهور در زمین بنگا .

و غیره و از اجات نیز نامند باول ممدوده   تای فوقانی اثقل جیهه باول مکسور و بای مجهول

دو معنی دارد اول نام ماه اول است از کبیکه ... دوم برادر کلان شوهر را نامند

جیم تازی خفیفه جلنج باول و لام مفتوح چنین گل کول را گویند وانچه در آب بهم رسد چه بمعنی آن زاده

آب باشد جونج بفتح اول و سکون واو و نون مفتوح حیوانی را گویند که به توالد و تناسل بهم رسند

جیم تازی ثقیله جه بالضم و تشدید بمعنی جنگ باشد   جیم عجمی خفیفه چاچ باول ممدوده بمعنی

کداسی بود   دال ثقیله جده بالضم و التشدید جنگ و جدال بود جره انسنده باول مضموم

مرایی ممدوده و فتح سین مهمله و نون منونه نام یکی از دو نشترها که بکهار شد مقصد فقیر اق زاجا تارا مغصب

آورده شجواست که همه را بیک بکاج متصرف خود درآورد جلده باول و لام مفتوحتین بمعنی دریا

بود   دال ثقیله جاد باول ممدوده ماهی را نامند جد بالفتح بمعنی حیرت و بیهوشی بود

راجاره زانی و بدکار بود جالندهر باول ممدوده و لام مفتوحه و نون منونه و فتح دال

ثقیله نام شهریست که راکهست و نیز نام موضعیست در سرزمین پنجاب ججر بضم اول و فتح جیم تازی خفیفه

نام بیدیست از بیدهای چهارگانه هنود جُر بالضم تب را گویند و نیز بمعنی داماد از هنود ستبر بود

و بالفتح بیخ درخت و امثال آنرا نامند و نیز جهند زر باشد جلندهر باول و لام مفتوحتین و نون

منونه و فتح دال ثقیله مرض استسقا را نامند جور باول مضموم و واو مجهول وصل و پیوند

اسرا ترود های مفتوح پیوند کردن و نیز جهند زور باشد بواو معروف بمعنی بستن بود جهیه

باول مکسور و یای مجهول و های مفتوح زیوری بود که زنان هنود بطریق خلخال در پا پوشند

سین مهمله جس بالفتح اقبال و نام او زیج در کارها بود   کاف تازی خفیفه جانک باول

ممدوده و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی فرزند بود جاجک باول ممدوده و فتح جیم عجمی خفیفه

بمعنی گدا و دریوزه گر بود جاوک باول ممدوده و واو مفتوحه بمعنی بهاور باشد آن

وان زنگی ہست سنج که الله را چون شاہید کیرند و دست و پا و غیره بدان بگ کنند

جنگ بالفتح مروجه نری مصری بودن و علی الدوام ذکر حرفی کردن جنگ با ول و سیم

مفتوحتین سجع در کلام واقع شود جنگ با ول مفتوح و نون غنه و جیم پای موحده خفیفه

شغال را نامند جنگ با ول و نون مفتوحتین نام رهاست که بدرستان رام چند بوده و

بدو نسبت داده جونگ با ول مضموم و واو مجهول و نون مفتوحه زلو را نامند کاف عجمی خفیفه

چاک با ول ممدوده بمعنی بیداری بود چک بالفتح بمعنی عالم دنیا بود و شد بدان بود

چون کسی در امر دین یا دنیا کمال رسد چنی عظیم ترتیب دهد و عمده ترین جگها

اسو جک باشد بعنی بهره و سکون سین مهمله و واو موقوف و بالضم اول دو معنی وارد اول

بمعنی زدن باشد دوم بر دوازده سال یک جگ بود جوک با ول مضموم و واو مجهول بمعنی زید

در ریاضت و تقرد درویشی بود بمعنی صحبت و بهراهی برآمده کاف عجمی ثقیله جاگه با ول

ممدوده و نون معروفه و الف ممدوده و نون مفتوحه بمعنی از باشد لام جال

با ول ممدوده دام را نامند و بمعنی جماعت و گرده برآمده جگل بالضم اول و فتح کاف

عجمی خفیفه بمعنی دو باشد جل بالفتح آب را نامند جل دو ول بحروف و حرکت مذکوره و سکون

ثانی و دال ثقیله مضموم و واو مجهول بمعنی موج بود جمل باول و سیم مفتوح بمعنی دو باشد چوال باول مضموم
و واو ممدوده بمعنی شعله آتش بود جیل باول مکسور و یای مجهول قطار زندانیان بود که در یک سلسله زنجیر
کنند سیم جام باول ممدوده هشتم حصه شبانروز بود در متعارف از آن پهر گویند بفتح بای عجمی خفیفه و سکون
ها و را جرم باول و را مفتوحتین بمعنی عمر و زندگانی طالع بود جکم بضم اول و فتح کاف عجمی خفیفه
بمعنی دو باشد جم بالفتح ملک الموت را گویند و بالکسر بمعنی نسل و مانند بود جنگم بفتح اول و نون و
و کاف عجمی خفیفه مفتوح فرقه از فقرای هنود بود که هنود انها را مجتهد و پیشوا دانند جنم باول و نون
مفتوحتین بمعنی تولد و پیدایش و طالع و زندگانی بود تون جان باول ممدوده بمعنی دانا و دانایی
و دانش بود جاون باول ممدوده و واو مفتوحه ضمیر مایه خیرات و امثال آن بود و بجای واو میم نیز
استعمال کنند و جامن گویند جاتن باول و تای فوقانی خفیفه مفتوح بمعنی بد سیر و محافظت باشند جبر جود
بفتح اول و سکون را و ضم جیم تازی و واو مجهول و دال ثقیله مفتوح نام یکی از کبردنی عمامیم باند بوده
جرن باول و رای مفتوحتین بمعنی شورش بود جمتان بفتح اول و سکون سیم و نون ثانی نون اول
ممدوده و ثانی مفتوحه نام دولت مشهور صعید هنود جن بالفتح کلمه تحذیر است بمعنی زنهار بود و
کس و شخص نیز آمده جوبن باول مضموم و واو مجهول و فتح بای موحده بمعنی جوانی و شباب

باشد

باشد چون نقش اول و سکون دال و فرح را نامند   واو جرا و بای اول که مفتوح و رای ممدوده
بمعنی مرضع بود چنو بکسر اول و سکون اخر نام ماهی مشهور به بمعنی جان باشد و در متعارف
بعد از کسره اول یای معروف استعمال کنند .   یای تحتانی جاری با دال ممدوده و را
مکسوره و یای معروف بمعنی رفیق و مددکاری بود جالی با اول ممدوده و لام مکسور و یای معروف
کنایه از ستاره زنان خندان است چه جانک و جنگ بهجن نام در ستا بوده جاهی جو
با اول ممدود و حده های مکسور و یای معروف و ضم جیم تازی خفیفه و واو معروف و تای مکسور
و یای معروف مرکب از دو لفظ در متعارف نام گلی است خوشبو تواند بود که جاهی گل
علیحده باشد و جوی علیحده جبهر با اول مفتوح مضمومه و کسر یای موحده ثقیله و یای معروف و رای مکسور
و الف گیا یای معروف نارنج گویند و از ادر متعارف نارنگی هندی با اول مفتوح و کسر تای فوقانی
خفیفه و یای معروف درویش مرتاض باشد جکب جوهی بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه
و ضم جیم تازی خفیفه و واو مجهول و یای تحتانی موقوف کنایت از فاحشه و قحبه بود جکلی بفتح
بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و کسر یای فوقانی خفیفه و یای معروف بمعنی مادر باشد جوار
با اول مضموم و واو مجهول و یای تحتانی موقوف بمعنی زن بود جی بالفتح بمعنی فتح و ظفر بود
بالکسر و یای معروف بمعنی جان باشد و بیای مجهول بمعنی برهنه و انجه بود

الف چرا با اول مکسور و را بمعنی خشم بود چکز با فتح اول و سکون کاف فارسی

عجمی خفیفه و را بمعنی مباحثه و مجادله و مناقشه و منازعه بود چهوتها با اول مضموم و واو معروف

و تای فوقانی مثقله والفکا القلم بمعنی برد دروغ گو کاذب بود و بمعنی پس خورده باز مانده

چهوکا با اول مضموم و واو مجهول و کاف تازی خفیفه بمعنی مایل شدن چیزی بطرفی و خفیفی

و وریدنی از باد علت از خواب بود چهولا با اول مضموم و واو معروف و لام مهد و گهواره بود

و لواو مجهول مرض فالج را مانند چهونتا با اول مضموم و واو معروف و نون معقوده و تای

فوقانی مثقله جنبش مهد و گهواره و امثال آن بود   های عجمی خفیفه چهرب با اول و رای مفتوح چین

حمله آوردن بود بلندی و برتری چهنت با اول مفتوح و نون معقوده نام تابستان گویند اریک گرد

سه ورق تمام بیند آن سه و نیم ماه است   های فوقانی مثقله چهت با اول و یای تحتی

خفیفه مفتوح بمعنی ربودگی و ربایندگی بود چهت با فتح بمعنی در ربودن و غصب نمودن

و انراز آن بود چهوت با اول مضموم و واو معروف بمعنی دروغ باشد.   جیم تازی

خفیفه جهابح با اول ممدوده و نون معقوده بمعنی صبح بود و آن نهاری است که از روغن سازند

و عدوروهن جهان و آن هر دو را در هر دو دست در هر دستی یکی و با هم زنند و نوازند

و انرا در کنار رو مهار بعه کنند چو خش اشتها و شوق هر چیز را گویند و در اخوان تجاجیم تازی خفیفه

جهانج بادال ممدوده و نون مفتوحه بمعنی صبح زود و این بپارسی است کوار و همین مانند
مرد بهن جهان و آن مرد و را اندر هر دو دست گیرند و هر دستی یکی باهم ببندند و نوازند
و این را در کنار و شمار بعد کنند جوش آن بشهباز شوق هر جه را گویند و در اهران
بجای جیم پارسی خفیفه جیم پارسی ثقیله را استعمال کنند و چاله گویند — دال مشدد
جهند بادال مضموم و نون ساکن بمعنی ساعت و کرده بود و از ابتدا حرف اول بواو گرد ف
و نون مفتوحه نیز استعمال کنند و جوند گویند — داجهار بادال ممدوده درخت
ن مانند و بمعنی طلاب و سهل و روشن و بمعنی میوه از درخت و امثال آن وافراره
نیز آمده جیر بالفتح بمعنی از پس و مارش باران بود با شراط و بالضم بمعنی غم و اندوه
و کاهش و امثال آن بود بالکسر بمعنی بر اوش و امثال آن باشد جکر بادال ر
کاف عجمی خفیفه مفتوح بمعنی ساخته و ساف و امثال آن بود و نیز نام طایر است
شکاری و شکاری گویند کاف پارسی خفیفه ماده مدبر کرد و شکار بود جهنکا بفتح
اول و سکون نون و کاف پارسی خفیفه ممدوده صدائی بود که از حلق او مثال
برآید جو بفتح اول و سکون واو بمعنی گام کردن بود با فزار بادال مضموم

و واو معروف زدن و کوفتن بود بر چیزها بافراط جهومر با اول مضموم و واو معروف و میم مفتوح

برمان تنخانی آن بود که چند کس با هم بدور استاده شوند و چیزی خوانند و بنشاط دست و پای کوبند

بدور یکدیگر رقص کنند چنکر با اول مکسور و یای معروف و نون معونه و فتح کاف عجمی خفیفه کرملی است

سبز ملخ کم او از بلند و باریک کند خصوصاً در شبهای موسم برشکال کاف تازی خفیفه چهانک

با اول ممدوده و نون معونه از میان سوراخی باد نیچه نگاه کردن چهنک با اول و نای عجمی خفیفه مفتوح

برهم شدن چشم بود چهنک بالضم بیک جانب مایل شدن باشد و بمعنی سد غالب برآمده چهملک با اول

و لام مفتوح چنین بر معنی در حسد رگی و مانندگی بود بمعنی طرلی و از اینش بتر آمده چهنک با اول و نون

مفتوح چوبی باشد و صدای زنگوله و امثال آن بود و از بالضم اول بر استعمال کنند چهوک

با اول مضموم و واو مجهول و نون معونه خشک و خاشاک و همه انداختن و دور ردن بود در

تنور و دیگدان و امثال آن چنک با اول مکسور و یای معروف و نون معونه گله کردن و

شکایت نمودن از امری بود کاف تازی نعدچنکه بالفتح ماهی را باشد

کاف عجمی خفیفه چهاک با اول ممدود دل و انگشت ممدود و کف را باشد لام چهال با اول

ممدوده ماسک لش و امثال آن بود چهل بضم اول و واو معروف مل ...

و امثال

داستان ان بود و نیز جمع کشش و پس گردش گهواره و امرادان باشد بهیل با دال
مکسور و یای معروف زمین حول و مسرات بود دیگر ادانی باشد دبیای مجهول چیز را از هوا
از او دکر فقش وامراران بود نون جهانش با دال ممدوده و همزه ساکنه و یای معروف
و نون مضمومه عبارت و گذر که بر او گذشته و امثال ان از نفس و غیران مشتقش جهوبان
با دال مضموم و واو معروف و نون ساکن نون اول ممدوده و تای مضمومه قسمی است از جامه
لس بارک تنگ جهان با دال مکسور و یای معروف
جهاد و با دال ممدوده و همزه مضمومه و واو معروف درخت گز را مانند و ان درختی که بر کهها
شده سر کشیده بود مای تحتانی جهار با دال ممدوده و رای مکسور و یای معروف صحرا را
مانند چیزی با دال مفتوح و رای مکسور و یای معروف بارش باران بود که مشتدم با سر جملی
تکرار اول و لام مشدده و یای معروف گرمی است شبیه بملخ که شبها او را بانگ بلند کنند
و در متعارف ان را جهند گویند چنانکه در فصل از این بگذشت و نیز پوست تنگ آهو چکور با دال مضموم
و واو مجهول و رای مکسور و یای معروف ان بود که هر دو طرف دامن را از پس علم شده دران
چیزی بردارند جنبم عجمی حقیقه الف جار اما دال ممدوده و رای معنی غذا و خورش حیوانات باشد

چالا بادل ممدوده ولام بمعنی طریقه وراه ورسم بود وبمعنی طوری که خدا سر نهاده چیلا بفتح اول

وسکون یای عجمی برق را مانند خیرا بکسر اول وتشدید تای فوقانی حقیقه وبای معقله یام گهبر ست

یعنی منزلیست از منازل قمر چکوا بفتح اول وسکون کاف تازی حقیقه وواو نام طایری

نر و گویند درشت از ماده خود جدا ماند و کمی شود و ماده او را چکوی گویند بیای معروف

اخر چیسان بادل مفتوح ونون مثنونه وبای موحده حقیقه بود نا شد چنبا بادل

مثنونه وبای عجمی حقیقه گلی است مشهور زرد رنگ خوشبو که سفید رنگ نیز شود واینند

معشوق را بزرگان دینی معشوق به تنبیه آن تشبیه کنند چنبا بادل مکسور ونون مثنونه

وبای حقیقه فکر واندیشه بود چنیدر کابفتح اول ونون مثنونه ودال حقیقه موقوف ورای مهمله

وکاف تازی حقیقه ملکس زنبی بود که از بط ومس سازند وانرا دستعارف مو جهل گویند چورا

بفتح اول وسکون واو وکاف تازی حقیقه وبالهای شش بود وان چهار دندان بالا وچهار

دندان زیرین باشند ونیز جای طعام بحسن وخوردن شنود بود که شود جای را لنگر کاف دکان

ودر آنجا نشسته سرند وبخورند واز سنگین کسی را نگدارند که در آنجا گذر کند چنیا بادل مکسور وبای معروف

وبای فوقانی حقیقه بوزر را گویند ونیز نام دوایست که از اخضر کنیز گویند وتباری ابر اشتلاج مانند

وبای

یای مجهول و را غلام را نامند و بجای را لام نیز استعمال کنند چلا گویند چنا باول مکسور و یای
مجهول و نون معقوده و تای فوقانی منقط بمعنی نسخه باشد چند بسبب بفتح اول و نون مفتوحه و دال خفیفه
موقوف و رای مشدده و کسر بای موحده خفیفه و نون مفتوحه عکس و پرتو ماه بود که در آب و امثال
آن افتد و نیز نام یکی از الحان بند ول [illegible] است های عجمی خفیفه چابست باول ممدوده
و نون معقوده کمانرا نامند و بمعنی زیر کردن و آختن نمودن و امر از آن نیز آمده چست بالضم بمعنی
سنگ و غار و طراق شدن باشد و بالضم خاموشی و امر از خاموشی بود تای فوقانی
خفیفه چت بالکسر بمعنی خاطر و ضمیر بود چکرت باول و کاف تازی خفیفه مفتوح و سکون و فتح های هوز جدره
خفیفه بمعنی صاحب قران و صاحب دولت و اقبال بود چکرت بفتح اول و کاف تازی خفیفه
مشدده و رای مشدد بمعنی حسرت و لهف بود چیست باول مکسور و یای مجهول بمعنی هوش و ادراک ها
و شعور باشد و بیای معروف بمعنی نقش و نگار کردن و امر از آن بود و بفتح اول نام ماه
اول است از بیست رت های فوقانی مثقله چت بالفتح نشان ضرب که بجواهر و امثال آن
باقی ماند چلکت بالکسر اول و فتح کاف تازی خفیفه آن بود که موی و غیره از جرب بودن و گرد و غبار
بر آن بستن و بدلی بر آن کند شتن گرد چت و حرکتی بهم رساند چوت باول مضموم و واو
مجهول و واو مجهول عیش و عشرت و یار و نعمت بود جیم عجمی خفیفه چوچ باول مضموم و واو مجهول

دون مضمومه بمعنی مقدار بود   جیم بمعنی تقبله جه بالفتح جیم را نامند   ذال حفیفه جانی بالف اول ممدوده ونون

مضمومه والف آخر ممدوده ونون موقوفه ماه را نامند جنگ سوئی بالف اول ونون مفتوحتین وسکون کاف یای

خفیفه وسیم مضموم وواو معروف ونون معدومه کنایت از سکوت خاموشی بود

دال مشدد جادو بالف اول ممدوده بمعنی برداد جانی وضرورت بود جند بالف اول مکسور و یای معروف

درخت جلغوزه را نامند جارنا بالف اول ممدوده والف آخر ممدوده وضم یای فوقانی خفیفه وضم طا والف

را نامند جارنا بالف اول ممدوده بمعنی خوب باشد ودر لطایف زور فره بمعنی جهار نزاکت جر بالفتح اول وضم تای

فوقانی خفیفه وضم طا والف را نامند بمعنی جهار نزاکت ه بکسر اول وتشدید تای فوقانی ودال مشدد بمعنی نصور و نگار

باشد جز بفتح اول وکسر دال وتشدید یای فوقانی خفیفه ودال مشدد فن دو رنب ونکز زبان را گویند

مگر بفتح اول وتشدید کاف یای خفیفه ودال مشدد دارند وجادها را نامند جکور بالفتح اول وضم

وکاف یای خفیفه وواو مجهول طایریست که عاشق ماه است جند بالفتح اول ونون مفتوحه ودال خفیفه

موقوف ودال مشدد ماه را نامند جوره بالفتح اول مضموم ودر را گویند و بالفتح اول مفتوح معوبه و

واو ودم کاد لوی وامثال آن بود که زبان مگس ران گسازند جوبر بالفتح اول مضموم وواو معروف

ونون مفتوح لباس سیاه وفاسی بود که بطان رنگ نرنگ نقش بندی کنند وآنرا در مصادر

نامند جونکو شده های بوجدره خفیفه ممدوده ونون معدومه ودال مشدد موقوف دلون مضموم

داو

واو معروف و نون مفتوح نیز با اول مکسور و های مضموم موی را مانند هر با اول مکسور و های معروف الماس بود

که زنان سنو بصفتی بالای سینه بر کمر بندند و نصف آن از زیر بر دوش و بالای سر پوشند هلیر با اول مکسور و یای

معروف و لام مفتوح سیبش را مانند   سین مهمله چاچش با اول ممدوده زن مصاحبه را مانند خورس بفتح اول

و سکون و به و و رای مفتوحه بمعنی بر لب جاه با اول بهلو دوس با اول مضموم و واو معروف بمعنی مکند و الفراز

مکیدن بود   کاف تازی خفیفه خاک با اول ممدوده الفی بود از چوب وغیره که حلقه دارند و رسازند

بمعنی
مثل پایه عراده و الف کل لان که بدان ظروف و جز آب اندخنک با اول و های مخفی خفیفه مفتوح

خسیده و فرو نشستن و پست شدن جز های لین و نرم باشد مثل زر و نقره و امثال آن السبب خرک با تنهار سید

تا ماری کمر را نهاند خک با اول و های هوقانیه مفتوح بمعنی زدلق و حلادات و نمال بود خک

با فتح بمعنی ظرف و قطعه زمین و ملک و اقلیم باشد با ضم بر مان سخا بمعنی چادری و اند ورنا بی باشد خلک

بکسر اول و فتح لام بمعنی حلاو خشندگی بود خمک با اول و میم مفتوح نیز بمعنی حلاو درخشندگی بود و بضم

اول سنگ مقناطیس یعنی سنگ آهن ربا را مانند خسک با اول مفتوح و نون میوه و فتح های مخفی خفیفه

گلی است مشهور زرد رنگ خوشبو در نام یکی از ... و سک ... باشد خدرک با اول مفتوح و لو

سوره و فتح دال خفیفه و رای مفتوحه نام یکی از ... مالکوس ... است خوک بفتح اول و سکون واو صحن خانه

و سنبلستان و مکان مربع و مرطوب زمین که شود در شادیها بر بند و نهند و در آن شنبه رسوم خود بجا آورند

و بای اول مضموم و واو معروف بمعنی شهود غلط باشد و بر نام تره ایست بشنبرش خوبک بای اول

و سکون واو و نون بمعنی بنده درگاهی بیداری و هوشیاری و امر از آن است آن بود جنگ بای اول

مکسور و های مجهول الفا بای اول مفتوح و سکون های پارسی و فتح های فوقانی منقد بمعنی جادو و بهانه از نام

بانک و آن بانگی بود که از لطافت اعمال و اقوال فواد کی خود نیز بود نماید کاف پارسی مقصد جاله بای اول

بمعنی جستن و امر از جستن بود جوکر بای اول مضموم و واو مجهول بمعنی ظفر و کس بر پا کند

کاف عجمی خفیفه جا ترک بای اول ممدوده دیگر های فوقانی خفیفه و رای مهمله و نون آن طار

که بنیر سنبها روا کنند و حتا نکوش رسد کو یا سو منکو بدیکر بای عجمی خفیفه و بای معروف و واو

موقوف و آن را در بستار ف منها ماند حک بای اول مکسور و نون معنوله مفتوح مر بای نون بود

که در عضوی او ورد خرد لام جال بای اول ممدوده بمعنی زنهار و طرافه بود جل بای اول و بای

عجمی خفیفه و مفتوح بمعنی جلد و شتاب باشد و برق را نیز باشد و امر از الف آخر جلا نیز گویند

جل بالفتح بمعنی شوخ و شنگ بود و امر از زدن بزبان باشد بالضم خارش و حکه را گویند چنچل بای

مفتوح و نون ساکن و فتح جیم عجمی خفیفه بمعنی شوخ و شنگ باشد و ابر را نیز گویند جهل بای اول و بای

مضموم تیتی

مضمومتین گرمی و هنگامه بود چیل باول مکسوره و یای معروف علیوا را باشد و آن معروف است چهل بهای اول

و های مفتوحتین و سکون لام و بای عجمی خفیفه و های مفتوحتین بمعنی نای و نوش و عیش و عشرت بود میم

جام جرم را نامند جوم باول مضموم و واو معروف بوچیدن و امراز پوسیدن بود نون چیون

بکسر اول و سکون تای فوقانی خفیفه و واو مفتوحه بمعنی نگاه و نگاه کردن و دیدن باشد چرن باول و رای

مفتوحتین بمعنی پای و قدم باشد چکن باول مکسوره و کاف تازی خفیفه مفتوح رعنائی و زیبائی بود

چلن باول و لام مفتوحتین بمعنی طمطراق و رفتار و رو رواج و راه رسم بود چمن بضم اول و فتح

میم مشدد بمعنی پوسیدن باشد چندرمان بفتح اول و نون مثلثه و دال خفیفه موقوف و رای متصله و

میم ممدوده و نون مفتوحه بمعنی ماه باشد چیدن باول مفتوح و نون مثلثه و فتح دال خفیفه صندل را

نامند چوزن باول مضموم و واو معروف و رای مفتوحه بمعنی مفوف باشد چون باول مضموم و واو

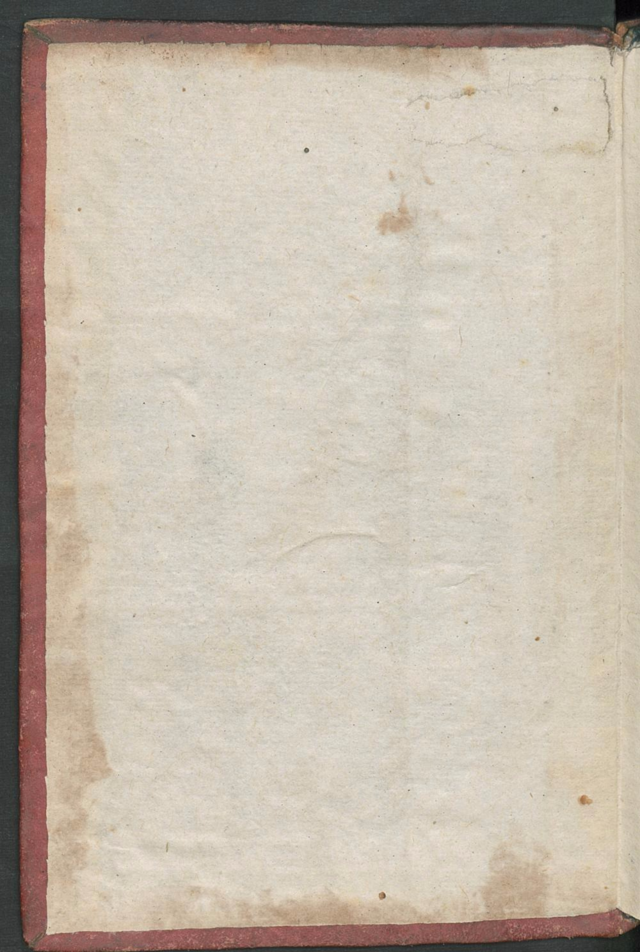
معروف آرد را گویند چوتانن باول مضموم و واو معروف و نون نون اول ممدوده و ثانی مفتوحه

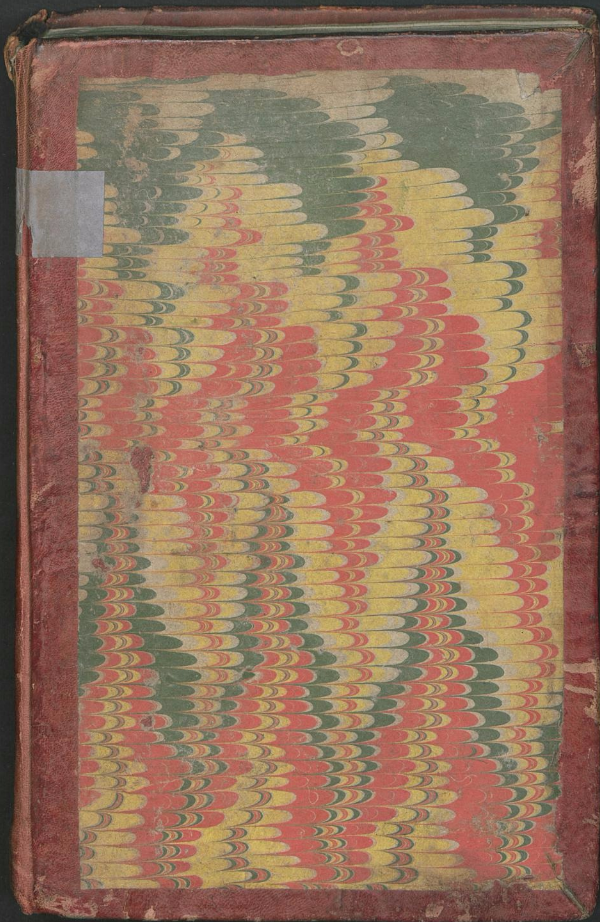
آهنگ را نامند و آن معروف است چلین باول مکسوره و یای معروف دو معنی دارد اول بمعنی علامت و نشان

بود و دوم آن را بدون یای و تشدید با اخر نیز استعمال کنند دوم قسمی است از اقسام رقص و بفتح اول

و سکون یای تحتانی بمعنی آرام و قرار باشد واو جاو باول ممدوده بمعنی شوق و آرزو باشد چرچو بفتح اول

وسکون را و ضم جیم تازی خفیفه معروف نام یکی است از یکهای لغانی متأخرین تا جا ه یادل
ممدوده خواهش و آرزو و امراران بود دیوده بفتح اوّل وسکون واو و دال خفیفه مفتوح بمعنی
چهارده باشد و آن معروف است دیوده یرتن بحروف وحرکات مذکوره و را و تای فوقانی خفیفه
مفتوح ونون عبارت از چهارده جبر است که از او بوتاها از دریای محیط بر آورده و آن است
اوّل الجهمی بفتح لام وسکون جیم مثقله والف آیت تشدید و میم مکسور دریای معروف و آن دولت باشد
دوم کوستب بفتح کاف تازی خفیفه و همزه مضمومه و واو معروف و سین مهمله موقوف و فتح تای
فوقانی ثقیله بای موحده خفیفه و قیل بای فوقانی خفیفه و بای موحده و از آن شیر گویند سیم مفتوح
ونون و آن لعل بود سیوم پارجاتک بپای عجمی خفیفه ممدوده و رای موقوفه و جیم تازی خفیفه ممدوده
و تای فوقانی و کاف تازی خفیفه بادل مفتوح و آن را گلب برچه نیز گویند و آن درخت طوبی
باشد چهارم شهرا و آن شراب بود پنجم دهنتر بدال ثقیله ونون مفتوحتین ونون موقوفه و فتح تای فوقانی
خفیفه و را و آن طبیب بود ششم چندرمان بفتح جیم عجمی خفیفه ونون موقوفه و دال خفیفه موقوفه و رای مضمومه
و میم ممدوده ونون مفتوحه و آن ماه بود هفتم گام دهنن و آن ماده گاوی بود هشتم آیرایت و آن
فیل بود نهم رنبها برای مفتوحه ونون موقوفه وبای موحده ثقیله ممدوده و آن زنی بود جمیله دهم اشو بفتح همزه











بای عجمی بقیله کاف شم حرف است که در لفظ مهال بمعنی ظهور واقع شده اما یای خوبی نصیبه شت

بمعنی دو تا های شهود واقع شده ان هر دو قسم نون را بقیله کاف شم حه در لفظ هردو